

رمان ازت متنفرم



: خلاصه

.....در مورد دختری به اسم آتریساس که بنا به دلایلی مجبور میشه صیغه شوهر خواهرش شه و

خشن.پسری غیرتی. دختری درد کشیده

نویسنده.دنیز

پارت یکم

-وای باورم نمیشه راحت شدیم

یلدا .آره مخصوصا از دست استاد پر چونمون

یاشار .حالا خوبه یه ترم دیگه از درستون مونده اینجوری خوشحالی میکنید

-دوست داریم مشکلیه اگه توهم یه ترم با استاد زمانی کلاس داشتی اون موقعه حال الان مارو که خوشحالیمو درک میکردی

یلدا.آره راست میگه آتریسا

یاشار.باشه بابا حالا میان بریم دودور

-من پایم

یلدا.منم چهار پایم

یاشار.پس بزنی بریم

همون موقعه ساتیار صدام کرد

ساتیار.بخشید خانم آریا

-بله

ساتیار.بخشید میتونم جزوتونو ازتون قرض بگیرم پس فردا براتون میارم

-بله چرا نشه

از داخل کیفم جزومو در آوردم دادم بهش

ساتیار.ممنون خانم آریا پس فردا براتون میارم

-باشه مرسی

ساتیار خداحافظی کرد رفت که یه چیز خورد تو کمرم

یلدا.خب خب آتریسا خانم رفتنی شدیا

-چه ربطی داره ها؟

یلدا.خب دیونه پس فردا که جزوتو آورد لایه یه صفش نوشته آتریسا خانوم من خجالت میکشم ولی از شما خوشم میاد آگه اجازه بدین برا امر خیر مزاحم شیم

زدم تو سرش

-خخخخخ دیونه شدی خاک تو سر منحرفت درسته دوشش دارم ولی به نظرت ساتیار زند انقدر خجالتی که تو جزوه پیغام بفرسته کسی که هرروز یه دختر یا تو تختشه یا بغلشه

یاشار .کجاین که بیاین دیگه

-اومدیم بیا بیا کمتر واسه من خواب ببین

با یلدا رفتیم سوار ماشین یاشار شدیم همینکه نشستیم گوشیه یلدا زنگ زد

یلدا.اووووووف باز وحید

-عزیزم حق داره سه ماهه سرکارش گذاشتی سر جواب یه خواستگاری چرا بله رو نمیگی

یاشار.اول جواب اون بدبختو بده

یلدا .باشه الو

-.....

یلدا .چرا داد میزنی خوب تازه صدای گوشیه شنیدم

-.....

....

یلدا.آقای حمیدی صداتو واسه من بالا نبره هنوز نه به باره نه به داره سرم داد میزنی هنوز زنت نشدم الانم
اخلاق گندتو دیدم پشیمون شدم ما به درد هم نمیخوریم

-... ..

.....

یلدا.تهدید میکنی من جوابم منفیه

-.....

یلدا.آره جوابم منفیه منفی

-.....

یلدا.من پشیمون نمیشم دیگه داری حوصلمو سر میبری

یلدا گوشیه قطع کرد

-خیلی بد باش حرف زدی

یلدا.میخواس نرینه تو اعصابم

یاشار.وحید چی گفت؟

اول که کلی دادو بیداد کرد چرا جواب نمیدم بعد که گفتم جوابم منفیه گفت پشیمونت میکنم

یاشار.وای یلدا گل کاشتی از کار بی کار نشم صلوات

یلدا.مگه جرئت داره

یاشار.تو که دیگه جواب منفیو بهش دادی

یلدا.یعنی تو فک کردی وحید به این آسونی منو ول میکنه

پارت دوم

یاشار.اون وحید انقدر کودن هس که بازم بچسبه بهت

یلدا.اوی اوی زن خودت کودنه

-خب یاشار که کودنو درست گفت چون تو بد جور زدی تو پر بدبخت

یاشار.آتی راس میگه بدجور زدی تو برجکش

..... یلدا.اگه شما به این میگین برجکش خورده

هنوز حرفش کامل نشده بود که گوشیم زنگ زد نگاه کردم که دیدم بابامه

-الو سلام بابا جونم؟

بابا.الو آتی کجایی؟

-با یلدا و یاشار دارم میرم دودور

بابا.بیا خونه مهمون داریم

-کیه بابا؟

بابا.شعله و آرسین

-بابا میشه من نیام لطفا

بابا.نه بیا برا شام نمیان ده دقیقه میان بشینن

-ولی بابا

بابا.ولی بی ولی همین که گفتم زود خونه

-چشم

گوشیو قطع کردم و به یاشار گفتم

-یاشار بی زحمت منو سر کوچه مون پیاده کن

یاشار.چرا مگه نمیخواستی با ما بیای چیشد پس

-شعله خانم با شوهر هیزش دارن میان خونمون منم باید برم خونه رو آماده کنم

یلدا.اینا قراره هر هفته خونتون باشن؟

-من چه میدونم

یاشار.بفرما اینم در خونه

-ممنون

درو باز کردم از بچه ها خداحافظی کردم به سمت خونمون راه افتادم همینکه وارد خونه شدم درو بستم
زنگ در به صدا در اومد بابا اومد بیرون

بابا.اومدی آتریسا خوب پس در باز کن

-چشم

درو باز کردم

شعله. سلام بابا جون دلم براتون تنگ شده بود

بابا. منم عزیز دلم

شایان. وای سلام گاله خولی؟

-سلام عزیز خاله آره عزیزم خوبم تو خوبی

شایان. آله گاله خولم

-خولم نه خوبم

آرسین. سلام آتریس خانم

وقتی برگشتم دیدم آرسین با چشمای هیزش بهم خیره شده ای چندش

-سلام آقا آرسین

شعله . آرسین شایان بیاین دیگه

پارت سوم

رفتیم تو آرسین اینا نشستن منم رفتم تو آشپز خونه چاییو دم کردم و ظرف میوه رو برداشتم رفتم بیرون
میوه رو گذاشتم جلوشون خودمم نشستم

شایان. گاله میای بادی تولو خدا

-باشه قریونت برم بابا حواست به چایی باشه

بابا . باشه

با شایان رفتیم تو اتاق خواب برای اینکه راحت باشم شالمو در آوردم

-خب خب چه بازی کنیم

شایان. دمدیر بادی

-خاله جون شمشیر بازی اینجا همیشه بیا توپ بازی میای

شایان. آله آله آله

رفتیم توپو آوردم شروع کردیم به بازی با باز شدن در به سمتش برگشتم هنگ کردم فقط بهش نگاه میکردم

شایان.بابا چشا دلویش گاله لوته

با حرف شایان به خودم اومدم سریع رفتم شال سرم کردم موهای پخشو پلامم انداختم تو شال

آرسین.شایان برو مامانت کارت داره

شایان.اما دالم با گاله بادی میتونم

آرسین.شایانننننننننننن چی گفتم

شایان بغض کرده به سمت در رفت منم داشتم پشتش میرفتم که به عقب پرت شدم و آرسین درو بست و منو تو در هل داد

-داری چیکار میکنی آقا آرسین

آرسین.موهاتو باز کن میخوام موهاتو ببینم

-چیایی ولم کن ببینم داری چیکار میکنی اه ولم کن

پارت چهارم

آرسین.الکی تقلا نکن تا من نخوام آزاد نمیشی منم یه شرط برا آزادیت دارم

-دیگه چی ولم کن

،فردا میای خونه مجردیم ۲،موهاتو باز میکنی من موهای خوشکلتو ببینم آرسین.

-چی برو گمشو عوضی من هیچ کدوم از این کارارو نمیکنم

آرسین.اینجا من تصمیم میگیرم نه تو تو مقعیتش نیستی پس قبول کن قبل از این که مهر بی آبرویی به پیشونیت بخوره

ترسیده نگاهش کردم ولی بازم با سرتقی تمام گفتم قبوووول نمیکنممممم

آرسین.باشه خودت خواستی بعد نگی بی آبرو شدی الان آبروت دست منه پس باهام راه بیا

آب دهنمو به زور قورت دادم ولی بازم زیونم کار دستم داد

-مثلا میخوای چه غلطی کنی

آرسین.من کاری نمیکنم همینطوری رابطت با خواهرت خوب نیس حالا فک کن ببینه به من نظر داری وای وای

-تو روانی سادیسمی

آرسین.تا ده میشمرم بعد کاری میکنم که از گفته خودت پشیمون شی

1 آرسین.

2 آرسین.

3 آرسین.

آرسین.

آرسین.

8 آرسین.

9 آرسین.

10 آرسین.

آرسین. خب تصمیم

پارت پنجم

آرسین. منتظرم بگی؟

-بمیرم هیچ کدوم از کاراتو انجام نمیدم

آرسین. ! پس آبروت واست مهم نیس

.....-تو این ک

شعله. آرسین عشقم کجایی؟

آرسین. خب چیشد؟

-نظر من تغییر نمیکنه

آرسین. خیل خب باشه

تا به خودم اومدم آرسین با داد گفت

.... آرسین. داریییییی چه غلطی میکن

-وای چرا داد میزنی

آرسین. فردا میای یا نه؟

-آره آره فقط دیگه داد نزن

آرسین. پس فردا به آدرسی که برات اس ام اس میکنم میای

....-باشه

بابا و شعله. آرسین بابا جون آرسین عزیزم چرا داد میزنی آرسین

-الان چیکار کنم

آرسین آروم گفت برو زیر تخت زود

سریع رفتم زیر تخت آرسین یه ذره با گوشیش ور رفت و چند تا داد دیگه هم زد و در باز کرد

شعله. عزیزم چرا داد زدی چیزی شده

بابا. مشکلی پیش اومده

آرسین. ببخشید ترسوندمتون یکی از بادیگاردای یه اشتباه کرده بود داشتم سر اون داد میزدم شعله عزیزم برو شایانو آماده کن خودتم آماده شو بریم

شعله. باشه

شعله و بابام رفتن بیرون

آرسین. منتظر اس ام اسم باش «دوستان من از مردای لوس بدم میاد واسه همین اس ام اسو از طرف «آرسین کامل نوشتم بوسس»

آرسینم رفت بیرون از زیر تخت اومدم بیرون آهسته از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت پذیرایی

شایان. باده بابا بدرگ بادم میام

پارت ششم

شایان بعد گفتن این حرف خواس بره سمت پدر و مادرش که چشمش به من خورد

شایان! گاله املوز نند بادی تونیم دریع بعد اومدم بادی میتونیم

-باشه خاله قربونت بره

بعد رفتن شعله اینا شالمو برداشتم رفتم آشپز خونه و فکر شام شدم

بابا. آتریسا داری چیکار میکنی؟

-میخوام به فکر شام باشم چی درست کنم بابا جون

بابا.هرچی درست کنی میخورم

-پس عدس پلو درست میکنم

شروع کردم به آماده کردن وسایلش بعد یک ساعت عدس پلو آماده شد سفره رو پهن کردم بابارو صدا زدم

-بابا غذا آمادس

بابا اومد

بعد خوردن غذا ظرفارو شستم

-بابا شب بخیر من برم بخوابم

بابا.باشه دخترم

رفتم اتاقم مٹ همیشه به گوشیم نگاه کردم دوتا اس داشتم اولیو باز کردم یلدا بود

سلام عشقولیم ما پس فردا میخوایم بریم شهر بازی توهم میای آهان راستی تا یادم نرفته عشق توهم هست بیایا میخوام این ده روز که به ترم جدید مونده فقط بگردم بای خلو چلم

-ها عشقم دیونه از دست تو اگه تو آخر این ساتیار زندو به ریشم نبست والا حالا درسته دوشش دارم ولی خودمو کوچیک نمیکنم

یه دفعه یادم اومد یه اس دیگم دارم افتادم سریع بازش کردم آرسین آدرسو به علاوه زمانو داده بود

{.....} دقیقه به آدرس ۱:۵۰ ساعت

-چرا برم نمیرم همین طوری رابطم با شعله شکر آب هست حالا اگه بفهمه شوهرش به خواهرش نظر داره دیگه خفم میکنه

پارت هفتم

پس ن.م.ی.ر.م رو تخت دراز کشیدم خب بذارید از خودم بگم من آتریسا آریا ته تغاری محسن آریا و لیلی سهرابی چشمامو از مادرم به ارث بردم سبز خیلی خاص مژهای پرپشت فر موهای لخت به رنگ خرمايي و مشکی بینی ساله دانشجوم ۲۲ قلمی لبای قلوه ای پوستی گندمی رشتهم معماری^{oooo} با خوردن نور خورشید به چشمام چشمامو باز کردم اصلا نفهمیدم دیشب کی خوابم برد بلند شدم رفتم دستو صورتمو شستم لباسمو با یه تاپ دامن تا دوسانت بالای زانوی سفیدمو پوشیدم یکم آرایش کردم رفتم بیرون بابا الان سر کار بود ساعتو نگاه کردم دقیقه رفتم آشپز خونه وسایل زرشک پلو رو آماده ۱۰:۱۰ کردم شروع کردم به درست کردنشون وقتی کارم تموم شد پلو رو گذاشتم دم بیاد رفتم تو پذیرایی شروع کردم به تمیز کردن خونه بعد تموم شدنش جارو برقیم زدم رفتم زیر برنجو خاموش کردم بوی گنده عرق میدادم رفتم

حموم بعد انجام دادن عملیات اومدم یه تاپ شلوارک زرد پوشیدم موهامو شونه کردم بالا سفت بستم اومدم بیرون دقیقه سفره پهن کردم غذا خوردم ۱۰:۱۰ به ساعت نگاه کردم ظرفا رو شستم برای اینکه حوصلم سر نره آهنگ گذاشتم «آیدین یوسفی کاشکی» چند یار پشت هم گذاشتم بخونه چون عاشق آهنگش بودم با صدای گوشیم به خودم اومد خودنمایی میکرد به ساعت نگاه، آرسین، نگاه کردم اسم دقیقه خیلی ریلکس لمس اتصالو زدم و ۲:۰۵ کردم اوه اوه جواب دادم

-الو بله

آرسین. کجایی چرا دیر کردی آتریسا؟

-دیر کردم چون نمیام

آرسین. چیییییی بد میبینی بد نذار روی سگم بلند شم پیام اونجا پس بیا

-تو نمیتونی هیچ غلطی کنی آقای آرسین راد

آرسین. آتریسا وای آتریسا

-خدا حافظ

گوشیو قطع کردم و شروع کردم به خندیدن «ولی کاش به حرف آرسین گوش داده بودم کاش» بعد این که خندهام و روشن کردم و یه فیلم ترسناک گذاشتم تو دی وی tv کردم دی و رفتم تخمه و پفک و..... آوردم و نگاه کردم تازه

.....رسیده بود جای حساسش که

پارت هشتم

زنگ درو زدن از فیلم دل کندم رفتم اف افو جواب دادم

-کیه؟

پسره. ببخشید از اداره پست میام شما یه پست سفارشی
دارین اگه میشه بیاین تحویل بگیرین

-چشم الان میام

رفتم اتاقم یه مانتو پوشیدم سریع شلوارم عوض کردم از
اتاق اومدم بیرون شالمم سرم کردم دن پایمو پوشیدم
رفتم درو باز کردم همینکه درو باز کردم چشمم به آرسین
خورد

-تو... تو اینجا چیکار میکنی؟

آرسین. گفته بودم اگه نیای بد میبینی

بعدش دستمو گرفتمو به سمت ماشین برد هرچی تقلا
میکردم فایده نداشت

-ولم کن داری چیکار میکنی اصلا تو به چه حقی به من
دست زدی

آرسین. به زودی میفهمی به چه حقی

آرسین اینو گفتو منو هل داد تو ماشین خودشم سریع

سوار شد و قفل مرکزیو زد

-لعنتی چرا قفل مرکزیو میزنی

آرسین. چون به تو اعتباری نیس که فرار کنی بعدشم فک
نکن چون از حرفم سرپیچی کردی تنبیه نمیشی

-وای وای ترسیدم نچای تنبیه زرشک

آرسین. فعلا تو هرچی میخوای بگو بعد میبینیم

بعد اون دیگه حرف نزد تا رسیدیم

آرسین. خب پیاده شو

-نمیشم

آرسین. آتریسا سرتق بازی در نیار پیاده شو

-گفتم نمیشم زوره

آرسین یه دفعه با دست راستش پشت گردنمو گرفت
لباشو به گوشم نزدیک کرد

آرسین . گفتم پیاده شو

درد پشت گردنم خیلی زیاد بود

-باشه باشه دستتو فقط وردار پیاده میشم

آرسین. خوبه زود پیاده شو

آرسین پیاده شد

منم پیاده شدم به سمت در رفت درش از این لمسا بود که
فقط با اثر انگشت باز میشه آرسین انگشتش رو جای اثر
انگشت گذاشت و در وا شد آرسین دستمو گرفت و وارد
حیاط شدیم

بادیگارد.سلام قربان

آرسین.سلام همچی آمادس

بادیگارد.بله قربان

آرسین .باش میتونی بری آتریسا بیا آرسین جلو افتاد
منم پشتش از سنگ فرش گذشتیم به در ویلا رسیدیم
آرسین درو باز کرد و رفت تو منم پشتش وارد ویلا شدم

آرسین.زهرا زهرا

از ته راه رو یه خدمتکار اومد و تعظیم کرد

زهرا.بله قربان

آرسین.همچی آمادس

زهرا.بله قربان

پارت نهم

آرسین .پس ببر آمادش کن

زهرا.چشم قربان خانم لطفا از این ور

-قضیه چیه آماده برا چی ؟

آرسین. تو برو میفهمی

گنگ دنبال زهرا راه افتادم که از پله ها رفت بالا و جلو یه در وایساد در باز کرد و کنار وایساد تا من برم تو وقتی رفتم تو که زهرا وارد حموم شد بعد ده دقیقه اومد بیرون و گفت

زهرا. خانم بفرماید داخل حموم براتون آمادش کردم

-حموم برا چیه من نمیرم من تازه حموم بودم

زهرا. خانوم آقا خواستن لطفا بفرمایید داخل حموم

با داد گفتم

-میفهمی میگم نمیرم ن. م. ی. ر. م. زور که نیست اه
آرسین آرسیییییین

تا زهرا اومد حرف بزنه در باز شد و آرسین اومد تو

آرسین. چه خبره چی شده ؟

..... زهرا. آقا خانم نمیرن حموم

تا اومد ادامه حرفشو بزنه آرسین گفت

آرسین. چرا نمیری ها؟

-برای اینکه تازه حموم بودم و نمیرم

آرسین. آتریسا رو نروم نروم زود حموم

-منم گفتم نمیرم مگه زوره آقا نمیخوام اصلا برا چی باس
برم حموم ها؟

آرسین دستمو گرفت و به سمت حموم برد و پرتم کرد تو
حموم و

آرسین. برای اینکه من میخوام شیر فهم شد؟

-نه نشد

تا خواستم پیام بیرون دوباره آرسین دستمو گرفت و به
سمت وان رفت و پرتم کرد تو

آرسین. آتریسا سرتق بازی در نیار منو میشناسی نذار
سگ شم پس هرچی زهرا گفتو گوش میکنی

با گریه گفتم

نمیخوام میفهمی نمیخوام

آرسین. باید بخوای زهرا هرجا سرتق بازی در آورد منو صدا
کن

زهرا. چشم آقا

آرسین از حموم رفت بیرون نیم ثانیه بعدش صدای در
اتاق

پارت دهم

زهرا.خب خانم تا شما حموم کنید من لباستونو آماده کنم
با اجازه

زهرا رفت بیرون منم به اجبار لباسای خیسمو در آوردم و
خودمو شستم وقتی کارم تموم شد از وان اومدم بیرون
رفتم تو رخت کن حوله ای که اونجا بودو دورم پیچیدم و
اومدم بیرون

زهرا.آفیت باشه خانم

-مرسی

زهرا.بفرماید تا شما اینو بپوشید منم برم آب وانو خالی
کنم

نگاه کردم دیدم یه ست مشکی با یه لباس دکلته قرمز زهرا
لباسارو گذاشت تو دستم داشت میرفت که صداش کردم

-زهرا خانم

زهرا برگشت

زهرا.بله خانم

-میشه بدونم این لباس برا چیه ؟

زهرا.خانم من از هیچی خبر ندارم

-باشه میتونی بری

زهرا رفت منم به اجبار لباسارو پوشیدم لباسه تا دوجب با

لای زانوم بود با حوله یکم نم موهامو گرفتم که زهرا اومد

زهرا. خانوم بفرمایید رو صندلی بشین

آروم رفتم رو صندلی نشستم زهرا از کشو سشوار در آورد
موهامو سشوار کشید بعد سشوار موهامو درست کرد و
آرایشم کرد یه کفش مشکیم بهم داد رفت بیرون

پارت یازدهم

کفشو پوشیدم و به خودم تو آئینه نگاه میکردم که در اتاق
باز شد فک کردم زهراس

.....-وای زهرا تموم نشد آرسین کجاس من باید

با حلقه شدن دستی دور کمرم حرفم نصفه موند

آرسین. من اینجام خانومم

.....-داری چیکار میکنی آرسین من خواهر ز

آرسین. امشب زنم میشی به واسطه من با م*ن ز*ن بودنو
.....تجربه میکنی -اما

آرسین. خواهش میکنم حس نیرون و ل*ب*اش* و گذاشت
رو ل*ب*ا*م منم هنگ کارش حرفی از دهنم خارج نمیشد
ل*ب*ا*ش* و ورداشت و به سمت گردنم رفت و گازای ریز
گرفت منم نا خدا گاه آه کشیدم با این کارم آرسین ج*ر*ی
تر شد و به سمت تخت هلم داد انداختم رو تخت و.... فقط
درد درد درد احساس میکردم

وقتی به خودم اومد از دل درد به خودم می پیچیدم
آرسین روم خیمه زد ل*ب*ا*م* و کوتاه بوسید

آرسین. خیلی معرکه بودی

بعد بلند شد کت شلوار مشکی و یه بلوز سفید پوشید
رفت بیرون بعد چند دقیقه با یه لیوان وارد شد

آرسین. بیا اینو بخور

-من از دست تو زهرم نمیخورم چه برسه اوممم این چیه؟

آرسین. شربت عسل بخور خوبه برات

-گفتم نمیخورم دیگه اینو نمیتونی زورم کنی

آرسین. زود اینو بخور برو حموم لباس پوش الان عاقد
میرسه

-عاقد برا چی؟

آرسین. برا خوندن صیغه محرمیت برامون

-چییییی؟ من صیغه تو شم

آرسین. مگه غیر اینه الان همه چیزت دست منه حالام
شربت عسلتو بخور هنگامه خانومو میفرستم کمکت

آرسین اینو گفتو رفت سمت در که

من بهت علاء، چون من خواهر زنتم ا، -من صیغت نمیشم
قه ندارم و به یکی دیگه علاقه دارم

با گفتن این حرفم یه تو دهنی از آرسین خوردم
آرسین. من از امروز میشم شوهرت و به جز من نباید اسم
پسر دیگه ایو بیاری فهمیدی
-من صیغت نمیشم خودمو میکشم ولی صیغت نمیشم
آرسین. هه خودتو بکشی فک کردی همین طوری راحتی
همه دارایت دست منه کی میخواد تورو بگیره هر کیم
بخواد من نمیدارم پس با زبون خوش زخم شو
آرسین اینو گفتو رفت بیرون
-خدا من چطوری عشقمو ساتیارو فراموش کنم درسته
نمیدونه دوسش دارم عشقم پنهونی ولی دوسش دارم
خداا
تقی به در خورد و باز شد زن میان سالی که فک کنم
هنگامه خانم بود اومد تو ملافه رو دورم پیچیدم
پارت دوازدهم
و دوباره شروع کردم به گریه
ه.خ. سلام خانم من هنگامه هم
-سلام هنگامه خانم
ه.خ. خانم گریه دیگه فایده نداره به حرف آقا گوش کنید
بلند شید برید حموم تا آقا اعصابانی نشده

-باشه بلند شدم رفتم تو حموم وانو خودم پر کردم نشستم
توش و دوباره برا بد بختی خودم گریه کردم بعد یه پنج
دقیقه دوباره خودمو شستم رفتم تو رخت کن حوله رو
دورم پیچیدم اومدم بیرون

ه.خ.آفیت باشه خانم بفرماید این لباستون بعد اون لباس
عروسو تن تون کنید

نگاه کردم یه ست قرمز جیغ یک سره ازش گرفتم هنگامه
از اتاق رفت بیرون ستو پوشیدم نگام به لباس عروس
خورد یادم رفت تا چند ساعت پیش گریه میکردم سریع
رفتم سمتش از کاور درش آوردم با احتیاط پوشیدم همین
که برگشتم دنیا دور سرم چرخید

-خدااا از رنگ قرمز متنفرم آرسین ازت متنفرم متنفر
زندگیمو جهنم کردی آشغال من با این بی آبرویی چیکار
کنم

ه.خ.خانم چی شده چرا گریه میکنید

-هنگامه خانم میخوام بمیرم چرا من چرا سرنوشتتم این
شد خخخدا ازت گله دارم این همه آدم چرا من

ه.خ.آروم باشید خانم برین صورتتونو بشورین بیاین
موهاتونو درست کنم الان عاقد میاد

هنگامه خانم بلندم کرد به سمت روشویی برد صورتمو
شست آوردم بیرون نشوندم رو صندلی با سشوار موهامو

خشک کرد و درست کرد دیگه کارش تموم شد کفشمم پوشیدم و خودمو تو آینه نگاه کردم یه دختر پژمرده رو دیدم

ه.خ.خانوم اینو موقعه خوندن خطبه عقد سرتون کنید چادرو گرفتم گذاشتم سرم به هنگامه خانم نگاه میکردم ه خ.خانم بزخم به تخت خیلی خوشکل شدید همون موقعه در زده شد آرسین اومد تو آرسین.وای عروسم چقدر خوشکل شده

-.....-

آرسین.نمیخوای حرف بزنی باشه خانم خانوما

پارت سیزدهم

فعلا بیا برم که عاقد منتظر عروس خانومه

بهش نگاه کردم یه کت شلوار مشکی و بلویز سفید و ساعت مشکی خوشکل شده بود سریع رو گرفتم

آرسین خواس دستمو بگیره که دستمو پس کشیدم و جلو تر از آرسین راه افتادم آرسین یه پوف از اعصابانیت کشید و پشتم راه افتاد از راه رو گذشتیم و رسیدیم به پذیرایی چشمم به سفره عقدی به رنگ آبی سفید خورد که صدرد مستخدا ترتیبشو دادن

با آرسین نشستیم

.....عاقده.

عاقده شروع کرد و من پر زدم به زمانی که اولین بار
ساتیارو دیده بودم

گذشته:

تازه وارد دانشگاه شده بوده که به کلاس استاد مبینی
برسم که نمودونم چیشد خوردم به یکی

پسره. هوووی حواست کجاس مگه کوری منو جلوت
نمیبینی

آخ مامان دماغم داغون شد بد این پسر چی میگه

-هوی تو کلات چلغوز درضمن من کور نیستم دوتا چشم به
این خوش رنگی دارم

یه دفعه پسره زد زیر خنده

پسره. اگه بخوای کور باشی به رنگ چشمات چه ربطی داره

-.....وای سوتی دادم خواستم جیم شم که گفت

با ویشکونی که از پهلوم گرفته شد به خودم اومدم یه آخ
گفتم

-آخ چه مرگته؟

آرسین. درست صحبت کن آتریسا جواب

عاقده بده

به عاقد نگاه کردم که منتظر نگاه میکرد

-.....بله

آرسین. اوف

عاقد از آرسینم پرسید که اونم بله داد و حلقه هارو دست

هم کردیم ولی من داشتم می‌مردم عسلم خوردیم که

عاقد. خب مبارک باشه عروس خانم مبارک باشه آقا داماد

به شاد و میمنت

عاقد بلند شد که آرسینم بلند شد و تا دم در بدرقش کرد

دوباره چشمه اشکم فعال شد

ه.خ. خانم شما کار درستیه کردین دیگه نارحتیم فایده

نداره آقا دیگه تا آخر عمرتون شوهرتون هستند

!- وایسا ببینم منظورت از تا آخر عمر چیه؟؟

ه.خ. خب راستش.. راستش

زهرا. خانم عاقد به دستور آقا صیغه رو مادامل عمر خونده

همون موقعه آرسین وارد ویلا شد

آرسین. خب حالا وقت جشنه

-تو صیغه رو مادامل عمر گفتی بخونه فکر من هستی پس
فردا یکی بیاد خواستگاری چی بگم بگم چون صیغه یکی
دیگم نمیتونم باهات ازدواج کنم

آرسین زد تو صورتم و گفت

آرسین. آره صیغه مادامل عمر گفتم بخونه چون
میخواستم تا ابد زنم باشی درضمن تو غلط میکنی وقتی
شوهر داری حرف خواستگار میزنی اه ریدی تو اعصابم

ه.خ.آقا بسه بیاین جشن بگیریم امروزو به خودتون زهر
نکنید

-من باید برم خونه الاناس بابام بیاد

تا بابات بیاد دوساعت مونده ۶آرسین.حالا ساعت

-من میخوام برم

پارت چهاردهم

آرسین.پس وایسا ست طلا تو بدم بعد برو

وا مگه طلا رو سر سفره عقد نمیدن گرچه برام من مهم
نیس

آرسین با یه باکس تو دستش اومد باکسو باز کرد گوشواره
هارو برداشت اومد جلوم خواست بندازه تو گوشم که
رفتم عقب

آرسین.چرا اینطوری میکنی آتی بذار بندازم تو گوشت

خودم میندازم نمیخوام ۲، اسم من آتریساس نه آتی ۱، -
دوباره دستت بهم بخوره

آرسین . مثل اینکه یک ساعت پیشو یادت رفته هاا تو ا
لان زنی منم الان میخوام بهت دست بزنی

بعد این حرفش گوشمو گرفتو گوشواره رو انداخت گوشم
بعد گردنبندو از تو باکس در آورد

آرسین. سرتو بیار پایین

به اجبار سرمو آوردم پایین گردنبندو به گردنم نزدیک
کردم و برای بستن قفلش سرشو آورد جلو وقتی نفسش به
گردنم خورد مور مورم شد وقتی بست سریع پیش زدم

-خب تموم شد منو ببر خونه مون

آرسین. برو لباس بپوش ببرمت

سریع با اون لباس سنگین به سمت اتاق خواب رفتم لباس
عروسمو در آوردم مانتو شلوار پوشیدم رفتم بیروم

-من آماده ام بریم

آرسین. بریم

با آرسین سوار ماشین شدیم و آرسین ضبطو روشن کرد
ولی من دوباره رفتم تو گذشته

گذشته:

یلدا.آتی بیا بریم امروز استاد نداریم

-چرا؟

یلدا.مثل اینکه مریض بوده نیومده بیا بریم من سامان
قرار دارم بدو

-اومدم

داشتم میرفتم یه دفع خوردم زمین برگشتم دیدم ساتیار
زند برام پا گرفته بلند شدم

-مگه مریضی روانی چرا پا میگیری اگه جایم آسیب
میدید چی

ساتیار.حالا که آسیب ندیدی خانوم کوچولو

.....-خیلی پرویی خیلی

آرسین.به چی فکر میکنی؟عشقم

-میشه بهم نگی عشقم اوقم میگیره بعدشم به هیچی

و برای اینکه حرف دیگه ای نزنه آهنگه نصفه ایک در حال
خوندن بودو زیاد کردم و گوش کردم

«مگه خبر نداری از دلم که

منو اینجوری میذارو میریییییی
مگه نمیدونی جون منی تو
که داری جونمو از من میگیری
من از دل تنگی میمیرم عزیزم
عزیز من بمون بمون کنارمم
عذاب رفتنت برام عذابهههه نده
طاقت دوریتو ندارم
ببین تا حرف رفتن تو اومد
توی یه لحظه انگار پیر شدم من
.... هنوز نرفتیو اینجایی اما
تو درد رفتنت اسیر شدم من
ترو خدا تنهام نذار
ترو خدا ترکم نکن
ترو خدا از زندگیم خودتو نگیر کم نکن
نرو
ترو خدا تنهام نذار
ترو خدا ترکم نکن

ترو خدا از زندگیم خودتو نگیر کم نکن (آهنگ ترکم نکن
«(امین حبیبی

دیگه رسیدیم دم خونه

آرسین. برو مواظب خودت باش عزیزم بعدشم بهتر به
اینا عادت کنی چون من بهت همش همیشه

بی توجه بهش از ماشین پیاده شدم که

آرسین. خانومی بوس خدا حافظی یادت رفت

تو دلم گفتم برو بمیر بی توجه به حرفش باز درو با کلید
باز کردم رفتم تو «موقعی که میخواست بیاد پستو بگیره
کلید با خودش آورد» رفتم تو درم بستم وارد خونه شدم
رفتم تو اتاقم یه آهنگ گذاشتم و با همون مانتو شلوار
افتادم رو تخت صدای ضبطم تا آخر ولم دادم

«خیلی وقته نفساتو کم دارم

واسه من آخه مَث تو کی میشه

آخه کی مثل تو پاکو مهربون

واسه من مثل فرشته ها میشه

تو یه احساس عجیبی که برام معنی سادگی و نجابتی

تو یه حساس قشنگی تو برام

تو برام یه عشق با شرافتی

نذار بمونم تو کما
به قلب من نفس بده
زندگیمو فقط چشات به من میتونه پس بده
نذار تو سایه های شب
بدون تو تموم بشم
بیا تو دستمو بگیر
هرچی بخوای همون میشم
خیلی وقته نفساتو کم دارم
واسه من آخه مٹ تو کی میشه
آخه کی مٹ تو پاکو مهربون
واسه من مٹ فرشته ها میشه
تو یه احساس عجیبی که برام
معنی سادگیو نجابتی
تو یه احساس قشنگی تو برام
تو برام یه عشق با شرافتی
نذار بمونم تو کما
به قلب من نفس بده

زندگی‌مو فقط چشات به من میتونه پس بده

نذار تو سایه های شب

بدون تو تموم بشم

بیا تو دستمو بگیر

هرچی بخوای همون میشم (آهنگ نذار بمونم تو کما حمید
«(عسگری»

وقتی آهنگ تموم شد بالشت منم از اشکم خیس بود

پارت پونزده

سرمو آوردم بالا چشمم به ساعت خورد سریع بلند شدم
رفتم تو رو شویی دستو صورتمو شستم مانتو شلوارمو در
آوردم یه تو خونه ای پوشیدم از اتاق رفتم بیرون و به
سمت آشپز خونه رفتم یه غذای سری درست کردم

رفتم اتاقم یه ذره با آرایش به قیافم سر سامون بدم همین
که وارد شدم دیدم گوشیم داره زنگ میخوره آرسین بود

-الو زود بگو وقت ندارم

آرسین .اول سلام خانومم خوبی چیکار میکنی بی من
خوش میگذره؟

-به لطفا تو باید خوب باشم زندگی‌مو به گند کشیدی

آرسین.زنمی اختیار تو دارم عشقم

-انقدر نگو زخم زخم دوست دارم خودمو از دستت بکشم
آرسین. تو غلط میکنی بین آتی حتی فکرتم به سمت
خودکشی بره بیارت شو نژدهم

بعد این حرفش گوشیهو قطع کرد دوباره خواستم برم که
گوشیم زنگ خورد با این فکر که آرسینه جواب دادم

-الو چیه باز

یلدا. وا من تازه زنگ زدم چرا دعوا داری

-بخشید فک کردم یکی دیگس

یلدا. کی کی کی؟

-کارتو بگو

یلدا. این یعنی دوس نداری حرف بزنی باش زنگ زدم فقط
حرکت میکنیم ۱۱ بگم فردا ساعت

-شاید نیام

یلدا. تو غلط میکنی نیای باید بیای

-حالا یه فکری میکنم

یلدا . یه فکری میکنم نه باید بیای باید آتریسا وگر نه نه
من نه تو

-باشه بابا

یلدا.وا آتی چته تو ؟

-چیزی نیس سرم درد میکنه

یلدا.باشه خداحافظ

گوشیو قطع کردم صدای در حیات اومد به خودم تو آیینه نگاه کردم باید قیافهو نشون میدادم از اتاق زدم بیرون

-سلام بابا جون خسته نباشین

بابا.سلامت باشی دخترم شام حاضره

-بله تا شما دستو روتون بشورین منم سفره پهن میکنم

بابا رفت دستو صورتشو بشوره منم سفره رو پهن کردم باباهم اومد شامو خوردیم ظرفارو شستم از تو یخچال میوه آوردم شستم و رفتم تو پذیرایی و گذاشتم رو عسلی

بابا.خب امروز چیکار کردی ؟

با یاد آوری امروز دستمو مشت کردم و گذاشتم رو پام

-خوب بود

بابا.فقط خوب

-خوب بود دیگه با اجازتون من خوابم میاد شب بخیر

بابا.شب بخیر عزیزم

رفتم تو اتاقم اشکام دوباره ریخت رو گونم انقدر گریه

۸ کردم نفهمیدم کی خوابم برد ***صبح بلند شدم شستم
بود بلند شدم رفتم تو رو شویی دستو صورتمو شستم

پارت هفدهم

اومدم بیرون دوباره برگشتم تو تختم دوباره گرم گرفت
نمیدونم کی چشمم گرم شد خوابم برد

با تکونای دست یکی چشممو باز کردم

یلدا. هوی خانم بلند شو چرا هنوز آماده نیستی

-یلدا جون من بیخیال حسشو ندارم

یلدا. دردو حسشو ندارم پاشو بینم منو یاشار بیرون
منتظر تیم

-اما یلدا

یلدا. اما بی اما زود آماده شو

یلدا رفت بیرون منم به اجبار بلند شدم دوباره رفتم تو
روشویی دستو رومو شستم بعدش رفتم حموم یه دوش
گرفتم وقتی اومدم بیرون یه لباس پوشیدم و برای اینکه
یلدا دوباره گیرنده یه بافت قهوه ای و شلوار کتون کرمی
و شال کرم یه آرایش نیم غلیظم کردم که صورت بی
روحم معلوم نشه از اتاق اومدم بیرون

بابا. داری با بچه ها میری بیرون

-بله بابا کاری ندارین

بابا.نه کار ندارم فقط مواظب باشین

-چشم

از در زدم بیرون بوت قهوه ایمو پوشیدم رفتم سوار
ماشین یاشار شدم

-سلام

یاشار.سلام خانم خوابالو

یلدا.چرا نمیخواستی بیای

-کسل بودم فقط همین

یلدا .آها

بلاخره رسیدیم نگاه کردم دیدم تو یه جنگلیم

پیاده شدیم چشمم به ساتیار و یه دختر خورد که دست تو
دست بودن یلدا آروم گفت مرغ از قفس پرید

-کوفت ساکت باش

-سلام آقای زند

یلدا.سلام آقای زند

یاشار.سلام آقای زند

ساتیار.سلام آقای زند چیه ساتیار صدام کنید

یاشار.باشه

ساتيار. معرفى ميکنم خواهرم ساتيا
پارت هجدهم
-خوشوقتم عزيزم من آتريسام
ساتيا. ممنون منم خوشوقتم
يلدا. منم همين طور اسم منم يلداس
ساتيا. همچنين
ياشار. سلام منم ياشارم برادر يلداس
ساتيا. از ديدن همتون خوشوقتم
من و يلداس و ياشار. همچنين
ساتيار. خب کجا ميخوايم بساطو پهن کنيم
ياشار. تو آلا چيق خوبه
-نه ميدوني من از آلا خوشم نميادا
ياشار. اوه اوه ببخشيد پرنسس يادم نبود
-از اين به بعد يادت باشه
يلدا. بريم وسط جنگل
ساتيا. وای آره داداشي ميريم
-آره به نظر منم خوبه

ساتیار. پس تصویب شد میریم وسط جنگل

به این طریق هرکی یه وسیله برداشت و راه افتادیم
سمت وسطای جنگل

ساتیا. وای بچه ها اونجارو بریم اونجا یه رود خونه بود
بود وسط اون یه درخت بود با دوتا تنه که از پایین یکی
بودن کم کم میرفتی بالا از هم جدا میشدن و پایینش یه
سوراخ داشت که آب رود خونه از اونجا رد میشد

یلدا. وای یاشار منو بگیر الان پس میفتم

یاشار. خب پس بیفت

یلدا. خیلی آشغالی

-یه سوال مگه قرار نبود ما بریم شهر بازی

یلدا. چرا ولی منصرف شدیم

-خب باو بیا بزن

یلدا دوید سمتم که شروع کردم به دویدن

یلدا. اگه مردی وایسا

-نه د من مرد نیستم من زنم

یلدا. میگم وایسا

یه دفع از دهنم پرید ببین دستت بهم بخوره به صاحبم
میگما

یلدا.زرشک همیشه بدونم صاحبتون کیه؟

-یه بنده خدا

ساتیار.آتریسا خانم و یلدا خانم بیاین

-وای شرمنده

ساتیا.دشمند شرمنده آتریسا جون

آرسین,یلدا تا دستمو گرفت صدای گوشیم اومد نگاه کردم

،

-یلدا تو برو منم میام

یلدا.باشه

یلدا رفت گوشیمو جواب دادم

-الو بگو

آرسین.کجایی عشقم بیا خونمون میخوایم جشن بگیریم

-من با دوستانم بیرونم نمیتونم

آرسین.چی به اجازه کی بلند شدی سر خود رفتی با

دوستان من بهت اجازه دادم

تا اومدم جواب آرسینو بدم ساتیار اومد پیشم

ساتیار.آتریسا خانم بیاین دیگه ما منتظرتونیم

دوباره اومدم جواب ساتیارو بدم که عربده آرسین گوشمو

کر کرد

آرسین. با کدوم خری هستی آتریسا زنت نمیدارم به قرآن

-بسه بسه تو برو رو شعله جونت غیرتی شو

گوشیو قطع کردم با ساتیار رفتیم پیش بقیه

آرسین

گوشیو قطع کرد من اگه تورو آدم نکنم آرسین نیستی اگه
از این به بعد داغ گردشو به دلت نذاشتم ایا انگار یادش
رفته صیغه منه

پارت نوزدهم

شایان. بابا چی چده چلا با خودت غل غل میتونی

-هیچی برو تو اتاقت

و دوباره شماره آتریسارو گرفتم سه بوق خورد ریجکت
کرد اعصابم بهم ریخت دوباره زنگ زدم دستگاه
/.....مشترک

-گوشیتو خاموش میکنی آره آتی بلاخره باید پیشم که

سریع برایش اس دادم

هر گورستونی هستی خوشیاتو بکن که دیگه رنگ آزادی
نمیبینی

بعد اون بلند شدم رفتم تو اتاق خواب شعله هنوزم خواب

بود لباسامو عوض کردم و رفتم سوار ماشینم شدم و از
خونه خارج شدم

پارت بیستم

و به سمت خونه پدری روندم

وقتی رسیدم ماشینو پارک کردم و با کلیدم درو باز کردم
مشتی مٹ همیشه تو باغ بود

مش صادق.سلام آقا خوش اومدین

-مرسی مشتی مامان اینا داخلن

م.ص.بله آقا

-مرسی بعدم مگه صد بار نگفتم آرسین صدام کن

م.ص.شما گفتین ولی خب شعله خانوم

-شما مٹ پدرمین به حرف زنه گوش نده

م.ص.چشم آ...آرسین خان

رفتم تو

گلی.سلام آرسین خان خوبین

-ممنون مادرم اینا کجان؟

گلی. داخل سالن

مرسی رفتم پیششون

-سلام به همه

اشکان. به سلام داداش بزرگه

-سلام

مامان. کجایی مادر از وقتی اون سلیطه وارد زندگیت شد
مارو آدم حساب نمیکنی

-مگه میشه مادرم بلاخره از دست اونم راحت میشم

بابا. پسرم میخوای چیکار کنی

-نمیدونم ولی بلاخره از دستش راحت میشم

مامان. اونو بیخیال اون عفریته مادر چرا پاره استخون
شدی

....اشکان. مامان آرسین کجاش دو پاره استخونه ماشالل
عضله ده نفرو حریفه

-تا چشات دراد

وقتی رسیدم ماشینو پارک کردم و با کلیدم درو باز کردم
مشتی مٹ همیشه تو باغ بود

مش صادق. سلام آقا خوش اومدین

-مرسی مستی مامان اینا داخلن

م.ص.بله آقا

-مرسی بعدم مگه صد بار نگفتم آرسین صدام کن

م.ص.شما گفتین ولی خب شعله خانوم

-شما مت پدرمین به حرف زنم گوش نده

م.ص.چشم آ...آرسین خان

رفتم تو

گلی.سلام آرسین خان خوبین

-ممنون مادرم اینا کجان؟

گلی.داخل سالن

مرسی رفتم پیششون

-سلام به همه

اشکان.به سلام داداش بزرگه

-سلام

مامان.کجایی مادر از وقتی اون سلیطه وارد زندگیت شد

مارو آدم حساب نمیکنی

-مگه میشه مادرم بلاخره از دست اونم راحت میشم
بابا.پسرم میخوای چیکار کنی
-نمیدونم ولی بلاخره از دستش راحت میشم
مامان.اونو بیخیال اون عفریته مادر چرا پاره استخون
شدی
....اشکان.مامان آرسین کجاش دو پاره استخونه ماشالل
عضله ده نفرو حریفه
-تاچشات دراد
پارت بیستو یکم
اشکان.مامان نگاش کن
بابا.خجالت بکش پسر فردا باید تورو زن بدیم
اشکان حالت صورتشو جوری کرد مثلا میخواد گریه کنه
-تورو خدا قیافتو درست کن الان شبیه شعله شدی موقعه
های که بغض میکنه
اشکان.دیگه کسی نبود بهم نصبت بدی ایش دختره اکبیری

خونه مامانم اینا موندم ۹تا شب ساعت
-خب دیگه من برم

مامان. کجا پسر م میموندی دیگه
- نه من برم فقط اشکان یه لحظه میای
اشکان. آره داداش
با اشکان رفتیم بیرون
اشکان. جانم داداش
- اشکان میتونی یه خونه برام پیدا کنی
اشکان. چرا چیزی شده ؟
- نه تو فقط برام پیدا کن
اشکان. اوکی داداش
- راستی تو چیکار کردی رابطه با کیانا به کجا رسید
اشکان. میتونی با مامان صحبت کنی بریم خواستگاریش
مامان رو حرفت نه نمیاره
پارت بیستو سوم
آتریس
از بچه ها خدا حافظی کردم و پیاده شدم وقتی یکم دور
شدن به سمت سر کوچه که دارو خونه بود رفتم
وقتی رسیدم وارد دارو خونه شدم و اون چیزو که
میخواستمو گرفتم زود از دارو خونه زدم بیرون با تمام

سرعتم رفتم سمت خونه وقتی رسیدم سریع وارد شدم
برقا خاموش بود کفشامو در آوردم و به آشپز خونه رفتم
قرصو از تو کیفم در آوردم و با آب خوردم بعد به سمت
اتاق خواب رفتم لباسمو با لباس خواب عوض کردم
گوشیمم گذاشتم تو شارژ و گرفتم خوابیدم***صبح که از
خواب بیدار شدم رفتم حموم وقتی حموم کردم اومدم یه
تاپ بنفش با شلوارشو پوشیدم موهامم شونه کردم
گوشیمو از شارژ کندم که دیدم سیل تماس ها و پیام ها
سرا زیر شد

تماس بی پاسخ ۳۲

پیام بی جواب ۲

پیامم از از آرسین اولیو باز ۲ تماس از آرسین بود ۳۲هر
کردم

“هر گورستونی هستی خوشیاتو بکن که دیگه رنگ آزادی
نمیبینی”

“آتریسا خبر مرگت تا الان کجایی بلاخره تن لشت باید
بیای پیشم که

پارت بیستو چهارم

با خوندن اس ام اساش خونم به جوش اومد رفتم تو
مخاطبا شمارشو گرفتم انگار رو گوشی خوابیده بود چون
تا زنگ زدم جواب داد نداشت نیم بوقم بخوره

آرسین. الو کدوم گروستونی هستی ها تن لشت کجاس
پیش کوم ح*ر*و*م*ز*ا*د*ه*ی هستی ها خودم آدمت
میکنم آتریسا خودم

-هواییی اسپ بگیر همین طوری واسه خودت نرو من
جایی نبودم داشتم با دوستام خوش میگذروندم

آرسین. خوش میگذروندی آره من یه خوش گذروندنی
نشونت بدم امروز بیا خونم باهات کار دارم

آب دهنمو قورت دادم

-من نمیام فهمیدی نمیام

آرسین. آتی همین طوری سگ هستم پاچه میگیرم پس
خبرت بیا سگ ترم نکن

-نمیخوام آرسین نمیخوام پیام

آرسین. این جوری همیشه باید به بابات بگم دختر
کوچولوش صیغمه

-خفه شو میخوای بابام سخته کنه

آرسین. پس تا یک ساعت دیگه باید اینجا باشی وگرنه

-باشه باشه میام ولی اینم بدون ازت متنفرم عوضی حاله
ازت بهم میخوره

آرسین. تو بلاخره خبرت میای پیشم اونوقت حالت میکنم

پارت بیستو پنجم

گوشیو قطع کرد

به سمت کمدم رفتم یه مانتو قرمز تا روی باسنم بودو در
آوردم با شلوار کتون مشکی پوشیدم موهامو یه وری
ریختم و آرایش نیم غلیظ کردم از اتاق زدم بیرون

-بابا..بابا

بابا.بله آتریسا چیشده ؟

-بابا من دارم میرم بیرونم

بابا.باشه فقط زود بیا

-چشمم

از خونه زدم بیرون پیاده تا سر خیابون رفتم تا ماشین
بگیرم وقتی رسیدم سر خیابون خیلیا بهم متلک مینداختن
منم محل نمیدادم و منتظر ماشین بودم که یه دفع دستم
کشیده شد تا اومدم جیغ بکشم صداش اومد دم گوشم

آرسین.صدات درآد جریمت بدتره فهمیدی

با ترس نگاهش میکردم و سرمو به معنی فهمیدن تکون دادم
به ماشینش رسیدیم درو باز کرد پرتم کرد تو ماشین درو
بست خودشم اومد سوار شد قفل مرکزیو زد

-چ....چرا درو قفل میکنی؟

چپ چپ نگام کرد ماشینو روشن کرد و پاشو تا آخرین توانش رو گاز گذاشت از هر ماشینی سبقت میگرفت من یه دور اون دنیا رو زیارت میکردم قشنگ ماشینو سپر به سپر نزدیک میکرد بعد یه دفع لایه میکشید معلوم بود عصبیه و من برای خودم اشهدمو خوندم وقتی رسیدیم

آرسین.تن لشتو بیار پایین

میدونستم این تو بمیری از اون تو بمیریا نیست پس بدون دردسر پیاده شدم آرسین بعد ورود رمز که در باز شد دستمو مٹ کش کشید برد تو

.....بادیگارد.سلام آق

همتون امروز مرخصین گمشین بیرون به زهرا و هنگامه خانومم بگو

بادیگارده با نگرانی نگام کرد رفت عقب

وارد عمارت شدیم

آرسین.زهرا هنگامه خانم امروز مرخصین بفرمایید

زهرا و هنگامه خانومم با نگرانی نگام کردن و رفتن تو اتاقشون فهمیدم اینا یه چیز میدونن انقدر نگرانن اون از نگهبان دم در اینم از اینا بعد ده دقیقه هردو با ساک اومدن بیرون

آرسین.خوش بگذره

ه.خ.پسرم من بمونم

خوشحال شدم که یه برام ناجی پیدا شد ولی با حرف
آرسین بادم خالی شد

آرسین نه.

هنگامه خانم ناراحت از عمارت خارج شد آرسین رفت همه
جا رو چک کرد و وقتی مطمئن شد همه رفتن اومد سمتم بهم
از بالا به پایین و از پایین به بالا رو از نظر که رسید وایساد
گذروند یه دفع یه وره صورتم سوخت

-آخ چرا میزنی؟

آرسین.این برای لباسات و موهات کی بهت اجازه داد
اینجوری بگردی ها

-خب منم دخترم خیلی چیزا دلم میخواد

آرسین.که خیلی چیزا دلت میخواد دوباره صورتم سوخت
تو ببخود میکنی مگه صاحب نداری ها چرا اینجوری
میگردی

-صاحبی که زوریه من همین طوریم

آرسین. تو غلط میکنی

و یه سیلی دیگه

دستم رو صورتم بود بخاطر سیلیای آرسین

آرسین. سیلی قبلی بخاطر حرفای پشت تلفن بود این
سیلیم بخاطر اینکه دیروز گوشیه قطع کردی روم

پرتم کرد رو زمین دو زانو نشست بغلم و از پشت موهامو
گرفت و کشید

-آخ حیوون درد داره موهام

شدت کشیدن موهامو بیشتر کرد و صداش بغل گوشم
اومد

آرسین. اینم بخاطر اینکه دیروز تا دیشب منو تو بی خبری
گذاشتی

بلند شد دیگه نایی نداشتم سرم درد میکرد صورتم سر بود

آرسین. و اینم بخاطر اینکه بهم گفتی حیوون

با این حرفش بهش نگاه کردم که مشغول در آوردن کمر
بندش بود

پارت بیستوششم

با دیدن این صحنه خودمو رو زمین کشیدم

آرسین. کجا میری خب میگفتی من حیوونم آره

-غلط کردم آرسین ولم کن تورو خدا دیگه جون ندارم

آرسین. تازه اول زندگی مشترکمو نه عشقممم

-آر... آرسین تورو خدا ولم کن

آرسین.ولت کنم تازه اولشه باید یاد بگیری به شوهرت احترام بذاری لباساتو درار

-آرسین

آرسین.دلم به رحم نمیاد زود درار وگرنه یه جور دیگه میفهمی

لباسامو درآوردم فقط نیم تنه لخت و شلوار جلوش بودم یه دفع کمر بندو برد بالا و با تمام توانش فرود آورد تو بندم

-آیییییییییی

آرسین.بشمار زود

به اجبار شماردم نمیخواستم بیشتر از این اعصابانیش کنم

-یک

کمر بند پی در پی رو بدنم فرود میومد و من با گریه می شماردم

- ۳۷

دیگه جون نداشتم با تمام توانم داد زدم

-آرسین غلط کردم دیگه بهت بی احترامی نمیکنم ولم کنننننننننن

آرسین دست از زدن کشید یه دفعه کمر بندو دوباره برد بالا

فرود آورد تو بدنم

-اخخ

آرسین. این آخری واسه دادت بود دفع دیگه داد بزنی به
«این ملایمت رفتار نمیکنما» قریون ملایمتت

با پاش زد تو پهلووم زود بلند شو خودتو جمع جور کن

با گریه بلند شدم تمام بدنم خونی بود به سمت حموم
رفتم آبو باز کردم رفتم زیر دوش تموم بعدنم داشت
میسوخت ولی برا من معم نبود فقط دوس داشتم از
دست این روانی راحت شم یه دفع یه فکری زد به سرم
زود دوش گرفتم حوله رو برداشتم رفتم بیرون که دیدم
آرسین رو تخت خوابیده و لباسام بغلش رو تخته رفتم
ورشون داشتم به سمت حموم برگشتم اولین قدمو
برداشتم که گفت

آرسین. کجا میری؟

-دارم میرم تو حموم لباس بپوشم

آرسین. مگه غریبه اینجاس همینجا بپوش منم که شوهرتم

با نفرت نگاهش کردم ولی با یاد فکرم قبول کردم و جلوی
چشمای هیزش لباس پوشیدم

آرسین. حالا بیا بغلم

-تمام تنم درد میکنه به لطف تو

آرسین.چه ربطی داره بهونم قبول نمیکنم پس زود بغلم
رفتم رو تخت دراز کشیدم و آرسینم با موهام بازی میکرد
و حرف میزد

آرسین.خودتو آماده کن به زودی قراره باهم زندگی کنیم
با این حرفش با یه جهت بلند شدم

-چییییییی

آرسین.نترس کسی نمیفهمه صیغه منی البته فعلا شاید
بعدها فهمیدن منظورم این بود میخوام با بابات حرف
بزنم خونه مثلا مجردی برات بگیره ولی ما با هم زندگی
میکنیم

-نه نه لطفا از این بیچاره ترم نکن

آرسین.فک کنم من شوهرتم و باید برات تصمیم بگیرم و
دوس دارم پیش خودم باشی تا بتونم این چموش بازیاتو
درس کنم

پارت بیست و هفتم

از جام بلند شدم

آرسین.دوباره کجا؟

-میشه برام آژانس بگیرم برام

آرسین.چرا؟اونوقت

-خب میخوام برم خونه

آرسین.مگه بی غیرتم که بذارم زخم با آژانس بره یکم دیگه
بمون خودم میرسونمت

-نمیتونم باید زود برم خونه

آرسین.واسه من تعیین تکلیف نکن الانم بیا بقلم میخوام
بخوابم

.....-آرسی

آرسین.خفه بیا بخواب

مجبوری دوباره برگشتم تو تخت و خوابیدم

آرسین.پشت کن

با تعجب نگاهش کردم که گفت

آرسین.میخوام از پشت بقلت کنم زود برگرد برگشتم و
آرسین یه دستش دو کمرم حلقه شد و اونیکی رو برد تو
موهام و با موهام بازی میکرد با این کارش چشمام خمار
شد و خوابم برد

وقتی چشمامو باز کردم آرسین بقلم نبود سریع بلند شدم
یکم خودمو مرتب کردم از جام بلند شدم از اتاق خواب
زدم بیرون دنبال آرسین گشتم ولی هرچی میگشتم کمتر
به نتیجه میرسیدم خسته به سمت آشپز خونه رفتم یه
لیوان ور داشتم ودر یخچالو باز کردم یکم آب ریختم در

یخچالو بستم تا خواستم آبو بخورم چشمم به نوشته رو
کاغذ که چسبیده رو یخچال بود افتاد

» آرسین

سلام تو شرکت یه مشکل پیش اومد رفتم اونو حل کنم
»جایی نمیری تا برگردم تایید میکنم جایی نمیری

با خوردن نوشته بدون خوردن آب رفتم سمت گوشیم به
بابا زنگ زدم

بابا.الو جونم دخترم کجایی؟

-بابا من یکم دیر میام یه مشکل پیش اومده

بابا.خودت سالمی

-آره بابامبابام

پارت بیست و هشتم

بابا.باشه دخترم

رو روشن کردم tv گوشیه قطع کردم و نشستم رو کاناپه و
گذاشتم سر یه فیلم نگاه کردم غرق فیلم بودم که دست
یکی حلقه شد دورم

-آیییییی

آرسین.نترس منم

-وای بلاخره اومدی

آرسین. آره مگه چیشده ؟

-میشه منو برسونی خونه بابام نگرانم میشه

آرسین. خیل خوب پاشو آماده شو

پاشدم لباس پوشیدم و برگشتم پیشش باهم رفتیم سوار ماشین شدیم ماشینو روشن کرد حرکت کردم تو راه حرف نزدیم وقتی رسیدیم خدا حافظی کردم خواستم پیاده شم که گفت

آرسین. یک.دیگه با این تیپ حق نداری بیای بیرون. دو. خودتو آماده کن فردا پس فردا با بابات حرف میزنم

-تورو خدا آرسین

آرسین. ساکت شو برو تو خونه

از ماشین پیاده شدم و به سمت در خونه رفتم درو با کلید باز کردم و رفتم تو منکه وارد شدم صدای جیغ لاستیک ماشینش اومد

پارت بیستونهم

منم وارد خونه شدم

بابا. بلاخره اومدی خونه دخترم

-ببخشید بابا دوستم یه خرید داشت مجبور شدیم

بابا.باشه دخترم

-پس من برم لباسمو عوض کنم پیام غذا واست حاضر
بابا.نمیخواه من گرسنه نیستم تازه تخم مرغ زدم تو رگ
اگه میخوای واسه خودت حاضر کن

-پس من میرم اتاقم گرسنه نیستم

رفتم اتاقم

بابا.باشه

به سمت اتاقم رفتم و وارد شدم لباسمو در آوردم همه
جای بدنم درد میکرد روتخت خوابیدم و به دردم محل
ندادم

آرسین

از ماشین پیاده شدم وارد عمارت شدم

شایان.آجون بابا اومد

-سلام پسر من

شایان.سلام بابایی

-خوبی پسر من

شایان.خوب..خوب

شعله. بابا مارم آدم حساب کنيد

آخه تو جزو انسان ها هستی آخه

-خوبی

شعله. اگه با منی بله

-شایان بابایی منو مامانتو تنها میذاری

شایان. باشه

شایان رفت تو اتاقش

-خب

شعله. خب چی ؟

-چرا پاچه میگیری ؟

شعله. اوی حواست به حرف زدنت باشه چی میگی سگم
خود.....

که قیافه منو دید لال شد

پارت سیم

-خب میگفتی ادامه بده

شعله. چیزه من خوابم میاد شب بخیر

-وایسا باهات کار دارم

شعله ترسیده برگشت سمتم

شعله.ب...بله

-آفرین خوبه که بترسی

شعله.من...نترسیدم

-خیل خوب فعلا وقت برا ترسیدن نترسیدن تو ندارم یه راست میرم سر اصل مطلب

شعله.چیزی شده

-ما باید از هم جدا شیم

شعله.چیییییی داری شوخی میکنی نه ولی اصلا شوخی جالبی نیس

-شوخی نیس من لعنتی اون شب تو پارتی به گفته تو اون کارم کرده باشم تا الان تاوانشو دادم

شعله.ههه جالب بود من برم بخوابم ها یه چیز دیگه این فکرم از سرت بیرون کن که ازت طلاق بگیرم فهمیدی

-شععهعهعه

شعله.شعله چی هان نکنه دلت جایی گیره اگه هس که فکرشم نکن که عمرا بذارم بهش بررسی

شعله

بعد زدن این حرف اومدم تو اتاق و درم قفل کردم که نیاد تو و به این فک میکردم که اگه آرسین منو طلاق بده

چیکار باید بکنم

که گوشیم زنگ زد نگاه کردم بازم.....بود

-الو دیگه چی میخوای از جونم

.....® تو که میدونی چی میخوام پس بده وگرنه

پریدم وسط حرفش

-باشه کثافت باشه

® آی آی حواست باشه چی میگی نکنه میخوای آرسین

جونت همه چیزو بفهمه

-نه تورو خدا من دوستش دارم

® وای دلم من نخندون توروخدا

بعد جدی شد

® فردا بیا خونم

اما

® گفتم فردا خونم

پارت سیو یکم

-باشه فردا میام خونت

® راستی عزیز دلمو ببوس

...-ساکت شووو عوضی تو اگه

شایان رفت از اتاق

آرسین. خب چپشده چرا جیغ کشیدی

با گریه گفتم

-خواب بودم خواب بد دیدم

آرسین اومد پیشم رو تخت نشست سرمو گذاشت رو

سینش موهامو نوازش کرد

آرسین. آروم باش عزیزم آروم چه خوابی دیدی که انقدر

بی قراری

-خواب... خواب دیدم... از دست دادمت

خواب دیدم... خواب... مردی

آرسین دوباره شروع کرد به نوازش موهام آروم باش شعله

فعلا که من زندم ور دلت

-آرسین.... آرسینم یه قول بهم میدی

آرسین. چی؟

-قول بده همیشه پیشم باشی میدونم دوسم نداری ولی

تنهام نذار

پارت سیو دوم

آرسین سرمو از تنش جدا کرد و گذاشت رو بالش

آرسین. بهتره یکم بخوابی

شعله. یعنی انقدر منفورم که حاضر نیستی یه قول الکی بهم بدی

آرسین. فعلا بخوام حرف میزنیم باشه

آرسین بعد گفتن این حرف از اتاق خارج شد منم به حال روزم فقط گریه میکردم

آتریسا

نور خورشید خورد به چشمم اومدم به پهلو شم که جیغم رفت هوا

-آخخخخ

خدا لعنتت کنه آرسین

-آخ پهلوم داره میترکه

به زور از جام بلند شدم رفتم دستو صورتمو شستم و از شده رفتم ۱:۵۶ اتاق اومدم بیرون به ساعت نگاه کردم آشپز خونه یه غذای سر سری آماده کردم که زنگ اف اف اومد رفتم سمت اف اف درو باز کردم بابا اومد تو

بابا. سلام دخترم

-سلام بابا تا شما برین دستو صورتتونو بشورین منم غذارو میکشم

بابا.باشه

بابا رفت داشتم سفره رو آماده میکردم که اف اف دوباره
به صدا اومد

پارت سیو سوم

به سمت اف اف رفتم با دیدن شخص روبه رو دستو پام
فلج شد خواست دوباره بزنه که دکمه رو زدم

بابا.کی بود دخترم؟

آرسین.ی‌الله صاحب خونه اجازه هس

بابا.سلام پسرم بیا تو خوب موقعه ای اومدی مادر زنت
دوست داشت

آرسین لبخندی زد و به من نگاه کرد

آرسین.سلام آتریسا خانم خوبی؟

-خوبم ممنون

سه نفری رفتیم سر سفره نشستیم شروع کردیم به غذا
خوردن نصفه غذا رو خورده بودیم که آرسین گفت

آرسین.بابا تا حالا فکر کردین به اینکه آتریسا خانوم از
اینجا برن

بابا.خب هر دختری بعد ازدواج از خونه پدریش میره
نیازی به فکر کردن من نداره

آرسین نه بابا منظورم از از اینجا بره اینکه خونه
مجردی بگیره

بابا قشنگ کپ کرد

بابا.و...ا....یعنی ...چ....ی

آرسین.خب آتریسا خانوم دیگه بزرگ شده بهتره براش
خونه مجردی بگیرین تا به تنهایی عادت کنه یعنی منظورم
به نبود شما تو زندگیش

بلند شدم از سر سفره

-بیخشید من برم تو اتاقم

بابا.نه آتریسا بمون

مجبوری دوباره نشستم

بابا.دخترم توهم مث آرسین فکر میکنی

به آرسین نگاه کردم جوری نگاه میکرد که اگه حرفشو
تصدیق نمیکردم حسابم با کرامت الکاتبین بود

پارت سیو چهارم

نگامو دوباره به سمت بابا سوق دادم

-خب من...خب برا من فرقی نمیکنه

بابا.این یعنی چی یعنی تو هم دوست داری ؟

-نمیدونم بابا نمیدونم

بابا. آتریسا میخوای یه کلمه حرف بزنی ها آره یا نه

دوباره به آرسین نگاه کردم از چشماش آتیش میبارید

از چشماش ترسیدم برا همین گفتم

-خب بابا من دیگه بزرگ شدم دوست دارم زندگی مجردیو تجربه کنم

هه مجردی

بابا. اگه تو دوست داری من حرفی ندارم

آرسین. پس من بگردم براش دنبال خونه

بابا. نه نمیخواد خودم با توجه به بودجم براش یه خونه میگیرم

آرسین. بابا شما که پولی تو دستو بالتون نیس بذارید من براش خونه رو میگیرم بعدا حساب میکنید دیگه

.....بابا. اما آخه

آرسین. بابا

بابا. باشه

آرسین .پس من بگردم دنبال خونه

بابا. ممنون

خلاصه آرسین دوساعت نشست بعد رفت بعد رفتنش بابا
اعصابانی اومد تو

بابا. چرا گفתי خونه میخوای فکر وضعه بی پولی من بودی
بابا-

بابا. بابا و درد بابا زهر مار دختره بی فکر خونه مجردی
میخواد بزنم لهت کنم دختره خیره سر

پارت سیو پنجم

بابا. گمشو اتاقت

باب- ...

بابا. گفتم گمشو اتاقت

-چشم

سرمو انداختم پایین رفتم تو اتاقت

-خدا لعنتت کنه آرسین زندگیمو به گند کشیدی حاله ازت
..... بهم میخوره کاش راه فراری از دستت داشتم ولی

با صدای زنگ گوشیم ادامه حرفم تو دهنم موند نگاه کردم
خودمو شاد نشون دادم لمس اتصالو زدم، یلدا،

-الو جونم عشقم یاد نمیکنی
«یلدا.به در میگی که دیوار بشنوه» منظورش خودمم
-ای نامرد من که همیشه به یادتم
یلدا.دارم میبینم
-حالا چی شده تو یادی از ما کردی
یلدا.خیلی پرویی به خدا
-میدونم حالا بنال کار دارم
یلدا.یادته یه لباس ماسکی قرمز داشتی
-خو
یلدا.خب هفته دیگه عقدمه میشه اون لباسو بهم قرض
بدی
-چییبیییی هفته دیگه عقدته اونوقت تو الان بهم میگی
یلدا.آخه چیزه محسن میخواد سری یه عقد مختصر
بگیریم بریم سر زندگیمون
-چییبیییی پس وحید چی اصلا محسن کیه؟
یلدا.قصش مفصله میدی یا نه
-آره فقط این جشنتون منظورت این بود که فقط خانواده
اید

پارت سیو ششم

یلدا.متاسفم آجیی ولی فقط خانوادگیه

-اشکال نداره آجی خوش بخت شی گلم

یلدا.مرسیی

در مکالمه ،آرسین,گوشیم یه بوق خورد که نگاه کرد دیدم
انتظار به سر میبره

-عزیزم پشت خطی دارم بازم برات آرزو خوش بخت شی
فعلا آجی

یلدا.بای نفسی

گوشیو قطع کردم و لمس اتصال واسه آرسینو زدم

ال-.....

آرسین.خبر مرگت این همه پشت تلفن با کی حرف میزدی
؟

.....-با دوستم حرف

آرسین.تو غلط کردی فهمیدی غ.ل.ط کردی دیگه نبینم با
اون دختره یلدا حرف بزنی فهمیدی

-چیییی مگه یلدا چیکار کرده اون بهترین دوستم من
باهاش قطع رابطه نمیکنم

آرسین.یه بار گفتم تو غلط میکنی دومی چون اون داداش
داره سوم من شوهرتم و اجازت دست منه با کی بگردی
با کی نگردی و من میگم دوست ندارم با یلدا بگردی
سرکش من

-از اذیت کردن من چی نصیبت همیشه

آرسین.تو به اینکه میگم با یلدا نگرد میگی اذیت پس
اذیت واقعی از من نصیبت نشده گل من

-مرسی از تو خیلی به من رسیده به خاطر تو لعنتی بابام
باهام قهره

آرسین.نگران نباش تا فردا آشتی میشید نشد فووش میام
میگم بابا من این دخترتم زخم کردم

-خیلی وقیحی به خدا حالم ازت بهم خوره

آرسین.آخه ولی حیف که باید تا عمر داری بغل من حال
بهم زن زندگی کنی عشقم

پارت سیو هفتم

-کار دارم بابام صدام کرده

آرسین.باشه خداحافظ نفسم

وقتی گوشیه قطع کردم تازه یاد نقشه چندروز پیشم
افتادم بلند شدم که آماده شم که یادم افتاد بابا فعلا
اعصابیه ولی آخرش که چی با استرس از اتاق زدم بیرون

رفتم جلو در اتاق بابا با لرز دستمو بلند کردم در زدم

بابا.بله

-بابا جونم

بابا.بله

-میشه پیام تو

بابا.بیا

درو باز کردم رفتم تو درو بستم بابا با چشمای منتظر نگام کرد

-ام ..بابا میشه برم بیرون

بابا.کجا؟

-عقد یلدا هفته دیگس میخوام لباس بخرم

بابا.پرو

-مرسی ..مرسی ..مرسی

بابا با لبخند نگام کرد

-خب من برم لباس بپوشم

بابا.آتریسا واقعا میخوای خونه مجردی بگیری

سرمو شرمنده انداختم پایین

...-بابا

بابا نداشت حرف بزدم

بابا. باشه برا راحتی دخترم هر کاری میکنم

-بخشید بابایی

بابا. چرا بخشتم تو با من راحت نیستی مشکل از منه

دیگه داشت گریم میگرفت خدا لعنتت کنه آرسین بین
بابام چقدر شرمندس

رفتم جلو دستشو گرفتم بوسیدم

-بابایی تو بهترین پدر دنیایی من تو عمرم همچین پدری به
کسی ندیدم فقط من دارم

بابا سرشو برگردوند

بابا .بهتر بری آماده شی بری دنبال لباس تا به شب
نخوری

فهمیدم نمیخواه گریشو ببینم بلند شدم سرشو بوسیدم

-خیلی دوست دارم بابا شما بعد مامان برام عزیزترین

بابا روم لبخند زد

بابا. برو دخترم

چون نمیخواستم احساس کوچیکی کنه یه بوس هوایی
براش فرستادم اومدم بیرون رفتم تو اتاقم اول رفتم
دستو صورتمو شستم اومدم یه مانتو سفید تا روی باسنم

پوشیدم یه شلوار کتون مشکی جذبم پوشیدم یه شال
مشکی آرایش نیم غلیظ موهامم یه وری ریختم از اتاق
زدم بیرون کفشم پوشیدم وقتی از در خونه زدم بیرون
وحید. آتریسا

برگشتم سمتش که با دیدن وضعش هنگ کردم موهای
خرمایش بهم ریخته بود لباسش یه ور تو شلوارش بود یه
ور بیرون ریشش بلند شده بود صورت خوش فرمش
معلوم نبود دوتا از دکمه لباسش در اومده بود و رکابیش
معلوم بود شلوارش پاره شده بود تیکه تیکه

-و...وحید ای..ن چه وضعیه

وحید. هه نگو ک ..ه خبر نداری؟ چر...ا آتی چ...را بهم
نگفتی

-چیو؟

آرسین. اینجا چه خبره

با ترس برگشتم سمت آرسین که

پارت سیو هشتم

با چشمای به خون نشستش روبرو شدم

آرسین. پرسیدم اینجا چه خبره

-هی...هیچی

آرسین. که هیچی آره بریم خونه بهت نشون میدم
...-آر

با کشیدش تو صورتم لال شدم وحیدم مات ما شده بود و
آرسین از همین استفاده کرد افتاد روش تا میخورد زدش
وقتی عقدشو خالی کرد بلند شد روشو کرد سمت من

آرسین. فکر کنم یادت رفته تو یه زن شوهر داری نه
میخوای بهت یاد آوری کنم

وحید. آتی چچی میگه اینن توو که شششوهر نداشتی

آرسین. آتریسا برو سوار ماشین شو

....-آرسین بذار توضیح بدم اشت

آرسین. آتریسا دوست دارم با همین دستام خفت کنم پس
خفه شو بیشتر از رو اعصابم نباش برو بتمرگ تو ماشین

با ترس آب دهنمو قورت دادم به سمت ماشین رفتم تا درو
باز کردم بشینم منو پرت کرد تو ماشین خودشم سوار شد
ماشینو روشن کرد و با تمام قدرتش گاز داد

از ترسم نمیتونستم جیک بزنم که یه دفعه آرسین داد زد

آرسین. تو گوه میخوری وقتی شوهر داری نگات چپ میره
تو غلط میکنی وقتی اسم من روته با پسرای دیگه لاس
میزنی تو بیجا میکنی فک کردی انقدر بی غیرتم فکریدی
من انقدر بی ناموسم

از ترسش فقط چسبیده بودم به در

آرسین. تو گوه میخوری که هنو یک ساعت از خونتون در نیومدم با این وضع میای بیرون مگه من نگفتم حق اینجور گشتنو نداری گفتم یا نه باگریه گفتم

-گفتی گف...تی

آرسین با مشت کوبید تو دهنم

آرسین .پس تو غلط میکنی

پارت سیو نهم

اینجوری میگردی گوه میخوری

.....-آرسین

آرسین. درد آرسین مرض آرسین چه مرگته هی آرسین آرسین میکنه واسم

.....-اشتباه

آرسین. لال باش

-اما آرسین

آرسین. گفتم خفه

بعد این حرفش دیگه اجازه حرفیو بهم نداد ولی گریه میکردم هک هک هر از گاهی بلند میشد

آرسین. دوست دارم بازم گریه کنی تا چشاتو از حدقه در
بیارم البته الانم منتظرم برسیم به خونه تا کورت کنم که
چشات دیگه کج نره

همون موقع رسیدیم دم خونه

آرسین. پیاده شو

..- آرسین

آرسین. گفتم پیاده شو

به اجبار پیاده شدم آرسین رمزو وارد کرد وارد شدیم

بادیگارد. سلام آقا

آرسین. سلام

بعدش به راهش ادامه داد وارد عمارت شدیم

ه.خ. سلام آقا

آرسین. سلام هنگامه خانم

به راهش ادامه داد که یه چیزی یادش اومد

آرسین. هنگامه خانم امشب با زهرا برید سرایداری

ه.خ. بله آقا

آرسین دوباره دستمو گرفت و کشید وقتی رسیدیم به

اتاقش درو باز کرد پرتم کرد تو اتاق خودشم اومد تو

پارت چهلّم

آرسین. خودتو آماده کن برای یه شکنجه و یه رابطه

با ترس بهش نگاه کردم که گفت

آرسین. آفرین همیشه از من بترس چون تو هنوز خوی
وحشی منو ندیدی

و بعدش هیستریکی خندید

آرسین. ل.خ.ت شو تا پیامم زود وای به حالت پیام ببینم
لباس تنته

بعد این حرفش از اتاق زد بیرون به اجبار از جام بلند شدم
تک به تک لباسامو در آوردم فقط لباس زیر تنم بود آرسین
اومد تو و تو دستش وای نه نه نه نه نه نه

-تورو خدا اونو نخور همین طوری پدرمو در میاری

آرسین. ساکت شو تو فقط وظیفه تو باید انجام بدی

....-آرسی

آرسین. آرسینو درد بی درمون دراز بکش زود

وقتی دیدم فایده ای نداره دراز کشیدم آرسین درب شرابو
باز کرد اومد روبه روم

آرسین. اول میخوام یه عشق بازی قشنگ انجام بدیم بعد
میرسیم به شکنجه اصلی

چشمامو از ترس زیاد بسته بودم که خیسی چیزو رو پوتم تا نفم احساس کردم چشمامو باز کردم دیدم که آرسین نصف بطریو رو بدنم خالی کرده و شروع کرد به لسیدن کرد وقتی تموم شد به چشمام نگاه کرد بعد لباشو وحشیانه رو لبام گذاشت

پارت چهلویکم

و به وحشیانه ترین وضع ممکن داشت لبامو میخورد حس میکرد دیگه لبی برام نمونده وقتی لباشو برداشت لبام درد میکرد ولی آرسین بی توجه به من رفت سراغ گردنم و گازای ریز میگرفت از شدت درد زیرش وول میخوردم و اشک میریختم

آرسین. بهت خوش میگذره گل من

وقتی صورتشو بلند کرد صورت غرق اشکمو دید اخماشو کرد تو دستشو برد تو موهام با قدرت کشید

آرسین. از تکرار حرفم بدم میاد چرا تو زبون آدم نفهمی چندبار بگم دوس ندارم گریه کنی چندبار

-آیی آییی آرسین موهام تو رو خدا رو ول کن نامرد ول کن مگه یتیم گیر آوردی تو که از چیزی خبر نداری بذار توضیح بدم تو رو خدا

آرسین. چیزی که باید میدونستم دونستم حالام لال شو

-آرسین به خدا داری اشتباه میکنی اون وحید بود

خواستگار یلدا اومده بود راجب چیزی حرف بزنییم که منم
نمیدونم یعنی تو اومدی بخاطر همین نشد

آرسین. آتریساً بهتره خفه شی چون چوب خطات پره

-آرسین

اما آرسین بی توجه به من روم خیمه زد دوباره شروع کرد
به بوسیدن لبام بعد رفت سرگردن و س*ی*ن*م* هی گاز و
بوسه میگرفت بعد سرشو آورد بالا

آرسین. بهتره باهام همکاری کنی دوست ندارم عذاب بکشی
..... ولی اگه

ما بقی حرفشو خورد دوباره شروع کرد تا رسید
..... به رونم

بغلم خوابید

آرسین. بلند شو بریم حموم

پارت چهلو دوم

-درد دارم نمیتونم آییی

آرسین. زهرمار صدات میره بیرون

..... -خداا لعنتت کنه تو منو به این روز انداختی وگرنه

آرسین. خفه وظیفته شوهرتو تمکین کنی منم الان نیاز

داشتم پس ساکت و خاموش باش

بعد این حرفش بلند شد رفت تو حمومو از داخل حموم داد زد

آرسین. بدو بیا منتظرم

به زور از جام بلند شدم ملافه رو دورم گرفتم خودمو کشون کشون بردم تو حموم وانو پر کرده بود و خودش دراز کشیده بود توش

آرسین. بیا تو آب گرم دلت بهتر میشه ملافه رو انداختم رفتم تو وان دراز کشیدم

آرسین. تکیه بده بهم

بهش تکیه دادم که شروع کرد به نوازش شکمم انقدر م الید که من دیگه چیزی نفهمیدم و خوابم برد

پارت چهلو سوم

آرسین

تو وان بودی حس میکردم آتریسا سنگین شده بهش نگاش کردم خواب بود چه قشنگ خوابیده بود آروم پشتشو از تکیم برداشتم خودم آروم بلند شدم که آتریسا بلند نشه وقتی بلند شدم آتریسا رو رو دستم بلند کردم از حموم خارج شدم آتریسارو گذاشتم رو تخت خودمم بغلش دراز کشیدم پتورومون انداختم دستمو بردم لای موهای آتریسا

و شروع به نوازش کردم دوباره اون قسمتی که آتریسا با اون پسره حرف میزد افتادم لعنتی برای زن خودم باید مخفیانه غیرتی شم باید چیکار کنم خداا چیکار کنم من بی آتریسا میمیرم نمیذارم مال کسی بشی حتی اگه به بی آبرو شدنم باشه نمیذارم تو تا ابد زن من میمونی حق من میمونی شیطونه میگه بذار همه بفهمن این زنمه ولی خب یه دفع یه فکری به سرم زد سری گوشیه برداشتم زنگ زدم به سهیل

سهیل. الو سلام جونم داداشی

-سلام خوبی

سهیل. خوبم مرسی

-سهیل جان میتونی برام کاری کنی

سهیل. بله چرا نشه کار برا شما وظیفمه

-بسه نمک دون میخوام برام یه راننده بیستو چهار ساعته پیدا کنی

سهیل. پیدا کردنو من پیدا میکنم ولی میتونم بدونم برا چی

-بعد بهت میگم

سهیل. باشه بای داداش مشتری اومد برام

-خداحافظ

پارت چهلو چهارم

شعله

با ترس بهش نگاه میکردم

-نه بگو دروغه بگو بگو همچین نقشی واسه آرسینم نداری

®بله ..بله آرسینم فک کنم اسمو اشتبا گفتم بعدشم دقیقا آره براش همچین برنامه ای دارم

-من بهش میگم نقشتمو بهش میگم

®تو گوه میخوری درضمن فکر پسرتم باشه راستی چند س
الشه

با نفرت بهش نگاه کردم حالم ازت بهم میخوره چندش
ترین موجوده تو زندگیم تویی

®برام مهم نیست ولی اینو بدون نصف نقشمم به آرسین
جانتون بگی دیگه رنگ شایانو نمبینی یعنی دیگه زنده
نیس تا بخوای ببینی

ترس تو چشمم معلوم شد

ب... باشه ولی ب..بچم کار نداشته باش

®آفرین خانومی

آتريسا

وقتی چشم باز کردم تو اتاق خواب آرسین بودم

پارت چهل و پنجم

از اتاق رفتم بیرون به ساعت نگاه کردم پنج بود دیگه نمیتونستم منتظر آرسین باشم که بیدار شه منو ببره خونه برا همین یه کاغذو خودکار برداشتم براش نوشتم که دیرم شده برا همین نتونستم منتظرش بمونم برا همین با تاکسی رفتم رو میز بغل تخت گذاشتم لباس پوشیدم از عمارت زدم بیرون تا سر خیابون رفتم یه تاکسی گرفتم آدرس خونه رو دادم وقتی رسیدم پولو دادم پیاده شدم کلیدو از کیفم در آوردم انداختم تو در درو باز کردم رفتم تو وقتی آرسین، در بستم که گوشیم زنگ زد در آوردم که اسم خودنمایی میکرد لمس اتصالو زدم

.....-ال

آرسین. تو گ..و..ه خوردی با تاکسی رفتی مگه من مرده بودم چرا بیدارم نکردی ها

پارت چهل و ششم

-من الان نمیتونم حرف بزنم خونم الانه بابا میفهمه

آرسین. باشه ولی بدون به شکنجه ظهرت که نشد انجامش بدم اضافه شد

-باشه باشه خداحافظ

گوشیو قطع کردم رفتم تو خونه کفشمو در آوردم رفتم تو از بابا خبری نبود برام جالب بود که کجاس ولی بیخیال

رفتم اتاقم لباس عوض کردم از اتاق خارج شدم رفتم تو آشپز خونه شروع کردم به پختن غذا وقتی تموم شد به طرف اتاق بابا رفتم ولی همینکه درو باز کردم خشکم زد نه نه

-باباااااااااااااااااااا

آرسین

تو ماشین بودم داشتم به سمت خونه مامان اینا میرفتم لمس اتصالو زدم، قلبم، که گوشیم زنگ زد

-جونم عشقم

آتریسا. آر.. آرسین ... بدبخت... شدم... بدبختتتت

-چی چی میگی درست حرف بزن

آتریسا. با... بابام... س... ک... ت... ه... ک... ر... د... ه

-وایسا الان میام خونتون

.. آتریسا. نه من... خونه... نیستم

- پس کجایی؟

..... آتریسا. بیمارستان بیمارستان

-وایسا الان میام ببینم چی شده

آتریسا. ز... ود پیا... ب... ابام... ر... ف... ت... ه... ت... و... ک... م... ا

-اه اینجوری نمیفهمم الان میام

گوشیو قطع کردم و به سمت بیمارستانی که آتریسآ آدرس داده بود رفتم

پارت چهلوهفتم

وقتی رسیدم تو پارکینگ بیمارستان نگه داشتی از ماشین پیاده شدم به سمت داخل بیمارستان رفتم وارد که شدم به سمت پذیرش رفتم اسم بابا آتریسآ رو گفتم که گفتن.....

شعله

تو اتاق خواب شایان بودمو موهاشو ناز میکردم که گوشیو برداشتم، ع.آرسینم، گوشیم زنگ زد نگاه کردم لمس اتصالشو زدم

-الو جونم آرسینم

آرسین.شعله میتونی بیای به این آدرس

وقتی آدرسو گفت دوباره دل شوره گرفتم

-تو...تو حالت خوبه چرا بیمارستان

آرسین.واسه یکی از دوستانم یه مشکلی پیش اومده حاله خوب نیس میشه بیای بهم دل گرمی بدی

نمیدونم چرا احساس کردم داره دروغ میگه ولی گفتم باشه بذار آماده شم

بعدش گوشو قطع کردم شایان که دیگه خوابش برده بود گذاشتم رو تخت خودم برگشتم به اتاقمون سری یه مانتو شلوار سر سری پوشیدم از عمارت زدم بیرون یکی از بادیگاردا در ماشینو برام باز کرد سوار شدم علی که راننده شخصیم بود حرکت کرد بعد حدود چهلو پنج دقیقه به بیمارستان رسیدیم علی ماشینو پارک کرد اومد در طرف منو باز کرد با متانت پیاده شدم به سمت ورودی بیمارستان رفتم و واردش شدم آرسین دم در منتظرم بود اومد جلو دستمو گرفت ولی چشم من روی آتریسیا ی گریونی بود که از شدت زجه به هک هک افتاده بود

پارت چهلو هشتم

®

تو اتاقم نشسته بودم و به گذشته و دوستی خودمو آرسین فکر میکردم که چطوری خراب شد هیچ وقت اون روزو یادم نمیره باینکه بعدها فهمیدم دختره چیزی بود که آرسین میگفت ولی این کینه دست از سرم بر نمیداره من عاشقش بودم هرجوری که بود بلاخره که چی یعنی بخاطر اون نباید ازدواج میکرد آرسین همیشه میگفت نجاتت دادم ولی خبر نداره این نجات دادن کینه ایم به همراه

-بلاخره توهم مٹ...میکنم بلاخره توهم میمیری مطمئنا باش

حامد.رئیس اجازه هس پیام تو؟

® بیا

حامد. خبر جدیدی بهمون رسیده

® بگو میشنوم

حامد.....

با شنیدن حرفش با تعجب بهش نگاه میکردم

-نه یعنییییییییی

حامد. بله درست شنیدینشنیدین

پارت پنجاهم

-آروم باش شعله

شعله چطوری آآروم باشمممم بابااام رفتتت رفتتت به
دوتااا دخترررش محللل ندااد

شعله رو از بغلم در آوردم همینکه خواستم از در خارج شم
برم بیرون بیمارستانو بذارم رو سرم دکتر اومد تو

با دیدن دکتر دوباره رفتم سمت شعله آروم خوابوندمش
رو تخت

دکتر آمپولو برا شعله تزریق کرد شعله ام کم کم چشماش
بسته شد به سمت پنجره رفتم به شهر آلوده تهران نگاه
میکردم ولی حواسم به آتریسا و شعله بود که سر

نوشتشون چی میشه آتریسا که معلوم برایش یه خونه
میگیرم باهم میریم زندگی میکنیم ولی شعله چی میشه
-اووووووف خداا الان وقت کشتن اون پیر مرد بود
،اشکان،گوشیم زنگ زد نگاه کردم
-الو بگو جونم داداش
اشکان .تو قرار بود امروز بیای اینجا ها چیشدی پس ؟
-متاسفم یه اتفاق بد افتاده
اشکان.چه اتفاقی تو که منو نصفه جون کردی
-من بیمارستانم پدر شعله فوت کرد الانم هم آتریسا و
شعله هر دوشون بیهوش هستن
اشکان.آه واقعا متاسفم
پارت پنجاهو یکم
کاری از دست من بر میاد
نه داداش چیکار میتونی بکنی من خودم همه کارارو
کردم فقط منتظرم فردا بشه ببریمش بیمارستان
اشکان.باشه ولی اگه کاری داشتی بگو من انجام میدم
-ممنون داداش باشه پس خداحافظ
خلاصه صبح شد منم اول رفتم خونه دو دست مانتو

شلوار مشکی و رداشتم خودمم به پیراهن مشکی پوشیدم
رفتم بیمارستان بعد اینکه شعله و آتریسا لباساشونو
عوض کردن با دوتا زنم راهی بهشت زهرا شدیم آنبولا
نس حمل جنازه جلو میرفت ماهم پشت سرش میرفتم
شعله شیون میکشید ولی آتریسا مسکوت به بیرون خیره
بود براش خیلی نگران بودم میترسیدم افسردگی بگیره

انقدر درگیر آتریسا بودم که نفهمیدم کی رسیدیم به بهشت
زهرا ماشینو پارک کردم پیاده شدم شعله آروم پیاده شد
منم در طرف آتریسارو باز کردم زیر بغلشو گرفتم رفتم
طرف شعله دستشو گرفتم و به آرامگاه ابدی پرشون
رفتیم قبر کن بالا سر قبر بود وقتی بهشون رسیدیم
داشتن میخواستن جنازه رو بیارن بیرون من بخاطر
آتریسا و شعله نتونستم برم کمکشون وقتی جنازه رو
درآوردن شعله دیگه جیغ میکشید باباشو صدا میکرد ولی
آتریسا به جنازه پدرش خیره بود

پارت پنجاهو دوم

جنازه رو کنار قبر گذاشتن

قبر کن. کسی نمیخواه چهره مرحمو ببینه

شعله. من میخوام

شعله رفت جلو ولی رو راه رفتن تعادل نداشت مجبور
شدم آتریسارو به یکی از خانوما بسپارم رفتم زیر بغل

شعله رو گرفتم بردمش جلو شعله بادیدن پدرش گفت

شعله.بابا خیلی زود رفتی خیلی زود خوابیدی باباااا
بلندد شو منن از ایننن دنیااااااااا میتراسمممم بابااااااا
بلنددشوووو ماماااان نروووو باباااااااااااا حالاااااا
آتريسااااا چيکار کنيمممم بدوننن توووووو

-شعله بلند شو بسه بابا جون رازی نیس

مامان.بلند شو بسه اینطوری پدرت برنمیگرده به خواهرت
نگاه کن کلا تو دنیای بیخبریه تو الان باید مراقب اون
باشی الان تو گریه کنی رو خواهرت تاثیر منفی میذاره
بلند شو دختر قوی باش شاید پدرت از این دنیا رفته باشه
ولی همیشه اینجاس و به قلبم اشاره کرد اینجا

پارت پنجاهو سوم

تو طول مراسم وحید و یه پسره دیگه دور آتريسا میگشتن
و این باعث خشم من میشد دوست داشتم الان کنار
آتريسا عشقم باشم و باید برا حفظ ظاهرم میشد پیش
شعله میموندم در هر صورت الان همه چشمشون به منه

بعد تموم شدن مراسم شعله و آتريسا رو سوار ماشین
کردم و به سمت خونه خودم رفتم وقتی رسیدیم پیاده
شدیم وارد خونه شدیم که شایان اومد جلو

شایان.وای گاله خولی

ولی آتريسا بی توجه شایان به رو به روش خیره بود

دستشو گرفتم آروم از پله ها بردمش بالا وارد اتاق بغلی
خودمو شعله کردممش و گذاشتمش رو تخت خودم دوباره
برگشتم بیرون

شعله

سه ماه بعد

سه ماه گذشت سه ماهی که بابا مرده آتریسا گوشه گیر
شده با هیچ کس حرف نمیزنه

آرسین فردای همون روز خاک سپاری خون پدریمونو برا
فروش گذاشت ومن هم به جای خودم هم به جای آتریسا
سهم الارثه بهش اختیار تام دادم بعد چند هفته خونه
پدریم فروخته شد و من بهش گفتم همشو بده به خیریه

آرسین.شعله..شعله

-بله یعنی جانم

آرسین.کجایی؟

-داشتم به اتفاقات اخیر فکر میکردم

آرسین.اتفاقات اخیر

-فوت بابا گوشه گیری آتریسا فروختن خونه وقف کردن
پولش برای خیره یا چه میدونم

آرسین.خوب شد گفتم آتریسا با دکترش حرف زدم

-خوب چی گفت ؟

شایان. دلام بابا دلام مامان

با اومدن شایان آرسین بقیه صبحانشو خورده و با یه خداحافظی سر سری رفت شرکت

پارت پنجاهو چهارم

خواستم منم بلند شم که شایان گفت

شایان. مانی برام لگمه میگیری

-پسر مامان لقمه میخواد گرسنش پسر مامان

شایان. آله .. آله

دوباره نشستم شروع کردم برای شایان لقمه گرفتم

شایان. مامان من دیگه سیر شدم

-باشه پسرم بلند شدم یه بشقاب برداشتم یه مقدار سوپ ریختم داخلش از پله ها رفتم بالا در اتاق آتریسا رو زدم ولی هیچ کس درو باز نکرد آروم درو باز کردم که با دیدناتاقش ظرف سوپ از دستم افتاد

آرسین

تازه به شرکت رسیدم ماشینو پارک کردم وارد شرکت شدم منشی به احترامم از جاش بلند شد

-بشینید هر کسیم زنگ زد با من کار داشت وصل نکنید
حتی اگه گفت کار مهمیم داره وصل نمکنید در غیر این
صورت

منشی. اخراجم

آرسین. آفرین

وارد اتاقم شدم نشستم به پرونده ها نگاهی انداختم

-اووووووف حالا کی میخواد به شما سر سامون بده اون
موقعه ای که منظم بودید من از زیرش در میرفتم دیگه
وای به حال اینکه الان روهم تلنبار شده نشستم و یه
پرونده گرفتم جلوم پنج شیشتا قطع خوندن نتونستم
9:00 تمرکز کنم سرمو بلند کردم به ساعت نگاه کردم
گوشیمو در آوردم به اشکان زنگ زدم

اشکان. الو جونم داداش

-سلام اشکان برات یه زحمتی دارم

اشکان. تو که همیشه برا من زحمتی

-گمشو حالا میتونی بیای برام پروندهامو سر سامون بدی

پارت پنجاهو چهارم

خواستم منم بلند شم که شایان گفت

شایان. مانی برام لگمه میگیری

-پسر مامان لقمه میخواد گرسنش پسر مامان

شایان.آله ..آله

دوباره نشستم شروع کردم برای شایان لقمه گرفتم

شایان.مامان من دیگه سیر شدم

-باشه پسر من بلند شدم یه بشقاب برداشتم یه مقدار سوپ ریختم داخلش از پله ها رفتم بالا در اتاق آتریسا رو زدم ولی هیچ کس درو باز نکرد آروم درو باز کردم که با دیدناتاقش ظرف سوپ از دستم افتاد

آرسین

تازه به شرکت رسیدم ماشینو پارک کردم وارد شرکت شدم منشی به احترامم از جاش بلند شد

-بشینید هر کسیم زنگ زد با من کار داشت وصل نکنید حتی اگه گفت کار مهمیم داره وصل نمکنید در غیر این صورت

منشی.اخراجم

آرسین.آفرین

وارد اتاقم شدم نشستم به پرونده ها نگاهی انداختم

-اووووووف حالا کی میخواد به شما سر سامون بده اون موقعه ای که منظم بودید من از زیرش در میرفتم دیگه وای به حال اینکه الان روهم تلنبار شده نشستم و یه

پرونده گرفتم جلوم پنج شیشتا قطع خوندم نتونستم
9:00 تمرکز کنم سرمو بلند کردم به ساعت نگاه کردم
گوشیمو در آوردم به اشکان زنگ زد

اشکان. الو جونم داداش

-سلام اشکان برات یه زحمتی دارم

اشکان. تو که همیشه برا من زحمتی

-گمشو حالا میتونی بیای برام پروندهامو سر سامون بدی

پارت پنجاهو پنجم

اشکان. باشه الان میام

گوشیو قطع کردم و سرمو گذاشتم رو میز تو این سه ماه
یکم پلک رو هم نذاشتم چقدر سختی کشیدم تا شعله با
آتریسا آشتی کنه اونم بخاطر وضعیتش قبول کرد وای اگه
آتریسا بفهمه دیگه خونه پدریش وجود نداره

بعد قطع کردن از اتاق زدم بیرون به منشی گفتم که
داداشم میاد خودم زدم بیرون سوار ماشین شدم و به
سمت خیابون حرکت کردم نگران آتریسا بودم ولی
نمیتونستم برم تو اون خونه البته فعلا چون اونو تو اون
وضعیت میدیدم خودم دق میکردم

شعله

شایان. مانی پ گاله تو؟

-نمیدونم پسرم نمیدونم

علی.خانم

-پیداش کردین؟

علی شرمنده سری انداخت پایین

علی.نه خانم آب شده رفته تو زمین انگار

-همه جا رو بگردین پیداش کنین

علی.خانم نمیخوااین به آقا خبر بدین

-نه به اون ربطی نداره خواهر من زیر سنگم شده بگردین
پیداش کنین اون حالش خوب نیس به زور راه میره

علی.چشم خانم

پارت پنجاهو ششم

علی رفت و من مٹ مرغ سر کنده دور خودم میچرخیدم
یعنی کجا رفته این دختر کجارو داره بره خدااا بابا الان
بهت نیاز داشتم کجایی توهم رفتی اه فعلا وقت گله نیس
خداا آتریسا کجاس ساعت چنده یه لحظه برگشتم پشتتم
و به ساعت نگاه کردم

شایان.مانی گاله تو چلا نیت من گالمو میتام

خدا یعنی کجا رفته واسه چی رفته یه لحظه نگام به
شایان افتاد دستاشو گرفتم وبه ضرب تکونش دادم

-تو ب خالت چیزی گفتی ناراحتش کردی آرههه؟
شایان به گریه افتاد ولی من بی توجه بهش دوباره با داد
گفتم

-با توهم شایان تو چیزی به خالت گفتی

شایان.نه به خداااا من چیدی نتفتم

آرسین.چی شده باز سر بچه آوار شدی؟

تا اومدم قضیه رو بگم ماست مالی کنم از بی حواسیم
شایان گفت

شایان.بابایی مانی بی حواسی کلد

آرسین.باز چیکار کردی شعله

دوباره شایان نخود آتش پرید وسط حرفم

شایا.بابا گاله آتلیسا لفته فلا ل کلد

آرسین.چییییییییی

پارت پنجاهو هفتم

آرسین .تو حواست کدوم گوری بود هااا شعله با توهم
کدوم گوری

شایان.سل مامانم دادت نتن

اعصابم خورد بود و با اعصابانیت سرش داد زدم

آرسین.شایان تو اتاقت سری

شایان با گریه رفت تو اتاقتش

شعله.آرسین این چه وضعشه چرا سر بچه داد میزنی اونی
که رفته فک کنم خواهر منه تو چرا حرص میخوری ها

آرسین.که خواهر توهه پس کوش چرا نیس

شعله.الان میشه به جای دعوا با من بری پیداش کنی

آرسین.تا الان که خواهر تو بود به من ربط نداشت

شعله.آرسین توروخدا الان میشه به جای بحث بگردی
دنبال خواهر من

آرسین.باشه من رفتم دنبالش

شعله.بزار منم پیام

آرسین.لازم نکرده تو مواظب بچه باش

آرسین

بعد این حرف سری از خونه زدم بیرون سوار ماشینم شدم
ماشینو روشن کردم حرکت کردم

ا خداا چرا هرچی سنگه مال پای لنگه من الان کجا بگردم
تا زنهو پیدا کنم کجا خدااا آتریسااا کجایی کجا بگردم
دنبالت

با تمام قدرتم دستمو کوبیدم به فرمون ولی اعصابم بیشتر

خورد شد واسم سخت بود به ساعت نگاه کردم خدا
بعد از ظهر زن من کجاس دوباره نگاه رفت سمت ساعت
ساعت دستمو دوباره مشت شد ولی باید میگشتم جلو یه
بیمارستان نگاه داشتم رفتم تو به سمت پذیرش

-سلام ببخشید شما تصادفی به اسم آتریسا طاهری دارین

خانمه. یه لحظه آقا

بعد تو کامپیوتر مشغول گشتن شد

خانمه. آقا خیر آقا

-ممنون

از بیمارستان اومدم بیرون سوار ماشین شدم ماشینو
.....روشن کردم حرکت کردم سمت بیمارستان بعدی

دیگه واقعا مغزم نمیکشه تمام بیمارستانها پزشک قانونی
هارو زیر پا گذاشتم ولی نمیدونم از نبود آتریسا خوشحال
باشم یا نه خدا زمو از خودت میخوام بهم برش گردون

پارت پنجاه و هشتم

یه دفعه یاد بهشت زهرا افتادم سوار ماشین شدم به سمت
بهشت زهرا روندم وقتی رسیدم ماشینو با یه تیک آف
نگاه داشتم از ماشین پیاده شدم به سمت قبر بابای شعله
رفتم وقتی رسیدم دوس داشتم گریه کنم از بیچاره گیم

آخه چرا خدا چرا اینجام نیست پس کجاس کجا رفته
دیگه ذهنم به جایی نمیرسید مث مادر مرده ها دوباره
برگشتم تو ماشین ماشینو به حرکت درآوردم ولی جلومو
نمیدیدم سرمو اینور اونور میکردم شاید آتریسارو
پیداکنم ولی انگار نه انگار انگار از اول آتریسای روی زمین
وجود نداشت

انقدر ذهنم درگیر آتریسا بود که نفهمیدم چطوری تصادف
کردم فقط زمانی که راننده شاکی از ماشین پیاده شد به
خودم اومدم قبل از اینکه راننده بیاد خرمو بگیره سری از
ماشین پیاده شدم

راننده وقتی ماشینشو داغون دید اومد سمتم خواست
یقمو بگیره که یه قدم رفتم عقب

-بخشید آقا نفهمیدم چی شد اصلا

راننده. نفهمیدی چی شد؟ آخه مرد حسابی نفهمیدم چی شدم
شد جواب تویی که بلد نیستی چرا میشنی پشت رل آخه
بین با ماشینم چیکار کردی

همونطور که مرده دادو بیداد میکرد یه لحظه حس کردم
آتریسا رو دیدم برا همین بی توجه به داد بیداد مرده رفتم
سمتش کتفشو گرفتم کشیدم سمت خودم

خانمه. جیغفففففففففگمشو عوضی داری چیکار میکنی

راننده. خواست به این جور چیزاس کهالله اکبر

پارت پنجاهو نهم

-آقا شما خسارتتو میخوای بفرمایید این شمارم اینم
گواهینامم هر وقت بخواید میام ماشینتونو درست میکنم
الان من عجله دارم

رومو سمت زنه کردم

-خانم ببخشید شمارو با کسی اشتباه گرفتم

خانمه. خواهش

بی توجه به مرده رفتم سمت ماشینم سوار شدم

-اعصابم بدجور خورد بود از یه طرف آتریسا که معلوم
نیس کجاس از یه طرف ماشینم

استارت زدم که ماشین روشن نشد با اعصابی خورد پیاده
شدم مغول کنار خیابون تصادف کردم

یه تاکسی گرفتم و سوار شدم

راننده. کجا برم آقا؟

-شما همینطوری برین

راننده. بله

،شعله، نصفه راهو رفته بودیم که گوشیم زنگ زد

-بله

شعله. آرسین آتریسای پیدا شد

- کجا کجا بودش؟

شعله. خونه پدریمون بیا خونه

- الان میام

آتریسای

شعله. آتریسای خواهرم چرا آخه گریه میکنی آخه من خواهرتم چرا باهام دردو دل نمیکنی

- برو بیرون همیشه از دورو بودنت حالم بهم میخورد تو به چه حقی به چه اجازه ای بدون رضایت من به سهم الارث درصد اون خونه به نام من بود من ازت 50 دست زدین شکایت میکنم

شعله. آتریسای تو اون موقعه حالت خوب نبود خوب مگه من بد کردم درضمن اون خونه که نمیتونستی تنها بمونی اونجام میموندی جز گریه مگه کاری میکردی؟

- به تو ربطی نداشت من خونه پدریمو میخوام خونه ای که توش پر از خاطر اس خاطرات کودکیمون نوجونیمون جونیمون مامان بابا تو تمام اینارم فروختی فقط اون خونه رو نفروختی

پارت شصتم

شعله. آتریسای اون خونه فروخته شد خاطرات ما فروخته

نشد که

-چرا تو خاطراتمونم فروختی با همون خونه خونه ای که
برا من سر پناه بود

آرسین. اینجا چه خبره شعله چته چرا گریه میکنی؟

برگشتم سمت آرسین و بهش توپیدم

-تو به چه حقی دست به ارثیه من زدی ها

آرسین. بهتره آروم باشی آتریسا

-آروم باشم هه جالب بی اجازم رفتین نصف ارثمو که
خونه پدریم بوده رو فروختین بعد میخوای آروم باشم

شعله. آتریسا خواهش میکنم به خودت بیا این یرا هممون
خوب بود ما از اون خونه خاطرات خوبی نداشتیم

-شاید تو نداشته باشی ولی من داشتم و دوباره هر جوری
شده اون خونه خونه پدریمو به دست میارم شاید اون
خونه برای تو مهم نباشه شعله خانوم ولی برا من مهمه
چون اون خونه با عرق پیشونی پدرم ترمیم شد میدونی
کی؟ شایدم شوهر کردی حافظتو هم از دست دادی ولی
من بهت میگم موقعه ای که بابا نون شب روزشو نداشت
اون موقعه اول برا ما خونه ای خرید من با همین دستام
واسه مامان بابا سطل سنگین رنگای حلشده رو میبرد

دستاشو گرفتم جلوش نگاه کن به این دستا نگاه کن

-تو با همین دستا واسشون رنگ حل میگرفتی مگه
چندسالت بود که یادت رفته

.....آرسین. آتریسا

سالت بود منم یک سال ازت کوچیکترم ۱۲-همش

.....آرسین. آتریسا

-یعنی انقدر زود یادت رفت مامان بابا چه از خود
گذشتگیای برات نکردن شعله واقعا یادت رفته هرکی جای
یایا بود با کاری که تو کرده بودی دیگه نگام بهت
نمیداخت ولی بابا رفت شکایت کرد از آرسین مجبورش
کرد باش ازدواج کنی اینا یادت رفته

این دفعه با آرسین با تحکم اسممو صدا کرد

.....آرسین. آتریسا

پارت شصتو یکم

سکوت کردم برگشتم سمتش

آرسین. خواههت صلاحهتو میخواد آتریسا بسه بهتره بری
اتاق استراحت کنی

.....-نمیخوام من

آرسین. آتریسا

به اجبار به سمت در رفتم ولی قبل از این که از اتاق خارج

شم رو به شعله گفتم

-من ازت شکایت میکنم

آرستین

آتریسا. من ازت شکایت میکنم

بعد گفتن این حرف از اتاق رقت و درو محکم کوبید شعله
رو صندلی نشست و سرشو گرفت

-کجا بود

شعله. نمی بینی توپش چه پر بود رفته بود مثلا خونه
پدریمون

ΔΔ فلش بک به همان صبح

وقتی به خونه رسیدم کلیدمو از کیفم در آوردم تا بندازم
تو در که بهش نخورد تعجب کردم ولی با این حال زنگ
درو زدم

پسر. بله بفرمایید؟

آتریسا. ببخشید شما؟

پسر. شما اومدید دم خونه ما بعد از من میپرسید شما

آتریسا. اینجا که خونه ماس خونه پدریم

پسر. من الان سه ماهه این خونه رو خریدم خانم

بعد این حرفش اف افو گذاشت

△△حال

شعله. بعدشم اومد اینجا سر من آوار شد که چرا خونه
پدریمو و ارثیمو بدون رضایت من فروختین

-من باهاش حرف میزنم که از خیر شکایت بگذره

شعله. نه اون نمیگذره اون انقدر یک دنده هس که بخواد
شکایت کنه علیه ما شاید الان بگه باشه از خیرش گذشتم
ولی نه نمیگذره

پارت شصتو دوم

-حالا من باهاش صحبت میکنم

بعد گفتن این حرفش از اتاق رفتم بیرون اتاق بغلی ما
واسه آتریسا بود در زدم

آتریسا. کیه؟

-منم باید باهاش صحبت کنم

آتریسا. من نمیخوام

-آتریسا

آتریسا بعد مکتی گفت بیا تو

درو باز کردم رفتم تو نشستم رو تخت دستمو بردم تو
موهاش که ناز کنم که پس زد دستمو

آتریسا. چرا منو اینجا آوردی ها ؟

-مگه جات بده عزیزم خونه خواهرته

آتریسا. خونه خواهرم جالبه همون خواهری که همیشه از من متنفر بود آره همیشه از آتریسا بیچاره نفرت داشت همیشه میترسید به شوهرشو بچش نزدیک بشم

« بعد آروم گفت «البته حق داشت حق داشت

یا همون خواهری کههه بیخیال ولی اینو بدون من یک دقیقه دیگم تو این خونه نمیومم

-باشه از اینجا میبرمت خوبه برای خودمون خونه میگیرم

آتریسا با داد گفت

آتریسا. خونه برای ما نه برای من فقط من اونم خونه پدریم

-باشه باشه داد نزن آتریسا شعله میشنوه

.....آتریسا. بدرک میشنوه بذار

با گذاشتن دستم رو دهنش تونستم صداشو ببرم دم گوشش گفتم

-انگار دلت برا کتک خوردن تنگ شده حالا تو بلبل زبونی کن بین کی کار دستت بده

پارت شصتو سوم

برگشت سمتم

آتریسا. منو میترسونی منی که هیچی برا ترسیدن ندارم
....آره منی که

-هیش آتریسا تو منو داری منو شوهرتو رو من حساب
نکنی میخوای رو کی حساب کنی ها

..... آتریسا. از خدا شکارم اونی که خواهرمه

-هیششششش.. هیششش گلم همچی درست میشه همچی به
موقعش درست میشه میخوای یه خونه بگیرم از اینجا
بریم

-اوهوم دلم نمیخواد سر بار کس دیگه ای باشم منو از
اینجا ببر

-باشه فردا میرم خونه ای که به اشکان سپرده بودمو یکم
تمیز میکنم میریم اونجا

®

-خبری نشد ما تا آخر این ماه باید نقشمونو اجرا کنیم

آراد. اطاعت رئیس

-خوبه میتونی بری بیرون

آراد رفتش بیرون باورم نمیشد به زودی انتقاممو بگیرم

-آخ آرسین کاش اونکارو نکرده بودی کاش من باید انتقام
روزامو بگیرم ازت انتقام عشقمو که گرفتی ازم منم
نمیذارم با عشقت خوشو خرم زندگی کنی

شعله

بلاخره آرسین از اتاق آتریسا اومد بیرون و دل من آروم گرفت نمودنم چرا وقتی به آتریسا نزدیک میشه دوست دارم از هم دورشون کنم نکه به آرسینم شک داشته باشم نه ولی به آتریسا شک دارم میتروسم شوهرمو ازم بگیره با اون خوشگلش خوشگلی آتریسا به مادرم رفته ولی قیافه نحس من به پدرم

پارت شصتو چهارم

آرسین.شعله..شعله

با بهت بهش نگاه کردم

-ها یعنی بله؟

آرسین.خواست کجاس؟

-داشتم فکر میکردم جانم چیزی گفتی

آرسین.آره میخواستم بگم منصرفش کردم

با این حرفش مات شدم آخه چطوری چطوری راضی شد

آرسین.راه هلو فقط باید بسپری به کار دونش

-یعنی..یعنی دیگه

آرسین.بله دیگه شکایت نمیکنه فقط یه شرط گذاشت

-هرچی باشه قبوله

آرسین. از این خونه بره براش یه خونه جدا بگیریم

-باشه مهم نیس فقط از این خون... بیخشید منظورم از این شکایت بگذره

وای باورم نمیشد کابوس زندگیم با پای خودش داره از خونم میره یوهووووو وقتی به خودم اومدم آرسین رفته بود خیلی خوشحال بودم خواستم برم خوشحالیمو با ®, با پسر مم شریک شم که گوشیم زنگ زد نگاه کردم نفرت به اسمش نگاه کردم و جواب دادم

-الو تو دیگه چی میگی ها؟

..... ®. خانم من چرا انقدر بی ادب شده یادت نرفته که

-عوضی کی از زندگیم گم میشی بیرون حالم ازت بهم میخوره گورتو از زندگی منو آرسین گم کن

®. نه.. نه.. اینکه شیرفهم نشدی من نه از زندگی تو نه از زندگی اون شوهر آشغال گم نمیشم توهم تا ابد مال منی

یه بوس از پشت گوش کرد

این بوسم باشه اللحساب تا بعدا خوب جبران کنم عشقم

-حالمو بهم میزنی آخه چرا نمیخوای بفهمی من دوستش دارم

® تو گ.و.ه میخوری تو فقط باید منو دوست داشته باشی

-یه روزی خودمو از دست نجات میدم اینو مطمئن باش

با این حرفم شروع کرد به هیستریکی خندیدن

®.وای وای دمت گرم خیلی وقت بود نخندیده بود

بعد این حرفش یهو جدی شد

®.تو میخوای از دست من خودت نجات بدی مَث اینکه تو

یادت رفته من کیم

با صدای خشنش داد زد

®.آره یادت رفته اگه یادت رفته بگو بهت یاد آوری کنم

نزدیک بود از این حرفش اشکم در آد ولی موضع مو حفظ

کردم

-نه یادم نرفته

®.آفرین نباید یادت بره ولی اگه یادت رفت میدونی که

چی میشم خودت منو میشناسی وقتی سگ بشی وحشی

..... میشم وقتیم وحشی بشم رام شدنی نیستم مگر

با داد من خفه شد

-تو یه عوضی هستی آره من توی سگو میشناسم

®.پس باهام راه بیا وگرنه شایان و آرسین پر

-تو چجور پدری هستی آخه لامصب خوبه پسرته

با صدای شکستن چیزی برگشتم عقب و هنگ به رو بروم
نگاه میکردم

پارت شصتو پنجم

با تعجب به آتریسا که ریلکس در حال پایین اومدن از پله
ها بود نگاه میکردم

با ترس آب دهنمو قورت دادم

-چ...چقدر...از...ح..حرفمو...ش..نیدی

آتریسا خیلی ریلکس نگام کرد گفت همشو هر
..... چیزی که

با داد من نطقش بسته شد بهم نگاه کرد ولی دوباره
نطقشو باز کرد

.....آتریسا.دلم خیل

-گفتم خفه شو آرسین نباید بفهمه نباید اگه بفهمه
میکشمت آتریسا دیگه برام مهم نیست خواهرمی یا
دشمنم میکشمت من عاشق آرسینم میفهمیییی

..... آتریسا.ولی خیلی حیف شد میدونی اگه

-نه...نه آرسین نباید بفهمه شایان پسرش نیست من
آرسینو با این کلک تونستم به دست بیارم

سرمو آوردم بالا که به آتریسا التماس کنم چیزی به آرسین
نگه که با چشمای متعجبش روبرو شدم

آتريسا

شعله.نه..نه آرسين نبايد بفهمه شايان پسرش نيست من
آرسينو با اين كلک تونستم به دست بيارم

با اين حرف شعله چشمام نزديک بود از کاسه يزنه بيرون
.....يعنی چی شايان پسر

-چيبيبي شايان پسر آرسين نيست ؟

شعله اول با تعجب بهم نگاه کرد بعد با خشم خروشىد

شعله.تو عوضی هيچی نميدونستی نه ..نه

خيلي ريلکس گفتم اون موقع هيچی نميدونستم ولی الان
ميدونم

®

از پشت تلفن داشتم به حرفای شعله گوش ميدادم

دختر ناشناس.اون موقعه نميدونستم ولی الان ميدونم

بازدن اين حرف دختره اول صدای جيغ شعله بعدشم
صدای شکستن اومد

با صدای در مجبور شدم گوشيو قطع کنم

®.بله

هادی.رئيس گرفتيمش الان تو انباريه

®.پس بلاخره بازی شروع شد

یا هادی به سمت انباری رفتیم وقتی رسیدیم هادی در انباریو باز کرد

®.همینجا بمون تا پیام

هادی.اطاعت رئیس

داخل انبار شدم و از پله ها رفتم بالا صدای دادش میومد مث دختر کولیا فقط بلده داد بزنه اه اه حالمو بهم زد شعله به چیش دل خوش کرده هرچی نزدیک تر میشدم صدای دادش واضح تر میشد بلاخره رسیدم به چارچوب اتاق وایسادم

اونم با صدای کفشم خفه شد از چارچوب رد شدمو وارد اتاق شدم جلوش وایسادم چون کلاه سرم بود داشت با تعجب نگام میکرد

آرسین.تو کی هستی چی عوضی میخوای از جونم

با آرامش کلاهو برداشتم که تعجبش از دیدن من بیشتر شد

آرسین.توووووووو

پارت شصتو ششم

-آره من چرا تعجب کردی من دوست قدمیت همونکه تو عشقشو....

آرسین. ولی این امکان نداره تو که خود کشی کرده بودی
-هه خودکشی آره میخواستم خودکشی کنم ولی اول
وایسادم از تو انتقام بگیرم

.... آرسین. رامتین داداش

-من داداش تو نیستم تویی که عشقمو ازم گرفتی تویی که
منو به خاک سیاه نشوندی من داداشت نیستم نه داداشت
نه رفیقت رفاقت ما وقتی تو رزا رو به پلیس لو دادی تموم
شد وقتی جلو دو جفت چشم خودم عشقمو اعدام کردن
وقتی عشقم تقلا برا زنده بودن میکرد

.....آرسین. رامتین تو چیزی از رزا نمیدونستی بهترین

-خفه شو بهترین کار این بود که عشقم بمیره اونم بخاطر
چی.....

..... آرسین. رامتین بفهم کار رزا

نذاشتم حرفش تموم شه با تمام خشمم فریاد کشیدم

-اسم رزای منو نبر اسمو اونو میخوای بیاری دهن تو آب
بکش کثافت

-آ راستی از شعله چه خبر هنوزم داره بهت دروغ میگه آ
یادم رفت از پسرت بپرسم چندسالش فک کنم چهارسالو
داره

آرسین. منظورت از اینکه هنوزم داره بهم دروغ میگه چیه

؟

-شرمنده نمیتونم بهت بگم و تو بدون اینکه از قضیه چیزی بدونی از این دنیا میری

با این حرفم هفت تیرمو درآوردم و به طرفش گرفتم
آرسین داشت با تعجب بهم نگاه میکرد

-برای بار آخر با این دنیا وداع کن

.....آرسین.رامتی

نداشتم حرفش تموم شه و شلیک کردم و مطابقش صدای
آخ آرسین

آرسین.آخخخخ

گلوله خورده بود به شکمش و ازش خون میرفت رفتم
جلو چو نشو تو دستم گرفتم

-اونجا به رزا سلام ویژه منو برسون و بهش بگو رامتین
همیشه دوست داره و این نقشه ها تو رو از دلش ننداخته
سال گذشته و مطمئنا باش از شعله و شایان ۸ بیرون اگرچه
خوب مواظبت میکنم جوری که شایان احساس نکنه
پدرش نیست گرچه پدر واقعیشم تو نیستی

.....آرسین.دار.....ی

از هوش رفت

با صدای بلند هادیو صدا کردم

هادی. بله رئیس

اینو ببرید بندازیدش یه جا زود برگردین حواستون باشه
کسی نبینتتون

هادی. اطاعت رئیس

پارت شصتو هفتم

آتریسا

به شعله نگاه کردم که هنوزم هق هق میکرد

-اه بس کن تو که گند زدی به زندگیش

...شعله. تو... چی.... میدونی

-میشه این مظلوم نمای هارو بذاری کنار چون حالمو
بهم.....

یه لحظه احساس کردم کل معدم بهم پیچید به سمت
دستشویی رفتم و خودمو انداختم توش و بالا آوردم اوف
خدا دیگه چه مرگم شده سه ماه یه بند وضعم اینه دارم از
همه مخفیش کردم

شعله. آتریسا حالت خوبه چت شد؟

-به تو مربوط نیس

شعله. اه اصلا به من چه بمیر

بعد رفتن شعله دوباره سالم بعد شد بالا آوردم وقتی سالم

-شما کی هستین گوشتی همسر من دست شما چی کار
میکنه ؟

فرد ناشناس. وا این آقا چندتا زن داره مگه ؟

با حرص گفتم

-شما بگید گوشتی دست شما چیکار میکنه

فرد ناشناس. من این آقا رو تو بیابون
نزدیکای شهر پیدا کردم

آوردمش بیمارستان چون تیر خورده بود بردنش اتاق
عمل ولی به رضایت نامه احتیاج داره

-چییبیبیی آرسین تیر خورده

فرد ناشناس. متاسفانه

-الان میایم

گوشیو قطع کردم نگام به شعله افتاد اول با دست چندتا
سیلی بهش زدم که بهوش نیومد دیدم اینجوری همیشه
رفتم آشپز خونه یکم آب آوردم به خورد شعله دادم و
یکم زدم به صورتش تا به هوش بیاد وقتی بهتر شد

..... -پاشو برو اتاقت لباس بپوش بریم بیمارستان

شعله دوباره شروع کرد به گریه

-الان گریه کنی آرسین خوب میشه

در صورتی که خودم داغون تر از اون بودم در هر صورت آرسین چه بخوام چه نخوام شوهرم بود رفتم اتاقم یه مانتو شلوار سر سری پوشیدم یه شالم سرم کردم رفتم پایین شعله هم آماده بود

شعله. من به مامان بابا هم خبر دادم «منظورش مامان بابای» آرسین

-اوکی بریم رفتیم بیرون سوار ماشین علی شدیم بعد دو ساعت پشت ترافیک موندن رسیدیم بیمارستان سری پیاده شدیم رفتیم تو به سمت پذیرش

-سلام ببخشید آرسین راد تو میخواستم

پرستار. منظورتون اونیکه چاقو خورده

..بله

پرستار. وضعیتش زیاد خوب نبود بردنش تو اتاق عمل

شعله. اتاق.. عمل.. کجاس؟

پرستار. طبقه چهارم انتهای راهرو

-ممنون

به سمت آسانسور رفتیم دکمشو زدم لامصب مگه میومد ب لاخره اومد سوار شدیم دکمه چهارم فشردم در بسته شد آسانسور حرکت کردم وقتی در باز شد پا تند کردم سمت انتهای راهرو ولی با دیدن برانکارد که یکی روش خوابیده

و پارچه سفیده روش بود به پدر مادر آرسین و داداشش
که زجه میزدن نگاه کردم یه لحظه چشم سیاه رفت دیگه
چیزی نفهمیدم

وقتی چشم باز کردم تو یه اتاق بودم به دیواراش نگاه
کردم سفید بود پس بیمارستان بودیم یک آن همچی از
جلو چشمم رد شد نفهمیدم کی فقط تمام صورتم خیس
اشک بود

-خدا انصافت کجاسس؟ چرا برای من یکم دلت به رحم
نمیاد

داشتم با خدا حرف میزدم که در باز شد یه پرستار اومد
تو وقتی دید دارم گریه میکنم

پرستار.چیشده عزیزم چرا گریه میدونی برات بده هم
براتو هم برای نی نی کوچولوت

پارت شصتو هشتم

-چی بچه معلومه دارین چی میگین؟

پرستار.وا عزیزم یعنی تو نمیدونستی سه ماهه بارداری

با تعجب بیشتری نگاهش کردم ولی با یاد این که دیگه
آرسین نیست و این بچه آبروی منو میبره دنیا دوره سرم
چرخید

-خداااااا انصافتو شکر خداااا

....پرستار.وا تو چت شد تو باید الان خوشحال باشی نه

پریدم تو حرفش

-خانم چی میگوید چی من بدبخت شدم

وای آرسین ..وای بدبختم کردی ..بی آبروم کردی ..الان من
با این بچه چیکار کنم ..ازت متنفرم آرسین راد ..کثافت
آشغال منو بی آبرو کردی خودت مردی ..عوضی تا آخر
عمرم ازت متنفرم ..حالا من با این بچه با نطفه ای که
بستی تو شکمم چیکار کنم ..خداا من با این بی آبرویی
چیکار کنم ..خداا ازت نگذره آرسین راد

پرستاره داشت با تعجب نگام میکرد که بهش توپیدم

-چیه به چی اینجوری نگاه میکنی ؟

با ترس گفت

پرستار.هیچی .. ف..قط اسم ..اون م..ردی که برد...یو باید
ب..گم زندس ولیهنوز تو ک...ماس

-چییی یعنی زندس یعنی نمرده پس اون برانکاری که
روش پارچه سفید بود کی بود

پرستار.یه مریض دیگه بود مگه هر گردی گردو میشه
هرکی شوهرت نمیشه البته اگه شوهرت باشه

تازه فهمیدم چیا گفتم کیفمو برداشتم از داخلش حدود
شیشصد تومن در آوردم گرفتم سمتش

پرستار. این چیه ؟

-حقو سکوت شیشصد تومنه ولی در عوضش فامیلام
نبايد بفهمن من باردارم و زن اون آقا

چشماش برق زد خواست پولو بگیره که کشیدم عقب

-و اگه دهننتو باز کنی کاری میکنم نه تنها تو این بیمارستان
بلکه هیچ کجا نتونی کار پیدا کنی یه خونه نشین شی

پرستار. مطمئن باش کسی نمیفهمه

» -خوبه «منم در حد خودم توان دارم

پولو بهش دادم

-برو بیرون میخوام استراحت کنم

پولو گذاشت تو لباسش رفت بیرون وای خدا حالا با این
بچه چیکار کنم سقطش کنم آرسین که نمیدونه من باردارم
از کجا میخواد بفهمه آره بهترین کار همینه سقط بچه

پارت شصتو نهم

با این فکر که بچه رو سقط میکنم آبرومو میخرم سرمو
گذاشتم رو بالشت ولی با یاد آوری حال آرسین از جام بلند
شدم تا اومدم قدم اولو بردارم دستم سوخت نگاه کردم که
دیدم سرم از دستم در اومد به دستم نگاه کردم که خون
ازش فواره میکرد بی توجه بهش رفتم سمت در اتاق
درشو باز کردم رفتم بیرون و به سمت اتاق عمل رفتم ولی

مگه سر گیجه میذاره وقتی رسیدم به اتاق عمل هیچ کس اونجا نبود «منظورم مامان بابای آرسین وشعله بود» وقتی ندیدمشون دلم یه جوری شد یه دل شوره بد افتاد به دلم خداا نکنه پرستاره دروغ گفته بهم سری به سمت پذیرش این بخش رفتم

-سلام

پرستار اول با تعجب نگام کرد ولی بعد اخماش رفت توهم با صدای نخراشیدش گفت

پرستار.خانم این چه وضعیه چرا از دستتون خون مساد چرا از اتاقتون اومدین بیرون

من که از حرفاش کلافه شده بودم گفتم

-من حاله خوبه دنبال مریضم میگردم

پرستار.تو خودت مریضی بعد با این حالت دنبال مریضتم میدوی

-اه چقدر پر چونه ای فقط بگو مریضتون آرسین راد کجاس؟

پرستار.!!!اول با تعجب بهم نگاه کرد ولی دوباره اخماشو : کرد توهم گفت

هستش و ممنوع CCU پرستار.اون مشخصاتی که گفتین تو ملاقات

کجاس؟ ccu - الان

پرستار. فهمیدین گفتم ممنوع ملاقاته؟

- اه خر نیستم فهمیدم فقط گفتم کجاسسس؟

پرستار. طبقه پایین انتهای راهرو دست راست

بدون اینکه ازش تشکر کنم به سمت آسانسور رفتم و سوارش شدم و دکمه سه رو فشردم در بسته شد حرکت کرد

پارت هفتادم

وقتی رسید به طبقه سوم زود زدم بیرون به سمت انتهای راهرو رفتم وقتی به انتهای راهرو رسیدم به سمت راست رفتم که اشکانو دیدم پا تند کردم تا رسیدم بهشون

اشکان. آتریسا

با صدای اشکان همه برگشتن سمت من

.... شعله. آتریسا

ادامه حرفش با دیدن دستم قطع شد

بابای آرسین اومد جلو

ب.آ. دخترم چرا با این وضعت اومدی اینجا چرا دستت خون میاد دخترم

-من خوبم یکم فشارم پایین بود که الان خوبم حال آقا

آرسین چطورره ؟

با این سوالم مادر آرسین شروع کرد به گریه

م.آ.پسرم رفته تو کما خدا لعنت کنه کسی که پسرمو به این روز در آورد به زمین گرم بخوره که نمیتونست بچمو ببینه الهی با اون دستی که زدش اون دس قطع شه

مادر آرسین داشت همین طوری به کسی که آرسینو به این روز انداخته فوش میداد که

اومد بیرون CCU دکتر از بخش

دکتر.آقای راد میتونم باهاتون حرف بزنم

ب.آ.بله

بابای آرسین رفت با دکتر تو اتاقش منم چون یکم سرگیجه داشتم نشستم و شروع کردم به خوردن ناخونام

--سلام سرگرد طاهری از اداره آگاهی هستم

اشکان.بله سرگرد اتفاق جدیدی افتاده

سرگرد.نه متاسفانه اومدم از این دوتا خانم البته اگه میشه بازجویی کنم

با این حرف سرگرد رنگ از رخ شعله پرید ولی سعی میکرد عادی رفتار کنه

شعله.بله..بله حتما

سرگرد. پس بفرمایید

-میشه همینجا سوالارو بپرسید راستش من زیاد حالم خوب نیس

پارت هفتادو یکم

سرگرد. بله حتما پس بفرمایید انتهای راهرو

با سرگرده به انتهای راهرو رفتم من نشستم رو صندلی

سرگرد. خب میخوام روز قبلو مو به مو برام تعریف کنید

-البته

خب من دیروز اول خونه نبودم وقتی اومدم توپ خیلی پر بود ولی خب من از دست خواهرم شکار بودم اون بدون اینکه من بدونم سهم الارثمو فروخت و وقتی اومدم خونه باهاش دعوا شد ولی آرسین آروممون کرد خودش رفت بیرون بعدشم

گریم شروع شد

سرگرد. دیگه چیزی از قلم ننداختین

-نه چیزی نبود

سرگرد. ممنون میشه به خواهرتون بگین بیان اینجا

-بله

دوباره برگشتم بابای آرسین اومده بود همه داشتن گریه

میکردن

-چی....چیشده؟

اشکان. داداشمم

شعله. آرسیننننننننننن برگرردد لعنتییی

با این حرف شعله دستم رفت سمت قلبم و دو زانو افتادم
رو زمین

...اشکان. آتریسا.. آتر

دیگه هیچی نفهمیدم

وقتی چشمم باز کردم چشمم درد گرفت دوباره بستم
سعی کردم دوباره باز کنم

اول چشمم به مامان آرسین خورد و شعله

شعله با دیدنم به سمتم اومد حالمو پرسید

شعله. حالت خوبه؟

ولی لحنش خیلی سرده خیلی خدا یعنی چیشده نکنه
آرسین با این فکر یه قطره اشک از چشمم چکید

شعله. پرسیدم حالت خوبه زبون نداری یا لال شدی به
...حمد.. ا

م. آ. بسه دیگه شعله اون الان تو وضعیتی نیست که باش
پرخاش میکنی تو الان باید بهش دلداری بدی

شعله. من نه دیگه خواهری دارم نه دوست دارم به چنین آدمی دلداری بدم

پارت هفتاد و دوم

شعله. از اینجا مرخص شدی دیگه نیا خونه از منو شوهر و بچه هام فاصله بگیر

با تعجب داشتم بهش نگاه میکردم که با حرفی که زد دنیا دور سرم چرخید

شعله. تو و اون ت.و.ل.ه. ح.ر.و.م.ز.ا.د.ت گمشین دیگه نمیخوام چشمم به چشمات بیفته بعد زبونش برای من دراز بود تو که عوضی تر از منی

با گریه فقط به حرفای شعله گوش میدادم

م.آ.بسه شعله بسه

شعله. چی بسه مادر من چی اینکه خواهرم یه ت.و.ل.ه. ح.ر.و.م.ز.ا.د.ه. پس انداخته من آبرومو از سر راه نیاوردم درضمن دوست ندارم دیگه نزدیک شوهر و بچم باشی مگه زوره مهمونی اندازه داره گورتو گم کن دیگه

گریه هام به هک هک تبدیل شد

«شعله از کجا میدونست که من بچه آرسین او نطفم دارم از کجا میدونست خواهرش صیغه شوهرشه از کجا میدونست شوهرش بهم ت.ج.ا.و.ز کرده تا صیغم کنه» با

غم به تنها عضو خانوادم نگاه کردم که ازم متنفره
-باشه من از اینجا میرم

الان دوساعتی میشد که سرمم تموم شده بود بعد اینکه
گفتم میرم شعله از اتاق زد بیرون و منم از مامان آرسین
پرسیدم حال آرسین چطوره که گفت خوبه ولی اگه تا
بیستو چهار ساعت بهوش نیاد میره تو کما

بلاخره تموم شد از بیمارستان زدم بیرون یه تاکسی گرفتم
و به سمت عمارت رفتم پولشو دادم پیاده شدم به سمت
در رفتم زنگو فشردم بغد ده دقیقه نگهبان درو باز کرد یه
تعظیم کرد بی توجه بهش رفتم تو اتاقم کل لباسارو
جمع کردم و یه نامه نوشتم از خونه زدم بیرون دوباره یه
تاکسی گرفتم و آدرس خونه یلدا اینارو دادم بعد چهل
دقیقه رسیدیم پولو دادم پیاده شدم به سمت درشون
رفتم زنگو فشردم بعد چند دقیقه صدای خسته یلدا تو اف
اف پیچید

-سلام آجی درو باز میکنی؟

یلدا. عزیزم بیا تو بیا

در باز شد وارد آپارتمان شدم از پله ها رفتم بالا چون
آسانسور نداشتن مجبور بودم از پله ها برم بالا بلاخره
رسیدم جلو درشون کفشامو درآوردم رفتم تو

یلدا. سلام بر آجی خودم خوبی ؟

-سلام یلدایی مرسی ممنون

به اطراف نگاه کردم

-پس مامانت اینا کجان ؟

یلدا. رفتن بیرون خب دیگه چه خبر -یلدا میشه بریم
اتاقت به کمکت نیاز دارم

پارت هفتادو سوم

یلدا. چه کمکی چیشده آتی منو ببین

....-میشه بریم اتاقت نمیخ

یلدا. آجی کسی خونه نیس بگو چیشده

رو مبل نشستم یلدام اومد بغلم نشست دستمو گرفت
منتظر نگام کرد شروع کردم به تعریف از روزی که آرسین
تو اتاق خفتم کرد و تا امروز فک میکردم یلدام پسم بزنه
ولی پا به پام اشک میریخت

یلدا. الهی بمیرم برات من چه جور خواهریم که خواهرم
این همه درد داشت من خبر نداشتم

خودمو انداختم تو بغلش و حق کردم برا دل شکستم
برا نامردی خواهرم برای بچم و.... وقتی آروم شدم از
بغلش اومدم بیرون اشکامو پاک کردم

-ازت یه خواهش کنم برام انجام میدی؟

یلدا. شما جون بخواه

-میشه بری برام بلیط تهیه کنی از اونجا هم یه سر به بیمارستان بزنی ببینی وضعیت آرسین چگونه

یلدا. با این که شد دوتا خواهش ولی چشم رو دو جفت چشمم ولی بلیط برا چی میخوای؟

بهش نگاه کردم به خواهرم شاید دوباره نشه بتونم ببینمش

-بلیطو برا چی میخوان میخوام برم از اینجا

یلدا. چیییییی؟ تو غلط میکنی بخوای بری من نمیذارم

دستشو گرفتم

..-یلدا

یلدا .. نه.. نباید بری چرا خواهر من باید بره

..-یلدا

ساکت شد بهم چشم دوخت

-این بهترین راهه من بایید برم

یلدا. تا خودت نخوای هیچ بایدی وجود نداره

-خواهری درکم کن این به نفع هم مونه من میخوام برم

چون اینجا دیگه کسیو ندارم

سرمو انداختم پایین

-خواهرم که هم خونم بود منو نخواست

دوباره پایین تر بردم

بچش تو شکمه ICU -مردی که صیغشم «یه قطره اشک» تو

«یه قطره دیگه» نمیخوام همه بچمو ح.ر.و.م.ز.ا. د. ه.

بدونن درسته باباشو دوست ندارم ولی نمیخوام پاره تنم

بچم که تو بطنمه ن.ا.م.ش.ر.و.ع بدوننش «شرمنده آجی

ولی اگه بدونی میخوام بچمو سقط کنم نه میداری هم منو

«پیش خودت نگه میداری

یلدا.باشه آجی من میرم

پارت هفتادو چهارم

یلدا بلند شد رفت تو اتاق بعد پنج دقیقه لباس پوشیده

اومد بیرون

یلدا.آجی من دارم میرم مامانم اینا الاناس بیان منم سعی

میکنم زود پیام البته با ترافیک شمال

-مرسی

یلدا رفت خیلی خسته بودم بلند شدم رفتم تو اتاق یلدا رو

تختش گرفتم خوابیدم

با صدای یه نفر بالا سرم هوشیار شدم
مرد. ماما این دختره کیه تو اتاق یلدا رو تختش خوابیده؟
ژیلا «مامان یلدا». منظورت کیه؟
صدای پا اومد
خ. ژ. ا. آتریسا ولی اینجا چیکار میکنه؟
مرد. آتریسا کیه دیگه ماما؟
خ. ژ. بهترین دوست یلدا و از خواهر بهم نزدیک ترن
مرد. آهان
به زور چشممو باز کردم
-سلام خاله خوبین؟
خ. ژ. سلام عزیزم بیدارت کردیم شرمنده
خاله داشت حرف میزد ولی من حواسم به مرد روبه روم
بود
خ. ژ. آتریسا جان معرفی میکنم دامادم محسن جان
یه ابرومو دادم بالا از سر تا پاشو نگاه کردم
-خوشوقتم امیدوارم هم خوشبخت شید هم لیاقت
خواهر منو داشته باشید
محسن سرشو انداخت پایین

محسن. امیدوارم

.....یاشار. به به بین کی اینجا

هنوز حرفش تموم نشده بود که گوشیم زنگ زد

یلدا بود

پارت هفتاد و پنجم

جواب دادم

-الو جونم

یلدا. الو آتی من الان ترمینالم برا بلیط ازشون پرسیدم
میگن تا پس فردا بلیط برا هیچ کجا ندارن

-یعنی چی؟

یلدا. یعنی تا پس فردا باید همینجا باشی

-نههههه هر جوری شده برام بلیط جور کن

یلدا. وقتی تموم کردن

-یلدا تورو جون عشقت برام بلیط گیر بیار

یلدا. ببینم چیکار میتونم بکنم بهت خبر میدم فعلا

-فعلا

گوشیو قطع کردم پرتش کردم رو تخت سرمو گرفتم تو
دستم

-خدا چرا همیشه به ضدمی

یاشار.میخوای کجا بری؟

به یاشار نگاه کردم گفتم

-هرجا که شد شد و هرچه دورتر بهتر

یاشار.خب من رفیقم داره میره تهران ماشینم داره دیگه
نیازی به بلیط گرفتن تو نیس بهش بگم توهم باهاتش بری
ولی چرا میخوای بری؟

-آره ولی این دوستت کیه؟و درمورد رفتنم هیچی نپرس

یاشار.ساتیار زند باشه نمپرسم

-چییبیی؟

یاشار.هیس آرومتر درضمن من که نگفتم قراره باهم
زندگی کنین فقط باهاتش این راهو طی میکنی

-چی بگم

یاشار .فقط بگو حله

آره بهترین کار همینه با ساتیار میرم تهران بعد یه خونه
مجردی میگیرم فقط خدا رو شکر آرسین هر ماه به عنوان
نفقه یه پولی رو میریخت به کارتم

یاشار.آتی چیشد؟

-باشه قبول

یاشار گوشیشو در آورد زنگ زد به ساتیار

یاشار. الو سلام داداش خوبی خوشی خانواده خوبن؟

ساتیار.....

.....

یاشار. ساتیار داداش یه سوال داشتم

ساتیار.....

یاشار. میخواستم بدونم کی حرکت میکنی برای تهران؟

ساتیار.....

یاشار. راستش غرض از مزاحمت آتریسا میخواد از شمال
بیاد تهران میشه با تو بیاد

ساتیار... ..

یاشار. ممنون داداش جبران میکنم فعلا

ساتیار.....

یاشار گوشیشو قطع کرد منتظر نگاهش کردم

یاشار. قبول کرد

یه نفس راحت کشیدم و چشمامو

بستم ولی من که از تقدیرم خبر نداشتم که چقدر شومه

یاشار رفت بیرون منم به یلدا زنگ زدم که بیخیال بلیط

شه اول خوشحال شد که قرار نیس برم ولی وقتی با
تحکم گفتم میرم گفت چطوری گفتم بیا یرات توضیح
میدم قطع کردم

پارت هفتاد و ششم

بعد یک ساعت یلدا رسید خونه و باز خواستم کرد وقتی
فهمید میخوام با ساتیار برم اول عصبی شد کلی دادو قال
کرد که تو که میدونی آرسین چقدر روت غیرتی بازم
میخوای با ساتیار بری منم گفتم تنها راهم همینه بعدشم
دیگه من آرسینو هیچ وقت نمیبینم

وقتی یلدا آروم شد ازش وضعیت آرسینو پرسیدم که
گفت هنوز به هوش نیومده ولی خطر رفع شد چون
هوشیاره و این یعنی یه پوئن مثبت

یلدا. خوب اگه دیگه سوالی نیست من میخوام بخوابم

-چرا دارم

یلدا کلافه گفت

یلدا. بگو

-و حید چیشد چرا با محسن عقد کردی؟

با این حرفم تو چشمای یلدا اشک جمع شد

یلدا. من خوابم میاد یه یک ساعت میخوابم بعد بیدارم کن

-خیل خوب باشه نمیخوای بگی نگو درکت میکنم به یه

....دختره.ر.زه ای مټ

یلدا در جا یلند شد دستشو گذاشت رو دهنم

یلدا با جیغ گفت

یلدا.بفهم چی میگی آتریسا ااااا بفهم تو از برگ گل پاک
تری تو خواهرمی دیگه نشنوم به خواهرم توهین کنی
چون اون موقعه به داد بسنده نمیکنم میزنم او دهن
درضمن میخوای چیو بشنوی اینکه منم ...اوقف صیغم این
که جلو چشمم انقدر وحیدو زدن تا بله بدم یا اینکه هنوزم
به وحید فکر میکنم

آره من هنوز عاشق وحیدم و این محسن پ...س تهدیدم
نمیکرد الان به جای این حلقه حلقه عشقم تو دستم بود

چشمام دیگه داشت از کاسه در میومد با حرفای یلدا

ه.ژ.یلدا دختر چته هی وحید وحید پسر خالت که نیس تو
دیگه شوهر داری چقدر این موضوعو بهت بگم آخه

با همون تعجب برگشتم سمت خاله ژیلدا

-خاله شما میدونید یلدا عاشق وحیدو کاری نمیکنید

خ.ژ.چیکار کنم یلدا به نام محسنه الان اگه محسن اراده
کنه کل یلدا مال اون میشه نه فقط اسمش

-خاله باورم نمیشه شما دارید چی میگی یلدا دخترتونه
یعنی چی به نام محسن مگه ماشین یا زمینه که به اسم

کسی باشه

پارت هفتادو هفتم

یلدا رو به من گفتم

یلدا. عزیزم ول کن این زن به جای اینکه مادر من باشه مادر محسنه ولی اینو نمیدونه ما هم خدایی داریم

یلدارو بغل کردم سرمو از افسوس برا خاله تکون دادم

خ.ژ. یلدا بسه این مظلوم بازیا الان محسن میاد بینه داری گریه میکنی برات بد میشه ها

یلدا سرشو بلند کرد با کلی غم جواب مامانشو داد

یلدا. چشم مامان

بغدش بلند شد از اتاق زد بیرون با رفتن یلدا مادرش اومد پیشم

خ.ژ. آتریسا

بهش نگاه کردم

-بله خاله

خ.ژ. میتونی یه لطفی بکنی؟

-چی؟

خ.ژ. الکی یلدارو شیر نکن تو روم من صلاح بچمو میخوام

و صلاحش در رسیدن به محسن بود نه اون وحید بی پدر
مادر.....

هنوز حرف خاله تموم نشده بود که یلدا جیغ کشید شروع
به زدن خودش کرد

خ.ژ.یلدا مادر

و دوید سمت یلدا

ولی یلدا فقط جیغ میکشید و میگفت

یلدا.وحید بی پدر مادر نیس اون محسن آشغال بی پدر
مادره محسن آشغاله محسن آشغاله وحید من بی پدر مادر
نیس عشق من بی پدر مادر نیس وحیددردددددددد
عشقمممممممممممممممممممممم

از این حالت یلدا اشک تو چشمام حلقه زد آخ خدا آخ مگه
یلدا چند سالش بود که این همه درد رو دوششده اصلا
خوده من مگه چند ساله که زندگیم اینطوری مگه چقدر
ظرفیت دارم چقدر خدا بلاخره از جام بلند شدم رفتم
سمت یلدا خاله ژیلایه هنوز سعی در آروم کردن یلدا داشت
ولی یلدا فقط خود زنی میکرد چنگ مینداخت جیغ
میکشید رفتم جلو رو به روی یلدا رو دو زانو نشستم

-خاله اجازه میدین

پارت هفتاد و هشتم

ياشار سراسيمه وارد اتاق شد مٲ من کنار يلدا نشست
سرشو بغل کرد شروع کرد به نوازش

ياشار.چيشده يلدا چرا جيغ ميكشه

-بهش شك وارد شده

ياشار.يعنى چى مگه چى شده؟

ببخشيد نبايد بحث وحيديو وسط ميكشيدم

ياشار يكم به من نگاه کرد يكم به يلدا كه آروم شده بود تو
بغل ياشار

ياشار.مهم نيس آتريسا توهم كم خودخورى كن برو بخواب
صبح سر حال باشى

-باشه

از جام بلند شدم كه

خ.ژ.مادر ياشار پسر م محسن كو؟

ياشار.رفت موقعى كه من داشتم با سمير حرف ميزدم
رفت گفت فردا مياد دنباليلدا تا برن مزون واسه
لباس عروس

خ.ژ.آره والا هرچه زودتر اين عروسى سر بگيره بهتره

ياشار.ميفهمى چى ميگى مادر من يلدا اينجا داره جلو
چشمات ذره ذره آب ميشه بخاطر وحيديو

اونوقت شمابرات متاسفم مامان

یاشار اینو گفت از جاش بلند شد رفت بیرون منم رفتم
زیر بازو یلدارو گرفتم بلندش کردم بردمش تو تختش
کمکش کردم دراز بکشه پتورو کشیدم روش برا خودمم از
داخل کمد دیواری پتو بالشت برداشتم رو فرش خوابیدم

صبح با صدای یاشار از خواب بلند شدم

یاشار.آتریسا بلند شو آماده شو الان ساتیار میاد

-بذار یکم دیگه بخوابم

یاشار.ای بابا ساتیار اومدا مگه نمیخواستی بری تهران

با این حرفش سریع از خواب پریدم

یاشار.بلند شدی زود باش

-باشه تو برو منم الان آماده میشم

یاشار رفت منم از جا بلند شدم رفتم دستو رومو شستم
اومدم بیرون یه مانتو مشکی پوشیدم با شلوار مشکی ش
ال مشکی یه آرایش لایتم کردم تا صورتم بی روح نباشه
رفتم پایین همه داشتن صبحانه میخوردن

خ.ژ.سلام بیا بشین بخور برو

... یاشار.مامان

-نه یاشار خاله درست میگه یه روز اینجا بودم ببین با

دخترش چی کار کردم

..... یاشار.آتی

یاشار اومد ادامه حرفشو بزنه که اف اف اومد یاشار رفت سمتش وقتی اومد ساتیار و محسنم همراهش بودن : ساتیار رو به من گفت

آتریسا خانم آماده اید؟

-بله آقا زند برم از بالا چمدونمو بیارم بریم

پارت هفتادو نهم

به سمت اتاق یلدا رفتم در اتاق یلدارو باز کردم چمدون بغل در دستشو گرفتم کشیدم با خودم کشیدم دوباره برگشتم پیششون ساتیار با دیدنم اومد جلو

ساتیار.بدین من چمدونو سخته تا پایین بیارینش

-ممنون

ساتیار چمدونو برداشت با یه خداحافظی سرسری رفت پایین

-خب دیگه خدانگهدار

یلدا اومد جلو بغلم کردو زد زیر گریه

یلدا.خیلی بدی خیلی تو عقلم نبودی تو عروسیمم نمیخوای باشی

-ببخش منو آجی ولی مجبورم باید برم

یاشار.رسیدی کجا میری؟

-با پولای تو کارتم برا خودم خونه میگیرم

یلدا.آتريسا يه لحظه میای

همه با تعجب نگاهش کردیم که یلدا دستمو گرفتو با یه
ببخشید کشید اونور سالن

-چت شد تو یه دفعه

یلدا.آتريسا چه کارتی تو الان درمورد چه کارتی حرف زدی
؟

-خب آرسین به عنوان نفقه برام تو یه کارت پول میریزه
منظورم اون بود

یلدا.آتريسا خرنشی از اون کارت استفاده کنی

-چرا؟

یلدا.وای خدا وای خدا خوب پیدات میکنه

-چیییییییییی پس من چیکار کنم

یلدا.ببین میتونی یه کاری کنی

-چی؟

-چیییییییییییییییی من عمرا همچین کاری کنم همین طوری
آرسین منو زنده نمیداره وای به حال این که

یلدا.میگی چیکار کنیم تو از این ک...ا...ر...ت استفاده
کنی آرسین سه سوته پیشته دوباره وره دلشی

با لبو لوچه آویزون نگاش کردم

یلدا.لبو لوچتو همچین نکن خودم بهش میگم

با یلدا برگشتیم پیش خاله اینا باهاشون خداحافظی کردم
رفتیم پایین

-ببخشید دیر شد

ساتیار.مشکلی نیس

یلدا.آقا ساتیار میشه باهاتون صحبت کنم

ساتیار.بله بفرمایید

یلدا.میشه بیان اینور تر

ساتیار یلدارو همراهی کرد هرزگاهی سر ساتیار میچرخید
اینور و عمیق نگام میکرد وقتی اومدن ساتیار گفت سوار
شم بعد کلی گریه زاری خداحافظی کردم رفتیم به سمت
آینده نامعلوم ولی من چه میدونستم با این کارم گور
خودمو کردم

چهار ماه بعد

آرسین

الان چهار ماهه دارم در به در دنبال آتریسا میگردم مگر این که گیرش نیارم کارتیم که به عنوان نفقه بهش داده بود تا اینجور جاها که خواست فرار کنه بتونم بفهمم کجاس اونم دست نخوردس

پارت هشتادم

در اتاقو زدن

-بیا تو

یکی از بادیگاردایی که مامور کرده بودم واسه پیدا کردن آتریسا اومد تو

-چیشد پیداش کردین؟

بادیگارد.نه قربان انگار آب شده رفته تو زمین ما فقط میدونیم از این شهر رفته

-یعنی چی یه قطره آب شده یعنی چی از این شهر کوفتی رفته زن من کجاس از جلو چشمم برو گمشو تا ندادمت تیر بارونت کن

بادیگارد.قربان پیداش میکنیم

-برو امیدوار باش پیداش کنید وگرنه سرتونو میزنم حالام از جلو چشمم گمشو

بادیگارد .بله قربان

وقتی از در رفت بیرون با اعصابانیت به سمت میز بارم
رفتم یه لیوان ویسکی برا خودم ریختم یه ضرب رفتم بالا
-بلاخره پیدات میکنم آتریسا پیدات میکنم تا کی میخوای
فرار کنی بلاخره که باید برگردی پیش شوهرت پیدات
میکنم

دوباره در اتاقو زدن

-بیا تو

وقتی اومد تو چشمام به چشماش افتاد نفرتم ازش بیشتر
شد این که این همه سال یه احمق تصورم کرد

شعله.سلام آرسین

بی توجه بهش دوباره یه لیوان ویسکی ریختم برا خودم
که دستشو گذاشت رو دستم با این کارش رسیدم به درجه
انفجار فریاد زدم

-تو اینجا چه غلطی میکنی

شعله.آرسین من هنوز زنتم

-هه دلتو خوش نکن تو دیگه زنم نیستی میدونی از کی
برام حرام شدی از روزی که خواهرتو صیغه خودم کردم

جا خوردنشو با دو چشمم دیدم

شعله.چی میگی آتریسا. صیغه.تو

یه دفعه تعادلش بهم خورد

-الکی خودتو به غشو ضف نزن ه.ر.ز.ه عوضی راستی اون
ت.و.ل.ه.س.گ. واسه کیه بعد چهار سال فک کنم حق دارم
اینو بدونم

.....شعله.آر

با کشیده ای که به صورتش زدم

-اسم منو به دهن لجنو نجست نیار

با گریه نگام میکرد

-با این دیگه زخم نیستی ولی من میخوام کلا اسم نجست
از تو شناسنامم بیاد بیرون نمیخوام هر وقت نگاهش میکنم
یاد حماقتم بیوفتم

بعدشم زنگ مخصوص بادیگاردارو زدم در عرض سه سوت
دوتا بادیگارد اومدن تو اتاق با چشم به شعله اشاره کردم
که دوتا دستاشو گرفتن شعله هرچقدر تقلا میکرد بی
فایده بود

شعله.خواهش میکنم فقط دو دقیقه

بهشون علامت دادم وایسن

-میشنوم

.....شعله. چطوری من زن قانونیت بهت حرام میشم ول

پریدم وسط حرفش

-چون خواهرتو صیغه کردم اگه هر زن دیگه ای بود توی
لجن هنوز زن من بودی ولی من عاشق آتریسام براش
میمیرم به زور مال خودم کردممش و بعد صیغش کردم ولی
نمیدونستم با این کارم تورو به خودم حرام کردم وگرنه
زودتر طلاق میدادم که وبال گردنم نشی

پارت هشتادو یکم

شعله. از کجا از کجا میدونی؟ لعنتی من زنتم

-از مطمئا ترین آدم پرسیدم

شعله. از کی؟

-از وکیل پرسیدم بعدشم من انقدر احمق نیستم

شعله. هه احمق نیستی تو احمق ترین آدمی هستی که
دیدم اگه احمق نبودى بچه دوستتو قبول نمیکردى یا
میفهمیدی آتریسام تو نطفش بچه یکی دیگه رو داره

با این حرفش چنان سرمو بلند کردم که

گردنم رگ به رگ شد

-چییی آتریسا حامله بود؟

شعله. آره روزی که تو تیر خورده بودی تو بیمارستان

فهمیدیم از خونه بیرونش کردم اونم گفت میرم بعدشم
دیگه ندیدمش

-تو گ.و.ه خوردی از خونه من بیرونش کردی تو مگه کی
بودی

شعله.آرسین اگه تو بخوای ما میتونیم باهم دوباره شروع
کنیم.....

دستمو آوردم بالا به علامت خفه شو تکون دادم

-تازه دارم از شرت راحت میشم دوباره پیام باهم زندگی
کنیم همین که ندادم سنگسارت کنن خودش خیلیه

شعله.مگه فقط من خیانت کردم تو با خواهرم ..البته اون
آشغال از اولش چشم به اموالم داشت

-بس داری زر مفت میزنی ببریدش

بادیگاردا دستای شعله رو گرفتن و شعله در تقلا برای
آزادی

-یه لحظه وایسین

وایسادن

-دفعه دیگه این دور ورا پیدات شه به جرم مزاحمت ازت
شکایت میکنم حالا ببریدش

شعله رو با کلی زور بردنش

.- یعنی آتریسا حامله اس میکشمت آتریسا بچه کدوم پ.د
ر.س.گ.ی.و تو نطفت داری هم تورو هم بچتو میکشم
زندت نمیدارم حالا زیر آبی میری خونت حلاله آتریسا زنده
به گورت میکنم اصلا زنده به گور چیه زنده زنده آتیشنت
میزنم حالا بجز بغل من بغل کس دیگیم پذیرایی قبرتو با
دستای خودت کندی آتریسا

آتریسا|||||||

پارت هشتادو دوم

زنگ بادیگاردا رو زدم دو نیم دقیقه بادیگاردا تو اتاق بودن
بادیگاردا.بله قربان

-میخوام تو به چند گروه تقسیم شین پخش شین بین
شهرها دنبال آتریسا

.....بادیگار .ولی قربان هر شهر انداز

با قرار گرفتن دستم جلو دهنش لال شد

-برام مهم نیس یه شهر خیلی کوچیکه یه شهر خیلی
بزرگه یه شهر متوسطه برای من پیدا کردن آتریسا مهمه
آراد تو فردا با علی میرید تو کار خونه ها بهشون پول
میدین تا عکس آتریسا بذارن رو محصولاتشون و جایزه
برای پیدا شدن آتریسا هیجده میلیارد بذارین

علی.ولی قربان

-ولی نداره گفتم آتریسا مهمه برام

به همین ترتیب صدا سیما و..... گفتم برن

-پیدات میکنم آتریسا به غذای خودت مینشونمت حالا
دیگه منو دور میزنی میری بغل اینو اون به اسم منی و
بغل اینو اونی میکشمت آتریسا کافیه پیدات کنم کاری
میکنم از دنیا اومدنت پشیمونت میکنم زره زره جونتو
میگیرم

داشتم همین طوری برای آتریسا نقشه میکشیدم که گوشیم
زنگ زد شماره ناشناس بود به امید اینکه آتریساس ورش
« داشتم » چهارماهه به این امیدم

-الو بله بفرمایید

++سلام رفیق قدیمی

دستمو با خشم فشردم

++قبلا حدقل جواب سلاممو میدادی

-چی میخوای؟

++فقط از رفیق قدیمیم یه خواهش دارم البته خیلی
ناراحت میشم این درخواستمو قبول نکنی

با خشم گفتم

-گفتم چی میخوای؟

.....++شکایتتو علیه من پس بگیری در عوض

-خفه شو جای تو تو همون زندانه

رامتین.اوه اوه چه عصبی یه پیشنهاد دارم بهتر روش عاقلانه فکر کنی

فکمو رو هم ساییدم

رامتین.میخواهی از دست شعله راحت شی پس شکایتتو پس بگیر بعدش قول میدم شعله هم طلاق بگیره هم من نمیذارم دیگه نزدیکت شه

-فک کردی به همین راحتی بعدشم فردا اسم نحس اون کصافت از شناسنامه من میره بیرون از شرش راحت میشم و در مورد اینکه بهم نزدیک شه روزگارشو سیاه میکنم لازم به تو ندارم تو باید حبستو بکشی

پارت هشتادو سوم

رامتین.به هر حال فکراتو کن بهت زنگ میزنم خداحافظ

تلفن قطع شد به یکم استراحت نیاز داشتم تا بتونم درست فکر کنم از یه طرف آتریسا و خیانتش از این طرف شعله شایان رامتین اوف رفتم سمت تخت روش دراز کشیدم چشمامو بستم تا بخوابم ولی مگه خواب به چشمم میومد انقدر این پهلو اون پهلو شدم تا خوابم برد

آتریسا

چهار ماه گذشته چهار ماه که من اومدم تهران و تو خونه ساتیار زندگی میکنم واقعا از روش شرمندم هنوزم روزی که فهمید من صیغه آرسینم و بچش تو شکمه یادم نمیره اولش کلی اعصابانی شد ولی بعد گفت مٹ بچه خواهر خودمه و ازم مراقبت کرد هر ماه دکتر نوار قلب چکاپ از اینجور چیزا دریغ نکرد اصلا ولی دل من یه نفرو میخواد بابای بچمو میخواد بارها اومدم بهش زنگ بزنم ولی از عواقبش ترسیدم چقدر روزی که رفتم سونو وقتی فهمیدم بچم دختره چقدر دلم میخواست بجای دستای ساتیار دست آرسین بهم آرامش باشه درسته دوسش ندارم ولی دوران بارداری یه دورانی که زن نازک نارنجی میشه دوست داره پدر بچش کنارش باشه همه جا تنهاش بذاره ساتیار. آتریسا تو که دوباره زانو غم بغل گرفتی بسه دختر تا کی میخوای به اون شهر و آدماش فکر کنی -میگی چیکار کنم ساتیار هم چیز من مربوط به اون شهره همه زندگیم ساتیار. باز که داری اشک میریزی با تعجب دست به صورتم زدم صورتم خیس بود ساتیار. نریز عزیزم نریز ای کاش زودتر واسه داشتنت اقدام میکردم -ساتیار میفهمی چی میگی من مجرد نیستم

با این حرفم ساتیار بلند شدم

ساتیار. لعنتی لعنتی لعنتی چرا زودتر مال خودم
نکردمش

-ساتیار لطفا

ساتیار بهم نگاه کردم

-لطفا نذار حس خیانتکار بودن بهم حس بده

ساتیار. باشه ببخشید

آرسین

بلاخره روزی که از شر اسم تو شناسنامم راحت میشم
رسید وارد محضر شدیم شعله رو صندلی نشسته بود و
عصبی پاشو تکون میداد رامتینم بغلش

-سری انجام شه بی کار نیستم کلی کار دارم

رامتین. بلند شو شعله زودتر انجام شه بهتره

شعله یه نگاه به رامتین کرد یه نگاه به من یه قطره اشک
از چشماش ریخت

-زود باششششش

شعله با ترس بلند شد رفت سمت محضر دار و امضا کرد
منم پشت سرش رفتم امضا کردم

-تموم شد فقط دوس دارم دور بر خونم پیدات شه خودتو

به عذای خودت می‌شونم

رامتین. مطمئن باش نمی‌ذارم ده فرسخی خونت رد شه

- امیدوارم پشیمونم نکنی

پارت هشتاد و چهارم

رامتین. مطمئن باش

شعله یه قدم ور داشت سمتم که دستش اسیر دست
رامتین شد بی توجه بهشون رفتم بیرون سوار ماشین
شدم ماشینو روشن کردم حرکت کردم گوشیو از رو
« داشبورده برداشتم شماره علیو گرفتم » بادیگاردم

علی. بله قربان

- چیشد کاری که بهتون گفته بودم انجام شد

علی. بله قربان

- یعنی رو تمام روزنامه ها عکس آتریسا هس یا همه صدا
سیما ها قبول کردن عکس آتریسا رو تو تبلیغات بذارن و
بگن فراری

علی. بله قربان

- خوبه .. خوبه به چندین گروه تقسیم شدین

علی. قربان من خبر ندارم منو آراد از صبح درگیر این کارا
بودیم و صبح داشتیم میومدیم دیدم همه آماده باش

هستن

-خیله خوب

گوشیو قطع کردم

به زودی پیدات میکنم آتریسا داغ یه روز خوشو به دلت
میذارم نمیذارم رنگ آفتابو بینی

بلاخره رسیدم خونه یوق زدم سبحان درو باز کرد یه
تعظیم کرد سر تکون دادم رفتم تو ماشینو پارک کردم
رفتم تو ویلا

سبحان.قربان به چندین گروه تقسیم شدیم یه سری از
بچه هارو فرستادیم شیراز یه سری رو فرستادیم اصفهان
و.....

-خوبه فقط تهران نفرستید

سبحان.میتونم بپرسم چرا قربان؟

بهش نگاه کردم که از رو رفت

سبحان.بخشید قربان

-برو بیرون

سبحان.اطاعت قربان

بعد رفتن سبحان دوباره رفتم تو فکر آتریسا همیشه از
تهران متنفر بود واسه همین مطمئنم تهران نرفته»ولی ای

«.....دل قافل که

رامتین

-خب طلاقم گرفتی از امروز دیگه نبینم اسم اونو بیاری

شعله.چطوری رضایت گرفتی چطوری لعنتی چه قولی
بهش دادی -آروم باش تو به زودی زن من میشی

شعله.من بمیرم زنت نمیشم

-باشه ولی یادت نره اونقدر پول دارم که حضانت شایانو
بگیرم جوری که تو حسرتش بمونی

شعله.تو نمیتونی هیچ غلطی کنی در ضمن انقدر اگه پول
دارییی پس چرا محتاج رضایت آرسین بودی؟

با این حرفش خونم به جوش اومد تحمل کن رامتین
تحمل کن بالاخره دور تووم میشه

-ایناش به تو مربوط نیس فک نکن چون امروز عقد
نکردیم آزادی از امروز تا روزی که بخوایم عقد کنیم میای
خونه من پیش من زندگی میکنی

شعله.چییییییییی؟

-به فکر شایان باش

شعله .درمورد شایان تو نمیتونی هیچ غلطی کنی چون
اسمش تو شناسنامه آرسینه

با این حرفش شروع کردم هیستریکی خندیدن

-خواب موندی خانم خواب شاید آرسین از من متنفر باشه
بخاطر اینکه قصد کشتنشو داشتم ولی حاضر نیست یک
لحظم اسم بچه ای که بچه خودشم نیست تو شناسنامش
باشه

شعله.منظورت چیه؟

-منظورم این که یک هفته بعد اینکه از بیمارستان مرخص
شد باهم رفتیم ثبت احوال برای شایان یه شناسنامه به
اسم من گرفتم و آرسینم اسم شایانو از تو شناسنامش
خط زد

پارت هشتاد و پنجم

شعله.چییییی؟ نه امکان نداره امکان نداره لعنتی چرا خدا
چرا؟

- با رشوه همه چی امکان داره حالا بهتره خوب فکر کنی

سرمو بردم بغل گوشش گفتم

..... -میدونی اگه با من نباشی

پرید وسط حرفم

شعله.اه خفه شو خستم کردی با این تهدیدای الکی

-شعلهه خودت خوب میدونی تهدیدای من الکی نیس
.... پس

دوباره پرید وسط حرفم

شعله. پس چی ها پس چی رامتین گوش کن فک نکن من خرم نمیفهمم تو برای عشق سابقت به من نزدیک شدی تا به آرسین صدمه بزنی ولی تیرت به سنگ خورد من برای آرسین اندازه ریال نمی ارزم وگرنه من امروز طلاق نمیداد

-خیلی رو داری شعله خیلی همین که آرسین از سنگسار شدنت گذشت برو خداتو شکر کن اون آرسینی که من میشناسم عمرا از چنین چیزی میگذشت

شعله باز پرید وسط حرفم

اگه توی عوضی مجبورم نمیکردی مجبور نبودم به همچین کاری

-تو بودی که اون شب تو پارتی اون پیشنهادو به من دادی میخوای دوباره باز گو کنم اون شب چی گفتی باشه میگم گفتی من این مردو دوست دارم واسه به دست آوردنش.....

هنوز حرفم کامل نشده بود که جیغ شعله بلند شد

شعله. خفه شو عوضییییی من یه گ.و.ی.ی خوردم پشیمونم ای کاش اون بچه هیچ وقت نبود کاش آرسین عاشق من بود نه خواهرم کاش لعنتی تو از دل من چه خبر داری میدونی چقدر سخته عشقت ه.ر.ز.ه خطابت کنه نه چون.....

گریه نداشت ادامه بده

ماشینو یه گوشه پارک کردم

-امروز برو خوب فکر کن بهت زنگ میزنم تا جوابتو بگیرم
اگه مثبت بود میای تو خونم تا عقد کنیم و اما اگه نه باشه
دیگه هیچوقت به این نکته توجه کن هیچ وقت رنگ
پسرتو نمیبینی

شعله.حالم ازت بهم میخوره

اینو گفت پیاده شد

منم با اعصابی داغون روندم سمت خونه خیلی سخته
هنوزم عاشق عشق سابقتمی ادعا کنی دوباره عاشق شدی
آتریسا

تو اتاق نشسته بودم با بچم دردو دل میکردم که در اتاق
زده شد

-بفرمایید

ساتیار اومد تو

ساتیار.سلام بیا بین برا السا خانم چی گرفتم

یه ساکو نشونم داد

-چی گرفتی نمیخواست ساتیار

ساتیار بهم نگاه کرد

ساتيار.وای چقدر خوشحالم کردی از بس ذوق کردی
حدقل برا دل من یه ذوقی نشون میدادی
-خب چی گرفتی برام دایی جون ؟
با این حرفم باد ساتیار مٹ لاسٹیک خالی شد

پارت ہشتادو ششم
ساتيار.من نخوام دایی بچت باشم باید کیو بینم
-ساتيار لطفا ما بارها دربارش حرف زدیم نذار حس
خیانت بهم دس بدہ
ساتيار.حس خیانت چیه آتریسا اون شوہرت نیس مگہ
اسمش تو شناسنامتہ
-ساتيار ساتيار بس کن اگہ یکم دیگہ ادامہ بدی از اینجا
میرم
ساتيار.آتریسا منو با رفتن خودت نترسون چون دوبارہ
مجبوری برگردی تو این خونہ
-ساتيار نذار بہت بی احترامی کنم چون کسو ندارم دلیل
نمیشہلطفا از اتاق برو بیرون
ولی ساتيار بیشتر بہم نزدیک شد
ساتيار.تو حسرت ہر چیزی بمونم تورو بہ دست میارم

-بس کن ساتیار دیگه نمیخوام بشنوم

ساتیار.ولی باید بشنوی الان من به تو پناه دادم اگه
.....نمیخوای این پناهم ازت دست بدی باید با

دیگه نتونستم تحمل کنم با تموم قدرت کوبیدم تو صورت
ساتیار صورتش به چپ مایل شد

-گفتم بفهم چی میگی

ساتیار دستشو گذاشت رو صورتش برگشت طرفم

ساتیار.بد میبینی آتریسا بد به شرفم قسم نمیذارم آب
خوش از گلوت پایین بره

ساتیار اینو گفت با اعصابانیت از اتاق زد بیرون

با گریه دو زانو افتاد زمین

-خدددددددددا خستممممم خسته میخوامم بیا
پیشتت چرا هیچکی درکم نمیکنه

با لگد بچه دستم نشست رو شکمم

-آروم باش مامانی نترس عزیز مامان نمیذارم کسی اذیتت
کنه

دختر مامان السای من

از جام بلند شدم از زیر تخت چمدونو برداشتم تمامی
لباسمو تو چمدون ریختم از خونه زدم بیرون

» «پیش به سوی آینده ای نا معلوم

آرسین

تو شرکت مثلا داشتم به پروند جدید رسیدگی میکردم
ولی کل حواسم پی آتریسا بود

در اتاقو زدن بدون اینکه بگم بیا در اتاق باز شد اشکان
وارد اتاق شد

اشکان.سلام داداش خوبی خبر نمیگیری

-من بهت گفتم بیا تو

اشکان.اووووو خب ببخشید

-چیکار داری اومدی اینجا؟

اشکان.دلم برات تنگ شده بود

-بسه منو سیا نکن چی میخوای؟

اشکان این سری قیافش رفت تو هم

اشکان.میشه با مامان بابا حرف بزنی باهام بیان
خواستگاری کیانا

-مگه تو باهاشون حرف زدی درمورد کیانا

اشکانا.آره اما مامان پاشو کرده تو یه کفش که این دختره
نه

پارت هشتاد و هفتم

-چرا قبول نمیکنه اصلا مامان کیانارو دیده

اشکان.نه دیگه تا گفتم خانواده کیانا وضع مالی شون خوب خوب نیست میگه نه دختره خودشو بهت چسبونده تا ازت پول به چاپه

-باشه خودم باشه حرف میزنم

اشکان.امروز حرف میزنی آرسین؟

..... -باشه اگه یادم

هنوز حرفم تموم نشده بود که گوشیم زنگ زد نگاه کردم یکی از بادیگاردام بود

-الو بگو چی شد ردی نشونی ازش پیدا کردین؟

بادیگارد.نه قربان

-پس مرض داری زنگ زد فقط بلدید مفت بخورید

..... بادیگارد.قربان

پریدم وسط حرفش

-قربان چی شما به درد چی میخورید

انقدر اعصابم خورد بود که گوشیم با تمام توان کوبیدم تو

دیوار اشکان مات مونده بود منشیم سریع اومد تو اتاق

منشی. آقا راد خوبین

اعصابم خورد بود با یه دفعی اومدن منشی چنان سرش داد زدم که هنجرم سوخت

-کی به شما گفت بیاین تو ها! بفرمایید بیرون

منشی. ببخشید آقای راد

سری رفت بیرون

اشکان. چته پسر حال تو که از من خراب تره که

به اشکان نگاه کردم

-اشکان حال خوب نیست دارم داغون میشم دلم هوس آغوششو کرده بشینم موهاشو ناز کنم یا اون فقط سرم داد بزنه

اشکان. منظورت کیه؟ آرسین نکنه عاشق شعله شدی؟

با این حرف اشکان هیستریکی خندیدم

-وای اشکان منو نخندون من عاشق.... وای خدا ... من عاشق شعله شم منظورم تمام هستیم آتریساس

با این حرفم اشکان داد زد

اشکان. چییییییی؟

پارت هشتاد و هشتم

-همچین چیبی میگی انگار چیز عجیبی گفتم آتریسا زنه
حقمه دوشش دارم تو مشکل داری؟

اشکان.آرسین میفهمی تو داری چی میگی تو داری درمورد
آتریسا حرف میزنی خواهر زن سابقت زنت شعله بود

-آره من میفهمم آتریسا زنه منه زن صیغه ایم زنه کردممش
به زور اونو مال خودم کردم وای اون روز چقدر خوشحال
بودم آتریسا دیگه مال من بود کسی حق نداشت بهش نگاه
کنه

اشکان.آرسین به خودت بیا آتریسا فقط و فقط خواهر
زنت بود نه زنت

-تو بفهم اشکان من از روزی که با اون شعله عفریته
..... ازدواج کردم عاشق آتریسا شدم بعد چهار سال بهش

با سیلی که به صورتم خورد صورتم به چپ مایل شد
صورتمو برگردوندم که صورتم خیس شد اشکان تو صورتم
تف کرده بود

اشکان.تف به ذاتت حالم ازت بهم میخوره احساس میکنم
یه موجود چندشو جلو چشم میبینم اصلا شرمم میاد بهت
بگم داداش حالم ازت بهم میخوره

اشکان بعد گفتن این حرفا در اتاقو به شدت باز کرد رفت
بیرون درم به شدت کوبید به هم

-خدااااااااااا عاشرقی جرمة؟هااا جرمة خدااا؟

دانای کل

اشکان از شنیدن حرفای آرسین داغون شد آخه چطور
بردارش تونست با یه دختر همچین کاری کنه از طرفی
اشکان که با شنیدن حرفای برادرش حس میکرد کوهی از
بچگی از برادرش ساخته بود نابود شده از طرفی آرسین
که با شنیدن حرف برادر کوچیک ترش حس خوار بودن
بهش دست می‌ده و از طرفی نمیتونه از تنها عشق زندگیش
بگذره از طرفی شعله که بین بچه اش و آزادیش و آرسین
نمیدونه چه تصمیمی بگیره از طرفی ساتیار که از حرفایی
که زده بود پیشمون بود ولی چه سود که دیگه دختر
آرزوهاش در چنگش نبود و الان آیا حس انتقام در ساتیار
فعال میشه یا نه؟ از طرفی رامتین که کنار قبر عشقش
سال مرده از طرفیم ۸نشسته و زجه میزنه برای عشقی که
آتریسا که با بچه تو شکمش ویلون سیلون خیابوناس
سرنوشت چی برای این دختر رقم زده؟

آتریسا

تو خیابون داشتم میرفتم که بوی کباب اومد تا بوی کباب
بهم خورد هوس کردم ولی نباید میخوردم مجبور بودم
بخاطر این که خرج الکی نشه از این جور خرچا دوری کنم

ولی مگه این هوس ول کن بود مگه داشت دیونم میکرد

پارت هشتادو نهم

از شدت هوس به سمت مغازه کبابی کشیده شدم رفتم تو
رو یه صندلی نشستم پیش خدمتو صدا زدم

پیش خدمت.بله

-دو پرس کباب با همه مخلفاتش یه دوغ

پیش خدمت اول تعجب کرد ولی سریع به خودش اومد

پیش خدمت.الان براتون میارم

پیش خدمت رفت بعد چند دقیقه بعد سفارشام رو میز
بود همه رو با اشتها خوردم وقتی تموم شد از جام با کلی
زحمت با اون شکم بلند شدم رفتم سمت صندوق

-ببخشید چقدر میشه؟

صندوق دار.میز شماره چند بودید؟

۱۴-شماره

(.....).صندوق دار

پولو دادم از مغازه کباب پزی زدم بیرون توی آبر پیاده راه
میرفتم به آینده نا معلومم فکر میکردم

-خدامن الان سر پناهی ندارم سرپناهم شو خدا الان من
شب کجا روز کنم با یه بچه تو شکمم چطوری از خودمون

مراقبت کنم تو این شهر پر از گرگ خدا از چشم بد منو
حفظ کن

چشمم به یه پارک خورد چشمام از خوشحالی برق زد به
سمت پارک پا تند کردم وقتی رسیدم به پارک واردش
شدم رو یه صندلی نشستم

به چهار ماه پیش فکرم کشیده شد وقتی که با ساتیار
اومدم تهران ساتیار برگشت بهم گفت یلدا ازش خواسته
برم باهاش زندگی کنم یا روزی که رفته بودم بچه رو سقط
کنم اولش که بهم گفت برو رو تخت بخواب چقدر استرس
داشتم ولی وقتی اومد ازم پرسید چند ماهت گفتم سه
ماه گفت الان که از وقت سقط گذشته اولش چقدر
ناراحت شدم ولی وقتی گفت میخوای صدای قلب بچتو
بشنوی وقتی دید چیزی نمیگم خودش صدای قلب بچه رو
گذاشت بشنوم بعد یه دقیقه صدای بوم بوم ضعیفی تو
اتاق پیچید و همون صدا کافی بود تا بچم بشه تمام
هستیم گرچه از پدرش متنفرم

پارت نودوم

خدا به خودت می سپارمش

**سلام اجازه هس بشینم اینجا؟

برگشتم سمت صدا که یه دختر جوونو رو به روم دیدم
دختره بدون اجازه من نشست

دختره.خب من نازگلم خوشکله تو نمیخوای خودتو معرفی کنی

یه لحظه از حرفش خندم گرفت آخه کی با این شکم خوشکله که این خوشکلو به من نسبت داده

-آتریسا

نازگل.چرا تو این پارکی نکنه خونه نداری؟

-نه..نه خونه دارم فقط اومدم تو این پارک یکم پیاده رویی کنم که خسته شدم رو این نیمکت نشستم

.نازگل.اوو حالا نمیخواد منو سیا کنی معلومه که زی.رخ.و.ا.ب شدی بعد بچه رو طرف قبول نکرد

-خفه شو بفهم چی میگی این بچه مال شوهرمه

نازگل.اِ! جدا بسه دختر خب جا نداری من دارم بهتر از تو پارک خوابیدن نیست

دیگه داشتم میترسیدم از جام بلند شدم هنوز دو قدم ور نداشته بودم که دستم از پشت کشیده شد و تیزی چیزیه رو پهلوام حس کردم

نازگل.فکر نکنم دلت بخواد بمیری اگه دوست نداری راه بیفت سمت اون ون مشکیه

بعد این حرفش منو پرت کرد سمت جلو و چاقورو جوری که کسی نبینه گذاشت پشت کمرم وقتی رسیدیم به ون

پرتم کرد تو ون خودشم سوار شد بجز منو اون دختره
نازگل پنج شیش تا دیگه دختر بودن که در حال گریه بودن
با دوتا بادیگارد دختره به یکی از بادیگاردا اشاره کرد اونم
بلند شد دستو پامونو بست البته با تقلای ما یه کیسم
گذاشت رو سرمون

خدایا چقدر دلم آغوش گرم امن آرسینو میخواد درست
سرم داد میزد یا بیشتر وقتا دعوا داشتیم ولی حدقل پیش
اون آرامش امنیت داشتم چیزی که با اومدنم به تهران از
دست دادم چشمم نم دار شد اولین قطر چکید بقیه شروع
کردن باهم مسابقه دادن

خداا این بود اون پناهت من گفتم بی پناهم چرا خدا چرا
اینجوری پناهم دادی اونقدر گریه کردم نفهمیدم کی خوابم
برد

با حساس اینکه کسی داره صدام میکنه بیدار شدم

نازگل. هویی دختر ده بیدارشو انگار مرده

-ای کاش مرده بودم

نازگل. بس کم زر زر کن بلند شو گمشو پایین ارباب میخواد
نچه هاشو ببینه

-خیلی چندشی

نازگل با این حرفم موهامو از پشت گرفت کشید

-آبی

نازگل .این بخاطر حرفت حلام گمشو پایین به زور پیاده شدم بی توجه به زرق برق عمارت واردش شدم کنار دخترای دیگه وایسادم سرمو انداختم پایین بعد چند دقیقه صدای پا اومد ولی سرمو بلند نکردم ولی یه جفت کفش میدیدم که جلوی هر دختری وای میستاد و هر کدوم خوشش میومد با دست یه کنار میفرستادشون بالاخره اون یه جفت کفش جلوم وایساد دستشو آورد زیر چونم سرمو بلند کرد ولی این چیزی که من میدیدم درست نبود

.. -تو.....توی عوضی

پارت نودو یکم

-نه باورم نمیشه

ساتیار.آره من چرا باورت نمیشه نکنه با خودت گفتم فرار میکنم ساتیار فراموشم میکنه ولی مَث اینکه درمورد من نشنیدی پس بذار بگم بذار بگم شاید یکم ازم حساب ببری به نازگل نگاه کرد نازگلم انگار منظور نگاهشو فهمید که با دخترا از اتاق خارج شدن

ساتیار. من ساتیار زند صاحب سه شرکت چرم که بهم از پدرم به ارث رسیده و قاچاقچیه انسان یا اعضای بدنش سه ساله پلیس دنبالمه ولی چون با اسم اصلیم نیستم نمی تونن پیدام کنن و یه چیز دیگه شاید شنیده باشی که من

هرچی بخوام به دست میارم و الان تو رو میخوام پس به دست میارم حتی به به قیمت کشتن عشقت باشه گرچه عشقت نیس

-من میخوای دیگه چی به تو مربوط نیس که عشقم هس یا نه

ساتیار. آتریسا نذار مٹ لقبم تصاحبتم کنم پس باهام راه بیا وگرنه مٹ یه گرگ میدرمت درست مٹ لقبم -گرگ؟

ساتیار. آره گرگ .. گرگ سیاه لقبمه تو باندم همه منو به این اسم میشناسن و نازگلم به اسم روباه شیطون -هه روباه شیطون گرگ سیاه

ساتیار. به زودی توهم یه اسم میگیری -من باهات همکاری نمیکنم

ساتیار. دست خودت نیس کار کردن نکردن با من بعد به دنیا اومدن بچه ات باید شروع کنی به کار کنی در ضمن بعد دنیا اومدن اینو باس بذاری پرورشگاه و خودتم بذاری تحت اختیارم فهمیدی چی گفتم یا نه؟

سرمو هم از خجالت هم از خشم انداختم پایین دستمو مشت کردم

ساتیار. سرتو بیار بالا خانومی چقدر پوست سفید بهت

میاد از این به بعد لقبت گرگ سفیده

نازگل..نازگل

نازگل.بله ساتیار

ساتیار.آتریسارو تا اتاقش راهنمایی کن بقیه دخترام بیار
اتاق من

نازگل.باشه ساتیار

نازگل دستمو گرفت از پله ها رفت بالا جلو یه اتاق وایساد
با دستش رمزو باز کرد درش مٹ خونه آرسین بود

نازگل.برو تو اتاق

وقتی رفتم تو اونم درو بست رفت

گریم گرفته بود به سمت پنجره رفتم پرده رو کشیدم ولی
با دیدن حفاظ پام جلوی پنجره سست شد افتادم زمین
- سرمو تکیه دادم به دیوار برای سرنوشت خودم زار زدم
خددددددددددددددددددددددددا حکمتت تو سرنوشت

من چیه چرا هرچی بدبختی داری سر من آوار میکنی

یه مشت به در خورد

بادیگارد.خفه خون بگیر

گریم شدتش بیشتر شد

-خدا میگن تا چیزو از دست ندی قدر نمیدونی دلم خیلی

برای آغوش مردم تکیه گاهم تنگ شده درسته دوشش
ندارم ولی هرچی باشه پدر بچمه شوهرمه مرد غیرتی من
کجایی که زنت افتاده تو باتلاق بیا دوباره نجاتم بده خدا
حاضرم روزی صدبار از دست آرسین کتک بخورم ولی
نیفتم تو این کار

پارت نودو دوم

به زور از جام بلند شدم داشتم میفتادم که دستمو به دیوار
گرفتم با کلی زحمت خودمو به تختی که تو اتاق بود
رسوندم خودمو روش انداختم انقدر گریه کردم تا خوابم
برد

ساتیار

-همه دخترارو برای دوشنبه شب آماده کنید دوشنبه یه
جشن برای بازرگانا در نظر دارم که دخترا به فروش برن و
اون روز آتریسا به هیچ عنوان نباید از اتاقش بیاد بیرون
فهمیدی چی گفتم یا نه؟

نازگل. آره ساتیار بعد با این دختر میخوای چیکار کنی؟

-فکرای خیلی خوبی براش دارم فقط منتظرم اون توله
اش به دنیا بیاد

نازگل. ساتیار به رابطه منو تو که صدمه نمیزنه؟

-اگه بزنه میخوای چیکار کنی مثلاً؟

نازگل. آتیشش میزنم به خدا آتیشش میزنم دختری که
بخواد تورو از من بگیره باید بمیره اگه همین طوری
میخوایش برام مهم نیس ولی اگه یه صدم درصدم جای
منو بگیر نمیدارم آب خوش نه از گلو اون نه از گلو تو
پایین بره

.-اوه خانومم اعصابانی شد تو میدونی من دوست دارم ط
ع.م همه دخترا رو بچشم ولی واسه من هیچ کس تو
نمیشه

بعد این حرفم دست نازگلو کشیدم به سمت تخت کشیدمو
.....پرتش کردم رو تخت خودمم روش خیمه زدم و

نازگل بغلم خوابیده بود همیشه از نازگل یه آرامشی
میگرفتم که از هیچ دختر دیگه ای نمیگرفتم نازگل همیشه
راه های زیادی برای آروم کردن من بلد بود

با صدای تقه در به خودم اومدم

-کیه؟

بادیگارد. رئیس تلفن با شما کار داره

-الان میام

از جام بلند شدم لباسمو پوشیدم پتورو بیشتر کشیدم رو
نازگل از اتاق زدم بیرون به سمت تلفن خونه رفتم تلفنو
برداشتم جواب دادم

-الو

شیر درنده. گرگ سیاه جای محموله ها لو رفته

-چییبیییی؟ چطور لو رفت

شیر درنده. نمیدونم گرگ سیاه پلیسا الان تو بندرن چیتا به زور تونست فرار کنه ولی گلوله خورده

-الان کجاس؟

شیر درنده. اینجاس

-موقعه فرارش پلیسا که ندیدنش؟

شیر درنده. چرا دیدنش ولی میگه پیچوندمشون

-گوشیو بده بهش

شیر درنده. چیتا .. چیتا ببا گرگ سیاه کارت داره؟

.....

چیتا. الو گرگ سیاه

-چیشد که محموله افتاد دست پلیسا؟

چیتا. والا ما تو قایق بودیم میخواستیم راه بیفتیم که پلیسا یه دفعه محاصرمون کرد به زور تونستم فرار کنم ولی یکی از پلیسا دیدتم برای اینکه فرار نکنم یه گلوله زد تو پام ولی با همون پام فرار کردم

-مطمئنی پلیسه رد تو نزده؟

چیتا. بله مطمئنم

-خیل خوب قطع میکنم غروب یه سر میام اونجا

چیتا. چشم

گوشیو گذاشتم دلم واسه آتریسا تنگ شده به سمت پله ها
رفتم ازشون رفتم بالا جلوی در اتاق باز کردم رفتم تو
که.....

پارت نودو سوم

دیدم خوابیده رفتم جلو کنار تختش که رسیدم و ایسادم
به چهرش نگاه کردم آرام نشستم رو تخت آرام دست
بردم زیر کتفش بلندش کردم شالشو از سرش درآوردم
موهای خرمایشو با کش بسته بود موهاشو باز کردم که
موهاش پخش شد موهاشو جمع کردم ریختم رو شونه
راستش سرشو گذاشتم رو شونم دستمو بردم تو موهاش
شروع به نوازشش کردم بعد ده دقیقه آتریسا رو دوباره
خودمم از تو اتاق آتریسا اومدم خوابوندم تو تختش
بیرون درم قفل کردم که یه وقت فکر فرار نکنه گرچه
نمیتونه از دست من و بادیگاردام فرار کنه

نازگل. اینجا چی کار میکنی؟

برگشتم سمتش با اینکه ترسیده بودم خونسرد گفتم

-باید از تو اجازه میگرفتم که پیام تو این اتاق

نازگل. ساتیااااااار

-خفه شو آتریسا خوابه بعدشم برو لباس بپوش باید بریم
عمارت محموله هارو پلیس گرفته

نازگل. چیبیبی؟ چرا؟

-نمیدونم برو لباس بپوش بریم ببینیم چی شده

نازگل سریع به سمت اتاقش رفت منم از پله ها رفتم پایین
وارد اتاقم شدم به سمت کمد رفتم درشو باز کردم یه کت
شلوار سورمه ای با پیراهن سفید از تو کمد در آوردم
پوشیدم از اتاق اومدم بیرون نازگل نبود

«-فرید» بادیگارد

فرید. بله رئیس

-نازگل کجاس؟

فرید. رفته بیرون گفت تو ماشینه

-باش

از عمارت زدم بیرون به سمت ماشین رفتم سوار شدم
ماشینو روشن حرکت کردم

بعد یک ساعت رسیدم به عمارت بوق زدم که در باز کردن
ماشینو بردم تو پارک کردم پیاده شدم سوئیچو دادم به

طاهر «بادیگارد» تا ماشینو پارک کنه خودمو نازگل سری
رفتیم تو

راسو پیر.سلام گرگ سیاه سلام روباه شیطان

من سر تکون دادم ولی نازگل جوابشو داد

نازگل.سلام راسو پیر بقیه کجان؟

راسو پیر.شیر درنده رفته بیرون خوراکی بگیره یوز پلنگ
و ببر چموش برای ماموریت رفتن هلند پلنگ تو اتاقشه اژ
دهام منتظر شماس

-چیتا کجاس؟

راسو پیر.تو اتاقشه

-باشه روباه شیطان تو همین جا پیش راسو پیر بمون

نازگل.باشه

به سمت اتاق چیتا رفتم بدون در زدن وارد اتاق شدم چیتا
با دیدنم بلند شد

چیتا.گرگ سیاه

-بشین

پارت نودو چهارم

چیتا نشست

-خوب از اول بگو چیشد که محموله ها افتاد دست پلیس

چیتا سرشو انداخت پایین

چیتا.ببخشید گرگ سیاه اصلا یه درصد احتمال نمیدادم
..... پلیسا

-الان برای من شرمنده بودن تو فایده نداره بگو چیشد؟

چیتا.خب تازه رسیده بودیم تو بندر همه محموله هارو تو
قایق جاسازی کردیم همین که اومدیم حرکت کنیم پلیس
محاصرمون کرد منم با کلی بدبختی فرار کردم البته گلوله
تو پامو حساب نکنم

-کسی دیگیم میدونه

چیتا.نه جلو اونا با تو حرف نزدم

-خوبه

-الان خوب استراحت کن این سری خسارتی که وارد
کردیو میدم سری بد خودت که میدونی

و دستمو به علامت تفنگ رو سرم گذاشتم

-بوم بوم

چیتا.مطمئن باش این سری آخر بود گرگ سیاه

-امیدوارم

بعد اون از اتاق زدم بیرون

نازگل.چیشد گرگ سیاه ؟چرا محموله افتاد دست پلیسا
افتاد؟

-اگه میخواستم بدونی بهت میگفتم باهام بیای تو اتاقش
اژدها.سلام گرگ سیاه

سر تکون دادم

اژدها.میشه بیای تو اتاق باید باهات حرف بزنم

-باشه بریم

باهم به سمت اتاق اژدها رفتیم همینکه وارد شدیم نازگلم
اومد تو که

اژدها.بخشید ولی تو نباید باشی

نازگل.وا چرا مثلا من مشاور گرگ سیاهم

اژدها.شرمنده روباه شیطون

-روباه شیطون بیرون

نازگل با خشم بهم نگاه کرد از اتاق زد بیرون اژدها درو
بست رفت رو صندلی نشست منم نشستم

اژدها.درمورد پسر سرهنگ علی زاده تحقیق کردم

مشتاق بهش نگاه کردم که شروع کرد

اژدها.اسمش طاها علی زاده مخ کامپیوتر لیسانسشو داره

میگیره توی دوتا از ماموریتای پدرش کمکش کرده یه
خواهر داره به نام طنناز

-من کاری با دخترش ندارم فقط پسرشو لازم دارم میدونی
که

ازدها. بیخشید

-ادامه

ازدها. عاشق یه دختر به زودیم مٹ اینکه باهم ازدواج
میکنن

-اسم دختره ؟

ازدها. مهنا

ازدها. دوسال پیش فرانسه بوده بعد اینکه میاد عاشق این
دختره میشه و نامزد میکنن

-کارتو میدونی که ؟

ازدها. بله

-خوبه پس انجامش بده

از جام بلند شدم به سمت در رفتم بازش کردم

-اگه توهم مٹ چیتا اشتباهی کنی چشم پوشی نمیکنم
میدونی که تو قبلا یه بار اشتباه کردی

ازدها. مطمئن باش گرگ سیاه اشتباهی نمیکنم

-خوبه من میرم اتاقم برای دوساعت دیگه بگو همه بچه ها
اینجا باشن اون دوتام که رفتن هلند خبر کن

پارت نودو پنجم

اژدها.چشم گرگ سیاه

-آها یه چیز دیگه تموم بادیگاردا تا دوساعت دیگه
مرخص کن

اژدها.باشه

از اتاق اومدم بیرون از پله ها رفتم بالا وارد اتاقم شدم
کتمو در آوردم خودمو رو تخت انداختم چشمامو رو هم
بستم گرفتم خوابیدم ولی قبلش برا دوساعت دیگه ساعت
گذاشته بودم

با صدای ساعت از خواب بلند شدم رو تخت نشستم دورو
اطرافمو نگاه کردم تو اتاقم تو عمارت عقاب سرخ بودم
تازه یادم افتاد جلسه داریم از جام بلند شدم کتمو
برداشتمو پوشیدم یه آبییم به دستو صورتم زدم از اتاق
خارج شدم به سمت اتاق جلسه که انتهای راه رو بود رفتم
وقتی به اتاق رسیدم رمزو وارد کردم وارد شدم همه
اومده بودن و دوتا لب تایم روشن بود و چهره یوز پلنگ و
توش معلوم بود imo ببر چموش از طریق

-خب اژدها همه رو مرخص کردی؟

اژدها.آره گرگ سیاه

نازگل. آخیش پس دیگه با اسمای خودمون صدامون کنید

-خیل خوب آسو «ببر چموش» تو چی پیدا کردی؟

آسو. من یه سری مدرک پیدا کردم

-خب ادامه

آسو. ولی یه چیز باعث تعجبم شده

دامون «راسو پیر». چی؟

آسو. این یه سری مدرک درمورد گروه ماس

سحر «پلنگ». یعنی چی درمورد گروه ماس؟

آسو. خب راستش من تا جای که فهمیدم صاحب این

شرکتی که منو فرستادین اینجا دنبال گروه ما میگرده

نینا «یوزپلنگ». منظورت اینکه میخواد با ما همکاری کنه؟

سام «شیردرنده». مگه شما باهم نیستید؟

نینا. نه منو قبول نکردن منم پیش پسر فرهادیم

رامین «چیتا». یعنی طاهری فرستادت؟

نینا. آره حالا منم یه چیزای فهمیدم بذارین آسو بهتون اطلا

عاتشو بگه

-منتظرم آسو ادامه

آسو. خب دیگه اینکه این مردیکه همونه که میگفتیه

رامین. یعنی. یه مرد هیز بی سرو پا که همیشه قمار میکنه
و همیشم عاشقه دخترای ل. و. ن. د. ه.

آسو. آره

رامین چشماشو از خشم بست

دامون. سری از اون شرکت بیا بیرون

پارت نودو ششم

دامون. با شرکت تسویتو کن از شرکت بزن بیرون ببین
کسی تعقیبت میکنه

آسو. اگه کرد چیکار کنم؟

سام. کنگفو رو واسه همین یاد گرفتی دیگه

آسو. آخه یه چیز میگیا سام اینا غول تشنن من زورم به اینا
میرسه

رامینومن. باید برسه

آسو. باشه ولی اگه ندیدینم حلالم کنید

رامین. آسو زر مفت نزن به کارت برس

آسو. چشم من قطع کنم طاهری اومد

-فقط قبلش بگو اون مدارکی که بهت گفته بودم اونجا بود
؟

آسو.نه ساتيار

-خيل خوب برو

آسو ارتباطو قطع كرد

-خب تو چي پيدا كردي نينا

نينا.من يه سري مدارك درمورد يه پليس پيدا كردم به اسم
احمد عزيزاده

-خب ادامه

نينا.دوتا بچه داره يه دختر يه پسر به اسم طناز و طاها
ساله طناز سه ساله داره استانبول به ۲۴ساله و طاها ۲۱طناز
اسم درس خوندن زندگي ميكنه و پي خوشگذرونيه و
هيچ پارتي نيس از دست اين طناز خانم در ره و آقا طاها
يه پسر كاملا مذهبي يعنى از ايناس كه دختر بين سرش
ميره رو كفشش و دوسال پيش فرانسه بود واسه درسش
بعد اين كه درسش تموم ميشه مياد ايران و دختر دوست
پدرشو ميبينه عاشقش ميشه و نامزد ميكنن دوماه ديگم
قراره عقد عروسي كنن

سام.اين به چه درد پسر فرهادي ميخوره؟

نينا.من اينارو از تو شركت فرهادي در نياوردم آق سام من
واسه سرگرميه ميام اينجا

-خيل خوب ديگه چه اطلاعاتي داري؟

نینا. آها مٲ این که سه سال پیش پدر طاها یعنی احمد
علیزاده تو یکی از ماموریتاش پاشو از دست داد و باز
نشسته خودشو اعلام کرد

الانم پسرش داره آموزش پلیسی میبینه تا بتونه انتقام
پدرشو بگیره

-دیگه چیزی داری ؟

نینا. فعلا همیناس

دامون. پس ارتباطو قطع میکنم

بعد قطع ارتباط

-خب میخوام درمورد این احمد علیزاده و پسرش باهاتون
صحبت کنم

پارت نودو هفتم

رامون. بگو ما سرپا گوشیم

بدون هیچ مقدمیه رفتم سر اصل مطلب

-این احمد علیزاده به خاطر من پاشو از دست داده و
پسرش الان دنبال انتقامه و من اینو میخوام

سحر. چی انتقام میخوای ؟

-به زودی دو عضو جدید میان تو گروه

..... نازگل . آتریسا که

با خشم بهش نگاه کردم که خفه شد اسد. آتریسا؟ آتریسا
کیه؟

-هیشکی منظورم من پسر سرهنگ احمد علیزاده و
عروسشه

دامون. چییییی؟ میخوای پسر یه پلیس عضو گروهمون
کنی؟

-آره میخوام بدونم وقتی یه پلیس پسر خودشو تو باند خ
لافکارا ببینه چی حسی بهش دست میده

سام. یعنی تو میخوای احمد علیزاده با دستای خودش به
دستای پسرش دستبند بزنه

-دقیقا

دامون. خدایی نا عادلانه س

-تمومش کنید اسد تا پس فردا وقت داری

اینو گفتم از اتاق زدم بیرون به سمت اتاق رفتم خیلی
خسته بودم چند روز بود درست نخوابیده بودیم ولی اول
باید دوش بگیرم در اتاقو باز کردم رفتم تو به سمت کمد
رفتم یه دست لباس بیرون آوردم لباسمو در آوردم رفتم
..... تو حموم

آرسین

تو اتاق نشسته بودم و به پوستر بزرگی که از آتریسا رو

دیوار نصب شده بود نگاه میکردم سیگار میکشیدم اتاقم
پر از دود سیگار شده بود چشمم از شدت بی خوابی رو
هم میرفت تمام دوروز نخوابیده بودم همش دنبال نقشه
برای انتقام بودم هییی آتریسا اگه فکر کردی طلاق میدم
باید این آرزو رو با خودت به گور ببری چون تو تا ابد مال
منی مننننننننن یعنی آرسین رادددددددد میشکنم پای
که رفته پیش اون پسره

آخ خدا هنوزم یادم اون پسره میفتم داغ میکنم

ΔΔفلش بک به دو روزپیش

تو اتاق نشسته بودم طبق معمول داشتم برای آتریسای
خیالی خطو نشون میکشیدم که گوشیم زنگ زد جواب
دادم

-الو بفرماید

ولی اونور فقط صدای خنده میومد

... -الو

الو لالی.. الو آتریسا؟

فردناشناس.سلام رفیق توهم مٹ مٹ تو خماری این
دختری؟

-بخشید منظور تو نفهمیدم؟

فرد ناشناس.منظورم آتریساس همسرت میشناسیش که؟

-داری چی میگی آشغال تو درمورد زن من چی میدونی
فردناشناس.هیچی اون همیشه دنبالم بود

دوباره شروع کرد به خندیدن

فردناشناس.مٹ اینکه بچه منم تو شکمشه خب منم دلم
براش سوخت قبولش کردم که پیشم باشه

دوباره شروع به خندیدن کرد

.....-خف

هنوز حرفم تموم نشده بود که گوشیه قطع کرد

ΔΔ حال

به دستم نگاه کردم که از ضربات اون روز خون روزی کرده
بود شیش تا بخیه خورد

پارت نودو هشتم

تو تفکرات خودم بودم که گوشیه زنگ زد نگاه کردم دیدم
ناشناس سری گوشیه جواب دادم

-الو

فرد ناشناس..خوبه..خوبه میبینم زنت خیلی برات مهمه

-کی هستی؟

فرد ناشناس.مهم نیس من کیم مهم اینه که زنت پیش منه

-میخوای بدو نیییی چرا چون زخم آتریسا من سهم من حق
من پیش یه آشغاله از بچه داره

.....اشکان.آرسین لط

-چی لطفا چی من زخمو میخوام منبع آرامشمو میخوام

اشکان.بسه دیگه آرسین هی نمیخوام هیچی بگم هی
میخوام حرف اون روزتو فراموش کنم هی با خودم میگم
نه اشکان توهم زدی برادر تو همچین کاری نمیکنه ولی باز
امروز...امروز

اشکان از اتاق رفت بیرون

منم با دو زانو و کمر شکسته به رفتن برادر کوچیکم نگاه
میکنم

-خدااا چرا همه ترکم میکنن چرااا؟

شعله

رو صندلی نشسته بودم تو دست راستم عکس یاشار و تو
دست چپم عکس آرسین

-آخ آرسین دلم برات تنگ شده تنها کسم تنها عشقم خدا
من چطوری بین عشقمو پسرم یکو انتخاب کنم اصلا
انتخاب چیه من مطمئنم که بی آرسین میمیرم آره من
دوباره برمیدردم پیش آرسینم دست چپمو آوردم بالا و
عکسو بوسیدم

-آرسین به زودی برمیگردم پیشت من تنها نمیذارم عشق
اون آتریس عفریته رو از دلت میکنم تو فقط مال منی
شوهر منی

پارت صدم

با صدای ویوره به خودم با تعجب به اطرافم نگاه کردم
تازه دوهزاریم جا افتاد که گوشیمه ولی کجاس ناکجا آباد
گوشمو تیز کردم تا بفهمم صداش از کدوم سوراخی در
میاد بعد کلی گشتن از زیر لباسام پیداش کردم رامتین
اووف الهی خودم خاکت کنم که به خاک سیاه نشوندیم
لمس اتصالو زدم

-الو

اول صدای فین فین اومد بعدشم صدای بغض الود شایان
اومد

شایان.مامان

-شایان مامانی داری گریه میکنی؟ چیشده؟

شایان.مامان این مرده کیه منو فرستادی پیشش بیا منو از
پیشش ببر من ازش میتلسم مامان این مرده همش منو
دعوا میتونه

-باشه گل پسر من زود میام پیشت

رامتین. آفرین خوب کاری میکنی پس فعلا آها راستی فردا
میام دنبالت

-واسه چی؟

رامتین. حالا بای

گوشیو قطع کرد با صدای ممتد بوق به خودم اومدم هه
من تصمیم گرفته بودم دوباره مال عشقم شم ولی دوباره
سرنوشت منو چسبوند به رامتین

پارت صدو یکم

دوباره به عکس آرسین نگاه کردم عکس شایانم گذاشتم
بغل عکس آرسین قیافشون از زمین تا آسمون بود

-آخه چرا؟ چرا تو پسر عشقم نیستی؟ چرا پسر دشمن
عشقمی؟

اونقدر گریه کردم که نفیدم کی خوابم برد

صبح با صدای زنگ ممتد آپارتمان بیدار شدم

-اه درد کوفت سوخت زنگ

به زور از جام بلند شدم با همون سرو وضع رفتم درو باز
کردم که رامتینو جلوم دیدم

رامتین. سلام تو هنوز خواب بودی؟

-نه بیدار بودم الکی درو باز نمیکردم

رامتین. فک میکنی خیلی با نمکی به هر حال برو لباس
پوش باید یک ساعت دیگه محضر باشیم

-محضر؟ محضر واسه چی؟

رامتین. واسه سند زدن ماشین به نامت خب خنگ خدا
معلوم دیگه واسه عقد

-چییی عقد؟

رامتین. بعد عقد میتونم به سوالات جواب بدم پس زود
حاضر شو

.....-من نمیخ

رامتین. شایان خیلی بهونتو میگیره منم تصمیم دارم
مادرشو زودتر ببرم پیشش الانم برو حاضر شو باید دیگه
راه بیفتیم از اینجا تا محضر خیلی راه

-باشهههه

از جام بلند شدم رفتم تو روشویی دستو رومو شستم بعد
انجام کارم اومدم بیرون به سمت اتاقم رفتم درو باز کردم
وارد شدم به سمت چمدون رفتم یه مانتو کرم با شلوار
قهوه ای شال قهوه ای کیف کرم در آوردم گذاشتم رو
تخت بعدش رفتم جلو آینه موهامو سفت بستم بعد
آرایش غلیظی کردم لباسام پوشیدم همین که خواستم از
اتاق خارج شم در اتاق به شدت باز شد رامتین با صورتی
سرخ وارد شد

پارت صدو دوم

از ترس یه قدم رفتم عقب که رامتین به سمتم حمله کرد
موهامو تو چنگش گرفت

رامتین.عکس اون آشغال رو بالشتت چیکار میکنه ها

-آخخ ..رامتین ..آیی ..درد ..داره

رامتین.حقته نگفتی عکس اون آشغال رو بالشت چیکار
میکنه ؟

.....-کی ..آرسین

با شدت درد تو سرم نتونستم حرفمو ادامه بدم و فقط به
خودم میپیچیدم

رامتین.که آرسین آره من یک پدر پدر سگی از تو در بیارم
که اسم آرسین که هیچ دیگه اسم هیچ مردی جز رامتین
ثامن یادت نمونه حلام شالتو درست کن محضر دیر شد

اینو گفتو از اتاق رفت بیرون

با گریه شالمو درست کردم دنبال رامتین از اتاق زدم بیرون
رامتین وقتی منو دید اومد جلو دستمو گرفت دنبال
خودش کشید اصلا هیچی نمیفهمیدم فقط مث یه ربات
دنبال رامتین کشیده میشدم وقتی سوار ماشین شدیم به
خودم اومدم رامتینم سوار شد ماشینو روشن کرد پاشو
گذاشت رو گازو پرواز کرد البته یه چیز میگم یه چیز

میشنوین بعد چهلو پنج دقیقه رسیدیم دم محضر رامتین
پارک کرد خواستم پیاده شم که دستم کشیده شد

رامتین. شناسنامه

-چی؟

رامتین. کری شناسنامتو میخوام زود باش بده

.....-اما من شناسنام

رامتین. چیبیبیبیی؟

رامتین. نکنه نیاوردی؟

سرمو انداختم پایین

-خب من ...خب من

رامتین. درد خب من ...زهر حلال خب من یعنی تو
نمیدونی واسه این عقد کوفتی شناسنامه لازمه

پارت صدو سوم

.....-حواسم

رامتین. شعله خفه شو ...فقط خفه شو

رامتین یه نفس عمیق کشید بعدش از ماشین پیاده شد
درارم قفل کرد به سمت محضر رفت بیخیال نگاه کردن
بهش شدم سرمو گذاشتم به پشتی صندلی چشمامو بستم
کم کم داشت خوابم میگرفت که با صدای قفل ماشین به

خودم اومدم رامتین سوار شد دوباره ماشینو روشن کرد حرکت کرد از یه دور برگردان دور زد به سمت خونه وقتی رسیدیم

رامتین. سری برو شناسنامتو بیار بیشتر از این ن.ری.ن به اعصابم

-باشه

از ماشین پیاده شدم در آپارتمانمونو باز کردم از پله ها رفتم بالا درو با کلید باز به سمت اتاق خواب رفتم از تو چمدونم شناسناممو برداشتم لاشو باز کردم به اسم آرسین که حالا روش خط خورده بود نگاه کردم دوباره داشت اشکم در میومد ولی نه نباید بذارم شناسنامه رو بستم از در زدم بیرون پله هارو دوتا یکی رفتم پایین وقتی سوار ماشین شدم دوباره ماشین پرواز کرد بعد یه ربع رسیدیم

جلبا اون سری چهل دقیقه بود الان شد یه ربعه

بیخیال تفکراتم پیاده شدم رامتین دستمو گرفت باهم وارد محضر شدیم رامتین شناسنامه هارو به عاقد داد عاقدم یه دفتر گذاشت جلمون که امضا کنیم بعد کلی امضا رفتیم نشستیم عاقد شروع کرد منم رفتم به گذشته

ΔΔ فلش بک به گذشته

امشب یه پارتی داریم خدا خدا میکنم عشقمم بیاد اگه بیاد نقشم میگیره و اون همیشه مال من میشه

بلاخره بعد کلی بزرگ دوزک سوار ماشینم شدم جلو عمارت
شیلا اینا وایسادم ماشینو پارک کردم سوئیچشو دادم به
بادیگارد واقعا خیلی خجالت کشیدم فکر کنید بین اون
همه ماشینای مدل بالا بعدا ماشین تو چیه یه پراید ابو
قراضه اگه الان آتریسای اینجا بود میگفت آدم باید دلش
پاک باشه نه چمیدونم از این چرتو پرتا

حالا بیخیالش وارد عمارت شدم پالتو پوستمو که کل
حقوق این ماه بابا خریده بودمو دادم خدمه سعی کردم
لحتم دستوری باشه

-اینو بگیر

خدمه.بله خانوم

وای چقدر از لفظ خانوم خوشم اومد

اوفف مٹ این که من امشب واسه یه چیز دیگه اومدما

ΔΔ حال

-آخ

رامتین.جواب عاقدو بده بجای فکر کردن

به عاقد نگاه کردم

عاقد.آیا وکیلیم؟

پارت صدو چهارم

عاقده خانوم .. خانوم قبلا ازدواج کرده بودین؟
با تعجب نگاهش کردم مگه این الان خطبه رو نخوند
رامتین. بله مشکلی هس؟
عاقده لطفا بذارید خانوم جواب بدن
و سوالی نگام کرد
-بله حاج آقا سه روز پیش جدا شدم
عاقده شناسنامه هامونو بست
...عاقده. پسرم تو به من نگفته بودی
رامتین. نیازی نمیدیدم مسائل خصوصیمو به شماهم بگم
عاقده. به هر حال دخترم تو تا سه ماه ده روز نمیتونی
ازدواج کنی
رامتین. حالا همیشه یه کاریش کنید
و از تو جیبش پول درآورد
عاقده. استغفر الله... پسرم این چه کاریه خوب این همه مدت
صبر کردین این سه ماهو ده روزم روش
رامتین هوفی کشیدید
رامتین. بیا بریم شعله این مارو عقد نمیکنه بریم یه جای
دیگه بینم میتونیم عقد کنیم

عاقده پسر م هیچی شما رو با این شرایط عقد نمیکنه مگر
اینکه این سه ماهه ده روز بگذره

رامتین. تو چی میگی پیری تو این زمانه با پول میشه همه
کار کرد

رام.....

رامتین. خفه بیا بریم

دستمو گرفتمو کشید عاقده بیچاره فقط با افسوس سر
تکون میداد برای رامتین

وقتی سوار ماشین شدیم رامتین پاشو رو گاز گذاشت
ماشین بدبختم مٹ همیشه به پرواز در اومد بعد نیم
ساعت جلو یه محضر دیگه نگه داشت

رامتین. پیاده شو ولی اون چاک دهنتمو ببند

خودش سری پیاده شد

خدایا مذهبتمو شکر منی که یه روز خانوم خونه عشقم
آرسینم بود آخه چیشد که افتادم تو این باتلاق

با صدای نحسش به خودم اومدم

رامتین. مادمازل پیاده نمیشن؟

اووف خدا منو از شر این مرد راحت کن از ماشین پیاده
شدم رامتین دستمو گرفت با هم وارد محضر شدیم

مرد. بفرمایید

رامتین. راستش من و نامزدم میخواستیم عقد کنیم

پسره. حاج آقا یک ساعت دیگه میاد

رامتین. اووف بیا بریم شعله

-ممنون

از محضر اومدیم بیرون دوباره سواره ماشین شدیم
رامتینم حرکت کرد

-رامتین

رامتین. بگو؟

-اون محضر قبلی که بودیم آیه محرمیتو خونند؟

رامتین اول با تعجب نگام کرد

رامتین. نه اولین سوالش بعد باز کردن شناسنامه ها این
بود که قبلا ازدواج کردی چطور؟

-هیچی

رامتین. شعله

-فک کردم فقط منتظر بله منه

با این حرفم رامتین از خنده منفجر شد

رامتین. دمت گرم خیلی وقت بود نخندیده بودم

بعد یکم سکوت کردو به راهش ادامه داد بالاخره رسیدیم
به یه محضر دیگه رامتین پیاده شد منم مطابقش پیاده
شدم وارد محضر شدیم ولی محضر با دیدن شرایطمون
قبول نکرد

پارت صدو پنجم

اومدیم بیرون مطابقش به هر محضر میرفتیم با دیدن
شرایطمون قبول نمیکرد بالاخره بعد دوساعت رامتین از
این جستجو ش دست کشید

رامتین. اه لعنتی سه ماه ..آخه سه ماه

یه دفع با پرخاش برگشت سمت من که از ترس به در
ماشین چسبیده بودم

رامتین. چراا هاا چرا زن اون آشغال شدی چراا؟

.....-رامتی

با کشیده که تو صورتم خورد ساکت شدم

رامتین. خفه شو خفه شو بخاطرت باید سه ماه دیگه
وایسم

بعد ماشینو روشن کرد با سرعت شرو به روندن کرد منم با
ترس فقط به جاده نگاه میکردم به جاده ای که آخرش
منتهی میشد به خارج از شهر دیگه واقعا ترسیده بودم
میدونستم رامتین آرسین نیست رامتین یه سگ صفت یه

نامرده

-رامت...رامتین ..کج...کجا..می..ریم

رامتین.جهنم...جهنممههم

وقتی رسیدیم به یه عمارت دیگه از شدت ترس قلبم
ضربانش رفته بود رو دوهزار

رامتین بوق زد در بعد یه دقیقه باز شد رامتین ماشینو برد
تو جلو در عمارت ماشینو پارک کرد

رامتین.پیاده شو

با ترس نگاش کردم

رامتین.پیادهههه شووووو

با ترس پیاده شدم رامتینم پیاده شد با هم وارد عمارت
شدیم

-رامتین اینجا کجاس؟

رامتین با لحن مرموزی

رامتین.جهنم شکنجه گاه یا هرچی میخوای اسمشو بذار
خوش اومدی

-یعنی چی من که قرار نیس اینجا زندگی کنم؟

رامتین.اووو خانوم چه باهوش شدی چرا دقیقا باید
همینجا زندگی کنی

.....-من بمیر

شایان. مامانییییییی

به طرف شایان برگشتم که با سرعت به طرفم میومد
وقتی بهم رسید خودشو پرت کرد تو بغلم

شایان. مامان دلم بلات تنگ شده بود

رو دو زانو نشستم جلوش

-الهی مامان قربون یه دونه پسرش بره دل مامانم برا
پسرش تنگ شده بود «وجدان: بعد واسه همین میخواستی
بین عشقتو بچت عشقتو انتخاب کنی؟ - حالا که بچمو
انتخاب کردم وجدان: اینو نگی چی بگی» به چشمای قهوه
ای پسرم نگاه کردم با شرم سرمو انداختم پایین

رامتین. تا سه ماهو ده روز دیگه همینجا میمونی بچه نق
نقوتم کنارته هووی پسره

شایان. بله آقا

با تعجب به پسرم که به پدر خودش آقا گفت نگاه میکردم
رامتین. مادرتو ببر بالا اتاق بغل خودت حالام گمشین از
جلو چشمام شایان دستمو گرفت با خودش کشید منم
چون تو بهت بودم باهاش رفتم

آخ خدا به اینم میگن پدر آخ خدا

شایان. مامان این اتافته اینم اتاق منه

-باشه قربونت برم

شایان.مامان دیگه تنهام نذار این مرده بده منو دعوا
میتونه

-باشه شاه پسرم باشه

شایان.برو تو اتاقت مامان این مرده خوشش نمیاد زیاد تو
راهرو باشیم

بهش لبخند زدم

رفتم تو اتاقم چون واقعا دیگه از رو پسرم شرمم میشد

بی توجه به اتاق رفتم رو تخت دراز کشیدم دوباره رفتم
به همون شب همون شبی که زندگیم از این رو به اون رو
شد

ΔΔفلش بک به گذشته

من واسه چیز دیگه ای اومدم با چشم دنبالش گشتم
پیداش کردم چه خوشتیپ شده بود مرد من زندگیم خلا
صه با عشوه رفتم جلو

-سلام آقای راد خوب هستین؟

آرسین راد.سلام شعله خانوم من خوب شما خوبین

من که انگار بهم تی تاپ دادن با نیش باز

شعله.بلهههه

همون موقعه یه پیش خدمت با سینی اومد سمتمون زیاد
تو قیدو بند همچین چیزای نبودم یه لیوان برداشتم
آرسینم برداشت یه راست بالا رفت

پارت صدو ششم

منم اومدم مٹ اون یه دفعه بدم بالا که یه قلوپ خوردم
به صرفه افتادم درسته گفتم تو قیدو بند دین نیستم ولی
این دیگه چه کوفتی بود اه اه چقدر تلخ بود یکم که بهتر
شدم کمرم که خم شده بودو صاف کردم که با خنده آرسین
مواجه شدم وای خدا چه دلنشین میخنده چه چال
خوشگلی داری الهی شعله فدای چالت شه

آرسین.خب دختر تو که عادت نداری نخور

منم سرتق

-دوست داشتم امتحانش کنم الانم خوشم میخوام یکی
دیگه کوف...یعنی بخورم

آرسین دیگه قهقهه میزد

آرسین.وای دلم تو چقدر شیرینی دختر

-نظر لطفت آرسین جوونم

با این حرفم آرسین دوباره جدی شد و اخماشو کرد تو هم

سونا.سلام عجمم ببخش دیر کردم

بعد با خشم به من نگاه کرد

آرسین. عیب نداره عشقم
سونا. آرسینی بیا بریم برقصیم
آرسین. اوکی بریم
اونا رفتن منم داشتم با حرص بهشون نگاه میکردم که
رامتین. چیشد خانومیی چرا بادت خالی شد
-اگه توهم جلو چشمت عشقت با یکی دیگه مرقصید
اینطوری نمی شدی
رامتین. چرا ولی هرچی یه راه حل داره
-چی؟

رامتین. اونو دیگه باید خودت پیدا کنی
اینو گفتو از فاصله گرفت
.....یه دفع یادم اومد که

ΔΔ حال

با صدای در زدن کسی به خودم اومدم
-بفرمایید

یه دختر جوون اومد تو
ساحل «خدمه». سلام خانوم آقا گفتن براتون غذا بیارم
بعد سینو گذاشت رو پام

ساحل. آقا گفتن تا آخرش میل کنید

هه میل کنم باید کوفت کنم

-خیل خوب برو میخوام تنها باشم

دختره رفت ولی صدای قفل شدن در اومد با خشم بلند
شدم به سمت در رفت با مشت کوبیدم به در واکن این
صاب مرده رو چرا درو قفل کردی ها

ساحل. شرمنده خانوم دستور آقاس

خدا لعنتت کنه رامتین دوباره برگشتم به سمت تختم
روش نشستم

ΔΔ فلش بک به گذشته

یه دفع یادم اومد که آرسین عاشق شرط بندیه یه نقشه
شوم زد تو سرم

بلاخره رقصش تموم شد برگشت نشست رو مبل

پنج دقیقه گذشته بود

-میای شرط بندی؟

آرسین با یه علامت سوال نگاهم کرد

«-چیه خوب منم عاشق شرط بندیم» آره ارواح عمت

آرسین. اونوقت چی؟

-هرکی بیشتر ویسکی خورد
با این حرفم دوباره آرسین قهقهه سر داد
آرسین.آخه جوجه تو که از پس شراب قرمز بر نیومدی
میخوای ویسکی بخوری
-آرههههه خودتو مسخره کن
آرسین.خب ببخشید نزن ولی خیلی خنده دار بود
-اه اصلا نخواستم شرط ببندی سرمو به حالت قهر
برگردوندم ولی زیر چشمی هواشو داشتم
آرسین.قبوله فقط کم نیاری جوجه
-اه میشه انقدر بهم نگی جوجه
پارت صدو هفتم
آرسین دستشو به حالت تسلیم برد بالا
آرسین.باشه ..باشه
بعدش یکی از خدمه هاشو صدا زد
خدمه.بله قربان
آرسین.دوتا بطری ویسکی بیار
خدمه.اطاعت
خدمه رفت بعد دو دقیقه با دوتا لیوان ویسکی برگشت

آخ خدا عجب گ.و.ه.ی خوردم

آرسین در ویسکیارو باز کرد یکیو جلو من گذاشت یکیو
جلو خودش دوتا لیوانام یکی پیش خودش یکی پیش من
من دارم چه گ.و.ه.ی میخورم خدا خودت هوامو داشته
باش «وجدان:داری کار حرام میکنی میخوای خدام هواتو
داشته باشه

آرسین.خب آماده ای شعله خانوم

-بله آقا راد

آرسین.خیل خوب شروع میکنیم

و اولین لیوانو خودش خورد منتظر نگام کرد

منم با دستای لرزون یه کم ریختم به سمت لیوان بردم

سونا.آرسین تو اینجا چیکار داری؟

آرسین به سونا نگاه کرد منم موقعیتو خوب دیدم
محدویات لیوانو تو گلدون بغلم خالی کردم و لیوانو محکم
کوبیدم به میز

-خب آقای راد منتظرم اولیو خوردم

آرسین برگشت سمتم بعد روشو کرد سمت سونا

آرسین.تو فعلا برو بعد میام پیشت

....سونا.اما

آرسین.گفتم برو

سونا.خدا لعنتت کنه آرسین

سونا رفت و آرسین یه لیوان دیگه برای خوش ریختمو خورد

آرسین.منتظرم

منم دوباره ریختم به سمت لبام بردم استرس داشتم آرسینم زوم من بود

رامتین.سلام آرسین

اووف بخیر گذشت دوباره کار قبلمو تکرار کردم

آرسین.مطمئنید من شمارو جایی ندیدم

رامتین.خیرر فقط اومد عرض ادبی کرده باشم

رامتین رفت

-خب آقا آرسین نوبت شماست

آرسین.اووف تو بردی دست از سرم بردار برو

با تعجب از جام بلند شدم دنبال رامتین گشتم بالاخره بین اون جمعیت پیدااش کردم

رامتین.به بانو

-چیشد که آرسین اینطوری شد؟

رامتین. بعدا میفهمی ولی بدون این بارم من بهت کمک
کردم

-یعنی چی تو کمک کردی چه کمکی رامتین نامحسوس به
آرسین اشاره کرد که پشت سر هم ویسکی بالا میفرستاد

-لعنتی چیکار کردی باهاش

رامتین. فک کنم این بهتر از اون نقشه احمقانه تو بو واقعا
اون چه نقشیه بود تو سرت عقله یا گچ تا کی میتونستی
زیر آبی بری

سرمو انداختم پایین

رامتین. خب بهترین مقعیده داره میره اتاقش منم قبلا
رفتم دوربین اتاقشو از کار انداختم بریم که خیلی کار
داریم

اولش پشیمون شدم ولی با یاد آوری اینکه بلاخره عشقم م
ال من میشه با رامتین رفتیم بالا اتاق مجاور آرسین

رامتین. زود لباسو درار که زیاد وقت نداریم

لباسامو در آوردم رامتینم درآورد

من رفتم رو تخت رامتینم اومد روم خیمه زد و با لباس
لبامو قفل کرد بعد لبام رفت سمت گردنم شروع کرد به
گازای ریز گرفتن و بلاخره سرشو برد لای پامو و من
اونشب به وسیله رامتین زن شدم بعدش رفتیم اتاق

آرسین رامتین بالا تنه آرسینو بغل کرد من پارچه خ.و.ن.ی
رو گذاشتم زیرش البته ملافه خودشو در آوردم زیر
پاهاشم خودم درست کردم بعدش رامتین رفت بیرون
لباسای آرسینو درآوردم بعدش رو سینش خوابیدم ملافه
رویم انداختم رومون

پارت صدو هشتم

گرفتم خوابیدم

صبح با داد کسی بغل گوشم بیدار شدم

آرسین. تو اینجا چه غلطی میکنی؟

لای چشمامو باز کردم تازه یادم اومد دیشب چیکار کردم

آرسین. با توهمم اینجا تو اتاق من چه غلطی میکنی؟

خودمو بهت زده نشون دادم

-من... من اینجا... چیکار میکنم.. تو.. تو چه.. غلطی کردی

آرسین. بفهم چی میگم

-تو بفهم تو عوضی من حالا چه خاکی تو سرم بریزم سرم

آرسین. رفت تو بهت خوشحال شدم باور کرده

..... آرسین. نه این امکان نداره

ولی وقتی چشمش به ملافه خونی افتاد ساکت شد

منم همش به چیزای بد فکر میکردم تا بالاخره اشکم در اومد

افتادم به جونش همین طور که میزدمش در اتاق باز شد قامت بابا تو در نمایان شد دستم خشک شد

«خدایا این تو برنامه نبود وای بابا» بابا دستش رو قلبش بود و کمرش خم شده بود

آرسین . بله آقا چرا همین طوری مٹ خر میاین تو

چی این به بابای من گفت خر

دوباره شروع کردم به زدنش که با سیلی آرسین رو تخت پرت شدم آرسین رو من دست بلند کرد رو من دست بلند کنه رو منی که با سیلی دوم که خوردم با تعجب به کسی که روم دست بلند کرد نگاه کردم بابا

با چشمای اشکیم بهش نگاه کردم

بابا. گمشو لباس پیوش بریم که بعدا به حسابت برسم آبرو برام نداشتی گمشو

بابا رفت بیرون منم به زور بلند شدم لباسام که حالا پاره بودنو پوشیدم دنبال بابا راه افتادم تو راه که اصلا حرفی نزدیم وقتی رسیدیم خونه بابا دستمو گرفت برد تو اتاقم درو بست قفل کرد اومد جلو کمر بندشو باز کرد افتاد به جونم

انقدر درد داشتم نمیدونستم چیکار کنم بابا رفت بیرون
درم از پشت قفل کرد از اون روز تا یک ماه زندانی بودم تا
این که یه روز انقدر حالم بد بود آتریسا به بابا خبر داد بابا
اومد لباس پوشیدم رفتیم دکتر دکتر واسم آزمایش
نوشت و احتمال داد باردار باشم به بابا نگاه کردم اونقدر
قرمز شده بود که نگو بابا با حرص دفتر چمو از دکتر
اومدیم بیرون رفتیم سمت آزمایشگاه آزمایشو دادم بابا
گفت عجله داریم ولی مسئول گفت تا پس فردا جواب
آماده نمیشه با بابا برگشتیم خونه دوباره زندانی شدم تو
اون دوروز از استرس غذا نمیتونستم بخورم ولی بلاخره
روز معود اومد جواب مثبت بود بابا اگه تا اونشب با حرف
میزد که نمیزد دیگه گفت دختری به اسم من نداره و
دخترش آتریساس فقط از اونروز فقط کینه به دل گرفتم
از آتریسا با اینکه مقصر نبود ولی به چشمم بد از یه طرفم
قبلا وقتی با هم میرفتیم بیرون از بس خوشکل بود پنجاتا
پسر از ته تا سر کوچه بهش پیشنهاد میدادن ولی
من....همینا برام عقد شد بابا دنبال مدرکو شکایتو اینا بود
که بلاخره موفق شد من زن آرسین شدم و بچه رامتین به
گردن آرسین افتاد تا دو سال اول هیچ وقت یادم نمیره
چقدر بد اخلاق بود ولی بعد سه سال کمی بهتر شد که توی
چهار سال رامتین ری.د تو همچی

△△حال

پارت صدونهم

با صدای چرخش کلید تو در به در نگاه کردم که در باز شد
رامتین اومد تو

رامتین بهم نگاه کرد اول بیخیال بود ولی بعد با خشم
گفت

رامتین. گریه کردی؟

با تعجب به صورتم دست زدم دیدم خیس از اشک

-ام.. چیزه.. یاده بابام افتادم

رامتین. اگه فکر کردی اون حیوون دو گوش منم بگم نخیر
اشتب گرفتگی خودتی

عاقل اندر سفیه نگاش کردم

-فک کنم عمه حیوونا دو گوشنا

رامتین با خشم نگاهم کرد

رامتین. شعلههه گالت بسته باشه

-وا خب راست میگم اگه حیوونا گوش نداشته باشن
چطور بشنون

رامتین. خفههههههه

با نیش باز نگاش کردم که با دیدن قیافه برزخیش نیشم
بسته شد

رامتین اومد حرفی بزنه چشمش به سینی غذا افتاد که

لب نژده بودم

رامتین.خیلی خوشت میاد با من لج کنی آره

با ترس به رامتین که داشت قدم به قدم بهم نزدیک میشد
نگاه کردم ومنم قدم به قدم ازش فاصله میگرفتم

رامتین.نگفتی خوشت میاد؟

پشت خورد به دیوار پوزخندی رو صورت رامتین نشست

رامتین.خب بهتر نیس یه تجدید خاطره کنیم دلم برات
تنگ شده عروسک کوچولو

با ترس آب دهنمو قورت دادم

رامتین.میخوام یه نی نی دیگه بهت هدیه بدم

-چ...چی؟

.....رامتین.چرا ترسیدی عروسکی مگه اولین بارته که

-خفه شو...خفه شوووو

رامتین.جوون چه حرصی میخوره توکه قرار سه ماه دیگه
.....زنم شی پس الان یا اون

با کشیده من تو صورتش ساکت شد

-من واسه خودم ارزش دارم نمیدارم تو بی ارزشم کنی

رامتین.اوهو ارزش میدونی تو کی ارزشتو از دست دادی

خانومی بذار من بهت بگم زمانی که من زنت کردم زمانیکه
-خفه شو

و با مشتای بی جونم افتادم به جونس از زندگیم گمشو
بیروه ازت بدم میاد از روزی که اومدی تو زندگیم زندگیم
لجن شد

رامتین. بسهههه هی هیچی نمیگم بیشتر وحشی میشه
دستمو گرفت از پشت پیچوند پرتم کرد رو تخت خودشم
روم خیمه زد لباش هر لحظه بهم نزدیک میشد

پارت صدو دهم

اندازه یه بند انگشت لبام با لباش فاصله داشت که در باز
شد صدای شایان اومد

شایان. ماما شعله

سری رامتینو پس زدم رفتم سمت پسرم جونم مامانی
شایان. تو داشتی چیکال میکلدی میدونی اگه بابا آلسین
بف.....

رامتین. انقدر به اون بابا نگو ها اومد جلو یکی از گوشای
شایانو گرفت و پیچوند

شایان باگریه داد میزد صدام میکرد منم نمیدونستم
چیکار کنم

رامتین. این تنبیه ت که دیگه به اون بابا نگی توله سگ حالا

م گمشو تو اتاقت

شایان با گریه اول به من نگاه کرد بعد رفت تو اتاقتش
این چه کاری بود اصلا به توهم بابا میگن حاشا به غیرتت
..... بچه حق داره آرسینو باباش بدونه چ

با تو دهنی رامتین خفه شدم با چشمای اشکی نگاش کردم
رامتین. جرئت داری یه بار فقط یه بار دیگه اسم اونو بیار
بین چیکارت میکنم

رامتین از اتاق رفت بیرون منم با دو زانو افتادم زمین
دوباره رفتم به گذشته به رفتار آرسین با شایانم

ΔΔ فلش بک به گذشته

آرسین. شایان بابا کجاس؟

شایان همیشه پشت ستون در عمارت قایم میشد

آرسین. خیل خب پس حالا که شایان بابا نمیاد من این
ماشین بزرگ کنترلیو میبرم میدم به علی تا بده به پسرش

با این حرفش شایان از پشت ستون اومد بیرون پرید بغل
آرسین شروع به کشیدن موهای آرسین کرد

شایان. که میخوای ماتین منو بدی به پسل بادیگالت آله

آرسین. آخ.. آخ بچه کندی موهامو باشه بابا غلط کردم اص
لا همه ماله خودت ول کن موهامو آخ گیس به سرم

نداشتی

شایان. خخخ دوست .. دوست ... بابا دوست

ΔΔ حال

-خدایا ایگاش منو اسیر دست این دیوونه کردی بچمو
نمیکردی

از شدت گریه انقدر خسته شده بودم که رو همین زمین
خوابم برد

آتریسا

از وقتی صداشو شنیدم هوای شدم بچم هی تگون میخور
-آخخ

دوباره شروع شد اخخخخخخخ

در باز شد یه نگهبان اومد تو

نگهبان. چیه هی آخ اوخ میکنی

-در ... درد دارم آخخ

نگهبان. الان آقارو صدا میکنم

پارت صدو یازدهم

نگهبان رفت بعد پنج دقیقه ساتیار با قیافه هراسون اومد
تو

ساتیار.چیشده ؟

-درد..درد دارم آخخ

ساتیار رفت از کمد برام لباس آورد به زور پوشوند بغلم کرد بردم سمت ماشین ساتیار منو گذاشت داخل ماشین خودشم سریع سوار شد ماشینو روشن کرد پاشو گذاشت رو گاز به سرعت میروند ولی سر هر سرعت گیر نفسم میرفت برمینگشت بالاخره رسیدیم ساتیار ماشینو پارک کرد اومد پیاده شد در ماشینو باز کرد منو رو دستاش بلند کرد به طرف بیمارستان میدوید

ساتیا.دکتر...دکتر..تو این خراب شده دکتر نیست

دیگه هیچی نفهمیدم

ساتیار

با دیدن آتریسای بی هوش تو بغلم تقریبا عربده زدم

پرستار.چه خبر آقا؟

-دکتر کجاس زخم داره جون میده دکتر

پرستار.شما خانومتونو ببرید تو اون اتاق تا دکتر بیاد خانومتونو معاینه کنه

آتریسارو به سمت اتاق بردم گذاشتمش رو تخت موهاشو از رو شال ناز کردم

دکتر.پسرم اجازه میدی

رفتم کنار با تشخیص دکتر معلوم شد وقت زایمان
آتریساس رفت بیرون بعد چند دقیقه چندتا پرستار اومدن
تا واسه عمل آمادش کنن منم رفتم پرونده تشکیل بدم

بلاخر بعد نیم ساعت کارای پرونده تموم شد رفتم سمت
اتاق آتریساس که در اتاق باز شد آتریسارو بیرون آوردن با
برانکارد به سمت اتاق عمل

پارت صدو دوازدهم

به سمت قسمت اتاق عمل بردن منم پشتشون رفتم وقتی
رسیدیم به اتاق عمل آتریسارو وارد کردن منم خواستم
وارد شم که یکی از پرستارا مانع شد

پرستار. آقا شما نمی تونید بیاین تو

اما...

پرستار. آقا گفتم شما نمی تونید وارد اتاق شید

بعد این حرفش وارد اتاق عمل شد منم به اجبار رو صندلی
های فلزی بیمارستان نشستم همش نگام به ساعت بود
ولی فقط پنج دقیقه شده بود که آتریساس رفته بود صدای
جیغ زنای تو اتاق عمل میومد یه عده ام م م من نشسته
بودن تا عشقشون یا بچشون از اون اتاق لعنتی بیان بیرون
با صدای گوشیم از افکارم اومدم بیرون نگاه کردم دیدم
نازگل

-الو چیه نازگل زود بگو اعصابم ندارم

نازگل.وا چته میخواستم بدونم چرا این دختره تو اتاقش نیست

-وقتی تو تو عمارت پیش بچه ها بودی آنریسا دردش گرفت آوردمش بیمارستان

نازگل.پس به جمعمون خوش اومد

-نازگل لال باشی کسی نمیگه لالی میگه

....نازگل.ساتی

-باید قطع کنم

دیگه بهش مهلت حرف زدن ندادم ارتباطو قطع کردم

به ساعت نگاه کردم اووف تازه یه ربع گذشت من این همه فک زدم با نازگل از جام بلند شدم با قدمای بلند خودمو به حیاط بیمارستان رسوندم رو یه نیمکت نشستم نفهمید کی خوابم برد وقتی بلند شدم شب بود سری از روی اون نیمکت خشک بلند شدم حرکت سمت بیمارستان وقتی رسیدم جلو بیمارستان تازه یه پرستار داشت وارد اتاق عمل میشد صداش کردم که برگشت سمتم

پرستار.بله

-مریض ما چیشد آوردینش بیرون ؟

پرستار.ببخشید بیمارتون اسمش ؟

-آتریسا...آتریسا آریا

پرستار.آهان اون دختر خوشگله هردوشون سالمن نگران
نباشید

هردوشون سالمن هم دخترتون هم همسرتون

-اووف

پرستار.قدرشون بیشتر بدون

با تعجب بهش نگاه میکردم که یه لبخند بهم زد دور شد
تازه یاد اومد من نمیدونم آتریسا کدوم اتاقه ولی دیگه
رفته بود به اجبار رفتم پذیرش

-ببخشید

پرستار احمو سرشو بالا آورد

پرستار.امرتون

-میخواستم بدونم مریضتون آتریسا آریا رو به کدوم اتاق
هست

با همون لحن قبلش گفت

پرستار.شما چه کارش هستید؟

منم اعصابم بهم ریخت تقریبا داد زدم

-همسرش هستم حالا میگی کدوم اتاق هس یا نه

پرستار یه چشم غره بهم رفت

پرستار. آقا آروم ترم میتونی بگی اینجا بیمارستانه درضمن
منم کر نیستم

با قاطعیت گفتم

-شماره اتاق همسرم

پرستار از شدت اعصابانیت قرمز شده بود سرشو کرد تو
مانیتور بعد کمی گشتن سرشو آورد بالا از بین دوندونای
کلید شدش

۱۳۴ پرستار. اتاق

سری رفتم سمت آسانسور دکمه آسانسور و فشردم

پارت صدو سیزدهم

بعد کلی معطی آسانسور اومد ولی چه اومدنی از بس
شلوغ بود چون ما طبقه چهارم بودیم من باید میرفتم
طبقه نوزدهم به زور خودم جا دادم دکمه طبقه نوزدهم
زدم سر هر طبقه پنج دقیقه آسانسور وایمیساد و بوی
عرقم یه ورتا مردم یه تکون میخوردن بوی عرق میزد بالا
دیگه داشتم بالا میاوردم میخوام ببینم این مردم یه حموم
نمیرن وای از شدت عرق سرد درد گرفتم

بلاخره رسیدیم طبقه نوزدهم سریع اومدم بیرون یه دمو
بازدم گرفتم

-آخیش اگه یکم دیگه اون تو میموندم خفه میشدم
تازه یاد آتریسا افتادم به شماره اتاقا دقت کردم
.اینهاش یه تق ۱۲۳.۱۳۲.۱۳۱.۱۳۰.....۱۲۷.۱۲۶.۱۲۵.۱۲۴.۱۲۳-
به در زدم درو باز کردم سلام آتریسا خانوم پا قدم جوجو
مبارک

آتریسا بی توجه به من سرشو سمت پنجره کرد
رفتم سمتش
.....-آتی

آتریسا.خفه شو تو به چه جرتی اسم منو نصف میکنی
-ببخشید آتریسا
دوباره انگار لباسو بهم دوخته بودن

-جوجو رو دیدی؟

.....آتریسا

یه دفع اعصابم خورد شد با مشت کوبیدم رو میز بغل
تختش

-د بگو چته چرا سکوت میکنی؟

آتریسا.چی بگم ها بگم دلم آغوش شوهر خودمو میخوام

بگم دلم بابای بچمو میخواد

عصبی بود آتریسام بیشتر اعصابانیم کرد

-تو غلط کردی که دلت آغوش اون عوضیو میخواد تو
غلط کردی با اون دلت بشنو چی میگم آتریسا خوبم بشنو
این دل فقط باید واسه یه نفر بزنه اونمممممم منمممم
دیگه نشنوما که بگی دلت برا اون آشغال تنگ شده الانم
بگو دخترم کجاس؟

آتریسا...دخترت؟

-آره السا فردا میرم براش شناسنامه میگیرم فقط بگو
مدارک تو کجاس

آتریسا...مدا...مدارک من؟

-عیب نداره خودم پیدا میکنم

آتریسا...نه...نه

-چی نه؟ بلاخره باید برا السا به اسم خودم شناسنامه
بگیرم

آتریسا...وایسا خودمم خوب شم باهم میریم باش

با چشمای ریز شده نگاش کردم

-باش اونم فقط بخاطر این که نمیدونم مدارکت کجاس
من برم این جوجو رو ببینم

پرستار.بله بفرمایید

گوشیو از دستش گرفتم شماره آرسینو گرفتم ولی بوق نخورده پشیمون شدم قطع کردم ولی هنوز از گوشم فاصله نداده بودم که دوباره شمارشو گرفتم بعد چهار بوق جواب داد

آرسین.بله بفرمایید

...-آر

در اتاق باز شد ساتیار اومد تو گوشیو زیر ملافه قایم کردم به پرستاره اشاره کردم گوشیو بعد بهش میدم و از اونطرف حواسم بود تلفنو آرسین قطع نکنه ولی انگار شانس با من بود

ساتیار.جوجو رو دیدم خیلی خوشگله ولی حیف...حیف که بچه اون عوضی

-ساتیار درست صحبت کن آرسین پدره الساس

ساتیار.هه وقتی شناسنامشو به اسم خودم گرفتم حالت همیشه که دیگه پارو دم نذاری

ساتیار دوباره از اتاق رفت بیرون گوشیو از زیر ملافه در آوردم ولی با دیدن گوشی بادم خالی شد یعنی شنیده خددا خودت کمک کنن بذار السا بره پیش باباش من مهم نیستم اونطوری فقط خودمم دیگه کسی باهام نیست که منو باهاش تهدید کنه خواستم دوباره شمارشو بگیرم که

یه اس اومد اول خواستم بیخیال اسو بزئم کنار ولی
شماره آرسین بود

`` بلاخره پیدات میکنم تو اون بچه ح.ر.و.م.ی.ت.و میکشم
``

با اسش مطمئنا شدم که صدامونو نشنیده

-آخه خدا گناه من چی بود این حرفم با باز شدن در اتاق
یکی شد پرستاری با یه قنناق وارد شد

پرستار.به سلام مامانی خوبه بیداری چون من خیلی
گجنمه

به پرستار که میخورد ازم کوچیک تر باشه زدم و بغلمو برا
دخترم باز کردم

پارت صدو پونزدهم

پرستار اومد جلو بچه رو آروم گذاشت بغلم دکمه لباس
بیمارستانو باز کرد س.ی.ن.م.و در آورد گذاشت دهن
دخترم و چند روشم بهم گفت ولی من فقط به خوردن
دخترم نگاه میکردم درسته اول س.ی.ن.م.و قبول نمیکرد
ولی الان داره با چه شوقی میخوره همونطور که داشتم با
ذوق به خوردن دخترم نگاه میکردم در اتاق باز شد ساتیار
اومد تو پرستار برگشت نگاش کرد

پرستار.خوب موقعی اومدی بچت داره شیر میخوره بیا
ببین

از این که لقب پدرو به ساتیار داده بود اخمام رفته بود
مخصوصا اونم برای دختر من

پرستار بعد گفتن کلی نکته از اتاق رفت بیرون ساتیار
خیره من بود

-میشه خواهش کنم چشما تو از رو من برداری

ساتیار چشماش چرخید رو چشمای یکم خیره موند بعد
برگشت رفت سمت پنجره منم همه حواسم به ساتیار بود
که یه وقت برنگرده

ساتیار.یه پیشنهاد برات دارم تصمیم گیری باخودت

-چه پیشنهادی؟

ساتیار دوباره برگشت سمت من

.... ساتیار.یا اسم السا میره تو شناسنامه من یا

پریدم وسط حرفش

-یا

ساتیار.السا همونطور که قبلا گفتم میره پرورشگاه

با این حرفش السارو بیشتر به خودم فشردم

-خودت میفهمی چی میگی من یه مادرم چطور از بچم
بگذرم

ساتیار.همونطور که اون بچته تو نمیتونی ازش دل بکنی

من عاشقتم نمیتونم ازت بگذرم

دیگه واقعا خسته شده بودم باید قبل از اینکه کار از کار بگذره

آرسین

جلو پنجره اتاقم وایساده بودم داشتم بیرونو نگاه میکردم که گوشیم زنگ زد ولی اصلا نه حسشو داشتم نه حالشو ولی دیدم طرف دست بردار نیس به سمت میز رفتم گوشيو برداشتم ناشناس

-الو بفرماید

++آر..آرسین

.....

-الو آتریسا... آتریسا... آتریسا!!!!!!

دیدم جواب نمیده تلفنو قطع کردم

هه روش جدید پیدا کرده زنگ میزنه اسممو صدا میکنه بعد جواب نمیده تا بیشتر منو عصبی کنه

پارت صدو شونزدهم

گوشيو پرت کردم رو تخت ولی پشيمون شدم دوباره گوشيو ور داشتم رفتم اس ام اس شروع به تایپ کردن کردم

``بلاخره پیدات میکنم تو اون بچه ح.ر.و.م.ی.ت.و
میکشم``

دکمه ارسالو زدم دوباره گوشيو پرت کردم اعصابم مٹ
همیشه خورد شد تصميم گرفتم يکم برم زير زمين با مشت
بيوفتم به جون کيس بوکس تا يکم اعصابم بهم ريخت به
سمت کمد رفتم يه دست لباس ورزشيمو پوشيدم از اتاق
خارج شدم سمت پله ها رفتم ازشون رفتم پايين وقتی
وارد زير زمين شدم يادم اومد ريموت زير زمين يادم رفت
دوباره پله ها رو رفتم بالا به سمت اتاق رفتم واردش شدم
ريموتو ورداشتم خواستم برم که نميدونم چه حسی منو
به سمت گوشي کشوند گوشيو از رو ميز ورداشتم دوباره
برگشتم زير زمين در اتاق ورزشو باز کردم وارد شدم
گوشيو گذاشتم رو عسلی بقل اتاق دستکشهای بوکس
دستم کردم رفتم سمت کيسه بوکس شروع کردم به زدنش
هر مشتت از مشت قبلی قوی تر بود آتريسا و اون بچه ح.ر.
و.م. ی.ش.و جای کيسه بوکس ميديدم

ديگه عرق از سرو روم میچکيد ولی دست بردار نبود ولی
کاش واقعا آتريسا جای اين کيسه بوکس بود البته اون
موقعه اينجوری نميزدمش

با صدای زنگ تلفن به خودم اومد

-اگه گذاشتن يه روز تو حالو هوای خودمون باشيم

به سمت تلفن رفتم نگاه کردم ناشناس جواب دادم

-الو بفرمایید

ناشناس. سلام آقای راد؟

-بله خودم هستم

ناشناس. میخواستم بگم یه خانومی به اسم آتریسا آریا بهم گفته بهتون خبر بدم که بیاین تهران

-تهران... تهران برا چی؟

پارت صدو هفدهم

ناشناس. والا من نمیدونم فقط گفتن بهتون اطلاع بدم
بیاین بیمارستان «.....» خداحافظ

با صدای ممتد بوق به خودم اومدم

-این الان چی گفت گفت آتریسا تهرانه بیمارستانه واخدا
داره چه اتفاقی میفته چرا باید آتریسا بیمارستان باشه

سری از زیر زمین زدم بیرون از پله ها رفتم بالا خواستم
وارد اتاق شم ولی پا گرد کردم سهراب «بادیگارد» صدا کردم

سهراب. بله قربان

-ماشینو آماده کن باید بریم تهران

سهراب. بله قربان

وارد اتاق شدم از بوی عرق خودم داشتم خفه میشدم
سری از کمد یه کت شلوار شکلاتی با پیراهن قهوه ای در

آوردم سری پوشیدم ادکلنم رو خودم خالی کردم از اتاق خارج شدم از پله ها رفتم پایین از عمارت خارج شدم سوار ماشین بنزم شدم

سهرابم سوار شد ماشینو روشن کردو حرکت کردیم هر چقدر میرفتیم نمیرسیدیم دیگه داشت حالم از این راه بهم میخورد

خلاصه بعد شیش ساعت راه خسته کننده رسیدیم آدرس بیمارستانو دادم به سهراب سهرابم به سمت بیمارستان «GPS رفت» البته با

وقتی رسیدیم از ماشین پیاده شدم سهرابم پشتم در ماشینو قفل کرد دنبال اومد وارد بیمارستان شدیم به سمت پذیرش رفتم تا خواستم چیزی بگم صدای فریادی جلب توجه کرد

++من مادر همتونو به عذاتون میشونم چطور یه نفر میتونه از بیمارستان فرار کنه چطور این بیمارستانی صاحب صاحب نداره فقط بلدید از آدم پول بچاپید

پرستار. آقا کارتونو بگید؟

-میخواستم بینم شما بیمارید به اسم آتریسا آریا دارید

پرستار. شما آقای آرسین راد هستید

-بله چطور؟

۱۲۳ پرستار طبقه دوم اتاق شماره

-ممنون

با قدمای استوار به سمت آسانسور رفتم دکمه شو زدم بعد چند دقیقه آسانسور اومد وارد شدم دکمه طبقه دوم زدم وقتی رسیدیم از آسانسور پیاده شدم به شماره اتاقا نگاه میکردم

ولی با تعجب به تابلو بغل در نگاه کردم ۱۲۳...۱۲۱...۱۲۰...۱۱۹-
دکتر فرزانه رضانی

با تعجب در زدم با بله دکتر رفتم تو

-سلام

دکتر. سلام بفرمایید

-بخشید فکر کنم اشتباه اومدم آروم گفتم ولی آخه آدرس همین بود

دکتر . شما باید آرسین راد باشید درسته ؟

-بله

دکتر. میدونم شما الان دنبال چی اومدین

-خب معلومه دنبال زخم

دکتر. من میتونم بچتو بهت بدم ولی زنت نه

-بچم...بچم

دکتر.بله بچت نکنه میخوای انکارش کنی
«-نه چرا انکار کنم»آره ارواح عمت باور کردی
دکتر.پس بریم بخش اطفال تا دختر کوچولو تو ببینی
به یه لبخند بسنده کردم دنبالش راه افتادم
وقتی رسیدیم بخش اطفال
پارت صدو هجدهم
جلو یه اتاقک شیشه ای وایسادیم دکتر انگشت اشارشو به
یه جا نشون داد
دکتر.به اونجا نگاه کن اون دخترته
به جایی که اشاره کرده بود نگاه کردم یه بچه تو دستگاه
بود
-چرا تو دستگاس
دکتر.چون هفت ماهو نیم به دنیا اومد
-یعنی تا دوماه دیگه باید تو دستگاه بمونه
..... دکتر.نه فقط
پرستار.دکتر همیشه بیاین دکتر بهرامی کارتون داره
دکتر.الان میام
دکتر خواست بره که انگار چیزی یادش اومد

دکتر.خواستی برین قبلش بیاین اتاقم باید حرف بزیم
اینو گفتو رفت منم به بچه نگاه کردم
-یعنی واقعا اون دختر منه
نه محاله اون به من با اون مردک که حتی نمیشناسمش
خیانت کرد
دستمو مشت کردم کوبیدم به دیوار آروم گفتم
-فقط کافی پیدات کنم
ده دقیقه پشت اون شیشه بودم بعدش
به سمت در اصلی بیمارستان حرکت کردم که نصف راه
یادم اومد دکتر گفت بیا اتاقم دوباره راهمو کج کردم
سمت اتاق وقتی رسیدم در زدم بعد بفرمایید رفتم تو
دکتر.خب دخترتونو دیدین ؟
-بله ممنون
دکتر.آقای راد اینو بگیرید
-این چیه ؟
دکتر.یه نامه از طرف خانومتون تصفیه اینجارو
بیمارستانو داد رضایت داد رفت
با تعجب داشتم نگام بین نامه و دکتر ردو بدل میشه

دکتر.بگیر بخون

نامه رو از دکتر گرفتم بازش کردم شروع کردم به خوندن

به نامه خدا

سلام مرد من نمیدونم میخوام این نامه رو بنویسم باید از کجا شروع کنم خب راستش من تا حالا برا کسی نامه ننوشتم ولی حالا برای تو اولین بار مینویسم اول میخوام بگم اون دختر واقعا بچه منو توئه من با هیچ کس به تو خیانت نکردم ولی اشتباهمو میپذیرم من نباید از شمال به تهران میومدم ولی الان دیگه پشیمونی سودی نداره منو تو سرنوشتمون مال هم نبود ولی بدون السا دخترته آها راستی این آدرس یه عمارت برو از توش شناسناممو وردار که بتونی اسم السا رو ببری تو شناسناهامون فقط یه خواهش اسم دخترمونو بذار السا

«.....آدرس عمارت

پارت صدو نوزدهم

به آدرس نگاه کردم به سمت در اتاق رفتم تا درو باز کردم
دکترو دیدم

دکتر.دارید میرید

-بله ببخشید

دکتر لبخندی زد

دکتر. خواهش میکنم

-خدا حافظ

دکتر. خدانگهدار

از اتاق دکتر خارج شدم به سمت بیرون به سمت بیمارستان رفتم بعد خروج از بیمارستان به سهراب زنگ زدم هر جا هست سری با ماشین بیاد جلو در بیمارستان

بعد یه ربع سهراب اومد سوار شدم آدرسو دادم اونم رو اون آدرس گذاشت حرکت کرد بعد حدود دو GPS نشون داد GPS ساعت طولانی رسیدیم به یه کوچه که باید بیچیم تو کوچه سهراب پیچید یکم رفت که هنگ به جلو نگاه میکردم

این مرد همون مردیه که امروز تو بیمارستان دوعوا راه انداخته بود

آروم گفتم

-یعنی... یعنی این مرد همونکه با آتریسا

اعصابم خورد شد از ماشین پیاده شدم رفتم جلو

-هووی مردک

با تعجب برگشت سمتم

++بله بفرمایید

-الان يه بفرماييد نشونت بدم كه حال كنى

با دستى كه مشت شده بود كوويدم تو صورتش

++آخ

خواستم مشت دوومو بزئم يه نفر از پشت گرفتم

سهراب. آقا خواهش ميكنم آروم باشيد

با اين حرفش فكنم قشنگ نعره كشيدم

-چه آرومى سهرابيب ها چه آرومى

دوباره برگشتم سمت اون پسره

-زن من كووووو؟

اون كه داشت لباسو پاك ميكرد با اين حرفم يه نيش خند

زد

++تو جيبم من چه ميدونم كجاس اصلا زنت كيه؟

-آتريساااا

ديدم رنگ از رخ پسره پريد ولى من فقط زئمو ميخواستم

-گفتمم كجاسسس؟

++من نميدونم

با اين حرفش اعصابم خورد شد يقه اشو گرفتم با داد

گفتم

-چطور موقعه ای که میخواستی بیاریش تهران
میدونستی الان نمیدونی پدرتو در میارم

++اولند یقو ول کن دومندش خودش دونبالم راه افتاد به
.....من ربط ن

حرفش با صدای آژیر ماشین پلیس قطع شد اول هنگ بود
ولی بعد منو زد کنار شروع به دویدن کرد

پارت صدو بیستم

بادیگاردا همه یه جا پناه گرفتن منم با تعجب بهشون نگاه
میکردم که ماشین پلیس کنار پام نگه داشت و هر کدوم از
پلیسا یه جا پناه گرفتن داشتم همینطوری نگاه میکردم که
دستم از پشت کشیده شد منو پرت کرد پشت یه دیوار
کمرم با اصابت با دیوار داغون شده بود

دستبنده از کمرش جدا کرد زد یه ورشو زد به دستم یه
ورشم زد به درخت کناریم

--اینم برای محکم کاری که فرار نکنی

من که فقط گیج بودم فقط نگاه میکردم

همین که از پشت دیوار رفت بیرون تیر اندازی شروع شد

بعد یک ساعت شماردن تعداد درختا صدای تیر اندازی
خوابیدم سرم از پشت دیوار آوردم بیرون که ببینم چی
شده که یه درخت مزاحم نداشت دوباره سرمو برگردوندم

دوباره به شماردن درختا ادامه دادم رسیدم به درخت
سیزدهمی که پلیسه جلوم ظاهر شد قفلو از تو جیبش در
آورد خوشحال شدم آخه دستم درد گرفته بود

کلیدو تو قفل دستبند کرد و اونوری که به درخت وصل
بودو باز کرد به دست خودش بست

منو به سمت ماشین پلیس بردن خواستم سوار شم که اون
پسره رو دیدم

پلیسه شونمو فشار داد نشستم خواست ماشین حرکت
کنه که صدای سهراب اومد

..... سهراب. آقا آرسین .. آرسین آقا

ماشین حرکت دیگه چیزی نشنیدیم

تو راه من فکر پی آرسین و آتریسا بود بلاخره رسیدیم
ماشینو پارک کردن پلیس بغل دستی من پیاده شد دست
منو هم گرفت پیاده کرد به سمت اداره قدم ورمیداشتم

--- دست به من نزن عوضی اه دستتو بکش

----- خانوم ساکت

--- گرگ سیاه

بغل دستی من روشو برگردوند یه نیش خند زد

دوباره برگشت وارد کلانتری شدیم اون پسره ساکت بود
ولی دختره یه بند نق میزد فک کنم نیم ساعتی پشت در

اتاق سرهنگ بودیم که یه عده دیگه پسره و دوتا دختر
دیگم آوردن

-؟میشه ولم کنی اه

تازه انگار چشماش به دوستاش خورد روباه شیطون گرگ
سیاه

هه چه اسمای اسم قحط بود باغ وحش زدن

--برید تو

هممونو باهم فرستاد تو

جالب بود چون همه جا تنهایی بازجویی میکنن

باهم رفتیم تو که سرهنگ سرشو از تو پرونده آورد بالا
پاشد از سر جاش اومد جلمون

سرهنگ.خب

رفت جلو اولین نفر

سرهنگ.تو باید دامون یا همون راسو پیر باشی درسته

دامون.اما...اما چطور؟

سرهنگ بی توجه به سوالش رفت سراغ نفر دوم

سرهنگ.تو باید سحر یا همون پلنگ باشی

تک به تک گفت جز یکی البته بجز من سرهنگ اومد سمتم

سرهنگ. ما میدونیم تو مقصر نیستی
به روش لبخند زدم
که سرهنگم با لبخند جوابمو داد
سرهنگ. و اما تو اسد کارت به عنوان یه پلیس مخفی ع
الی بود
پارت صدو بیستو یکم
نازگل. پلیس مخفی
اسد. آره من سرگرد اسد رحمانی پلیس مخفی کلا
سه سال پیش با یه نقشه حساب شده ۴ منطقه ۴۰۰۱ انتری
وارد باندتون شدم و اعتمادتونو جلب کردم با مهارت های
که داشتم جوری که ساتیار همتونو گذاشت کنار و همه
کاراشو به من میداد و من راحت تونستم تو این سه سال
مدرک علیه همتون جمع کنم تمامی نقشه هایی که تو اون
اتاق میگفتین از طریق دووربین و شنود پلیسا بررسی
میکردن حتی اون نقشه ای که برای پسر و عروس سرهنگ
علیزاده کشیده بودینم سرهنگ اینجا بود شنید
آسو. تو یه آشغالی
اسد. چرا چون وظیفمو انجام دادم شماها قراره به سزای
عملتون برسین
به همشون نگاه کردم که با خشم به سرگرد یا همون سرگرد

اسد رحمانی خیره بودن مخصوصا اون پسره که جلو در
باهاش در گیر شده بودم نگاش به سرگرده مٹ نگاه شیر
به آهو یا شکارچی به شکارشه

اسد.جوش نزن پسر فقط من مقصر نبودم که افتادی
زندان

مطابقش گوشیشو در آورد

اسد.اینو دختری به من داد که تو خونت اسیر بود

دکمه پلیو فشرد

.....

ساتیار.من ساتیار زند صاحب سه شرکت چرم که بهم از
پدرم به ارث رسیده و قاچاقچیه انسان یا اعضای بدنش
سه ساله پلیس دنباله ولی چون با اسم اصلیم نیستم نمی
تونن پیدام کنن و یه چیز دیگه شاید شنیده باشی که من
هرچی بخوام به دست میارم و الانم تو رو میخوام پس به
دستت میارم حتی به قیمت کشتن عشقت باشه گرچه
عشقت نیس

آتریس.منو میخوای دیگه چی به تو مربوط نیس که عشقم
هس یا نه

ساتیار.آتریس.نذار مٹ لقبم تصاحبت کنم پس باهام راه
بیا وگرنه مٹ یه گرگ میدرمت درست مٹ لقبم

آتريسا. گرگ؟

ساتيار. آره گرگ... گرگ سياه لقبه تو باند همه منو به اين اسم ميشناسن و نازگلم به اسم روباه شيطون

آتريسا. هه روباه شيطون گرگ سياه

ساتيار. به زودي توهم يه اسم ميگيري

-من باهات همكاري نميكنم

ساتيار. دست خودت نيس كار كردن نكردن من بعد به دنيا اومدن بچت بايد شروع كني به كار درضمن بعد به دنيا اومدن اينو باس بذاري پرورشگاه و خودتم بذاري تحت اختيارم فهميدي چي گفتم يا نه؟

ساتيار. سرتو بيار بالا خانومي چقدر پوست سفيد بهت مياد از اين به بعد لقبه گرگ سفيده

.....

دستم از شدت خشم مشت كرده بودم رو به سفيدي بود ديگه نتونستم حرف آخرشو هزم كنم با دو قدم به سمتش رفت دست مشت مردمو آوردم بالا كوبيدم تو صورتش

-تو غلط ميكني از رنگ پوست زن من تعريف ميكني تو غلط ميكني درمورد زنو بچه من تصميم گيري كني... و

با كشيدن دستم نصفه موند

سرهنگ. بسه پسرم خدا روشكر كه تموم شد

اسد. آ ساتیار خانم آریا گفتن یه چیز یو بهت بگم یک که همیشه محافظ کار باش دو دیدی بچم پیش پدرشه

با تعجب بهش نگاه کردم

-میتونم بپرسم الان زنم کجاس؟

سرهنگ. به ما گفت بر میگرده خونه

خوشحال خواستم برم که

سرهنگ. پسرم اینم شناسنامه خانومت تو اون عمارت بود

-ممنون

شناسنامه رو گرفتم از کلانتری زدم بیرون تا برگردم پیش آتریسا ولی باید قبلش مطمئن میشدم دخترم چطوره؟

ولی از کجا میدونستم سرنوشت بازی جدید داره

پارت صدو بیستو دوم

با سرعت از بیمارستان خارج شدم سهراب جلوی در بود سوار ماشین شدم تازه یادم افتاد وقتی منو گرفتن سهراب کجا بود

-سهراب وقتی منو گرفتن تو کجا بودی؟

سهراب. هیچکجا آقا همونجا بودم ولی نمیداشتن پیام نزدیک فقط زمانی تونستم از زیر دستشون در رفتم که شمارو برده بودن تو ماشین

-خیل خوب حالا زود برو بیمارستان بعدشم باید برگردیم
شمال

سهراب.چشم آقا

سهراب به سرعت روند سمت بیمارستان وقتی رسیدم از
ماشین پیاده شدم وارد بیمارستان شدم خواستم به سمت
بیمارستان برم که پرستار.هی آقا کجا؟

برگشتم سمتش

-با منین؟

پرستار.بله با شمام کجا سرتونو انداختین دارین میرین

-دارم میرم بچمو بینم بچم تو بخش اطفاله

پرستار.بفرمایین آقا بفرمایین بیرون از ساعت ملاقات
تموم شده

-یعنی چی که برم بیرون اصلا میدونی من کی هستم که با
من اینجوری حرف میزنی الانم وقت

پرستار.واسه من مهم نیس که شما کی هستین الان وقت م
لاقات نیس بفرمایید آقا بفرمایید وقت منم الکی نگیرید

همونطور که داشتیم بحث میکردیم یه صدا اومد برگشتم
دیدم همون دکتره اس که دخترمو بهم نشون داد

دکتر. اینجا چه خبر خانوم صبوری؟

صبوری. ببخشید خانم دکتر ولی این آقا اومدن ملاقات دخترشون ولی الان وقت ملاقات نیس

دکتر بهمون نزدیک شد

دکتر. چیزی شده شما کهمین یک ساعت پیش اینجا بودی

نه راستش اومد هم دخترمو دوباره ببینم هم ببینم میتونم به بیمارستان شمال انتقالش بدم

دکتر. دخترت نازک نارنجی نیس بدنش خیلی قوییه

-پس میشه

دکتر. بیا بریم اتاقم اونجا حرف بزنیم

این دکتره چقدر دوست داره با من تو یه اتاق باشه اه آرسین باز تو منحرف شدی

پارت صدو بیستو سوم

فکرای منحرفو از سرم بیرون کردم پشت سر دکتر به سمت اتاقش رفتم وقتی وارد اتاق شدم درو بستم

دکتر. میتونم بدونم چرا میخواین بچتونو ببرید

-میخوام برگردم شهرم نمیتونم هی تو رفتو آمد باشم

دکتر. ولی شما واسه دخترتون شناسنامه نگرفتین

-امروز میرم واسش اقدام میکنم

دکتر . و اینم میدونید که کارای شناسنامه یه هفته طول میکشه و شما نمیتونید تو این یه هفته بچتونو ببرید

-اووف بله میدونم پس من برم اقدام کنم با اجازه

دکتر.خداحافظ

از اتاق زدم بیرون به سمت در خروجی رفتم از بیمارستان خارج شدم به سهراب تک زدم که در عرض دو دقیقه سهراب جلو در بیمارستان بود سوار ماشین شدم

سهراب.آقا کجا برم آقا؟

-اولین ثبت احوالی که دیدی وایسا

سهراب.چشم آقا

سهراب حرکت کرد منم در داشپر دو باز کردم شناسنامه از توش برداشتم وقتی رسیدیم

-همین دور ورا باش

سهراب.چشم

از ماشین پیاده شدم به سمت ثبت احوال رفتم وارد محوطه اش شدم

بعد چند دقیقه با اعصابی خورد از ثبت احوال خارج شدم سوار ماشین شدم سهراب بدون پرسیدن سوالی فقط

حرکت کرد

سهراب. کجا برم آقا

- برو بیمارستان

سهراب. چشم آقا

بعد نیم ساعت البته با ترافیک تهران بالاخره رسیدم به بیمارستان

- خوب گوش کن ببین چی میگم سهراب

سهراب. بله آقا

- تو از الان تا روزی که من پیام مراقب بچمی اگه... اگه یه تار مو از سرش کم شه من میدونمو تو

سهراب. بله آقا ولی من که بچه شما رو

خودم پیاده شدم سهرابم پشتم باهم وارد بیمارستان شدیم اون پرستاره یه نگاه به من کرد دوباره سرشو به کارش گرم کرد به سمت آسانسور رفتم دکمه آسانسور و فشردم وقتی آسانسور اومد واردش شدیم دکمه هفدهم که مخصوص اطفال بودو فشردم آسانسور حرکت کرد وقتی رسیدیم به طبقه مربوطه آسانسور ایستاد درش باز شد اومدم بیرون سهرابم پشت سرم با قدمای استوار رفتم سمت اتاق شیشه ای وقتی رسیدیم جلوش ایستادم سهرابم بغلم و ایساد انگشت اشارمو آوردم بالا دخترمو

نشونش دادم

-اونه حواست باشه از پیشش جوم نمیخوری فقط
دوست دارم یه مو از سرش کم شه که به درک واصلت کنم
سهراب .نگران نباشید آقا مٹ چشمام از دخترتون
مراقبت میکنم

-امیدوارم به هر حال من امروز دارم بر میگردم شمال
حواست باشه دیگه

سهراب.چشم آقا

-پس فعلا

آخرین نگاهو به سمت اتاق شیشه ای انداختم به سمت
آسانسور رفتم دکمشو زدم وقتی رسید دکمه هم کفو
فشردم وقتی آسانسور ایستاد ازش بیرون اومد از
بیمارستان زدم بیرون سوار ماشین شدم پامو گذاشتم رو
گاز تا زودتر برسیم شمال ولی مگه هرچی میری این راه
تموم میشد بلاخره بعد شیش ساعت خسته کننده رسیدم
جلوی در عمارت وایسادم با ریموت درو باز کردم بادیگارد
با دیدنم تا کمر خم شدن جلو در عمارت ماشینو نگه داشتم
..... پیاده شدم وارد عمارت شدم -آتریسا...آتریسا

فرح «خدمه».آقا آتریسا خانوم اومدن

با قیافه مبهوت به خدمه نگاه کردم

-مگه آتريسا برنگشت

فرح.نه آقا ولی یه نامه براتون اومده

-کجاس؟

فرح.تو اتاقتون

با سرعت از پله ها رفتم بالا در اتاقمو باز کردم وارد شدم
نامه رو میزم بود چنگ زدم از رو میز از پاکتش در آوردم
بازش کردم

به نام خدا

سلام آرسین منو ببخش بهت دروغ گفتم البته به تو نگفتم
بلکه به اون سرهنگ گفتم که برمیگردم خونم ولی اون
خونه اون خونه برای من جهنمه علاوه بر جهنم بودن تو م
ال من نیستی و هیچ وقتم نخواهی بود

منو ببخش خدا نگهدار برا همیشه

با خشم به نامه نگاه میکردم

-که این خونه برات جهنمه هنوز جهنم اصلیه ندیدی
پیدات میکنم جهنم واقیو بهت نشون میدم

با فریاد گفتم

-پیداتتتتت میکنم جهنم واقیوو اون موقعع بهت

نشوون میدم آتريسسسا

از شدت خشم تمامی وسایل شکستنی اتاقمو پرت میکردم
تمام دستم خونی بود ولی آتیش خشم من به جای اینکه
فرو بشینه شعله ور میشد

پارت صدو بیستو چهارم

انقدر زدم شکستم که دیگه چیزی نفهمیدم از هوش رفتم
فقط لحظه آخر صدای در و جیغ فرحو شنیدم

آتريسا

یه هفته بعد

یلدا.وای هنوزم باورم نمیشه ساتیار همچین آدم کثیفی
باشه باز محسن بیشتر باورم شد ولی دست درد نکنه آجی
تو منو از دست این روانیم نجات دادی

-خواهش میکنم گلم من کاری نکردم همش کار اون پلیسه
اسد رحمانی بود

یلدا.حیف که خودم معشوق دارم وگرنه میرفتم زنش
میشدم

-حالا اینا رو بیخیال خاله چطوره؟

یلدا.میخواستی چطور باشه یا در حال گریه کردن یا سر
نماز یا میاد اتاقم شروع میکنه به التماس که ببخشمش که
این بلارو سرم آورد

-سعی کن آرومش کنی

یلدا.خودمم این سعیو دارم ولی آروم نمیشه همش می‌گه
اگه باهاش میرفتی زیر یه سقف چی اونوقت چه بلایی
سرت میومد

-طلاق گرفتی؟

یلدا.فردا تموم میشه

-بعد داداش ما کی میاد خواستگاری

یلدا.نمیدونی مگه مامانش اینا براش یه زن در نظر گرفتن
قراره به زودی داماد شه

و شروع به گریه کرد

....یلدا.نم...دون...ی...دخت...ره....خوش

-بسه آجی ببخشید تقصیر من بود نباید دوبار یادت
مینداختم

یلدا.نه تو تقصیری نداری یه هفته اس شنیدم و تو این
هفته بالشم هق هقامو خفه میکنه دیوارا شاهد هق هقم
هستن دارم نابود میشم آجی من عاشق وحیدم اصلا
چیشد که اینطوری شد چرا عشق من خداا چرا ما رو
امتحان میکنه

-بسه آجی تقد ر هرچی باشه همون باشه همون میشه

یلدا.نمیتونم آتریسا خوش به حالت عاشق هیچ جنس

مذکری نیستی

یلدا دیگه به حق افتاده بود

ولی کی از دل آتریسا خبر داشت از دلی که تازه توش
جونه عشق رشد کرده بود اونم نسبت به آرسین

-یلدا...یلدا

ولی فقط صدای حق حق بود

-بسه آجی با گریه که چیزی حل نمیشه

یلدا.چرا همیشه حدقل کور میشم نامردی دنیارو نسبت به
خودم نمیبینم

.....-آج

یلدا.باید برم حاله خوب نیست بعد بهت زنگ میزنم

-بگو مزاحم خداحافظ

یلدا.این چه حرفیه آجی به خدا حاله خوب نیست

-باش فعلا

یلدا.فعلا

از رو صندلی بلند شدم که برم یه دوش بگیرم خدایی
خیلی گرم بود

من موندم جنوبی ها چطوری تحمل میکنن این هوا رو به

سمت اتاقم رفتم از داخل کمد یه دست لباس برداشتم از
اتاق زدم بیرون چون حموم داخل حیاط بود به سمت در
خروجی خونه رفتم وارد حیاط شدم به در زنگ زده بغل
خونه نگاه کردم که حموم بود خدایا از خونه پدریم منو
کشوندی تو کاخ آرسین و از کاخ آرسین منو کشوندی به
اون عمارت شوم ساتیار و حالا اینجا

به یاد چند روز پیش افتادم با چه مکافاتى این خونه رو
اجاره کرده بودم

Δ Δ فلش بک به هشت روز پیش

دیگه پام جون نداشت که راه برم دوباره یه املاکی دیدم
واردش شدم

املاکی که یه مرد پیری بود

املاکی. بله بفرمایید

-سلام راستش خونه میخواستم

املاکی. رهن یا اجاره

-اجاره

املاکی. چقدر پول داری؟

-۱۵

البته بیشتر داشتم بیشتر از این نمیخواستم

املاکی.من یه خونه دارم

ΔΔ حال

و این شد که این خونه رو دیدم گرفتم

پارت صدو بیستو پنجم

از فکر اومدم بیرون به سمت در زنگ زده یا حموم رفتم
لباسارو گذاشتم رو سکو در بستم لباسامو در آوردم
انداختم پایین سکو دوشو باز کردم آب مٹ همیشه سرد
بود و این برای امروز خوب بود که درجه هوا رو هزار بود
رفتم زیر دوش قطرات آب رو بدنم سر سر بازی میکردن
منم شروع کردم به شستن موهای بلندم

بعد شستم لباسای که رو سکو بودو پوشیدم از حموم
اومدم بیرون به سمت خونه رفتم تا یه چیز درست کنم
بخورم تا نمیرم

وارد خونه شدم یه تخم مرغ درست کردم با نون خوردم
خیلی دلم برای بچم تنگ شده بود برای بچه ای که فقط
ولی از گوشتو خونم بود از عشقم یک بار دیده بودمش
بود از عشقم یعنی من آرسینو دوست دارم نه محاله من
نمیتونم شوهر خواهرمو دوست داشته باشم ..هه شوهر
خواهر شوهر جدا شوهر منه یا شوهر خواهرم

خدا الان دیگه اسم دخترم اسم السام رفته تو شناسنامه
آرسین الان من مادرشم اون پدرشه هر کاری بخواد میتونه

بکنه گرچه الانم من بچمو نداره بچه شیر خورمو ول کردم
خدا مراقب هر دوشون باش من یه مادرم یه زنم ولی زنی
که اگه کسی بفهمه چه اتفاقی براش افتاده مهر ۵.ر.ز.ه
بودنو به پیشونیم میکوبن ولی خدایا خودتم شاهد بودی
من ناخواسته وارد این بازی شدم من نمیدونم سرنوشت
برام چی رقم زده ولی ایت سرنوشت خیلی بی رحمه
مخصوصا برای دخترا پسرا هرچی بشه بازم میگن پسره
.....ولی دختر

خدااااااااااا پناهم باش همونطور که منو از دست ساتیار
نجات دادی بازم کمک کن

پارت صدو بیستو ششم

باید میخوابیدم تا فردا که روز ۲۳:۰۶ به ساعت نگاه کردم
اول کاریم بود سر حال باشم گرچه از من خوابالو بعیده
ولی به امتحانش میعرضه رفتم از اتاق خواب بالشت پتو
آوردم تو حال پرت کردم ساعت گوشیمو برا
کوک کردم برقارو خاموش کردم گرفتم ۶:۰۰ ساعت
خوابیدم**صبح با صدای زنگ گوشیم از خواب بیدار شدم
به زور ساعتو خفه کردم دوباره چشممو بستم که یادم
افتاد که باید برم تولیدی به زور لای پلکمو باز کردم سر
جام نشستم پلکام تو حالت نشسته افتاد رو هم ولی باید
بلند میشدم پس به زور از جام بلند شدم اول وارد اتاق
شدم که مسواکمو وردارم بعد از برداشتن به سمتحیاط
رفتم وارد حیاط شدم جلو روشویی کنار حموم ایستادم

شیر آبو باز کردم به صورتم آب زدم خنکی آب بهم آرامش
میداد بعد شستن صورتم مسواک زدن رفتم تو خونه وارد
اتاقم شدم یه مانتو مشکی ساده یه مغنه مشکی یه شلوار
پارچه ای مشکی یکم آرایش کردم از خونه زدم بیرون

خونه من تو پایین ترین منطقه جنوب بودم و دو کوچه
اونور تر محل کارم یا همون تولیدی بود

وقتی رسیدم به محل کارم یه تق به در زدم که صدای
زمخت یه پیرزن اومد

پیرزن. کیه؟

-س..سلام ببخشید برا کار اومدم

پیرزن. وایسا

بعد یه ربع در باز شد قیافه یه زن تو چهار چوب در پیدا
شد چند دقیقه بهش خیره بودم که

پیر زن. بیا تو دیگه

با این حرفش به خودم اومد وارد خونه شدم

با پیرزنه وارد خونش شدم

پیرزنه. کارت از این به بعد چرخ کردن این لباساس
حقوقتم ماهی صدتومن

-صدتومن

پیر زن. چیه؟ نکنه انتظار داشتی واسه دوختن دوتا دونه
پارچه تازه صدتومن زیاده

-ولی این برا من خیلی کمه

پیر زن. همین که هس میخوای بخوای نخوایم اینجا کار
دیگه ای پیدا نمیکنی

پارت صدو بیستو هفتم

به صورت پیر زن خیر شدم دیدم راست میگه برای همین
به همین صد تومنم قانع شدم

-خب باید از کجا شروع کنم

پیر زن. بشین پشت اون چرخ کارتو شروع کن تا بقیم بیان

به چرخه که اشاره کرده بود نگاه کردم با قدم آهسته رفتم
پشت چرخ پشتش نشستم به پارچه ها نگاه کردم یکیو
ورداشتم گذاشتم زیر چرخ پامم گذاشتم رو پدال چرخ
نصف لباسو چرخ کرده بودم که با صدای تق ترسیدم دستم
رفت زیر چرخ

-آخخخخ

پیر زن. چیشد دستتو بینم

-نمیخواد یه زخمه شما برین درو باز کنین

پیر زنه یه نگاه به من کرد رفت سمت در

بعد یه ربع پیرزنه با سه دختر اومد
اولین دختر. واو کارگر جدید آوردی طوبی
طوبی «پیرزنه». بله آوردم به جای سوزان اومده
دومین دختر. حالا اسمت چیه هلو خانوم؟
-آتریسا

سومی. اولالا چه اسمی ی
دومین دختر. من آتوسام
به دختر اولی اشاره کرد
آتوسا. سارا

به سومین دختر اشاره کرد
آتوسا. اینم شراره
و به پیرزنه اشاره کرد
آتوسا. و اینم سر دستمون طوبی
-خوش وقتم

پارت صدو بیستو هشتم
سه نفر. همچنین

بعد معرفی هرکی برگشت سر کار خودش خداروشکر
دست منم زیاد زخم نشده بود

آرسین

یک هفته گذشت از روزی که من نامه آتریسا رو خوندم از طریق پست رد یابی کردم که فهمیدم تهرانه ولی هرچی تهرانو زیرو رو کردم ردی از آتریسا پیدا نکردم الان دیگه حسم آتریسا فقط نفرت کینه اس

با صدای بچه به خودم اومد اصلا حوصلشو نداشتم گرفتم تا مطمئن باشم که این بچه DNA درسته آزمایش دختر منه و مطمئنم شدم که این بچه بچه منه

با صدای تق در از فکر اومدم بیرون

-بله؟

فرح. آقا دخترتون بهونه گیری میکنه

-خب من چیکار کنم یه جور ساکتش کن

...فرح. اما

-نمیتونی اخراجی

فرح از اتاق رفت بیرون بعد نیم ساعت صدای بچه خوابید

-آخ آتریسا دلم میخواد پیدات کنم تا دنیارو برات جهنم کنم زندگی برات بسازم که روزی هزار بار بگی خدایا غلط کردم فرار کردم انقدر فکر کردم که نفهمیدم کی خوابم برد

رامتین

مٹ ہمیشہ کنار بہشت زہرا نگہ داشتم از ماشین پیادہ
شدم وارد بہشت زہرا شدم از کنار تک بہ تک قبرا گذشتم
تا رسیدم بہ قبر رزا دو زانو افتادم

-سلام خانومم خوبی خوش میگذرہ بی من میدونم با من
قہری کہ تا سہ ماہ دیگہ قرارہ زن بگیرم ولی رزا ..رز من
کسی جای تورو نمیگیرہ

پارت صدو بیستو نہم

تو ہمیشہ تو قلبم میمونی خانومم تویی عشق منی ولی بـ
لاخرہمنو ببخش خانومم

اشکامو کہ ہمین طوری سر گردون بودو پاک کردم

-خدا حافظ خانومم

از بہشت زہرا زدم بیرون سوار ماشین شدم پامو گذاشتم
رو گاژ تو جادہ های پر پیچو خم شمال گاز میدادم احتمال
تصادفم زیاد بود وقتی رسیدم جلو در ویلا آرش درو باز
کرد ماشینو بردم تو جلو در عمارت پارک کردم از ماشین
پیادہ شدم سوئیچو دادم بہ بہنام خودم وارد عمارت شدم
صدای گریہ شایان کل خونہ رو داشته بود

-ساحل ... ساحل

ساحل. بلہ آقا

-شایان چرا گریہ میکنہ ؟

ساحل.خب راستش آقا...راستش

-چيشدههههه؟

ساحل ترسيده چند قدم رفت عقب

ساحل.راستش آقا شايد دلشون پدرشونو ميخواه

نفس راحتى دادم بيرون

-خيل خوب الان ميرم پيشش

ساحل.آقا شمارو نميخوان

با تعجب نگاهش كردم

ساحل كه قيافه متعجب منو ديد گفت

ساحل.راستش اون آقاى اسم ممنوعه رو ميخوان

اول منظورشو نفهميدم ولى با درك حرفش عربدم رفت
هوا

-چيبيبيبى؟

پارت صدو سيم

ساحل.آق...آقا

-تو الان چى گفتى اون بى پدر كيو ميخواه

..... ساحل.آقا

-درد آقا

به سرعت به سمت اتاق شایان رفتم ولی صدا از اتاق
شعله بود راهمو کج کردم سمت اتاقش که صدای شعله رو
شنیدم

شعله.پسرم باید بابا آرسینتو فراموش کنی اون دیگه مارو
نمیخواه

شایان.چلا..چلا بابا آلسین مالو نمیخواه

شعله.پسرم همش تقصیر منه من گاوو من من عشقمو از
خودم رنجوندم چقدر خوشحال بودم روزی که زنش شده
بودم ولی ..ولی چرا خریت کردم

شایان.مامان چه خلیتی کلدی؟

شعله.یه خریتی که هیچ راه برگشتی نیست

با این حرفش جوش آوردم یعنی چی یعنی من خریت
بودم بهش میفهمونم خریت یعنی چی

درو به شدت باز کردم که شایان از ترس پرید بغل شعله

-به به چیزای جدید میشنوم من خریتم مٹ اینکه یادت
رفته حاصل همین خریت شایان شد

شعله.آره خریت کردم خریتتتت ای کاش زمان به عقب بر
... میگشت تا بتوتم این خریتمو جبران کنم ولی

-پس خودتم میدونی دیگه راهی نداری پس تا ابد باید تو
این خونه و زیر نظر خودم باشی

شعله.هه.هه.هه.نچایی

-نترس من پوست کلفتم نمی چام

یه لحظه حواسم رفت به شایان که از ترس پیراهن شعله
رو چسبیده بود قصد جدا کردنش نداشت شعلم سفت
فشارش میداد به خودش شایانو

شعله.بس کن شایان ترسیده

-هه همچین میگی انگار دعوا تا حالا ندیده

..... شعله.نه ندیده آرسین نداشت ه

با آوردن اسم آرسین چنان خون با قلیان افتاد که دیگه
نفهمیدم چی شد فقط حرکت دستمو دیدم که اومد بالا
فرود اومد تو صورت شعله

-مگه نگفتم دیگه ه ه اسمشو نشنوم تو این خونه

شعله اشکاش رون شد گوشه لبش خون بود خواستم برم
بیرون یه هوای به سرم بخوره تا اعصابم آروم شه ولی یه
دفع یه فکری زد به سرم برگشتم سمت شعله با دو قدم
بهش رسیدم دست شایانو گرفتم

-شایان بلند شو

شعله.چ..چیکار میخوای بکنی شایانو چیکار داری

-بخاطر حرفت جریمه میشی تا یک ماه حق دیدن پسرتو
نداری

..... شعله.چی

-همون که شنوفتی

بعد این حرفم دست شایانو که تقلا میکرد بقل مادرش
باشه رو گرفتم کشیدم از اتاق بردم بیرون گوشیمو از
زنگ زدم «جیبم در آوردم به فرهاد»بادیگارد

فرهاد.بله آقا

-خونه جنگلیو آماده کن مهمون داری

فرهاد.خودتون میانین؟

-نه پسرمو میارم برمیگردم

فرهاد.بله آقا

گوشیو قطع کردم دست شایانو سفت تر گرفتم

شایان.من با تو هیجا نمیام من بابا آلسینمو میخوام

با این حرفش زدم پشت دهنش

-جرئت داری فقط یک بار دیگه بابا آرسین بابا آرسین کن

ببین چیکارت میکنم بابای تو فقط منم

..... شایان.نه بابای من فقط

خواست ادامه بده که با دیدن چشمم لال شد

-فقط یکبار دیگه دوستارم بگی تا بدمت سگام بخورنت

از عمارت بلاخره خارج شدیم سوار ماشین کردم
خودمم سوار شدم به سمت خونه جنگلی روندم

آرسین

تو فکر گذشته بودم که صدای بچه اومد دیگه داشت
میرفت رو اعصابم از رو تخت بلند شدم به سمت در اتاق
رفتم ازش خارج شدم به اتاق بقلی که متعلق به دخترم
بود رفت درشو باز کردم که صداش بیشتر شد به سمت
تختش تو رفتم شیشه بود وقتی نگاهش به نگام خورد
گریش بیشتر شد دستو پا زدناشم بیشتر

آروم دستامو بردم جلو از کمرش رد کردم بغلش کردم که
در باز شد فرح اومد تو

فرح! ببخشید آقا دیر اومدم داشتم شیرشو آماده میکردم

-مهم نیس شیرشو بده خودم میدم

...فرح.ولی

منتظر نگاهش کردم

فرح.هیچی بفرمایید

شیرو ازش گرفتم قبل اینکه بذارم دهن بچه گفتم سرده
دیگه

فرح.بله آقا مطمئن باشید

-خیل خوب تو میتونی بری

فرح رفت شیشه شیرو گذاشتم دهن السا و السا با چه
اشتیاقی میخورد

پارت صدو سی و یکم

دانای کل

حالا که السا داره شیر میخوره ما به یه هفته پیش بر
میگردیم

آتریسا

بعد این که پرستار از بیمارستان خارج شد از میز بغل
تخت یه ورقو خودکار در آوردم شروع به نوشتن کردم

به نام خدا

سلام مرد من نمیدونم میخوام این نامه رو بنویسم باید از
کجا شروع کنم خب راستش من تا حالا برا کسی نامه
ننوشتم ولی حالا برای اولین بار مینویسم اول میخوام بگم
اون دختر واقعا بچه منو توئه من با هیچ کس به تو خیانت
نکردم ولی اشتباهمو میپذیرم من نباید از شمال به تهران
میومدم ولی الان دیگه پشیمونی سودی نداره منو تو
سرنوشتمون مال هم نبود ولی بدون السا دخترته آها
راستی این آدرس عمارت برو از توش شناسناممو وردار که

بتونی اسم السارو ببری تو شناسناهامون فقط یه خواهش
اسم دخترمونو بذار السا

.....» «آدرس عمارت

بعد نوشتن نامه زنگ مخصوص پرستارارو فشردم که در
عرض دو دقیقه یه پرستار اومد تو

پرستار. چیه؟

-میشه خانوم دکترموببینم

پرستار. نه نمیشه

دیدم نمیشه از حقه استفاده کردم

-آخ آخ

به خودم پیچو تاپ دادم

پرستار برگشت

پرستار. چت شد چرا داد میزنی؟

-درد دارم

پرستار. خب این درد عادی بلاخره زایمان کردی عزیزم

اه سیریش میخوام با دکترم حرف بزنم

-خواهش میکنم به دکترم بگید بیاد آی بییییی

پرستار. باشه.. باشه الان صداش میکنم

پرستار از اتاق خارج شد خداروشکر بر اثر مسکنا درد
نداشتم تقی به در خورد بعد یه ثانیه یه خانوم وارد شد

دکتر.میخواستی منو ببینی ؟

-شما دکتر منید ؟

دکتر متعجب بهم نگاه کرد ولی سریع به خودش اومد

دکتر.آره عزیزم

-میشه بهم کمک کنید ؟

دکتر.چه کمکی

-خب ..خب راستش منو شوهرم بر اثر مشکلاتی از هم
جدا شدیم ولی من بچه اونو به دنیا آوردم حالا میخوام
شما بهش زنگ بزنیید بگید بیاد بچشو ببره منم باید از
زندگیش حذف شم

و حالت غمگین به خودم گرفتم

دکتر با کلی تعلل قبول کردو شماره آرسینو ازم گرفت
شمار گیری کرد زنگ زد

دکتر.اسمو فامیلیش ؟

-آرسین راد

--.....

دکتر.سلام آقای راد ؟

--.....

..... دکتر. میخواستم بگم یه خانومی به اسم

-آتریسآ آریا

دکتر. آتریسآ آریا بهم گفته بهتون خبر بدم که بیاین تهران

--.....؟

دکتر. والا من نمیدونم فقط گفتن بهتون اطلاع بدم بیاین
بیمارستان «.....» خدا حافظ

گوشیو قطع کرد

-ممنون حالا میشه من برم

دکتر. بری کجا بری؟

-لطفا من خودم رضایت میدم چیزیم شد گردن خودم اگه
آرسین بیاد منو اینجا ببینه خون به پا میکنه بذارین برم
پولم بهتون میدم

.....دکتر. ولی تو

-گفتم که همه پیش گردن خودم

دکتر. اووف از دست تو دختر خیل خوب

پارت صدوسی و دوم

بلاخره با رضایت خودم از بیمارستان زدم بیرون حتی

پیش دخترمم نرفتم که دلم بی قرار شه به سمت ایستگاه
تاکسیا خواستم برم که

فرد ناشناس.خانم ..خانم

اول توجه نکردم به راه خودم ادامه دادم که

فرد ناشناس.خانم آتریسآ آریا

با تعجب برگشتم که پسر خوشتیپو دیدم که کت شلوار
پوشیده بود

فرد ناشناس.میتونم باهاتون صحبت کنم

-بفرمایید با هم از وسط خیابون گذشتیم به سمت
ماشینش که کنار پارک عابر پیاده رفتیم رسیدیم نشستیم
تو ماشین

فرد ناشناس.ببخشید من خودمو معرفی نکردم من اسد
رحمانی هستم

-خب؟

اسد.منظورم سرگرد اسد رحمانی مسئول پرونده باند
عقاب سرخ

بعدش کارت شناسایی شو در آورد نشونش داد

با دیدن کارتش مطمئن شدم پلیسه با تعجب پرسیدم

-عقاب سرخ؟

اسد. یعنی تو هیچی نمیدونی ؟

-نه باید چی بدونم من از هیچی خبر ندارم

اسد. پس تو خونه یه خلاف کار چیکار میکنی ؟

-آها منظورت ساتیار زند اون منو به اجبار اونجا اسیر کرده بود

اسد. من باید از کجا بدونم که تو راست میگی

-آره شما راست میگین همیشه به یه دختر اعتماد کرد ولی اینو گوش کنید من روز اولی که اسیر دست ساتیار شدم یا بهتر بگم فهمیدم خلاف کاره این صدارو ضبط کردم که از دستش فرار کردم اینو تحویل پلیس بدم

اسد متحیر نگام میکرد

گوشیمو در آوردم فایلو پیدا کردم دکمه پخشو فشردم صدای ساتیار تو ماشین پخش شد

بعد تموم شدن حرفش اسد به حرف اومد

اسد. چطوری اینو ضبط کردی اصلا چطوری این گوشیه از چشم ساتیار مخفی کردی

-بلاخره منم روشای خودمو دارم

اسد. الان من تو رو میبرم کلانتری این صدارو میدیم به سرهنگ

-خب بعدش من چی میشم؟

اسد.من میدونستم شما بی گناهی ولی باید از زبون خودتم میشنیدم یه بازجویی میشی بعدش آزادی چون تو هیچ کدوم از کاراش شرکت نداشتی وگرنه توهم میاورد تو عمارت عقاب سرخ

-یه سوال؟

اسد.میشنوم

-از کجا میدونی من بی گناهم

اسد.من یه پلیسم و بغیر از اون همه جا چشمو گوش دارم

پارت صدو سی و سوم

-آها

اسد ماشینو روشن کرد حرکت کرد

منم رفتم به روزی که این فایلو ضبط کردم

ΔΔفلش بک به گذشته

هنوزم باورم نمیشد که ساتیار منو دزدیده باشه برای همین وقتی ساتیار نازگلو با اون دخترارو بیرون کرد گوشیمو که تو جیب مانتوم بود البته جیب مخفی آروم رفتم تو ضبط صدا فقط خدارو شکر چون همیشه عاشق صدا ضبط کردنم رو صفحه بود واسه همین نیازی نبود بگردم دنبالش دکمه ضبطشو یلی کردم ساتیار یشتش به من بود برای

همین متوجه نشد که دارم صداشو ضبط میکردم ساتیار به
تمام جرماش اعتراف کرده بود راستیتش من واقعا دیگه
میترسیدم ازش ولی این صدا رو هر وقت که آزاد شدم
بهشون میدم که بدونن من بی گناه بودم

△△حال

با صدا کردنای کسی به خودم اومدم

-هووم یعنی بله

اسد.رسیدیم

به جلو نگاه کردم آروم از ماشین پیاده شدیم با اسد وارد
کلانتری شدیم جلو در منو نگه داشت خودش وارد شد بعد
چند دقیقه اومد بیرون

اسد.دنبالم بیا

دنبالش رفتم که منو به یه یه اتاقک برد که دوتا صندلی یه
میز یه چراغ توش بود

اسد.همین جا بمون تا سرهنگ بیاد

-باش

اسد رفت بیرون بعد چند دقیقه یه مرد مسن وارد اتاق شد
رو صندلی نشست

سرهنگ.خب میشنوم

-از کجا شروع کنم

سرهنگ.از اولش چیشد که به ساتیار اعتماد کردی؟

پارت صدو سی و چهارم

از دوستیمون با ساتیار تا الا آخر گفتم بجز اینکه صیغه شوهر خواهرم شدم

سرهنگ.خب خانم آتریسا آریا شما اداع دارید که شمارو روبرودن و قرار بود بعد به دنیا اومدن بچتون شمارم به زور وارد باند کنن درسته؟

-بله جناب سرهنگ من روزی که با ایشون اومدم تهران نمیدونستم قاچاق چیه به حساب رفاقت اومدم اونم رفاقت برادر دوستم

سرهنگ.پس تا اینجا درست بعد گفتین ساتیار زند شما رو با بچتون تهدید به انجام کاری میکرد اینم درسته؟

-بله درست

سرهنگ.خب خانم آتریسا شما شاهد دارین که تو هیچ یک از جرایم دست نداشتین

با تعجب گفتم

-کی یعنی این شاهدم کیه؟

سرهنگ.سروان احمد

-وقتی قیافه متعجب منو دید

سرهنگ.تو عمارت ساتیار زند نقش خدمه رو داشت

-یعنی من آزادم

سرهنگ.بله ولی تا اطلا ثانویی از کشور خار خارج نشید از شهرم میخواین خارج شین به ما اطلا بدین

-خب راستش من خونم اینجا نیس میتونم برم هر وقت که بخواین میام

سرهنگ.مشکلی نیس

میتونید برید ولی هروقت بتون زنگ زدیم اینجا باشید

-حتما فقط یه چیز احتمالا شوهر من بره عمارت ساتیار برای گرفتن شناسنامه ازش بگیره با اونم کار نداشته باشید چون فقط بخاطر شناسنامه اونجاساونجاساونجاساونجاساونجاساونجاس

پارت صدوسی و پنجم

سرهنگ.مشخصات

-بخشید گوشیمو بهم میدین؟

سرهنگ.ولی گوشیتون اینجا نیس دست رحمانیه

-عکسش تو گوشیمه

سرهنگ.الان صداس میکنم سرهنگ از اتاق رفت بیرون

بعد چند دقیقه به همراه گوشیم اومد

سرهنگ. بیا

-ممنون

گوشیو ازش گرفتم وارد تل شدم رفتم تو پی وی آرسین
رو پروش زدم دادم سرهنگ

سرهنگ با دقت بهش نگاه کرد

سرهنگ. به واحدا گزارش میدم

-ممنون

سرهنگ. خواهش میکنم امنیت شما وظیفه ماس

خلاصه با کلی دنگو فنگ از کلانتری تونستم پیام بیرون

بعد اینکه از کلانتری اومدم بیرون یه تاکسی گرفتم به
سمت ترمینال رفتم تو راهم یه بانک نگه داشت تا پول از
بانک بکشم بعدشم رفتم پست خونه یه نامه نوشتم آدرس
خونه آرسینم روش نوشتم دادم به پست خونه از پست
خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم وقتی رسیدم ترمینال
پولو حساب کردم یه بلیط گرفتم به ساعت نگاه
دقیقه بلیط داشتم به سمت ۴:۰۳ دقیقه و من ۲:۵۶ نکردم
داخل ترمینال رفتم با دیدن بوفش صدای قار قور شکمم
در اومد به سمت بوفه رفتم ازش یه کیک با قهوه گرفتم
رو صندلی بوفه نشستم شروع کردم به خوردن کیک

آخرای کیک بود که گوشیم زنگ زد به گوشیم نگاه کردم
یلدا

-الو

یلدا.الو سلام آجی خوبی؟

-خوبم مرسی آجی تو خوبی شوهرت داداشتخاله اینا
خوبن؟

یلدا.آره مرسی اتفاقا سلام دارن خدمتت حالا اینا بیخی
خوب آبو هوای تهران بهت ساخته که

پارت صدوسی و ششم

یاد شمالم نمیکنی

-هی آجی دلت خوشه چه حالو هوایی از روزی که پامو
گذاشتم تهران یه بند بدبختی پشت بدبختی

یلدا.چپشده مگه؟

-یلدا میدونستی ساتیار قاچاق چیه؟

یلدا.چی بیبی ی؟

-آره یلدا به زور تونستم از دستش در رم

یلدا.آخه من دورت بگردم آجی...بله مامان

خ.....ژ

یلدا. الان میام یه چند لحظه صبر کن... آجی پشت خطی
-آره

یلدا. راستش محسن اومده بعدا باز بهت زنگ میزنم
-باشه خدا حافظ

یلدا. خدا حافظ

گوشیو قطع کردم پول کیکو قهوه رو گذاشتم رو میز از
جام بلند شدم به سمت نماز خونه رفتم البته با کلی پرسو
جو وقتی رسیدم به نماز خونه کفشامو در آوردم وارد نماز
خونه شدم چند نفر دراز کشیده بودن منم گوشیمو رو
دقیقه تنظیم کردم گرفتم خوابیدم با صدای ۳:۴۰ ساعت
زنگ از جام بلند شدم ساعتو خاموش کردم از نماز خونه
خارج شدم به سمت سرویس بهداشتی رفتم بعد آب زدن
دستو صورتم از داخل ترمینال خارج شدم ماشینو پیدا
کردم سوارش شدم

بعد بیست دقیقه ماشین راه افتاد سمت بوشهر

پارت صدوسی و هفتم

تصمیم گرفتم بازم بخوام تا خستگیه راهو حس نکنم
چشمامو بستم نفهمیدم کی خوابم برد* با صدای شخصی

چشممو باز کردم

خانم. عزیزم بلند شو رسیدیم

با تعجب داشتم نگاهش میکردم

-ببخشید کجا رسیدیم؟

خانم. وا دختر حواست کجاس خب معلومه رسیدیم
بوشهر دیگه

-رسیدیم؟

خانم. بله عزیزم پاشو

دستامو یه کش قوس دادم از جا بلند شدم

-ممنون که بیدارم کردین

خانم. خواهش

از ماشین پیاده شدم هوای بوشهرو به ریه هام فرستادم
چون چمدونی چیزی نداشتم فقط پولو به راننده اتوبوس
دادم راه خودمو گرفتم رفتم تا شاید بتونم سر پناهی برا
خودم پیدا کنم

همینطور که تو فکر بودم چشمم به یه املاکی خورد
واردش شدم

-سلام

:صاحب املاکی با دیدنم چشماش برق زد گفت

بله بفرمایید

از حالت نگاهش چندشم شد

-ببخشید برای اجاری خونه مزاحم شدم

صاحب املاکی یه بار از سر تا پام و پام تا سرمو از نظر
گذروند

ص.ا.برای خودتون میخواین یا خونتونو میخواین اجاره
بدین؟

-خونه میخوام

صاحب املاکی یه لبخنده چندش آور زد

ای خدا از اینجور لبخندا متنفرم

ص.ا.تا چقدر پول دارین؟

-۱۵

ص.ا.من یه خونه برام بیشتر نمونده اونم بیرون شهره

از جا بلند شدم اینم یه راه فرار

-نه مرسی داخل شهر میخواستم صاحب املاکی که انگار
بادش مٹ لاسیک خالی شده بود با لحن ناراحتی گفت

ص.ا.بسیار خوب ولی اگه خونه پیدا نکردین من در
خدمتتون هستم

-نه ممنون

از اون املاکی زدم بیرون یه نفس راحت کشیدم چند قدم رفتم که چشمم به املاکی دوم خورد واردش شدم

-سلام

صاحب املاکی.سلام بفرمایید چه کمکی میتونم بهتون کنم

-برای اجاره خونه اومدم

ص.ا.بعد برای خودتون میخواین یا خونتونو میخواین اجاره بدین؟

-نه واسه خودم میخواستم

ص.ا.خب در چه حدی میخواین؟

-۱۵

مرد املاکی بهم نگاه کرد دفترشو باز کرد

ص.ا.سه تا خونه دارم دوتاشون داخل شهره یکیشم بیرون شهر ولی نزدیک به شهره

-میشه اون دوتایی که داخل شهرنو ببینم

ص.ا.حتما ساسان ساسان

ساسان.بله اوستا

ص.ا.من دارم میرم خونه نشون خانم بدم حواست به
مغازه باشه

ساسان.چشم اوستا

پارت صدو سی و هشتم

با صاحب املاکی اومدیم بیرون سوار پراید صاحب املا
کی شدیم وقتی سوار شدیم ماشینو روشن کرد حرکت
کردیم بعد یه ربع جلو یه کوچه نگه داشت ماشینو
خاموش کرد پیاده شد منم پشتش پیاده شدم

ص.ا.خب خونه داخل این کوچه اس بفرمایید

-شما بفرمایید که خونه رو بلدید

ص.ا.آخ ببخشید

صاحب املاکی جلو رفت منم پشتش بعد رد کردن چند
خونه جلو یه در وایساد

ص.ا.بفرمایید اینم خونه

درو با کلید باز کرد رفت تو منم پشتش

با ورودم از تعجب چشمم زد بیرون یه خونه پر از درخت
البت گوشه خونه وسط مسطاً نبودن درختا یه حیاط مربه
ای شکل وسط حیاط یه حوض بود

ص.ا.خب این از حیاطش مث اینکه مورد پسندتون بود
پس بریم داخل ببینید

سرمو تکون دادمو باهم وارد خونه شدیم اولش که وارد میشدیم یه رارو بود که میخورد به پذیرایی پذیرایش خیلی بزرگ بود دست چپ آشپز خونه بود که از گوشه آشپز خونه راه پله میخورد طبقه بالا میخورد از پله ها رفتم بالا که خوردم به یه راهروی پر اتاق

ص.ا.خب خانوم مورد قبول بود؟

-بله دیگه نیازی به دیدن اون خونتون نیست

ص.ا.پس بفرمایید سوار ماشین شین

باهم از خونه خارج شدیم صاحب املاکی درو قفل کرد سوار ماشین شد برگشتیم مغازه از ماشین پیاده شدیم داخل رفتیم صاحب املاکی رفت قلنامه آورد تا قرار داد ببندیم

ص.ا.خب خانوم مدارکو میدید

تازه یادم افتاد تمام مدارکم الان دست آرسینه یه آه خسته کشیدم از جام بلند شدم

-بخشید من باید برم

ص.ا.چرا مگه از خونه خوشتون نیومده بود

ای خدا الان چه گلی به فرق سرم بگیرم

-چرا خوشم اومد ولی مدارکمو خونمون جا گذاشتم

پارت صدوسی و نهم

باشه واسه فردا یا پس فردا

ص.ا.آخه این خونه مشتری زیاد داره میخواین برین مدارکو بیارین

-آخه خونمون نزدیک نیست

با این حرفم هنگ کرد با دو دستم کوبیدم تو دهنم

-هیییین

صاحب املاکی که تا حالا یا شک و شک داشت نگام میکرد

-تو دختر فراری هستی ساسان زنگ بزن کلانتری

از ترس پاهام سست شده بود و همین سست شدن باعث شد که صاحب املاکی دستمو بگیره که فرار نکنم

با ترس و گریه به صاحب املاکی نگاه میکردم

ساسان.آقا زنگ زدم گفتن زود میایم

از فکر اینکه دوباره برگردم پیش آرسین دو حس متفاوت داشتم یکی ترس یکی دوست داشتن من دارم چی میگم

حواسمو جمع کردم باید فرار کنم نباید دوباره برمینگشتم حتی اگه من برای آرسینم جون بدم اون شوهر خواهرمه نه شوهرم آره همینه باید فرار کنم

صاحب املاکی.سلام جناب سرگرد

با شنیدن حرفش با تعجب سرمو آوردم بالا وای خدا چه

چشمایی یاده چشمای آرسین افتادم که همین رنگو داره
سرگرد بهم نزدیک شد خواست بهم دست بند بزنه که
کشیدم عقب

سرگرد با این کارم یه پوزخندی زد

دوباره اومد جلو تو یه حرکت دستمو گرفت دست بندو زد
به دستم بازومو گرفتو کشید صدای پوزخند صاحب مغازه
رو شنیدم بعدم حرفی که زد

ص.ا.این عاقبت دخترای فراری

با خشم نگاهش کردم

-از چیزی که خبر نداری پس زر مفت نزن

بعدش با سرگرده همقدم شدم اما زیر لب با خودم داشتم
حرف میزد

پارت صدو چهلم

به زور سوار ماشین کردم خودشم نشست جلو راننده
ماشینو حرکت در آورد به پیچ کوچه که نزدیک شدیم درو
باز کردم خودمو پرت کردم بیرون صورتم با برخورد به
اسفالت زخم شده بود سوزش پامم درد داشتم صدای
ترمز ماشینو شنیدم از جام بلند شدم با همون پام لنگ
لنگون میدویدم ولی هر یه قدمه من سه قدم اونا بود

سرگرد. وایسا..... وایسا..... قدم بدیت شلیک میکنم

ولی من محل نمیدادم فقط میدویدم تا از شرشون راحت
شم حالا تو هیری ویری گوشیمم زنگ زد

سرگرد. به نفعته وایسی

چشمم به یه کوچه خورد یه لبخند مرموز زدم سرعتمو تند
تر کردم سمت کوچه وقتی به کوچه رسیدم پیچیدم توش
برگشتم دیدم سرگرده هنوز با اسلحه دنبالمه برگشتم
پیچیدم. تو اولین کوچه ای که دیدم پیچیدم دوباره یه
کوچه دیگه و یه کوچه دیگه و یه کوچه دیگه تا انتهایش
رفتم که خوردم به بن بست

وای نه حالا چیکار کنم

سرگرد. بلاخره افتادی تو تله

سریع برگشتم صدای آخم در اومد شکم نیس سنگ جای
شکم داره

سرگرد. بسع موشو گربه بازی

بعد این حرفش چنان دستمو گرفت پیچوند که جیغم رفت
هوا

-آخخخخ

سرگرد. اینو داشته باش تا سرگرد مملکتو به بازی نگیری

بعدشم دستمو گرفتم کشید همینکه از کوچه بن بسته
اومدیم بیرون سرمو به بازوش نزدیک کردم چنان گازی

گرفتم ازش که خدای عالمه که صدای فریادش در اومد

سرگرد. آخخخخخخخخخخخخ

پارت صدو چهلو یکم

دستش از رو بازوم شل شد منم از موقعیت استفاده کردم
مث فشنگ شروع به دویدن کردم انقدر دویدم تا نفس کم
آوردم سرمو برگردوندم ببینم گم کردن دیدم از سر کوچه
دارن میان یکم اینور اونورو نگاه کردم تا بتونم شاید راه
حلی پیدا کنم که چشمم به در یه باغ خورد که نیمه باز بود
واردش شدم پشت دیوار قائم شدم

بعد دو دقیقه صدای اون سرگرده رو شنیدم

سرگرد. شما چپ برین ما راست میریم

سرباز. بله قربان

وایسادم تا برن برای اینکه از بیکاری حوصلم سر میره
شروع به شماردن درختا کردم رسیدم به درخت
سیزدهمی «ای از این عدد چقدر بدم میاد» که دیدم صدای
نمیاد از جام بلند شدم لباسمو تکوندم از لای در سرک
کشیدم هیچ خبری نبود آروم از باغ خارج شدم خب
خداروشکر از اون پلیسه خبری نیس راه سر کوچه رو
گرفتم وقتی رسیدم سر کوچه یه املاکی دیدم سری یه
چادر سر کردم که دستای دستبند زدمو نبینه رفتم تو فقط
خدا خدا میگردم شرایطمو قبول کنه وقتی وارد شدم املا

کی که پیر مرد بود

املاکی. بله بفرمایید

-سلام راستش خونه میخواستم

همش حواسم به بیرون که پلیس نبینتم یا املاکی

دستای دستبند زدمو نبینه

املاکی. رهن یا اجاره؟

-اجاره

املاکی. چقدر پول دارین؟

-۱۵

البته بیشتر داشتم بیشتر از این نمیخواستم

املاکی. من یه خونه دارم

-میشه ببینم

املاکی. البته

سعی کردم لحنمو بغض آلود کنم

-فقط یه چیزی من از خونم فرار کردم یعنی مجبور شدم

فرار کنم از دست شوهرم آخه یه بند منو میزد منم بخاطر

بچم «دستمو گذاشتم رو شکمم» فرار کردم الانم هم

شناسنامه هم کارت ملیم دست شوهرمه

املاکی. واقعا متاسفم دخترم زمونه برای هرکس یه بازی
در میاره

-میشه...میشه بخاطر بچم بهم خونه بدید

پارت صدو چهلو دوم

پیر مرده یکم نگام کرد

وقتی تردید پیر مرده رو دیدم شروع کردم به گریه کردن
از جام بلند شدم «الکی» صداشو در میاوردم

-باشه میرم یه جای دیگه بلاخره یکی بهم اعتماد میکنه
منو بچمو پناه میده به سمت در رفتم

پیر مرده. دخترم این چه حرفیه توهم مٹ صبای خودم
ولی فک نکنم خونم به درد تو و بچت بخوره

-مهم نیس فقط یه سر پناه باشه

پیره مرده. پس پاشو دخترم پاشو بریم خونه رو نشونت
بدم

از جام بلند شدم به سمت در خروجی رفتیم همینکه از در
خارج شدم چشمم به سرگرده خورد ولی اون حواسش
نبود سری نشستم تو ماشین پیر مرده البته با اون دستای
دستبند زده درو باز کردن سخت بود اونم ماشینو روشن
کردو حرکت کرد بعد نیم ساعت داخل یه کوچه رفتیم
جلو یه در مشکی وایسادیم پیره مرده ماشینو نگه داشتو

پیاده شد منم پشت سرش پیاده شدم درو با کلید باز کردو
وارد حیاط شدیم به حیاطش نگاه کردم یه حیاط
مستطیلی نه حوضی نه چیزی زیاد از حیاطش خوشم
نیومده بود ولی خب چاره ایی نداشتم پس به همینم
غنیمته به سمت داخلی خونه وقت وارد خونه شدم خورد
تو ذوقم یه خونه مر به کوچیک فک کنم پنجاه مترم نمیشد
یه آشپز خونه کوچولو بغل در بود یه درم بغل آشپز خونه
که بازش کردم دیدم اتاق خوابه ولی نه حموم داشت نه
سیروس بهداشتی با تعجب برگشتم سمت مرده

-بخشید حموم سیرویس بهداشتی کجاس؟

پیر مرده. بیرونه

-پس چرا من چیزی ندیدم از خونه زدم بیرون نگام به
حموم افتاد بغلشم رو شویی نگامو چرخوندم سیرویس
بهداشتی رو گوشه دیگه حیاط پیدا کردم

پارت صدو چهلو سوم

پیر مرد. خب خونه رو همین طوری بهت میدم ولی یه
چیزی خیلی بخشیدا ولی واسه من دردسری درست نکنی

سرمو شرمگین انداختم پایین

-بله حتما فقط یه چیز

منتظر نگام کرد

-یک این که ماهیانه باید چقدر بهتون بدم دوم اینکه کسیو
میشناسین که بتونم پیشش کار کنم

پیر مرد. ماهیانه پونزده تومن دویست

-باشه

پیره مرد . احمدی فامیلیم احمدیه

-آها

احمدی.خب من میرم ولی برای کار میتونی از زنای
همسایه پرسسی

-حتما بعد میشه شماره کارتتونو بدید پولو براتون انتقال
بدم آخه الان همراهم نیس

«۲۲ احمدی.البته».....

-فردا براتون میریزم

احمدی.باشه

احمدی رفت منم درو بستم پشت در نشستم به خونه نگاه
کردم وضع خونه خیلی خراب بود باید خیلی وقت
میداشتم تا بتونم اون چیزی میخوام در بیاد دیدم با
نشستن چیزی حل نمیشه از جام بلند شدم رفتم تو خونه
یه نگاه به خونه کردم دوباره زدم بیرون اول رفتم پیش یه
کلید ساز تا دستبند تو دستمو باز کنه اونم با کلی چشم
غره باز کرد منم پولو پرداخت کردم رفتم مغازه درو

پنجره یه درو پنجره خوب سفارش دادم رفتم رنگ خریدم
رنگ یاسی واسه اتاق سفید آشپز خونه سوسنی برای
پذیرایی

حدود دو ساعت خریدم طول کشید که برگشتم خونه
چون آدرس خونه رو به در و پنجره سازه داده بودم اومده
بود اندازه بگیره رفتم جلو

-سلام

مرد.سلام

درو باز کردم وارد شدم مردم اومد تو من تو حیاط موندم
تا اون کارشو انجام بده

پارت صدو چهلو چهارم

شرمنده نگاش کردم

-بخشید و ساسل پذیرایی ندارم

مرد.این چه حرفیه خواهر

بعدش خواس و سایلشو جمع کنه که گفتم

-بخشید میخواستم در حموم سیرویس بهداشتیم عوض
کنم اندازه میگیرید

مرد.بله حتما

رفت سمت حموم و سیرویس بهداشتی وقتی اندازه گیری

تموم شد

بعد این حرفش وسایلیشو جمع کردو از اتاق زد بیرون منم دست به کار شدم تا کارارو انجام بدم

الان سه روز که کار من شده بشور بساب خونه که خدارو شکر تموم شد دیروزم مرد نجار اومد درو پنجره رو نصب کرد

تو این سه روز گوشیم خاموش بود دلم لک زده بود برای صحبت کردن با یلدا گوشیو روشن کردم تا روشن شد زنگ زد

یلدا

.....-ال

یلدا.بیشتع وووووور کدوم گوری هستیییییی فکر منو نمیکنیییییی

-اووف تموم شد یه نفس بگیر بابا یه اسباب کشی کوچیک داشتم داشتم اونو ردیف میکردم

یلدا.اسباب کشی اسباب کشی به کجا؟

-بوشهر

یلدا.چییییییی؟

-همونکه شنوفتی

یلدا.آتی بگو که دروغه

-نه به هیچ عنوان

یلدا.هیچی آتریسارفته بوشهر

--

-چمیدونم بابا مٹ تو خولو چله دیگه

پارت صدو چهلو پنجم

-هویی خودتی

یلدا.نه عزیزم تا تو هستی به من نمیرسه

-یلدا|||خفت میکنما

یلدا.عیزم یه کاری بگو که بتونی آخه تو که دستت بهم
نمیرسه جیگر

-یلدا|||

یلدا.جوووونمممممم

-درد کوفتت زهر

یلدا.ای جان چه حالی دارم من میکنم حرص دادن تو لذتیه
برا خودش

-یلدا|||

یلدا. کوفت یرقان هی یلدا یلدا همه محل اسم قشنگمو
فهمیدن

-ایش خود پسند دلم برای اون محسن میسوزه چطور
میخواد تحملت کنه

یلدا. آخ گفتم محسن خوب شد یادم آوردی میدونستی
محسنم تو باند ساتیاره

-شوخییی؟

یلدا. نه به جون تو دیروز باز داشتش کردن آخ دلم خنک
شد پسره الدنگ منم قراره پس فردا برم درخواست طلاق
بدم

-یعنی میخوای جدا شی

یلدا. تو میگی با یه قاچاقچی که پس فردا سرش میره بالا
دار بمونم عمرا اگه دوسش داشتم به پاش میموندم ولی
دوسش دارم نه هیچی

-باشه آجی

یلدا. من برم آجی مامانم صدام میکنه

-باشه آجی خدا حافظ

یلدا. خدا حافظ

گوشیو قطع کردم از جام بلند شدم رفتم داخل آشپز خونه
یه املت درست کردم با تخم مرغ زیاد آخه من املت با

تخم مرغ زیاد دوست دارم وقتی آماده شد خوردم ظرفارو شستم رفتم اتاقم یه مانتو سورمه ای با شلوار کتون مشکی پوشیدم یه شال مشکیم گذاشتم کیف سورمه ایم از خونه زدم بیرون تا شاید بتونم کاری پیدا کنم از هر کوچه ای میگذشتم عابری میدیدم ازش سوال میکردم بعضیا آدرس اشتباه میدادن بعضیا میگفتن نمیدونیم بعضیام میگفتن کار برا زن پیدا نمیشه هه چه مسخره

خلاصه با کلی مکافات تونستم آدرس خونه یه پیر زن که تولیدی داشتم بگیرم برا کار وقتی آدرسشو فهمیدم ساعت عصر بود دیگه پاهام جون نداشت ۵

پارت صدو چهلوششم

چون خونم نزدیک بود با همون پاهای بی جونم به سمت خونه رفتم وقتی رسیدم درو باز کردم رفتم تو درو بستم به سمت خونه رفتم وارد حال شدم مانتومو در آوردم پرت کردم رو زمین شالم یه ور دیگه پرت کردم شلوارمو رفتم تو اتاق که عوض کنم که دیدم همه بندم چسبونک پس از داخل کمد یه دست لباس در آوردم از اتاق زدم بیرون وارد حیاط شدم رفتم داخل حموم لباسارو گذاشتم رو سکو لباسامو در آوردم گذاشتم پغیین سکو آبو باز کردم آبو ولرم کردم رفتم زیرش ولی پدرمو در آورد«هی آب زیاد داغ یا زیاد سرد میشد»بعد اون هموم لباسامو پوشیدم از حموم رفتم بیرون یه تشت آوردم لباسای شستنیمو انداختم توش یودر دستیم ریختم آبم ریختم

شروع به شستن کردم بعد شستن لباسارو رو بند پهن کردم
آب تشتو خالی کردم با آب تشتو شستم کنار دیوار تشتو
گذاشتم پیش دیوار وارد خونه شدم بدون اینکه چیزی
بخورم رفتم پشتی پتو آوردم گرفتم خوابیدم با دل ضعه
شدید از خواب پریدم ولی انقدر خوابم میومد که آخر از
جام بلند شدم راهی آشپز خونه شدم برقو روشن کردم
دوتا تخم مرغ واسه خودم درست کردم با نون خوردم
۳:۴۰ وقتی تموم شد به ساعت نگاه کردم

-یعنی من از ساعت پنج تا الان خواب بودم

پارت صدو چهلوهفتم

دیگه خوابم نمیومد ولی برای اینکه فردا سر حال باشم
مجبور بودم بخوابم برگشتم حال دراز کشیدم انقدر این
پهلو اون پهلو شدم که خوابم برد*صبح با صدای زنگ
هشدار از خواب بلند شدم رخت خوابارو جمع کردم رفتم
حیاط دستو صورتمو شستم تو خونه رفتم تو آشپز خونه
کتیو پر آب کردم گذاشتم رو گاز شعله رو زیاد کردم از
آشپز خونه اومدم بیرون رفتم تو اتاق از داخل کمد یه
مانتو سبز با شلوار کتون مشکی با شال سبز و کیف مشکی
در آوردم پوشیدم یه آرایش لایتم کردم از اتاق زدم بیرون
کتی جوش بود سری رفتم تو قوری چایی ریختم آبم
ریختم گذاشتم رو کتری اومدم بیرون کتونی مشکیمو از
جا کفشی در آوردم چون تازه گرفته بودم خداروشکر
نیازی به تمیزی نداره دوباره برگشتم آشپز خونه یکم صبر

کردم وقتی چایی آماده شد گازو خاموش کردم یه لیوان چایی برا خودم ریختم گذاشتم زمین از داخل یخچال نون باگت با مربا رو در آوردم نشستم لقمه خوردم بعد اینکه تموم شد از جا بلند شدم لیوانو تو سینک گذاشتم نشد چاییمم بخورم مربا نونم گذاشتم تو یخچال از آشپز خونه زدم بیرون کتونیا مو پوشیدم به سمت در حیاط رفتم از خونه زدم بیرون بعد اینکه دو کوچه رو رد کردم رسیدم به خونه همون تولیدی زنگ زدم

پیر زن. کیه؟

-سلام برا کار اومدم

بعد چند دقیقه صدای لخ لخ دمپایی اومدم در باز شد

پیر زن. هان چیه چیکار داری؟

-سلام برای کار اومدم

پیر زن اومد بیرون یه نگاه به راست یه نگاه به چپ انداخت دستمو کشید برد تو

پیر زن. خب

-چی خب

پیر زن. شرایطو میدونی؟

-نه مگه کار کردن شرایط داره

پیر زن یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم انداخت

پیر زن.نگو که تا حالا دختر ملکه الیزابت بودی و کاری نکردی

اووف چه زبونی داره شیش تای منو قورت میده

-خب راستش بله اولین بارم کار میکنم

پارت صدو چهلو هشتم

پیرزن.خب حالا کار با چرخو بلدی؟ یا اونم بلد نیستی؟

-نه بلدم البته یکم

بیا که کارتو شروع ۶پیر زن.پس برو سه روز دیگه ساعت

کنی

-الان همیشه کارمو شروع کنم؟

پیر زن.نه

بعدم دستمو گرفتمو کشید از خونه پرتم کرد بیرون تا

اومدم حرف بزتم درو روم بست منم برگشتم خونه

لباسامو در آوردم ناهار درست کردم خوردم گرفتم

خوابیدم چون خیلی خسته بودم

الان سه روز از اون روزی که رفتم خونه پیر زنه میگذره

باید امروز برم واسه کار میرفتم صبح از خواب بلند شدم

رفتم دستو صورتمو شستم اومدم یه لقمه خوردم از خونه

.... زدم بیرون

آرسین

اون روز که با سهراب رفتم برای بچه شناسنامه بگیرم اول که مسئول گفت باید خود بیمارستان شناسنامه بگیره بعد با دیدن شناسنامه خالی قبول نکرد منم مجبور شدم دست خالی از اونجا بزنم بیرون مجبور شدم سهرابو بذارم مراقب السا برگشتم رشت به هوای اینکه آتریسا برگشته ولی با دیدن جای خالیش انگار قلب منو کندن از اون روز شدم پر از نفرت و کینه عقده نسبت به آتریسا از اون دنبال هر سر نخى بودم که برسه به آتریسا که بتونم برش گردونم دنیا رو براش جهنم کنم ولی سر نخى نبود ولی قبلش اتاق خواب بچه رو آماده کردم دستگام گرفتم که دیگه نبرمش بیمارستان

△△حال

باربد

-آخه من چطور با یه عکس قدیمی خاله رو پیدا کنم

مامان.من نمیدونم باید خواهرمو پیدا کنی

پارت صدو چهلو نهم

-آخه مادر من یه چیز بگو با عقل جور در بیاد

مامان.دستت درد نکنه دیگه بی عقم شدیم

-آخه مامان خوشگلم تو نه فامیلی شوهر خاله یادته نه

میدونی خاله مردس یا زندس نه میدونی خاله جون دختر

خوشگل واسه پسر خواهرش داره یا نه

مامان. فامیلیش فک کنم آریان پاریان داریان ساریا یه چیزی تو این مایع هاس

-دمت گرم مامان این همه فامیلیو از کجا آوردی

مامان. از سر قبرم

-اِ مامان

مامان. یامان به جای اینجا نشستن برو بگرد دنبال خواهرم

-مامان یعنی من کارو زندگیمو ول کنم برم تهران دنبال خواهر شما

مامان. آره زود باش

-باشه قربونت برم میرم

از اتاق مامان اومدم بیرون

-اووف خدا خودت کمکم کن که خالمو پیدا کنم

لباسامو در آوردم خواستم لباسای نظامیمو بپوشم که نگام به بازوم افتاد که یه سیایه کم رنگ دیدم دوباره یاد اون دختر افتادم دختری که چند شبه هم تو خوابمه هم تو ذهنم خدا من چرا دارم بهش فکر میکنم اون دختر یه آدم معمولیه پس چرا هی فکرو ذکرمو به خودش مشغول میکنه

با صدای زنگ گوشی به خودم اومدم گوشیمو از تو جیبم در آوردم گذاشتم بغل گوشم

-الو بگو

آرسام. سلام داداش کجایی؟

-میخواستی کجا باشم درمورد اون موضوع

آرسام. منظورت خالس؟

-آره ن پ عمم

آرسام. خوب حالا زود بیا اداره سرهنگ کارت داره

-دارم میام

آرسام. پس منتظر تیم

-اوکی

سری گوشیه قطع کردم لباس نظامیمو پوشیدم از اتاق
اومدم بیرون

....-مامانمامان

مامان. جانم بارید

-مامان من دارم میرم اداره کاری نداری؟

مامان. وا پسرم تو که تازه اومدی کجا میخوای بری

-برم سرهنگ باهام کار داره

مامان. باشه پسرم فقط مراقب خودت باش

-چشم

کفشامو پوشیدم از خونه زدم بیرون سوار پرایدم شدم حرکت کردم بعد یه ربع جلو در اداره بودم ماشینو پارک کردم پیاده شدم رفتم داخل

آرسام.اومدی باربد

-ن نیومدم هنوز تو راهم پس فردا میرسم

آرسام.خاک برست مثلا سرگرد مملکتی

-حالا اینارو بیخیال میدونی سرهنگ با من چیکار داره

آرسام.اگه بیای بریم اتاق جلسه هم من میفهمم هم تو

-اوکی بریم

با آرسام رفتیم اتاق جلسه همه بودن

سرهنگ.بیاین بشینین که میخوام شروع کنم

رفتیم نشستیم

سرهنگ.خب همتون میدونید که قرصای روانگردان تو بازار به اسم قرصای لاغری و چاقی فروخته میشه من یه سری تحقیقات انجام دادم که فهمیدم سازنده این قرصا کیه

-کیه سرهنگ؟

سرهنگ.این قرصا به وسیله شریف یعنی سالار شریف قاچاق میشه به ایران به دست مردم بیگناه خریداری

میشه حالا ما تو این عملیات به یه مرد مجرد نیاز داریم

با این حرف سرهنگ همه سرا برگشت سمت من

پارت صدو پنجاهم

یه جوری نگاه کردن که فکر فکر کردم لختم به خودم نگاه

کردم وقتی مطمئن شدم که لباس تنمه

-وا چتونه چرا همچین نگاه میکنید یه لحظه به خودم

شک کردم خو

آرسام. چه شکی؟

خواستم جواب این حاضر جوابو بدم که با سرفه مصلحتی

سرهنگ ساکت شدم

سرهنگ. خب میگفتم من به یه فرد مجرد نیاز دارم و یک

ماموریت براش دارم اینجا همه متحلمن تو اینجا مجردی

-خب انجام دادن ماموریت وظیفه منه

سرهنگ. تو اون بانده دخترهس به اسم هانده که دختر

سالاره تو باید اون دختره به خودت جذب کنی

-چیکار کنم؟

سرهنگ. پسرم برای اینکه اون بانده بگیریم تو باید دختر

شریفو به خودت جذب کنی

....-اما این همه چرا من

سرهنگ.ميدونم پسر م خيلي سخته وانمود كني عاشق
دختر يه قاچاقچي ولي تو فقط ميتوني كمكمن كني
... درضمن چون هم بهت اعتماد دارم هم

آرسام.وای چه عاشقانه خدارو شکر سرهنگ زن نشد وگرنه
...داداش مارو اغفال

با چشم غره من لال شد

آرسام.اووف باز اين باربد هاپو شد

-هاپو باشي خيلي بهتر تا دلکک

آرسام.داداشم اشتب نگفتي

سرهنگ.بسه...بسه....دعوا باشه واسه خونتون بيا اينم
عكس دختری كه بايد نقش معشوقش رو بازی كني

آرسام مثلا ترسيده زيב دهندو كشيده منم عكس اون
دختره رو از سرهنگ گرفتم نگاه كردم

همه جاش عمل يه جا غير عمل نبود

يه دفعه يه جوري شدم

آرسام.داداش حالت خوبه؟

بهش نگاه كردم

-آره حالم خوبه

آرسام.ولي يه جوري

پارت صدو پنجاهو یکم

-فکر میکنی

آرسام. هر جور راحتی خب سرهنگ با اجازه من برم پیش
همسرم

و یه احترام نظامی گذاشت

سرهنگ. آزادی برو

سرهنگ. پسرم چیزی شده

-نه جناب سرهنگ منم با اجازه برم سرپستم

احترام نظامی گذاشتم

سرهنگ. آزادی برو

از اتاق سرهنگ اومدم بیرون جلو در آرسامو دیدم

-مگه قرار نبود بری خونتون

آرسام. چرا ولی تا نفهمم تو چته نمیتونم برم

-میخواستی چم باشه از اونور مامان اصرار داره خاله رو
پیدا کنم از این طرف این ماموریت جدید

آرسام. بخدا اگه گیلدا میذاشت من میرفتم ولی میدونی
گیلدا اگه بفهمه یه پشه منث از بغلم رد شد قیامت به پا
میکنه دیگه چه برسه یکی دوماه نباشم ور دل یه دختر
باشم

-باشه بابا بهونه ت مورد واقع قرار گرفت حالا برو

آرسام.باشه

آرسام رفت تازه یادم اومد پرونده این ماموریتمو از سرهنگ نگرفتم به سمت اتاق سرهنگ رفتم در زدم

سرهنگ .بیا تو

رفتم تو احترام گذاشتم

سرهنگ.آزاد چیزی میخواستی ؟

-پرونده این ماموریتمو

پارت صدو پنجاهو دوم

سرهنگ پرونده رو از رو میز برداشت گرفت سمتم

سرهنگ.بیا بگیر اتفاقا بعد رفتنت یادم اومد

پرونده رو ازش گرفتم احترام نظامی گذاشتم از اتاق

سرهنگ اومدم بیرون وارد اتاق خودم شدم رو صندلی

نشستم پرونده رو باز کردم شروع به خواندن کردم

بعد دو ساعت پرونده تموم شد گردنم از بس خم بود درد

گرفته بود گردنمو یکم چپو راست کردم که گردن دردم

دقیقه ۴:۳۳ بهتر شه به ساعت نگاه کردم

با صدای تق به در نگاه کردم

-بفرمایید

رحمانی اومد تو احترام نظامی گذاشت

-آزادی

رحمانی عادی وایساد

رحمانی.جناب سرگرد جناب سرهنگ کارتون داره

-باشه برو منم الان میام

رحمانی دوباره خواست احترام بذاره که

-راحت باش برو

رحمانی رفت بیرون از جام بلند شدم از اتاقم خارج شدم

جلوی اتاق سرهنگ وایسادم در زدم

سرهنگ.بیا تو

وارد اتاق سرهنگ شدم احترام گذاشتم که سرهنگ آزاد

باش داد

-سرهنگ با من کاری داشتید؟

سرهنگ.میخواستم ببینم پرونده رو خوندی

پارت صدو پنجاهو سوم

-بله خوندم

سرهنگ.پس واسه هفته آینده آماده باش

-اطاعت میتونم برم خونه واسه اینکه وارد باندشون بشم

..... سرهنگ.مگه قرار نیست از طریق دخترش

-چرا سرهنگ ولی میخوام نقشه بکشم که چطور دخترشو
بتونم به سمت خودم بکشم که ماموریت انجام شه

سرهنگ.خیله خوب برو مرخصی

یه احترام نظامی گذاشتم از اتاق خارج شدم از اداره زدم
بیرون سوار ماشین شدم روندم تا خونه که بتونم یه نقشه
درست درمون بکشم

آرسین

طبق معمول تو اتاق بودمو واسه آتریسا نقشه میکشیدم
که تق به در خورد

-بیا تو

فرح درو باز کرد اومد تو

فرح.آقا وکیلتون اومدن باهاتون کار دارن

-باشه بهش بگو بره اتاق مهمان تا پیام

فرح.چشم آقا

خواست بره که صداش کردم

فرح.بله آقا

-دوتا قهوه ترک با کیک بیار

فرح.چشم آقا

فرح از اتاق خارج شد منم رفتم تو سرویس یه آب به دستو صورتم زدم از سرویس خارج شدم لباسمو مرتب کردم

پارت صدو پنجاهو چهارم

از اتاق خارج شدم از پله ها رفتم پایین وارد اتاق مهمان شدم که فرحو وکیلو دیدم وکیل با دیدنم از جاش بلند شد

وکیل.سلام آقای راد

-سلام

بعد رومو کردم سمت فرح

-کارت تموم شد

فرح.بله

پس برو آشپزخونه هیچ کسم نیاد پنجاه سانتی این اتاق

فرح.بله آقا

فرح بعد این حرف رفت بیرون

-بشین سعادت

وکیل.س.خب آقا من اینو پدر شعله خانم قبل مرگش به من داد

-مگه تو تا الان خارج نبودی ؟

وکیل.س.بله بودم ایشونم برام پست کردن

-حالا این نامه چیه ؟

وکیل.س.چون من تازه دیروز برگشتم مجبور شدم امروز
پیام که وصیت نامه اون مرحوم رو بهتون برسونم

-خب بازش کن من منتظرم

وکیل.س.نمیشه باید دوتا دخترای مرحوم باشن

پارت صدو پنجاهو پنج

-نمیشه برای من بخونی ؟

وکیل.س.خیر

-اووف آخه من از هیچکدومشون خبر ندارم راستش من از
شعله طلاق گرفتم و آتریسام رفته خارج

وکیل.س.پس من اینو میدارم موقعه ای که دوتا دخترای
مرحوم باشن

-خب برای من بخون بهشون میرسون

وکیل.س.نمیتونم آقا راد من نمیتونم به قوانین پشت پا
بزنم

-خب من همسر آتریسام

وکیل.س.چی شما کی با آتریسا خانوم ازدواج کردین ؟

-خب....خب راستش عقد نکردیم صیغه کردیم

وکیل.س.کی پس آتریسا خانوم چرا رفتن خارج

-خارج نیست ولی امروز و تو عمارت همیشه بذار فردا
میام دفترت

وکیل.س.باشه پس من فردا منتظرتم

-پس تا فردا

وکیل از اتاق مهمان خارج شد بعد چند دقیقه فرح اومد تا
وسایو برداره

منم از جام بلند شدم به اتاقم برگشتم وقتی درو باز کردم
چشم به عکس آتریسا خورد که پر از سوراخ بود یعنی این
جوری بگم همیشه رو صورتشو نشونه میگرفتم رفتم از تو
کشو تیرای دارتو در آوردم ولی نه چشم به یه چیز بهتر
افتاد

تفنگگ

ور داشتم برگشتم سمت عکس. آتریسا دستمو گذاشتم رو
ماشع شلیک کردم ولی اتفاقی نیفتاد خشابو در آوردم که
دیدم تیری توش نیست دوباره برگشتم از تو کشو هفتا
گلوله در آوردم همه رو گذاشتم تو خشاب خشابو جا
انداختم برگشتم پشت سر هم به تیر اندازی به تیر سوم یا

چهارم رسیده بودم کخ در یه دفع باز شد الناز فرح عباس
اومدن تو

فرح.آقا خوبید؟

-آره....کی گفته بیاین تو برین بیرون...برین

فرح به الناز چیزی گفتو الناز زود غیب شد فرح به سمت
میز عسلی رفت یه لیوان آب ریخت به سمتم اومد

فرح.آقا این آبو بخورید آرومتون میکنه

النازم زود اومد

الناز.بفرمایید آقا این قرصو بخورید آرامبخشه

قرصو از الناز گرفتم خوردم آبم از فرح گرفتم خوردم فرح
کمکم کرد تا برم روتخت بخوابم وقتی خوابیدم فرح روم
پتو کشید برقم خاموش کرد رفت بیرون منم کم کم
*چشمام بسته شد خواب ربودم

پارت صدو پنجاهو ششم

وقتی از خواب بیدار شدم صبح شده بود به ساعت نگاه
ا۰کردم

-اووف

از جام بلند شدم به سمت سرویس رفتم دستو صورتمو
شستم اومدم بیرون تازه یادم اومدم امروز با وکیل قرار
دارم یس از تو کمد کت شلوار طوسیمو در آوردم رفتم تو

رخت کن عوض کردم برگشتم ساعتو دست راستم بستم
یه دست بند چرم قهوه ای سوختم بستم دست چپم یکم
موهامو درست کردم از اتاق زدم بیرون از پله ها رفتم
پایین وقتی پله ها تموم شد فرحو صدا زدم

فرح.بله آقا کارم داشتید؟

-حواست به خونه باشه من دارم میرم بیرون

فرح.چشم آقا

از عمارت زدم بیرون سوار ماشینم شدم ماشینو روشن
کردم آران «بادیگارد» درو باز کرد منم پامو گذاشتم رو گاز

بعد چهل پنج دقیقه رسیدم دفتر وکیلیم ماشینو کنار
خیابون پارک کردم از ماشین پیاده شدم وارد دفتر شدم
منشی پشت میز بود

-سلام

منشی.سلام آقا راد

منشی با عشوه نگام میکرد که از اون چشم غره هامو
نصیبش شد

-با سعادت کار دارم هس؟

منشی که معلوم بود از چشم غره من ترسیده بود خودشو
جمع کرد

منشی.بله هستن

-بهش بگو راد اومده

منشی.چشم

منشی گوشيو برادشت يه دكمه رو فشرد

منشی.آقا سعادت آقا راد اومدن

سعادت.....

منشی.چشم آقای سعادت

منشی گوشيو قطع كرد روشو كرد سمت من

منشی.يكي از موكلاشون تو هستن بعد اينكه اومدن بيرون
شما بفرماييد

-ممنون

منشی.خواهش

رفتم رو يه صندلي نشستم با گوشيم رفتم تو تلگرام
شماره آتريسا آف بود

هر سري اينو ميبينم اعصابم بهم ميريزه رفتم تو پي ویش
خالی بود یعنی امکان داره خطش هنوز روشن باشه يه
۱۰:۰۸دفعه نگام به آخرين بازديدش افتاد

-اين یعنی هنوز خطش روشنه رو صفحه کليد زدم شروع
به تايپ کردم

سلام آتريسا خانوم فکر کردی به همین راحتيا ميتونی از

دستم در ری فقط کافیه پیدات کنم تا دنیا رو برات به
جهنم کده تبدیل کنم یادت نره که تو صیغه منی زن منی
پس با پای خودت بیای بهتر تا خودم پیدات کنم

خودت برگردی شاید بتونم بهت یه رحمی کنم
ولی اگه ...اگه خودم پیدات کنم جهنم واقعیه نشونت
میدم برای من نامه میذاری که خونه من جهنمه خانمی اون
موقعه تو بهشت تشریف داشتی زیاد نازتو کشیدم پرو
شدی هار شدی ولی نگران نباش خودم با دستای خودم
رامت میکنم تا حالا نشده کسی آرسینو دور بزنه

سندو زدم بعد اینکه ارسال شد منشی صدام کرد که نگاش
کردم

منشی.بفرمایید تو آقای راد

پارت صدو پنجاهو هفتم

از جام بلند شدم با قدمای محکم وارد اتاق سعادت شدم
وکیل.س.سلام آقای راد خوش اومدین قدم رنجه کردین

-ممنون

وکیل.س.بفرمایید بشینید

رفتم نشستم

وکیل.س.چای یا قهوه؟

-قهوه

سعادت گوشيو برداشت يه دکمه رو فشرد
وکیل.س.خانم سمیعی لطفا دوتا قهوه ترک با کیک
سمیعی.....

سعادت گوشيو گذاشت

وکیل.س.خب من در خدمتم بگو گوش میکنم

-خب ماجرا از این قراره که

با تقی که به در خورد حرفم نصفه موند

وکیل.س.بیا تو

منشی درو باز کرد اومد تو یه قهوه جلو من یه قهوه جلو
وکیل سعادت گذاشت کیکام گذاشت رفت بیرون

وقتی کامل در بسته شد

وکیل.س. خب میشنوم بگو

-خب.....خب راستش من زمانی که شعله همسرم بود
آتریسارو صیغه خودم کردم

وکیل.س.یعنی چی؟یعنی الان هردو خواهر به وسیله
تو....آره

سرمو انداختم پایین

-آره

وکیل.س.تو میدونی صیغت باطله حتی اگه بچیم بیاد ح
ر.م.ز.ا.د.ه همیشه

با تعجب سرمو آوردم بالا

....-نه بگو همچین چیزی غیر محاله پس پس دخترم

وکیل.س.متاسفم آقا راد

-ولی من شعله رو طلاق دادم

وکی.س.ربطی نداره آقای راد چه از شعله خانم طلاق
گرفتید چه نمیگرفتید همینه در ضمن شما نمیتونید باهم
ازدواج کنین

-چی؟

وکیل.س.آقای راد شما با خواهر زنتون رابطه داشتید
این....

-صیغمه میفهمی چی میگی مرد حسابی چرا نمیتونم با
عشقم ازدواج کنم ما بچه داریم

وکیل.س.آروم باشید آقای راد با دادو هوار چیزی حل
نمیشه

با خشم نگاهش کردم که

وکیل.س.خب...خب راستش ازدواج شما در صورتی امکان
پذیره که شما با زن اولتون رابطه نداشته باشین

متحیر به وکیل نگاه میکردم

.....-این حرفت

..... وکیل.س.که همچین چیزی امکان نداره

پارت صدو پنجاهو هشتم

آتریسا

طوبی.زود باشید باید تا غروب نهصدتا پارچه بدوزین

شراره.وای طوبی خانم فکر دست ماهم باشید دیگه
برامون دست نموند خو

طوبی.ساکت این فقط باید تا غروب نهصدتا پارچه
بدوزین فکر فرارم به سرتون نزنه که جریمه میشین

سارا بغلم نشستته بود آروم گفت

سارا.وای مادر فولاد زره کم زر بزن مخم رفت باشه من
خوادم تا غروب نهصدتا میزنم فقط تو لال شو

از شنیدن حرفاش خندم گرفت شروع کردم به خندیدن

طوبی.هوایی دختر شهری چته کی برات جوک گفت که
خندت رفت هوا بگو شاید ماهم خندیدیم

-بخشید طوبی خانوم

طوبی.خب من بخشیدم حالام بشین کاراتو کن بجای
خندیدن ماشالل..کندم که هستی

-بله چشم

دوباره سرمو با کارم گرم کردم ولی غر غرای سارارو
میشنیدم همش سعی میکردم نخندم تا دوباره ماخزه شم
طوبی خانم دست از سرمون ور داشت ۷بلاخره ساعت
چون تونسته بودیم هفصدتا رو بدوزیم

البته من که کندم بقیه هفصدتا رو تا غروب زدن من همش
دهتا زدم توراه خونه بودیم چون خونشون همون نزدیکی
خونه من بود با من میومدن میرفتن و رابطم باهاشون

سارا.آخ الهی خودم با دستای خودم سنگ قبرتو بشورم
طوبی عفریته دست برام نموند الان برم خونه مامانم گیر
میده اینکارو کن اون کارو کن

-بسه مگه دفعه اولت بود

شراره.تو که همش دهتا زدی پس حرف نزن

-باشه بابا

آتوسا.من که دیگه عادت کردم

نهصدتا که چیزی نیس من دوهزارتام درست کردم

شراره.پس چرا امروز نتونستی

پارت صدو پنجاهو نهم

آتوسا.برای اینکه فکرم چند روزه درگیره

-برای چی؟ البته فضولی نباشه؟

آتوسا بهم لبخند زد

آتوسا. نه عزیزم راستش پسر عمم قرار آخر هفته بیاد
خواستگاریم

سارا. خب... خب

آتوسا قیافشو غمگین کرد

آتوسا. ایش همچین میگه انگار قرار قصه لیلی مجنون یا
خسرو شیرینو بشنوین چی میخواین بشنوین دختری که
آخر هفته خواستگاریشه و خواستگارشم..... دوست
داره

آتوسا بعد حرفش شروع به خندیدن کرد من سریع وارد
عمل شدم تا خواست فرار کنه شروع به زدنش کردم

-آشغال همچین قیافشو غمگین کرده بودک منم باورم شد

شراره سارا تازه به خودشون اومدن اومدن جلو اونام
شروع به زدن کردن

آتوسا. آخ نامردا شما سه نفرین آخخ شراره آرومتر نامرد

شراره. حقته تا مارو اسکول نکنی

من تازه نگام به جمعی افتاد که یا داشتن فیلم میگرفتن یا
میخندیدن

سری رفتم سمت جمعی که داشتن فیلم میگرفتن

-هویی شما دارید چه غلطی میکنید

یکی از پسرا. هوی تو کلات هیچی داریم از یه سری دلکک
فیلم میگرفتیم

-اول من کلاه ندارم دوما اون یه سری دلکک منظورت به
خودتونه دیگه

پسره. زیادی داری حرف میزنیا

-خیلی پرویی

اونیکی پسره. اونکه تویی

-فیلمی که از ما گرفتو پاکن جلو چشمم

پسره. اگه نکنم

-برات بعد تموم میشه

پسره. وا وای ایجوری نگو شلوار لازم میشم

با این حرفش حرصم در اومد با کف دوتا دستم کوبیدم تو
شونه پسره چون بی هوا وایساده بود پخش زمین شد
گوشیشم افتاد

گوشیشو برداشتم

خیالم از بابت اون پسره راحت بود چون سارا و شراره
گرفته بودنش

وقتی دیدم رمزداره پامو گذاشتم رو مچ دستش فشار
دادم

-رمز

پسره. نمیگم

بیشتر پامو فشار دادم که صورت پسره از شدت درد قرمز
شد

-گفتم رمز

پسر. منم گفتم نمیگم

پامو بیشتر فشردم که صورتش رو به کبودی رفت

-رمز ز

۱۴۷۸۹۲۱۴۵۶ پسره.

یا خدا من یادم رفت چی بود این یادش نمیره

خلاصه رمزو زدم فیلمو پاک کردم رومو سمت جمع کردم

-بفرمایید نمایش تموم شد

وقتی مردم متفرقه شدن گوشیهو پرت کردم بغل پسره

-از این به بعد خواستی از کسی فیلم بگیری بین طرف
راضی هس یا نه

پارت صدو شصتم

پسره. اونوقت من راضی نبودم تو دست به گوشیم بزنی
چی؟

-اولا فیلم من و دوستانم دستت بود میخواستی بیخیال از
بغلت رد شم خیر جناب

گوشیو پرت کردم تو بغلت از کنارش رد شدم

-بچه ها بیاین بریم

پسره. من ازت شکایت میکنم

اون یه قدمی که رفته بودمو برگشتم -چی نشنیدم یه بار
دیگه بگو؟

: اون یکی پسره گفت

گفت ازت شکایت میکنه

برگشتم سمت اونیکی هنوز گیر دست شراره سارا بود یه
پوزخند بهش زدم دوباره رومو کردم سمت این یکی

- به نظر من نری بهتره ولی میخوای بری برو شکایت کن
ولی اگه پلیس بفهمه از زنای مردم فیلم میگرفتین مارو
متهم میکنه که از خودمون دفاع کردیم یا شما پس
بهتر نیس همین جا تموم شه

پسر با ترس داشت نگام میکرد

دوباره پوزخند نشست رو لبم

....-چیه یه وقت خودتو

من زدم زیر خنده سارا شراره هم پشت سرم همش دوست داشتم خودمو به یه جنس مذکر نشون بدم بگم آره یکی اینجاس از توهم قوی تر و الان اون موقعه س هه آتی عقده ایم شدی

سارا.آتی بسته ولش کن الان کار دست خودش میده ها

برگشتم سمت بچه ها

-بریم به قول تو میترسم کار دستمون بده

تا خواستم از جام بلند شم پسر یه لا پای برام گرفت که پخش زمین شدم فقط گرمی چیزو حس کردم از هوش رفتم

.....

تو یه بیابون بودم ولی صدای گریه میومد صدای گریه یه بچه هر طرفو نگاه میکردم صدا از اون طرف بود ولی چیزی معلوم نبود یه دفعه صدای یه غریبه و آشنا اومد

به طرف جهت صدا برگشتم ولی بازم هیچکس نبود

++این صدا صدای

...گریه دخترته....دخترته....دخترته....دخترته

-چی این صدای السامه دخترم ک...کجاس

++تو باعث گریشی با رفتنت اون هر روز ضعیف تر میشه

.....ن ... نه....نههههه این امکان نداره من اونو

++خفه شو به توهم میگن مادر تو ترکش کردی تو تو فقط
باعثشی

.....-من نمیخواستم نمی

++تو باعثشی

-نهههههههههههه من بچمو میخوام الساااااااااااا

.....یه دفعه از جام
پریدم

-الساااااااااااا دخترمممممممم

یه دفع در باز شد سارا اومد تو

سارا.آتی عزیزم چیشده چرا جیغ کشیدی ؟

-سارا.....الساااا...دخترم ...داشت گریه میکرد ..چرا ولش
کردم

پارت صدو شصتو یکم

سارا.چی داری میگی آتی چرا هذیون میگی بذار پیش
دکترت

-نه هذیون نیست من یه دختر دارم

سارا اولش گنگ نگام میکرد ولی بعد اومد نشست پیشم

سارا. عزیزم میخوای برام بگی تا خالی شی البته اجباری
نیست اگه دوست داری بگو

..... -خب... خب راستش من

وقتی کل داستانو براش تعریف کردم کل صورتم از اشک
خیس بود به سارا که نگاه کردم دیدم اونم مث منه

سارا. الهی قربونت برم آجی

-خدا نکنه سارا خواب دیدم بچم یه بند داشت گریه میکرد
یه صدای غریبه آشنا میگفت مقصر گریش منم

سارا. الهی دورت بگردم فقط خواب بود تموم شد

تقی به در خورد سارا رفت درو باز کرد

آتوسا شراره اومدن تو

آتوسا. وا شما چرا دارین گریه میکنین

-چیزی نیس

سارا. من برم به دکترت خبر بدم به هوش اومدی

شراره. مگه تا الان نگفتی

سارا. نه مگه حواس میذارن واسه آدم

بعدم یه چشمک به من زد و از اتاق خارج شد

آتوسا. خب خانم خانما خوبی میدونی کلی مارو ترسوندی

-شرمندم

شراره.دشمنت چرا تو

یه لبخند زدم که لبم درد گرفت

پارت صدو شصتو دوم

آتوسا یه پلاستیکو گذاشت یخچال با یه کمپوت آناناس
برگشت

-این چیه؟

تا اومد جواب بده در اتاق زده شد دکتر اومد تو

شرار و آتوسا.سلام

دکتر.سلام

بعدش اومد سمتم

دکتر.با اینکه دوستت وضعییت خوبه ولی من یه بار دیگه
چک میکنم میدونی سمت چیه؟

-آتریسا

دکتر.فامیلیت

باید چی میگفتم راد یا آریا هه راد

-آریا

:دکتر عدد سه رو نشون داد گفت

این چند تاس

-سه تا

خوبه همچی یادشه

سارا. ممنون

خواهش

:دکتر از اتاق رفت بیرون سارا گفت

چیشد ازش شکایت کردین؟

شراره. آره تازه پسره قضیت میگفت حقش بود تازه
کمشم بود

سارا با چشم به من اشاره کرد که نطق شراره بسته شد

: ولی من گفتم

چرا شکایت کردین

آتوسا. یعنی چی؟

-لطفا برین شکایتتونو پس بگیرید

.....شراره. ولی

-خواهش کردم

.... سارا. ولی آتی اون از قصد

-چه از قصد چه از عمد خدا جای دیگه جوابشو میده برین

شکایتتونو پس بگیرید
پارت صدو شصتو سوم
شراره. اووف باشه
آتوسا. چی چپو باشه اون پسره باید ادب شه
-بچه ها تو رو خدا من به اندازه کافی بدبختی دارم لطفا
اینم زیاد نکنید
سارا سرشو انداخت پایین
سارا. باشه ... باشه فقط گریه نکن
با قدر دانی نگاهش کردم که روشو کرد سمت شراره آتوسا
سارا. بچه ها برین شکایتو پس بگیرین
شراره آتوسا. باشه
شراره آتوسا از اتاق خارج شدن
سارا. باشه آجی گریه نکن منم میشینم پا به پات گریه
میکنما
بهش لبخند زدم
سارا. بگیر بخواب خسته ای
-باشه
چشمامو بستم در عرض یه دقیقه خوابم برد با صدای

حرف زدن از خواب بیدار شدم ولی اصلا حس باز کردن چشمم نداشتم

شراره. نه ما شکایت نامه ای تنظیم نکردیم یه بارم گفتم پلیسا گفتن فقط شاکی میتونه شکایت کنه

سارا. پس اون موقعه چی میگفتی ؟

شراره.....

سارا. شراره با توهم

شراره. راستش ما اون موقعه اصلا نرفته بودیم کلانتری

سارا. پس کدوم گوری بودی

شراره. با نامزد آتوسا خب راستش آتوسا خیلی میترسه پاش به این ماجرا باز شه نامزدشو از دست بده واسه همین نرفتیم کلانتری همینکه آتیو بستری کردیم به تو گفتیم میریم کلانتری ولی وقتی رفتیم پایین آتوسا به نامزدش زنگ زد گفت بیاد دنبالمون

سارا. یعنی شما واقعا براتون متاسفم دوستمون بخاطر ما رو تخته بیمارستانه اونوقت شما.... متاسفم برات گمشو حتی نمیخوام ریختتو ببینم واسه خودم متاسفم که تا الان باهاتون دوست بودم

پارت صدو شصتو چهارم

سارا. فقط یه چیز برام گیج کننده اس که چطور اونقدر

طبیعی جلوه دادین که رفتین کلانتری و واسه من شعار
میدادین

شراره. مجبور بودیم نقش بازی کنیم

سارا. هه نقش شرار تو آتوسا آبرو هرچی دوست بودو برد

شراره. اگه میرفتیم شکایتمون به جایی نمیرسید چون
شاکی آتیه

سارا. خفه شو و خودتو توجیح نکن

با صدای در سارا ساکت شد

در باز شد یکی اومد تو درو بست

..... آتوسا. چه خبره میدونید صداتون تا ک

با صدای کشیده متعجب چشمامو باز کردم که دیدم دست
سارا رو صورت آتوساس سارا دستشو برداشته با انزجار
کشید به شلوارش آتوسام دستشو برد سمت صورتش

آتوسا. سارا این چه کاری بود چرا چنین کاری کردی

سارا. برای اینکه از نارفیق بدم میاد ازش انزجارم میگیره

آتوسا. من نمیفهمم چی میگی سارا؟

سارا. که نمیفهمی باشه پس برات میگم

تو نارفیق که قرار بود وسط راه جا بزنی چرا با من آتی رو
آوردی بیمارستان اون موقعه میرفتین خودم تنهایی

میاوردمش بیمارستان

آتوسا.چه ربطی به آتی داره؟

سارا.ربطش اینه برای اینکه پای خودت این وسط نباشه ک
لانتری نرفتی برای این نامزدتو از دست ندی نرفتی کلا
نتری رفتی با نامزدت عشقو حال پس الان اینجا چه غلطی
میکنی برو ور دل اون نامزدت یه موقعه ولت نکنه
اونوقت دیگه هیچی

پارت صدو شصتو پنجم

سارا.با توهم هستم شراره هر دوتون برید

....آتوسا.سا

سارا.اسممو به دهنهت آوردی نیاوردیا فهمیدی نمیخوام
اسمم با دهن تو نجس شه خودتم میدونی من عاشق اسمم
پس کاری نکن که بخوام عوضش کنم حالام برو پیش
نامزدت تا نذرینش بی شوهر نموندی گمشید هر دو
گمشیددددددد

یه دفع در باز شد یه پرستار اومد تو

پرستار.چه خبر خانوم اینجا بیمارستانه ها اینجا کلی
مریض هس فقط مریض شما نیس که

سارا.بخشید دوستان دارن میرن

کاملا با حرص اینو گفت

پرستار.پس خانومها بفرمایید شما بیاین کارای ترخیص
بیمارتونو انجام بدین

سارا.اوکی الان میام

شراره آتوسا خواستن برن که لحظه آخر برگشتن سمتم

شراره.آتی

-خوشحال میشم آریا صدام کنید من با هرکی صمیمی
نمیشم

....شراره.آتر

سارا.کر تشریف داری دوست نداره اسمشو نجس کنی
خانم نارفیق

شراره.داری نامردی میکنین

سارا.هه جالب ما نامردی میکنیم اونوقت کار شما دوتا
چی بود آره کلانتری فقط شکایت آتریسارو قبول میکرد
ولی شما حتی به خودتون زحمتم ندادین تا کلانتری برین

آتوسا.رفتیم سری دوم رفتیم

-سارا لطفا

سارا برگشت سمتم

-ولشون کن باهاشون دهن به دهن نذار

پارت صدو شصتو ششم

سارا.باشه آجی

: بعد روشو کرد سمت آتوسا و شراره گفت

برید گمشید

آتوسا شراره با چهره ای ناراحت از اتاق رفتن بیرون سارا دوباره روشو کرد سمت من

سارا.خودتو به خاطر این احمقا ناراحت نکن

-ناراحت نیستم ولی حس میکنم یه خنجر دیگم خورد

سارا.اصلا فکرشم نکن من برم کارای ترخیصتو کنم امشب زنگ میزنم خونمون میگم پیش تو میمونم

-باشه

سارا از اتاق رفت بیرون

بعد چند دقیقه برگشت البته همراه یه پرستار اومد سرممو از دستم در آورد

سارا.خب پاشو باید بریم پاشو لباس پوش

لباس پوشیدم باهم

از بیمارستان خارج شدیم یه تاکسی گرفتیم برگشتیم خونه کلید بهش دادم درو باز کرد رفتیم تو سارا بهم کمک کردتا لباسمو در بیارم بعدم کمکم کرد برم اتاقمو رو تخت بخوابم

سارا. تو بخواب منم غذا درست میکنم

- ممنونم

سارا. خواهش گلم بخواب

چون خسته بودم زیاد مقاومت نکردم سارام رفت بیرونو
برقم خاموش کرد

منم چشمامو بستم خوابیدم با اینکه اینهمه خوابیدم ولی
بازم خوابم میومد

ساتیار

پارت صدو شصتو هفتم

مث همیشه تو سلولم نشسته بودم تا بتونم با یکی از پلیسا
که یکی از افراد منه صحبت کنم این انتظار زیاد طول
نکشید که صداش اومد

شهاب. رئیس

رفتم جلو در

-چیشد همچیز حله

شهاب. بله رئیس

خوبه خوبه بالاخره از این خراب شده دارم میام بیرون
آتریسا خانوم خوب هوای خودتو داشته باش که ازم یه

شیر زخمی ساختی منتظرم باش

شهاب. فقط منتظر باشید رئیس روز دادگاه توی راه بچه
میان دنبالتون

-باشه

شهاب. رئیس من برم یکی داره میاد

-مرخصی

صدای پا نشون دهنده رفتن شهاب بود

منم برگشتمو سر جام نشستم

آرسین

تو خیابونا پرسه میزدی هضم حرف وکیل و اسم مشکل
کاش روزی که میخواستی به آتریسا ت.ج.ا.و.ز کنم اول
وکیل و در جریان میذاشتم آره راهی که وکیل جلو پام
گذاشت درسته ولی چطوری ثابت کنم آخه چطور خدا
.....لعنتی من حتی

نتونستم حرفمو تکمیل کنم یاد چهار سال زندگیم با شعله
افتاد که چه عشوه های نریخت تا باهاش ر.ا. ب.ط.ه
برقرار کنم ولی من هر سری فرار کردم ولی من اینو به
هرکی بگم باور نمیکنه میگه مگه میشه زن داشتی ل.م.س
ش نکرد

پارت صدو شصت و هشتم

آتریسا. سلام خوبی آرسین

ولی من نمیتونستم پلک بزنم همش میترسیدم رویا باشه
از دست بدم صورتش

پارت صدو شصتو نهم

آتریسا. چرا گریه میکنی پسرم؟

-پسرم آتریسا کی منو پسرش خطاب کرده بود که این بار
دومش باشه

-آت... آتریسا؟

با این حرفم شروع به خندیدن کرد

++آخه من با این ریش و این سر کچل میتونم آتریسا
باشم دوباره شروع کرد به خندیدن

با حرفش به خودم دیدم یه پیر مرده با ریش و سر کچل
هه چه خوش خیال بودم که آتریسامه

-خیلی ببخشید

پیره مرد. چرا عذر خواهی ولی از من میشنوی برو بگرد
دنبال زنت دستشو بگیر ببرش سر خونه زندگیت نه اینکه
آواره کوچه خیابون شی برای به دست آوردنش اینطوری
زار بزنی

پارت صدو هفتادم

با حرفش ذهنم درگیر حرفش شد

وقتی به خودم اومدم جای خالی اون پیر مرده رو دیدم
یکم اینور اونورو نگاه کردم دیدم نه نیست به ساعت نگاه
دقیقه اصلا خوب نبود گوشیمو از تو جیبم ۳:۴۴ کردم
در آوردم بدون نگاه کردن به شماره اولین شماره رو
فشردم گذاشتم دم گوشم بعد چند دقیقه جواب داد

اشکان. الو آرسین

-بیا ..بیا حال خوب نیست

دیگه چیزی نفهمیدم دنیا دور سرم چرخید سیاهی مطلق

رامتین

شعله. رامتین پسرمو بیار این کارو با من نکن رامتین جیگر
گوشمو بیار لطفا

-یه بار گفام نه تا آخر ماه اونجا هس اگه زیاد به پرو پام
بیچی تا زمانی که به عقدم در بیای اونجا بمونه ها

شعله. چیبیبیبیبیبی؟

-همون که شنوفتی حالام لال بمیر من دارم میرم بیرون
کار دارم

از اتاق اومدم بیرون در اتاقو قفل کردم از عمارت خارج
شدم سوار ماشین شدم پامو گازشتم رو گاز که ماشین با
یه تیک آف از جاش کنده شدو پیش به سوی معبد گاه

آرامشم

باربد

طبق معمول تو دفترم نشسته بودم بجای اینکه نقشمو
مرور کنم یاد چشمای دختری که این چند مدت ولم نمیکرد
جلو چشمم بودو ولم نمیکردم

-یعنی اون دختر کی بود چرا فرار کرده بود اه چرا اصلا
من دارم بهش فکر میکنم

پارت صدو هفتادو یکم

-باربد تو الان کار مهم تری داری

دوباره خواستم خودمو سرگرم کار کنم ولی لامصب
چشمای وحشیش ولم نمیکرد

-اووف لامصب چرا چشماات از جلو چشمم کنار نمیره

توهمین فکرا بودم که گوشیم زنگ زد

گوشیمو از جیبم در آوردم جواب دادم

-بله

آرسام.سلام داداش خوبی؟

-خوبم چی میگی کار دارم؟

آرسام.ا چه جالب چون منم باهات کار دارم

-منم چون میدونم فقط موقعه ای که کار داری یادت
میفته یه برادر به نام باربدم داری

آرسام.خب حالا میشه گلنار بیاد پیشت تا منو گیلدا بریم
جایی

-من الان ادارم مگه مامان خونه نیست که ببریش پیش
اون

آرسام.فعلا چون نمیخوایم ببریمش لج کرده میگه یا منو
میبرید پیش عموم یا باهاتون میام

-الهی عموش به قربونش بیارش خوب پیشم این جیگر
عموشو

آرسام.ممنون داداش یه دونه ای

-خودم میدونم یدونم نمیخواد تو بگی

آرسام.باز که اعتماد به سقف شدی داداشم فقط اون سقف
سقف ادارس بخواد بشکنه رو سر خودت فقط آوار نمیشه

آخ خخ تو روحت ت.و.ل.ه سگ من باباتم اونوقت منو گاز
میگیری

گلنار.....

آرسام.آخ ببخشید حواسم نبود نباید به عموی عزیز تر از
جونت چیزی میگفتم

گلنار.....

آرسام.گمشو برو لباس پوش بریم پیش عموی عتیقت
پارت صدو هفتادو دوم
گلنار.....

آرسام.گلنار بابایی غلط کردم برو لباس پوش
گلنار.....

آرسام.باشه بابا قربونت بره برو
یکم گذشت که صداش اومد

آرسام.اوقف تو با داشتن گلنار نیازی به وکیل نداری
-بلکه اون بچه از حقم دفاع کنه

آرسام.بله اینو نگی چی بگی
-هیچی منتظرم خداحافظ

آرسام.خداحافظ

گوشیو قطع کردم سرمو به مرور کردن نقشه گرم کردم
خدارو شکر این سری همش جلو چشمم نمیومد اون
دوچشم

نمیدونم چقدر گذشته بود که با صدای در سرمو آوردم بالا
گردنمو یکم چپو راست کردم که دردش آروم شه
-بیا تو

در باز شد آرسامو گلنار اومدن تو

گلنار.سلام عمو جونممممم

اینو گفتو با دو پرید بغلم

-سلام عشق عمو خوبی؟

گلنار.مگه میشه عمو خوشکلمو ببینم خوب نباشم

آرسام.ای پدر سوخته

گلنار.بابایی تو کجات سوختس هر سری اینو میگی چرا من
نمیبینم

با این حرفش من کنترلمو از دست دادم با صدای بلند
میخندیدم که با چشم غره آرسام رومو کردم اونور از
شدت خنده گلنار توهم با این حرف زدناات توپوق میزنی
به جای حرف زدن

گلنار.وا چیز خنده داری گفتم که اینطوری میخندین

آرسام غرید

آرسام.گلنارر

گلنار با داد باباش خودشو تو بغلم جمع کرد

:منم بغلش کردم گفتم

چیزی نیس عمو جون باز بابا هاپو شد

پارت صدو هفتادو سوم

گلنار.عمو جون اونو که همیشه بود فقط به جای هاپ هاپ
کردن گلنار گلنار میکنه

آرسام.گلناررررر

گلنار.بیا خب راس میگم دیگه

-نه دیگه عمو جون از بابایی معذرت خواهی کن

گلنار.چشم عمو جون ببخششید بابایی

در اتاق زده شد

-بیا تو

در باز شد گیلدا اومد تو

گیلدا.سلام داداش باربد خوبی؟

-سلام آبجی ممنون آره هی میگذرونیم

گیلدا.آرسام بدو دیر شد

آرسام.باشه بریم فقط داداش من بچمو سالم دستت دادم
سالمم میخواما

-برو آرسام برو

گیلدا.داداش بازم ببخشید گلنار اومد پیشتونا

-این چه حرفی گلنار عشق منه

گیلداو آرسام .پس فعلا

-فعلا

آرسام اینا از اتاق زدن بیرون منم گلنارو بقل کردم بردم
نشوندمش رو صندلی رو به روی میزم از رو میزم یه برگه
خالی پیدا کردم گذاشتم رو میز

یه خودکارم دادم بهش

-عشق عمو برای عمو نقاشی میکنی

گلنار.آره عمو جونم

-پس تو نقاشی کن برا عمو عموهم به کاراش برسه

گلنار.باشه اون چیزیه که تو مهد بهمون یاد دادن نقاشی
میکنم

یه لبخند بهش زدم

-باشه بکش

گلنار شروع کرد به نقاشی کردن منم سرمو به نقشه کردم
وقتی یه دور دیگه مرور کردم از جام بلند شدم

-گلنار عمو

گلنار.بله عمو جون

-من دارم میرم اتاق بغلی زود میام جایی نریا بشین
همینجا نقاشیتو کن تا من پیام باشه

-چشم

از اتاق زدم بیرون به سمت اتاق سرهنگ رفت در اتاقو زدم
سرهنگ. بیا تو

پارت صدو هفتادو چهارم

در اتاقو باز کردم رفتم تو احترامه نظامی گذاشتم

سرهنگ. آزادی

-اومدم نقشمو براتون توضیح بدم

سرهنگ. خب بگو

رفتم بغل میز سرهنگ شروع کردم به گفتن اینکه نقشم
..... چیه

سرهنگ. چند درصد احتمال میدی به هدفمون برسیم

بهتون احتمال میدم ۹۹٪-

سرهنگ خوبه ولی تو به این ماموریت نمیری

با این حرفش داشتم شاخ در میاوردم

-برا چی سرهنگ مشکلی به وجود اومده

سرهنگ. قراره به زودی شخصیه منتقل کنن و این
ماموریتهم مال اونه

.... -پس من

سرهنگ. باربد نمیگم از کارت راضی نیستم ولی این
ماموریت مال اونه که خودشو به من نشون بده

....-پس این نقشه

سرهنگ. نقشه رو میدم به اون شخص

-چشم فعلا

احترا نظامی گذاشتم

سرهنگ. آزادی

اعصابم بهم ریخت نقشه ای که من اینهمه زحمتشو کشیده
بودم بعد یکی دیگه لقمه کنه تو دهنش

از اتاق اومدم بیرون وارد اتاق خودم شدم گلنار خوابش
برده بود

پارت صدو هفتادو پنجم

رفتم وسایلو جمع کردم گذاشتم رو میزم لباسم عوض
کردم گلنارو بغل کردم از کلانتری زدم بیرون در عقب
ماشینو باز کردم گلنارو خوابوندم صندلی عقب درو بستم
خودمم نشستم ماشینو روشن کردم حرکت کردم

وقتی رسیدم جلو در خونه از ماشین پیاده شدم در عقبو
باز کردم گلنارو بغل کردم درماشینو بستم گلنارو کشیدم با
لاتر به سمت در رفتم با کلی دنگو فنگ کلیدو از جیبم در
آوردم درو باز کردم از حیاط گذشتم که جلو در مامانو

دیدم کفشامو درآوردم وارد خونه شدم

مامان «آروم گفت:». سلام مادر اومدی

-«آروم گفتم:». نه مادر دوباره میخوام برم اداره کار دارم
گلنارو ببرم اتاقش بخوابونمش برم

مامان. چرا مادر چرا دوباره باید بری؟

یه پرونده جدید بهم خورده باید برم به اون رسیدگی کنم

مامان. باشه پسرم فقط مواظب خودت باش باشه

-چشم

بلاخره رسیدم به اتاقم «گلنار همیشه میاد اینجا پیش من
میخوابه» درو باز کردم نزدیک تخت شدم گلنارو روش
خوابوندم پتو هم روش کشیدم از اتاق اومدم بیرون

-مامان من دارم میرم

مامان. باشه پسرم

کفشامو پوشیدم از خونه زدم بیرون سوار ماشینم شدم
شروع کردم به تو خیابونا چرخیدن

حدود دوساعت تو خیابونا میچرخیدم تازه میخواستم
برگردم خونه که با دیدن چیزی که دیدم هنگ کردم ماشینو
نگه داشتم از ماشین پیاده شدم رفتم جلو بازو شو گرفتمو
برگردوندم تا اومد حرفی بزنه با دیدن من ترس به
چشماش هجوم آورد

پارت صد و هفتاد و ششم

آتریس

دو ساعت قبل

تازه از خواب بیدار شدم نمیدونم چرا همش خواب دختر کوچلومو میبینم دلم داره براش پر میزنه خدا دلم دخترمو میخواد اینطوری همیشه باید برم قدم بزنم هم فکر کنم از جام بلند شدم از اتاق رفتم بیرون به ساعت اینور اونورو نگاه کردم سارارو کنار سالن ۱۰:۰۰ نگاه کردم دیدم که تو خودش مچاله شده خوابیده

-سارا متاسفم بخاطر من از تخت گذشتی اومدی رو زمین خوابیدی به آشپز خونه افتاده که یه دیگ رو گازه با اینکه از صبح فقط با صبحونه هستم ولی گرسنم نیست رفتم تو حیاط صورتمو شستم برگشتم اتاقم یه مانتو ساده با شلوار پوشیدم یه شالم گذاشتم یه ورق برداشتم با خودکار روش نوشتم

«سارا جان من رفتم قدم بزنم حالم خوب نبود دوباره خواب بچمو دیدم یکم قدم بزنم حالم بهتر میشه از اتاق رفتم بیرون ورقه رو گذاشتم پیش سارا از خونه زدم بیرون

حدود دو ساعت بود که قدم میزدم دیگه میخواستم برگردم خونه که بازوم کشیده شد

برگشتم که هنگ کردم وای بدبخت شدی آتی با ترس
نگاش میکردم

سرگرد. به به خانم فراری

-ام.. ام

سرگرد. فکر نمیکردی بتونم پیدات کنم ولی الان تو
دستامی خانم کوچولو

بعد این حرفش دستمو گرفتیو به یه پراید نزدیک شدیم
درشو باز کرد پرتم کرد داخل ماشین درو بست خودشم
دور زد سوار شد ماشینو شد ماشینو به حرکت در آورد

چون منم هنگ بودم نتونستم عکس العمل یکم که گذشت
به خودم اومدم شروع کردم به جیغو داد کردم

...-هوایی عوضی داری چه غلط

با خوردن دستش به دهنم هنگ کردم

-تو با چه جرئتی منو زدی ها

سرگرد. بهتره خفه شی

بلاخره بعد چند دقیقه ماشین وایساد

سری از ماشین پیاده شد اومد طرف من درو باز کرد
دستمو گرفت سمت در رفت کلیدو از جیبش در آورد درو
باز کرد از حیاط گذشتیم

-هوویی منو داری کجا میبری

سرگرد.گفتم ساکت

گفشاشو در آورد

سرگرد.کفشاتو در بیار

وقتی از من حرکتی ندید مجبورم کرد کفشامو در بیارم
«منظورم اینه که دستمو فشرد

کفشامو که در آوردم دستمو کشید

باربد

دستشو گرفتم کشید تا قبل این که مادرم مٹ همیشه بیاد
ببرمش اتاقی که همیشه درش قفل بودو از استفاده ای
نمیکردیم ولی تا اومدم از پله ها برم بالا صدای دختره با
مامانم یکی شد

دختره.میشه ولم کنی دستم درد گرفت

...مامان«با صدای خوابالود».باربد اوم

این دختره کیه وای پسرم بلاخره عروسمو آوردی بلاخره
میتونم بچه های توهم تو این خونه ببینم

با این حرف مامان دختره برگشت که

.... مامان.آ...آتیه

مامان اینو گفتو غش کرد

پارت صدو هفتادو هفتم

با دیدن مامانم تو اون وضعیت دست دختره رو ول کردم
به سمت مامان دویدم دوزانو بغلش نشستم با دست
میزدم تو صورتش بلاخره مامانم بهوش اومد ولی یه
چیزای زیر لب میگفت سرمو بردم دم گوشش

مامان. آتیه نه امکان نداره بلاخره خواهرم برگشت آتیه
برگشت

-مامان.... مامان حالت خوبه؟

مامان. آتیه آتیه برگشت خواهرم تک خواهرم برگشت

مامانو تکون دادم که چشماشو وا کرد

مامان. آتیه کو؟ خواهرم کو؟

دختره. سرگرد اینو بدین مادرتون

برگشتم سمتش که دیدم یه لیوان دستشه لیوانو ازش
گرفتم تشکر کردم

-مامان بیا اینو بخور

لیوانو گذاشتم رو لباس یه زره یه زره میریختم تو دهنش

یکم که حالش بهتر شد چشماشو باز کرد

مامان. وای آتیه باورم نمیشه بلاخره برگشتی میدونی با
رفتنت با بابا مامان چیکار کردی میدونی چقدر اشک

ریختن برای اینکه بین خانوادتو اون پسره اون پسره یه لا
....قبا رو انتخاب کردی

دختره. شما دارین اشتباه میکنین من اسمم آتریساس نه
آتیه خانوم

پارت صدو هفتادو هشتم

مامان. مگه میشه من خواهرمو همون چشمای وحشیو
نشناسم خواهرم آتیه دختر اردشیر دلاور

آتریسا. چی .. آتیه دلاور اینکه اسم مادر منه

مامان. یعنی تو دختر آتیه ای

آتریسا. بله آتیه دلاور و جمشید آریا

مامان. آره همین بود اسم اون پسره همون که خواهرمو ازم
گرفت کسی که خواهرم با وجود مخالفت خانواده باهاش
ازدواج کرد یعنی تو دختر خواهرمی

صورت آتریسا رو قاب گرفت

مامان. الهی قربونت برم

نا باور گفتم

-یعنی این دختر دختر خالمه

مامان. آره وای دخترم بگو از مادرت کجاس ؟

آتریسا

با این حرف خانمه یا خالم سرم انداختم پایین

خاله. دخترم چرا اینجوری شدی دخترم

-مامانم... مامانم مرده

خاله. چیییی چرا؟

-من هفت سالم بود که مامانم یه شب خوابید دیگه بیدار نشد

خاله. الهی قربونت برم من چقدر زجر کشیدی پدرت با خواهرم چی کار کرد

-پدرم همیشه با مادرم خوب بود دکترا میگفتن ایست قلبی کرده

خاله شروع کرد به گریه کردن

خاله. پدرت چی؟

-اونم امسال بر اثر ایست قلبی مرد

خاله بغلم کرد

خاله. الهی یه دختر تنها تو این شهر پر گرگ چیکار میکردی

-صبر میکردم

پارت صدو هفتادو نهم

تحمل میکردم این زندگی رو

خاله که دید ناراحت شدم بحثو عوض کرد
خاله.خب شما دوتا نمیخواید بگید چطور باهم آشنا شدید
هنوزم باورم نمیشه دختر خواهرم عروسمه
با این حرف خاله با تعجب سرمو آوردم بالا با تعجب به خ
اله و بارید نگاه میکرد
بارید.مامان میشه تنها باهات حرف بزنم
خاله.وا خب جلو عروسم بگو از الان پنهنون کاری میخواوی
بکنی
بارید.مامانن لطفا
خاله.باشه
خاله جلو تر رفت تو یه اتاق درم بست
-وا خاله چرا درو بست
بارید.به خیالش ما باهم رابطه داریم میخواست خلوت
کنیم
با تعجب بهش نگاه کردم
-چه رابطه ای؟
یه جوری نگام کرد که مثلا خر خودتی
بارید.چه رابطی آخرش به ازدواج ختم میشه

-چیپیییی؟

باربد.هیسس آرومتر

خاله.باربددد خانن منتظرما

باربد.اومدم مامان

بعد روشو سمت من کردو گفت

باربد.وای به حالت فکر فرار به سرت بزنه

اینو گفتو رفت تو اتاق منم کنجاویم گل کرده بود رفتم
دم در سرمو گذاشتم رو در تا صداشونو بشنوم

خاله.خب حالا بگو

باربد.مامان اونجور که فکر میکنی نیست من تو پارک
بودم که دیدم آتریسا داره گریه میکنه رفتم جلو ازش
پرسیدم که داستان زندگیشو برام گفت گفت دنبال خالشه
منم بهش قول دادم کمکش کنم رفتم براش یه خونه
گرفتم تا بتونه اونجا زندگی کنه امروز بهم زنگ زد گفت
صابخونش از خونه انداختش بیرون منم آوردمش اینجا تا
یه چند مدتی خونه ما بمونه تا براش دنبال خونه بگردم
براش ولی حالا که دختر خالم از آب در اومد دیگه بیخیال
خونه دیگه

خاله. اولاً تو به هرکسی راحت اعتماد نمیکنی که بخوای
شماره بدی یا برای طرف خونه بگیریو بیاری تو خونت

دوما اگه صنمی باهم ندارین چطور انقدر راحت اسمشو به
این راحتی رو زبونت آوردی

پارت صدو هشتادم

باربد.وا من کی اسمشو به زبون آوردم من گفتم دختر خاله
خاله.باربد اونیکه فکر میکنی منم خودتی از چشما
میشه عشقو خوند

باربد.مامان لطفا بس کنید هیچی بین منو دختر خاله
نیست

خاله.خیل خوب این بهم نشون بده یه هفته بهت وقت
میدم ولی اگه اون چیزی که تو سرمه رو عملی میکنم

باربد.اووف از دست تو مامان

خاله.همین که گفتم

دیدم هر لحظه امکان داره بیان بیرون از در اتاق فاصله
گرفتم رفتم سمت آشپز خونه تکیه دادم به اپن تکیه دادن
من با باز شدن در اتاق یکی شد خاله اومد بیرون

خاله.آتریسای جان عزیزم کجایی

چون آشپز خونشون حالت راهرو داشت منو نمیدیدن تا خ
اله اینو گفت باربد مث فشنگ از اتاق اومد بیرون

با صدای بلند گفت

باربد. مامان چیشده پس آتریسا کوش ؟

خاله. نمیدونم از اتاق اومدم بیرون آتریسارو ندیدم بعدشم
این دومین باره که اسمشو صدا کردی

باربد. ماملن میشه الان ول کنید من برم دنبال این دختر
دیدم الانه نرم بحثشون شه تکیمو از این گرفتم از راهرو
اومدم بیرون

-دنبال من میگردین

خاله. وا عزیزم کجا بودی ؟

-آشپزخونه

باربد اومد جلو دستشو برد بالا کوبید تو صورتم

باربد. غلط کردی

پارت صدو هشتادو یکم

اشک تو چشمم حلق زد

خاله. باربد این چه کاری بود چرا زدی تو صورتش

.. باربد. من.. من

خاله. تو چی تو به چه حقی دست رو این دختر بلند کردی
فک کردی بیکسو کاره

باربد. بیخشید اصلا نفهمیدم چیشد

خاله. گمشو پسره بیشعور دست رو دخترم بلند میکنه

باربد با ناراحتی به من و خاله نگاه کرد از پله ها رفت بالا

-خاله چرا اینجوری کردین

خاله. هیچ کس حق نداره بچه خواهر منو اذیت کنه حتی

اون کس بچه خودم باشه بیا برو بخواب

-بیخشید کجا؟

خاله. تو همون اتاقی که با باربد داشتیم حرف میزدیم

-باشه ممنون

به خاله شب بخیر گفتم رفتم تو اتاق درو بستم به سمت

تخت دو نفره رفتم

پارت صدو هشتادو دوم

گرفتم خوابیدم **صبح با صدای زنگ تلفنم به زور یکم لای

پلکمو باز کردم با دستم یکم جستجو کردم که گوشیمو

پیدا کردم پلکامو بستم گوشیمو جواب دادم

-الو

سارا. الو درد الو مرض الو کوفت الو

-اوو بسه بابا

سارا.چی چیو بسه کدوم گوری هستی خبرت الانه که
سکته کنم

-خونه خالم

سارا.چییی حالت خالت دیگه کیمدی ؟

-وایسا الان میام کارگاه برات توضیح میدم

سارا.اوکی پس منتظرتم

پارت صدو هشتادو سوم

از جام بلند شدم از اتاق اومدم بیرون دنبال سرویس
بهداشتی گشتم بعد پیدا کردن سرویس خواستم برم تو که
درش باز شد باربد اومد بیرون سرمو انداختم پایین

-سلام پسر خاله

باربد.سلام دختر خاله

باربد از بغلم رد شد منم رفتم تو سرویس دستو صورتمو
شستم اومدم بیرون رفتم تو اتاقم لباس پوشیدم اومدم
بیرون رفتم تو آشپز خونه میز صبحونه رو آماده کردم یه
چاییم برا خودم ریختم رو صندلی نشستم لقمه گرفتم
خواستم بخورم که چشمم به باربد خورد که داشت از
خونه خارج میشد یعنی بدون صبحونه کجا میره صداش
کردم که برگشت

باربد.بله

-صبحونه نمیخوری ؟

باربد.نه دیرم شده

بعد این حرف از جا کفشی کفششو در آورد مشغول پوشیدنش شد منم سری برایش یه لقمه بزرگ گرفتم رفتم سمتش

-پس اینو بگیر تو راه بخور ضعف نکنی باربد

باربد به همون صورتی که داشت کفششو میبست شکه سرشو آورد بالا بهم نگاه کرد

-بگیر دیگه میخوای ضعف کنی

:باربد لقمه رو ازم گرفت گفت

ممنون

بعد انگار تازه نگاهش به لباسام افتاده باشه که از حالت خمیده در اومد صاف ایستاد

باربد.جنابالی کجا تشریف میبرین سر صبح

-وا مگه باید توضیح بدم

باربد.بله بله چی شنیدم معلومه که باید توضیح بدی کجا ؟

-اوقف سرکار

باربد.مگه من مردم که تو میخوای بری سرکار دیگه سرکار

نمیری فهمیدی یا شیر فهمت کنم؟

-والا

باربد. همینکه گفتم الانم میری اتاقت لباساتو در میاری زود باش

-زندگی من به تو ربطی نداره باربد

باربد با این حرفم بازمو گرفتی کشید سمت خودش در گوشم با صدای خفه ای و حرصی گفت

باربد. از زمانی که پاتو گذاشتی تو این خونه همچیه زندگی به من ربط داره خانم آتریسا آریا فهمیدی

بعد این حرفش صورتمو کشید تا عکس المعلمو ببینه منم تو شک حرفی که زده بود

خدایا من نمیخوام اینجام اسیر باشم

باربد. خب پس شیر فهم شدی که تو این خونه فقط حرف منه پس مئی من باشی ضرر نمیکنی

منم دوباره سرمو به سرش نزدیک کردم

-اولا اسیر نگرفتی من هرکاری عشقم بکشه میکنم

پارت صدو هشتادو چهارم

دوما من بمیرم مئی تو نمیشم باربد خان سوما ضرر نمیکنم تا خالم هس

سرمو کشیدم عقب یه پوزخند بهش زدم
یه دفعه بارید جنی شد داد زد
بارید.گفتم حق رفتن به سر کارو نداری
تا اومدم یه جواب دندون شکن بدم به پسره پرو صدای خ
اله اومد

خاله.وا پسرم چرا داد میزنی
: بارید کلافه دستی به موهاش کشید رو به خاله گفت
هیچی خانوم میخوان تشریف ببرن سرکار انگار این خونه
مرد نداره که ایشون میخوان پول در بیارن
:خاله با تعجب گفت

آره آتریسا جان بارید درست میگه تو میخوای بری سرکار
-خب خاله جون منم واسه خودم خرج دارم همیشه که نرم
سرکار

بارید.آتریسا زر مفت نزن واسه من خب
خاله.بارید تو مگه دیرت نشده؟پس برو مطمئنا باش من
نمیذارم بره سرکار

...-ولی خال

خاله.همین که گفتم ما رسم نداریم زن کار کنه اونم چی
شوهرش راضی نباشه

با این حرف خاله هنگ نگاهش میکردم کی اینا آرسینو دیده
بودن مگه

خاله. شنیدی آتریسا جان باربد دلش نمیخواد کار کنی
بیشتر رفتم تو هنگ یعنی چی باربد راضی نیس باربد خر
کیه آخه؟

-اما خاله

باربد. نه مث اینکه تو زبون آدمیزاد حالت نیس
بازمو گرفت مث کش دنبال خودش کشید ولی نصف راه
وایساد

باربد. مامان اتاقش کجاس؟

خاله. یعنی تو نمیدونی؟

باربد. من از سر قبرم بدونم مامان گفتم کجاس؟

خاله. اتاقی دیشب داشتیم حرف میزدیم

باربد دوباره دستمو کشید سمت اتاقم وقتی رسیدم جلو
در منو پرت کرد تو اتاق درو بست قفلش کرد

باربد. تا وقتی که فکر سرکار رفتن از سرت افتاد همین تو
میمونی

پارت صدو هشتادو پنجم

از جام بلند شدم محکم کوبیدم به در

-این درو باز کن اصلا تو کی باشی که برای من تعیین
تکلیف میکنی

باربد.....

-چیه جواب نداری پس این درو باز کن زود باش تا
نشکستمش

خاله. آتریسا باربد رفته کلید اتاقم با خودش برد

-چییی؟ چرا جلو شو نگرفتم خاله

خاله. نتونستم سریع از خونه رفت بیرون

-الان من تو این اتاق در بست چیکار کنم

خاله. نمیدونم عزیزم نمیدونم

همونجا پشت در اتاق نشستم نفهمیدم کی خوابم برد

آرسین

لای چشمامو باز کردم که نور خورد تو چشمام دوباره
چشمامو بستم آروم لای پلکامو باز کردم دو تا دور اتاقو از
نظر گذروندم فهمیدم تو بیمارستانم سرمو چرخوندم
سمت پنجره که سرم تیر کشید

-آخخ

به سرم دست زدم که سرم درد گرفت باز

-آخخ

در اتاق باز شد برگشتم که باز سرم درد گرفت ولی من
داشتم به آدم روبه روم نگاه میکردم

اشکان. بلاخره بهوش اومدی حالت خوبه؟ سرت درد
نمیکنه؟

-چرا درد دارم

اشکان. وایسا الان میگم بیان برات مسکن بزنن

-باشه

اشکان از اتاق رفت بیرون بعد چند دقیقه با یه پرستار
اومد تو

پرستار. به به سلام آقای خوشتیب بلاخره به ما افتخار
دادین چشمتونو باز کنین

فقط بهش نگاه کردم

پرستار. آقای خوشتیب به ما افتخار نمیدن حرف بزنن

ولی من فقط نگاهش میکردم

پرستارم که دید از من آبی گرم همیشه یه مسکن داد رفت
بیرون

-اشکان چیشده برام تعریف کن

اشکان. خونه خودم نشسته بودم که بهم زنگ زد تا گفتم
الو آرسین گفتمی بیا بیا حال خوب نیست بعدم یه صدا

اومد گوشى قطع شد منم سري از خونه زدم بيرونو دربه در دنبالت ميگشتم حدود يك ساعت داشتم دنبالت ميگشتم كه گوشيم زنگ زد نگاه كردم ديدم شماره خودته فكر كردم تويى با خوشحالى گوشيو جواب دادم تا گفتم الو آرسين طرف گفت تورو کنار پارک...» پيدات كرد الانم بیمارستانی منم سريع خودمو رسوندم وقتى دیدمت سرت شکسته بود

پارت صدو هشتادو ششم

مث اينكه سرت بر اثر خوردن به زمين شكست ديشب يه بار به هوش اومدى ولى از شدت درد بهت مسكن زدن ۶ خوابيدى الان بيدار شدى فشارتم خيلى پايين بود رو بود چيكار دارى با خودت ميكنى آرسين دارى دستى دستى خودتو نابود ميكنى

با حرفش گريه م گرفت من آرسين راد كسى كه اصلا نميدونست گريه چيه داره گريه ميكنه كسى كه با گريه غريبه بود از بس غرور داشت كجا رفت اون همه غرور كجا خدا شكنجه ديگه اى نبود سرم بيارى

اشكان. آرسين.. آرسين كجايى؟

-همينجا

اشكان. چته آرسين بهم بگو

-چى بگم بگم نابود شدم بگم ديگه نميتونم بكشم از دست

این روزگار

اشکان.خب به من بگو چیشده ؟

-دیروز رفتم پیش وکیل مون

اشکان.خب

-تمام قضیه خودمو آتریسارو بهش گفتم

اشکان.خب

-منو آتریسارو نمیتونیم باهم ازدواج کنیم

اشکان.خب پس بذار اون زندگی خودشو کنه

-نمیتونم اشکان من آتریسارو دوست دارم ازش بچه دارم

اشکان.چی؟

-ولی وکیل گفت اون ح.ر.و.م.ز.ا.د.ه همیشه

....اشکان.یعنی

-ولی یه راه هست که بتونم همیشه کنار آتریسارو خوشبخت

شم

اشکان.ول کن اون راهو

-گفت اگه با زن اولت رابطه نداشته باشی میتونی به

دستش بیار

اشکان.چی میگی این امکان نداره

پارت صدو هشتادو هفتم

....-امکان داره من حتی به شعله

دوباره اشک تو چشمم حلقه زد

اشکان.آرسین از من نخواه که باور کنم تو شعله ...چون
داری هذیون میگی

.-چرا نمیفهمین من از شعله متنفرم بعد باهاش ه.م.خ.و.ا.
ب شم من شعله رو میدیدم اوقم میگرفت تنها زنی که منو
جذب کرد آتریسارو و نمیذارم به همین آسونیا از دستم
بره اگه من آرسینم نمیذارم عشقمو ازم بگیرن
آتریسا مال منه عشقمه سهمه زنمه مال منه پس شده نوکر
خونم میکنمش که کسی نبینتش ولی باید کنار من زندگی
کنه باید مال من باشه

اشکان.تو دیوونه شدی آرسین

-آره زمونه منو دیوونه کرد من آتریسارو میخوام عشقمو
میخوام چرا رفته دیوونه ام دیوونه عشقم

شروع کردم به زدن خودم

دانای کل

اشکان که دید آرسین داره خود زنی میکنه سری از اتاق
خارج شد به سمت پذیرش رفت ازشون خواست یه
آرامبخش برای آرسین طزریق کنن دوباره وارد اتاق شد که

دید آرسین بدتر شد که بهتر نشد رفت جلو دست آرسینو گرفت از خود زنی آرسین جلو گیری کنه ولی نمیتونست انگار زده بود به سر آرسین بعد چند دقیقه که برای آرسینو اشکان یک سال گذشت پرستار اومد تو اتاق به آرسین آرامبخش طزریق کرد رفت کم کم فریادای آرسین به زمزه تبدیل شد سپس خوابید اشکانم کنار برادش تکیه گاهش نشست به حال برادرش اشک ریخت هرچی باشه آرسین برادر بزرگ اشکانه و هر گناهیم کرده باشه بازم اون برادرش

باربد

تو اداره نشسته بودم که در اتاق زده شد

-بفرمایید

در باز شد یه پسر هم سن خودم وارد اتاق شد

پارت صدو هشتادو هشتم

پسره.سلام

-سلام بفرمایید

پسره.من کار آموز جدید پندار سلوکی هستم

دستشو آورد جلو به علامت دست دادن منم خشک گفتم

-باربد جعفری

از لحنم انگار ناراحت شد چون صورتش آویزون شد

پندار نشست رو صندلی مقابل میز

پندار. سرهنگ به من گفتن پیام پیش شما تا نقشه
ماموریتمو برام توضیح بدید

-اولا یاد نگرفتی بدون اجازه نشینی دوما من برای سرگرد
توضیح دادم بهشون بگید برای من کاری پیش اومد باید
میرفت

از جام بلند شدم رفتم سمت رختکن تا لباسامو عوض کنم
بعد عوض کردن لباسام از رختکن در اومدم کتعم از رو
صندلی بر داشتم بدون توجه به قیافه بهت زده پسره از
اداره زدم بیرون سوار ماشین شدم روندم خونه وقتی
رسیدم خونه ماشینو پارک کردم وارد خونه شدم

مامان. سلام پسرم بلاخره اومدی بیا برو درو باز کن اون
بچه پوسید تو اتاق

-نگران نباشید اون تو اون اتاق نپوسیده

پارت صدو هشتادو هشتم

پسره. سلام

-سلام بفرمایید

پسره. من کار آموز جدید پندار سلوکی هستم

دستشو آورد جلو به علامت دست دادن منم خشک گفتم

-باربد جعفری

از لحنم انگار ناراحت شد چون صورتش آویزون شد

پندار نشست رو صندلی مقابل میز

پندار. سرهنگ به من گفتن پیام پیش شما تا نقشه

ماموریتمو برام توضیح بدید

-اولا یاد نگرفتی بدون اجازه نشینی دوما من برای سرگرد

توضیح دادم بهشون بگید برای من کاری پیش اومد باید

میرفت

از جام بلند شدم رفتم سمت رختکن تا لباسامو عوض کنم

بعد عوض کردن لباسام از رختکن در اومدم کتعم از رو

صندلی بر داشتم بدون توجه به قیافه بهت زده پسره از

اداره زدم بیرون سوار ماشین شدم روندم خونه وقتی

رسیدم خونه ماشینو پارک کردم وارد خونه شدم

مامان. سلام پسرم بالاخره اومدی بیا برو درو باز کن اون

بچه پوسید تو اتاق

-نگران نباشید اون تو اون اتاق نپوسیده

پارت صدو هشتادو نهم

مامان. باربد گفتم برو درو باز کن

-اووف چشم مامان

رفتم سمت اتاق آتریسا کلیدو از جیبم در آوردم انداختم

تو قفل درو باز کردم تا درو باز کردم مٲ چی بهو حمله کرد سمتم

آتریسا. آشغال عوضی کثافت تو کی هستی درو رو من قفل میکنی نه داداشمی نه بابامی نه شوهرم

-راحت شدی حالام بودن هم کستم یه بار دیگه بخوای حرف از سرکار رفتن بزنی چپو راستت میکنم

از بغلش رد شدم از پله ها رفتم بالا در اتاقو باز کردم رفتم ۱۰. تو گلنار هنوز خواب بود به ساعت نگاه کردم

پس الاناس شاهزاده من از خواب بیدار بشه رو تخت نشستم دستمو فرو بردم تو موهاش شروع به نوازش کردم

گلنار. ا مامان ولم کن خوابم میاد امروز مهد نمیرم

-شیطونک عمو نمیخواد از خواب بیدار شه

با این حرفم گلنار سیخ نشست اول گنگ به اتاق نگاه میکرد بعد که فهمید اتاق منه

گلنار. هوراااااا عموووو جونمممم

-ای شیطونک امروز مهدو پیچوندیا

گلنار. بیخی عمو اصلا حوصلشو ندارم

-جانم بیخیی بچه تو نیم و جب قد داری یک متر زبون

گلنار دستشو کرد تو موهاش

گلنار.خودم میدونم عمو جون-خیل خوب جیگر عمو
گرسنه نیست

گلنار.چرا خیلی

-پس بزن بریم اول دستو صورتتو بشورم بعد صبحونه
بخوریم

با گلنار از اتاق خارج شدیم اول گلنارو بردم دستو
صورتشو شستم بعد رفتیم پایین تو آشپزخونه که دیدم
آتریسا داره صبحونه میخوره

پارت صدو نود م

گلنار با دیدن آتریسا نطقش باز شد

گلنار.وای تو چقدر خوشگلی حتی از منم خوشگل تر
اسمت چیه نفس

آتریسا با تعجب داشت به گلنار نگاه میکرد وقتی از گیجی
در اومد

آتریسا.اسمم آتریساس خانوم خوشکله کی گفته من از تو
خشکل ترم

گلنار.حالا اینارو بخیال من از جانب عموم ازت
خواستگاری میکنم قبول میکنی

آتریسا با این حرف چنان سرشو بلند کرد منم وضعیتم از

اون بهتر نبود

مامان. چشمم روشن دیگه به مادرت چیزی نمیگی به گلنار
میگی دستم درد نکنه با این پسر بزرگ کردنم

برگشتم سمت مامان

-چی میگی مادر من گلنار بچس یه چیز واسه خودش
میگه شما چرا

مامان. من نمیدونم من امروز میرم پیش خیاط تا پارچه
بگیرم واسه عروسم

آتریسا. خاله سوتفاهم شده

پارت صدو نودو یکم

آتریسا. باور کنید این بچه واسه خودش یه چیز گفت شما
...چرا باور میکنید اصلا

گلنار. من واسه خودم چی میگم وا خب دارم توی خوشگلو
واس عموم خواستگاری میکنم که باهم ازدواج کنید بعد
واسه من یه همبازی خوشگل بیارین

-گلنار

گلنار. بله عمو جون

-بسه برو اتاقت

مامان. خب بچم داره راست میگه دیگه چرا دعواش

میکنی

-بس کن مامان من بخوام زن بگیرم به اجازه کسی نیاز ندارم

مامان.چشمم روشن این همه مدت بچه بزرگ کردم بشه اعصای دستم حالا وایساده تو روم به انتخاب من میگه نه یه دفع دستشو گذاشت رو قلبش افتاد رو زمین چشماشو بست

مامان ..مامان ببخشید مامان غلط کردم چشماتو باز کن به من نگاه کن مامان نگام کن

گلنار.عمو ..عمو مامانی چپشده ؟

انقدر اعصابانی بودم که حرکاتم دست خودم نبود

-گلنار گمشو تو اتاق نبینمت زود باش

گلنار با چشمای گریون از جاش بلند شد به سمت اتاق من رفت بدون توجه اش مامانو تکون میدادم

آتریسا.چرا بچه رو ناراحت کردی

با حرص برگشتم سمتش تقریبا فریاد زدم

-بجای این حرفا زنگ بزن اورژانس آتریسا که از فریادم ترسیده بود چند قدم رفت عقب

دیدم دوباره سرجاش وایساده یه فریاد دیگه زدم

-دِ بدو

آتريسا با دو رفت زنگ زد به بیمارستان

بعد نیم ساعت آمبولانس رسید مامانو گذاشتن رو
برانکارد انتقالش دادن بیمارستان

منم سریع رفتم تو اتاق یه لباس سرسری در آوردمو
پوشیدم از اتاق زدم بیرون که آتريسارو جلوم دیدم

آتريسا. منم میام نمیتونم اینجا بمونم

-تو بمون گلنار تنهاس

آتريسا .دلم طاقت نمیاره اینجا بمونم گلنارم لباس
پوشیده با ما میاد دیگه

اووف خدا من اعصاب خودمم ندارم اینم پيله شده که با
من بیاد با انگشت اشارم زدم تو پیشونیش

-وقتی میگم نه یعنی نه نذار حرفم دوتا شه وقتی میگم
گلنار تنهاس بگو چشم و بمون

آتريسا. منم یه بار گفتم نمیتونم دلم طاقت نمیاره شیرفهم
شدی آیا؟

چشمامو بستم

پارت صدو نودو دوم

خبرت بیا بریم

آتریسا.خبر خودت بیشعور

-خودتی

آتریسا.تا تو هستی به من نمیرسه آقا

گلنار.بس کنید دیگه اه خیر سرتون دوتا آدم بزرگ با عقلو شعورید وقت ازدواجتونه ولی عقل ندارید «شرمنده زود باشید بیاید تو ماشین من تو ماشینم

گلنار رفت منو آتریسا هنگ بهم نگاه میکردیم ولی من سری وضع مادرم یادم اومد راه افتادم آتریسام مٹ اینکه به خودش اومده بود چون پشت سرم داشت میومد از خونه زدیم بیرون سوار ماشین شدیم تخت گاز روندم سمت بیمارستان وقتی رسیدیم ماشینو کنار خیابون پارک کردم هر سه تامون از ماشین پیاده شدیم وارد بیمارستان شدیم -همینجا بمونید تا من برم بپرسم مامانو کجا بردن

گلنار.اوکی عمو جون

آتریسا.باشه برو

اونا نشستن رو صندلی منم رفتم پذیرش

-سلام

پرستار سرشو بلند کرد که ایکاش نمیکرد نزدیک بود به دیار باقی بشتابم از بس آرایش کرده آدم خوف میکنه بهش نگاه کنه

پرستار. آقا.. آقا

-بله ..بله

پرستار. کار داشتید؟

-آهان بله میخواستم بدونم خانوم آمنه دلاور کجا بردین؟

پرستار. شما چه کارشونی

-پسرش

پرستار. یه لحظه

بعد چند لحظه صدای پرستاره در اومد

هستن ICU پرستار. ایشون تو بخش

-میتونم برم پیشش

پرستار. ولی الان وقت ملاقات نیس

-لطفا نگرانشم

پرستار. اووف فقط پنج دقیقه

-ممنون

پرستار. زودتر برید تا پیشمون نشدم

-چشم

رفتم پیش آتریسا اینا

آتریسا.چیشد کجاس خاله ؟

شما همینجا بمونید من برم بینمش پیام ICU -بخش

آتریسا.باشه

پارت صدو نودو سوم

از آتریسا اینا جدا شدم سوار آسانسور شدم وقتی به طبقه
مورد نظر رسیدم از آسانسور اومدم بیرون وارد محوطه
شدم ICU

پرستار.آقا شما اینجا چیکار میکنید ؟

-سلام من پسریکی بیمارام اومدم بینم حالش چطوره

پرستاره با اخم گفت

پرستار.کدوم بیمار ؟

-آمنه دلاور

پرستار.آها همون که تازه آوردنش

-بله حالا میشه بینمش

پرستار با دست قسمتو نشون داد

پرستار.اونجاس بفرمایید فقط این لباساس استریزه رو
پوشید

لباسارو گرفتم پوشیدم به سمت اتاقی که پرستار گفت

رفتم مامانم تو کلی دمو دستگاه خوابیده بود

من پسر مغرور خانواده بلاخره اشکم در اومد خدایا مامان
من چرا باید این وضعیتش باشه مامان همیشه قوی من

-مامان به هوش بیا قول میدم هرچی میگی گوش کنم
قول میدم با آتریسا ازدواج کنم تو فقط چشمای قشنگتو
....باز کن مامان

هق هقم اجازه بیشتر حرف زدنو بهم نداد باقرار گرفتن
دستی رو شونم برگشتم سمتش که یه مرد مسنوب با لباس
سفید پزشکی دیدم

دکتر.مادرته؟

-بله شما دکتر مادرمید؟

دکتر.میشه بیای اتاقم

-البته

خارج شدیم لباسای استریزه رو در آوردم ICU از

دکتر راه افتاد سمت اتاقش منم پشتش وقتی رسیدیم
وارد اتاقش شدیم

دکتر.بشین پسر

نشستم منتظر به دکتر نگاه میکردم

دکتر.خب بین پسر من اهل حاشیه نیستی میدونم توهم

تو وضعی نیستی که من بخوام حاشیه برم

-چی میخواین بگین

دکتر.مادرتون سابقه ناراحتی قلبی یا سکتہ داشتن

پارت صدو نودو چهارم

-یعنی چی؟

دکتر.شما بگین قبلا هم سکتہ کردن

-خیر

دکتر.مطمئنید؟

-میشه واضعہ توضیح بدید من هیچی نمیفهمم

دکتر .مادرتون ایشون قبلا م سکتہ کرده بودن چون

بیماری قلبی دارن و تو همین بیمارستان بستری بودن

آخه مرد حسابی این چه وضع خبر دادنه

-یعنی....یعنی

دکتر.اینبار دومشون بود من قبلام بهشون گفته بودم از

استرس و ناراحتی دوری کنن ولی مٹ اینکہ...بذارید یه

هشدار بهتون بدم اگہ یه بار دیگہ همچین حملہ ای اتفاق

بیفته براش تضمین زنده بودنشو بهتون نمیکنم لطفا تو

جدی بگیرش نه مٹ برادرت سر سری ازش بگذری

محیط زندگی بیمارتون باید پر آرامش باشه نه اینکہ پر از

تشنج و اعصاب باشه

حالام بهتر بری به حرفام فکر کنی

از جام بلند شدم

-ممنون

از اتاق دکتر خارج شدم سوار آسانسور شدم دکمه هم کفو
زدم وقتی رسیدم هم کف اومدم بیرون رفتم پیش آتریسا
گلنار بغلش خواب رفته بود

آتریسا.چیشد حال خاله چطوره؟

-میخواستی چطوری باشه

آتریسا.من متاسفم

-تاسف تو به درد من نمیخوره

آتریسا سرشو انداخت پایین سوئیچو از جیبم در آوردم

-بگیر برو تو ماشین منم الان میام

آتریسا بی حرف سوئیچو ازم گرفت رفت منم شماره
آرسامو گرفتم بعد چندتا بوق صدای خوابالودش اومد

آرسام.جونم داداش

-آرسام یه سوال ازت میپرسم راستشو بگو

آرسام.جونم داداش بگو؟

-مامان قبلا سخته کرده بود

پارت صدو نودو پنجم

صدایی از اونور خط نیومد

-الو آرسام پشت خطی باتوهم میگم مامان سابقه ناراحتی
قلبی داره مامان قبلا سخته کرده بود

آرسام.کی بهت گفته باربد

-آرسام یه کلام میخوای بگی آره یا نه

آرسام.خب...خب آره سه ماه پیش وقتی تو رفته بودی
ماموریت

تقریبا غریدم

-بعد تو نباید به من بگی

آرسام.میخواستی وسط ماموریتت بهت این خبرو بدم حا
لا مگه چیشده چرا هوار میکشی

-حالا مگه چیشده میخوای بدونی چرا هوار میکشم بیا
دگلتو تحویل بگیر برادر عزیز مامان رو تخت بیمارستانه

آرسام.چییییییییی؟

گیلدا.....

آرسام.مامان بیمارستانه باربد کدوم بیمارستان

«.....» -

آرسام. زود خودمونو می‌رسونیم

-باشه

تلفنو قطع کردم رفتم تو ماشین نشستم

آتریسا. حالت خوبه باربد

خدایا یعنی دوسش دارم چرا وقتی گفت باربد انگار تو دلم
قند می‌ساییدن آخه باربد احمق الان وقت این حرفاس این
موقعیت

آتریسا . باربد .. باربد خوبی؟

-ها آره خوبم

آتریسا. نمیخوای بگی خاله چشه

-چی بگم چی دارم بگم بگم مامانم ناراحتی قلبی داره که
اگه یکم استرس و ناراحتی داشته باشه قلبش طاقت
نمیاره

پارت صدو نودو ششم

آتریسا سرمو گذاشت تو آغوشش

آتریسا. آروم باش خدایی نکرده از دستش ندادی که آروم
باش

-آتریسا

آتریسا.بله

-من به خودم یه قولی دادم

!آتریسا.چی؟

-قول دادم وقتی مامانم چشماشو باز کرد هرچی گفت
قبول کنم حتی اگه اون حرفش ازدواج با تو باشه

دستش روموهام موند «آخه داشت موهامو نوازش
«میکرد»

آتریسا .چییی؟؟؟؟!!!!!! میخوای چیکار کنیی

-میدونم آتریسا ولی تو شرایط بدی هستم درکم کن دکتر
گفت نباید بهش استرس وارد شه نباید ناراحت شه

تا آتریسا اومد حرف بزنه گوشیم زنگ زد آرسام بود

-الو

آرسام.کجایی؟

-تو ماشین رسیدین؟

آرسام.آره الان میایم

-اوکی منتظریم

گوشیو قطع کردم که جعبه دستمال کاغذی اومد جلو
چشم

آتریسا. بگير اشکاتو پاک کن الان داداشت اینا میان

با تعجب بهش داشتم نگاه میکردم که اومد جلو تر
نمیدونم چرا رفتم عقب آتریسا دوباره بالا تنه شو رو خم
کرد «یعنی وضعمون جوریه که هرکی میدید فکرای منفی
» میکرد

آتریسا صورتمو پاک کرد از روم بلند شد که چشمم به
آرسامو گیلدا خورد که میخ ما شدن

-وای

....آتریسا. چیش

بی توجه بهش از ماشین پیاده شدم

پارت صدو نودو هفتم

-سلام آرسام سلام گیلدا

آرسام. سلام اون کیه اون چه وضعی بود تو ماشین

آتریسا. سلام

برگشتم سمتش که دیدم سرش پایینه

آرسام. سلام

گیلدا. سلام عزیزم من گیلدام زن آرسام و زن داداش باربد

آتریسا با تعجب سرشو آورد بالا

!آتریسا.آرسام ؟

آرسام.منم

دیدم آرسام خیلی خشک شده دیگه از اون شوخ تبیش
: خبری نیس گفتم

آرسام آتریسا دختر خالمون

آرسام با این حرف با تعجب

آرسام.چییی ؟!!!!دختر خاله مگه خاله پیدا شده

آتریسا.مادرم فوت شده

آرسام.متاسفم

گیلدا.متاسفم

آتریسا.ممنون

-بیاین بریم تو ماشین

پارت صدو نودو هشتم

گیلدا. باشه

گیلدا دست آتریسارو گرفت رفتن تو ماشین منم خواستم
برم که دستم کشیده شد

-آخ چه مرگته آرومتر دستم

آرسام.تو با این دختره رابطه داری

-نه ولی ..ولی

آرسام.ولی چی ؟

.....-خب..مامان

پرستار.آقای دلاور ..آقای دلاور

برگشتم سمتش که

پرستار.مادرتون بهوش اومدن

یه نفس راحت کشیدم با آرسام اول رفتیم به آتریسای گیلدا
خبر دادیم بعد باهم وارد بیمارستان شدیم از پذیرش
شماره اتاقو پرسیدیم وقتی رسیدیم جلو در

-میشه اول من وارد اتاق بشم یه کار با مامان دارم بعد
صداتون میکنم

آرسام .گیلدا.آتریسای.باشه

در اتاقو باز کردم رفتم تو اتاق درو بستم مامان چشماشو
باز کرد ولی دید منم دوباره چشماشو بست

-مامان رو من چشماتو میبندی رو باربدت پسر ته تغاریت
....مامان بگم غلط کردم خوبه یا بگم گ

هنوز حرفم کامل تموم نشده بود که مامان چشماشو باز
کردو با خشم نگام کرد

-آخ من قربون مامانم برم که دلش طاقت نداره ببینه

پسرش داره خودشو فحش میده

مامان.خفه شو

به تخت مامان نزدیک شدم

-قربونت برم مامانم باشه

!مامان.چی باشه؟

-من آتریسا باهم ازدواج میکنیم فقط به خودت فشار نیار
من طاقت نمیارم مامان قلب من طاقت دیدن نه اشکتو نه
این قلب بیمار تو ندارم چرا بهم نگفتی چرا نگفتی ؟
میدونی چقدر از دست تو آرسام گیلدا ناراحتم

مامان.آرسامو گیلدا مقصر نیستن من نمیخواستم تو
ماموریتت برات مشکلی پیش بیاد

پارت صدو نودو نهم

-به هر حال حق من بود بدونم

مامان.حالا که تموم شده

....-آره تموم شده ولی اگه یه بار دیگه

مامان.پسرم هرکی یه عمری داره ولی همینکه قبل مرگم
عروسی تورو میبینم خودش خیلیم

-مامان

مامان.بسه برو بقیه رو صدا کن

به سمت در اتاق رفتم بقیه صدا کردم تا بیان تو وقتی
اومدن مامانم ماجرای ازدواج منو آتریسا رو گفت دیدم تو
چشمای آتریسا اشکو ولی برای من فقطو فقط مادرم مهم
بود که خنده از لباش جدا نمیشد

دانای کل

چقدر بد بازی روزگار با آتریسا شروع کرد حالا آتریسا باید
چطور به باربد بفهمونه که یه زنه که یه بچه داره که یه
شوهر دیوانه به تمام معنا داره چطوری؟؟؟

از طرفی باربد که هم از خوشحالی مادرش خوشحال بود
هم از این که این دختر سرکش داشت همسرش میشد ولی
باربد میتونه با قضیه آتریسا کنار بیاد اصلا میفهمه این
ماجرا رو؟؟؟

از طرفی آرسین که بر اثر شکی که بهش وارد شد توهم
میزنه الانم تو اتاق حبسه

از طرفی اشکان که نمیدون بخاطر کیانا با خانوادش
بجنگه یا مواظب برادرش باشه

از طرفی شعله که تو یه اتاق زندانیه

و از طرفی رامتین که معلوم نیس چی میخواد آیا دوباره
انتقام میخواد یا عاشق شعلس؟؟؟

پارت دویستم

آرسین

-آتریسایا بلاخره برگشتی عشقم میدونستم بر میگردی
میدونستم

آتریسایا.آره عشقم برگشتم مگه میشه بی تو و دخترم
زندگی کنم

-میدونستم برمیگردی میدونستم رفتم پیشش آتریسایا برام
لوندی میکرد هی دستشو میکشید رو پاش یا تو موهاشو
موهاشو پخش میکرد

-نکن اینطوری نکن بیشتر از این دیوونم نکن

Love آتریسایا.دوست دارم دیوونه بودنتو دوست

-منم دوست دارم تو تنها عشقمی نمیدارم کسی بگیرت
ازم

: آتریسایا پشت سرهم پلک زد با عشوه گفت

منم به جز تو زن خونه کسی نمیشم تو تنها مردی هستی
که تونستی با دیوونه بازیات منو رام خودت کنی

بهبش لبخند زدم اونم بهم لبخند زد باهم گفتیم

دوست دارممم دیگه نتونستم طاقت بیارم لبامو گذاشتم
رو لباش حتی به صدای در اتاق که باز شدم محل ندادم با
عشق لبای عشقمو م.ی.خ.و.ر.د.م

اشکان.آرسین داری با دیوار ل.ب.ب.ا.زی میکنی

پارت دویستو یکم

سرمو آوردم بالا که دیدم آتریسا از خجالت سرشو انداخته
پایین اعصابانی شدم از دست اشکان که بد موقعه مزاحم
عشق بازیمون شد برگشتم سمت اشکان

-چرا در نزده وارد میشی بین خانومم خجالت کشید

اشکان. آرسین بیا وقت خوردن قرصاته بیا اینو بخور

-نمیخورم حال من خوبه چون زخم برگشته پیشم دیگه
قرص میخوام چیکار من آرامش میخواستم که برگشت

اشکان از چشماتش یه قطره اشک چکید با اعصابانیت
پاکش کرد از اتاق رفت بیرون منم برگشتم سمت آتی

-آتی آتی من عشق من سرتو بالا کن بین داداشم رفت
دیگه نیست نکنه از من خجالت میکشی

آتریسا. خب خجالت میکشم داداشت منو تو این وضعیت
دید

.....-اونیکه بای

فرح. آقا

با اعصابانیت برگشتم سمت فرح

-اینجا چه غلطی میکنی مگه کوری نمی بینی با خانومم
خلوت کردم

فرح.بخشید آقا بیاین اینو بخورین دیگه مزاحم خلوتتون
نمیشم

-خیل خب بیار اونو

فرح قرصو آورد جلو

فرح.بفرمایید آقا

قرصو ازش گرفتم خوردم آبم بهم دادم خوردم

-حالا گمشو که مٹ چی پرید وسط خلوتمون

فرح.بخشید دیگه مزاحم نمیشم

فرح از اتاق رفت بیرون تا خواستم دوباره با عشقم عشق
بازی کنم چشمام تار شد

آتریسا.خوبی عشقم؟

-آره فقط چشمام تاره بریم بخوابیم

آتریسا.بریم من که پایم

بهش لبخند زدم باهم رفتیم تو تخت دراز کشیدیم
خواستم لباسو شکار کنم که چشمام بسته شد خوابم برد

آتریسا

خاله.دخترم برو اینو امتحان کن بین بهت میاد

... -اما خاله این

پارت دویستو دوم

خاله. این چی خیلیم خوبه برو بیوش تو تنتم بینیم

اوف خدا الان من چطوری از دستشون در رم

بارید. چرا نمیری خب برو یه امتحان بکن

یه چشم غره بهش رفتم لباس عروسو از فروشنده گرفتم

رفتم اتاق پرو لباسارو پوشیدم تو تنم عالی بود ولی من

چی من خوشحال بودم معلومه که نه من خوشحال نبودم

چون با مرد آرزوهام ازدواج نمیکردم

با صدای تق در به خودم اومدم

خاله. عزیزم پوشیدی؟

-بله خاله

خاله. پس درو باز کن تو تنت بینیم

بینن نکنه منظورش باریده

خاله. آتریسا جان درو باز کن دیگه

به اجبار درو باز کردم که با دو جفت چشم مشتاق رو به رو

شدم

خاله. وای عزیزم تو چقدر خوشگل شدی البته خوشگل

بودی خوشگل تر شدی

-مرسی خاله

باربد. این خیلی بازه من نمیذارم اینو بپوشه

خاله. خب میشه حلش کرد

باربد. اونوقت با چی؟

خاله. الان میام

باربد. باشه

: خاله رفت با خشم گفتم

فکر نمیکنی زیاد داری واسه من تصمیم میگیری؟

باربد. اصلا و ابدا منو تو قراره باهم بریم زیر یک سقف
نمیتونم بهت بی تفاوت باشم

تا اومدم یه حرفی بهش بزنم خاله اومد

خاله. بیا اینم شنل برای رو لباسش حالا دیگه مشکل حل
شد

باربد. بپوش

با خشم به باربد نگاه کردم شنلو از خاله گرفتم پوشیدم
وقتی مورد پسند آقا شد رفت پولشو پرداخت کرد از اون
مغازه زدیم بیرون

خاله. حالا مونده لباس نامزدی و حلقه و نشون

..... -خاله نیاز

خاله. ساکت مگه به حرف توئه

پارت دویستو سوم

باربد. بریم واسه لباس نامزدی مزون دوستم

خاله. باشه

.... -خال

خاله. یه بار گفتم ساکت

اوففف

سوار ماشین شدیم باربدم ماشینو روشن کرد حرکت کرد
سرمو به پنجره تکیه دادم رفتم تو خاطراتم با آرسین به
این که غیرت داشت به اینکه نمیداشت با هر کسی رفت
آمد کنم به شوهرم شوهرم کردناش

خاله . آتریسا دخترم رسیدیم پیاده شو از ماشین پیاده
شدم باهم وارد مزون دوست باربد شدیم

مرد جوون. سلام آقا باربد چه عجب یاد ما کردی

باربد. سلام سامان جان اومدیم برای خانومم لباس بگیرم

سامان. وای پس دیگه اومدی قاطی مرغا

باربد. ای بگی نگی

سامان. خانم به شمام تبریک میگم بهترین کیس همین آق
باربد خودمونه

بھش یه لبخند زدم

سامان.خب خارج از این بحثا لباسی مد نظرتون هس

-خیر اگه ژورنال دارین لطفا بهم بدین

سامان.حتما

سامان رفت بعد چند دقیقه با سه تا ژورنال برگشت

سامان.بفرمایید

ژورنالو ازش گرفتم نشستم رو صندلی خواستم ورق بزنم
که بارید کنارم نشست با تعجب بھش نگاه کردم وقتی دید
ورق نمیزنم سرشو آورد بالا دید دارم متعجب بھش نگاه
میکنم

بارید.چیه چرا همچین نگاه میکنی؟

-هیچی

بارید.پس ورق بزن تا لباس انتخاب کنیم

!-چی انتخاب کنیم؟؟؟

بارید.ن پ انتخاب کنی اونوقت بری مٹ لباس عروست
انتخاب کنی

-ببین شازده پسر نه تو نه اون لباس نه این عروسی
انتخاب من نیس اگه هم میبینی چیزی فعلا نمیگم بخاطر
خاله و نون نمکتونه فهمیدی پس انقدر واسه من آقا بالا

سر بازی در نیار

بارید با خشم از جاش بلند شد که خاله بهم نزدیک شد

خاله.چیشد عزیزم انتخاب کردی؟

-بله خاله

خاله.کدوم؟

بدون اینکه نگاه کنم دست گذاشتم رویه لباس خاله با دیدن لباس شروع کرد به گاز گرفتن لباس

وا خاله چشه

پارت دویستو چهارم

مگه لباسه چه مشکلی داره به لباسی که دستم روش بود نگاه کردم

وای خاک بر سرم چشم آرسینو دور دیدم «هه آرسین چند روز دیگه قراره زن یه مرد دیگه شی آخ آرسین مواظب باش»

صدای حرصی بارید بغل گوشم اومد

بارید.اینو میخوای بخری؟

سرمو آوردم بالا

-آره مگه چشه خیلیم نایسه

باربد. بگو چش نیس جلو این دوتا پارچم نداشته باشه
بهتره پشتشم که قربونش برم یکی دیگه انتخاب کن دیگه
نمیتونم واسه اینم شنل بگیرم

-نمیخوام من اینو دوست دارم

باربد. آتریسا

خاله. عزیزم واسه اونروز شکون

نداره مشکی بپوشی یه رنگ دیگه انتخاب کن تازه بهتره
یکم نظر شوهرتو پرسی

..... آخه شوهرم کجاس من پدر بچمو میخوام

باربد. این یکی چطوره

به لباس انتخابی باربد نگاه کردم یه لباس یاسی که یقش
پر از سنگ دوزی بود ولی از بالا تا پایین ساده بود فقط
قسمت پایینش یکم تور کار شده بود پشتشم تا کمر باز بود
به مشکیه نگاه کردم جلو تا ناف باز بود قشنگ س.ی.ن.ه
هات معلوم میشد پایینش حالت تور ساده بود پشتشم
کامل تا باسن باز بود

پارت دویستو پنجم

باربد. چیشد آتریسا بیا اینو ببر پرو کن

-خب اینم قسمت دستام لخته

باربد. این شنل داره برو

با حرص از جام بلند شدم لباسو قشنگ از دستش کشیدم
رفتم پرو وقتی پوشیدم دوست داشتم سرمو بکوبم تو
دیوار چرا باید اندازم باشه آخه چرا؟

خاله. پوشیدی عزیزم

-آره خاله

خاله. خب درو باز کن

در پرو باز کردم

خاله. وای چقدر بهت میاد خاله قربونت بره

بهش یه لبخند زدم خواستم درو ببندم که دیدم بارید
وایساده داره نگام میکنه بهش چشم غره رفتم درو بستم
لباسارو در آوردم لباسای خودمو پوشیدم اومدم بیرون
بارید. خب بریم حلقه و نشونم بگیریم بعد بریم خونه

-وای تموم نشد

بارید. اونارم بخیریم تموم میشه

اووف کی میریم خونه من همچیو بهش بگم شاید دیگه
دس از سرم برداره

خلاصه سوار ماشین شدیم بارید حرکت جلوی یه طلا
فروشی نگه داشت

بارید. پیاده شید منم الان میام

خاله. باشه

پارت دویستو ششم

با خاله وارد طلا فروشی شدیم

فروشنده. سلام بفرمایید چه کمکی از دست من بر میاد

خاله. چند نمونه از حلقه هاتون و نشوناتونو میشه ببینیم

فروشنده. بله حتما

فروشنده رفت تا حلقه هارو بیاره

خاله. وا این پسر کجا موند

-نمیدونم خاله

خاله. مادر من پام درد میکنه تو برو بیرون یه نگاه بنداز

-چشم

از طلا فروشی اومدم بیرون که خوردم به یکی

-آخ

باربد. چته؟ چرا همچین میای بیرون؟

-داشتم میومدم دنبال جنابالی به دستور مادرتون

باربد یکم نگام کرد بعد زیر لب یه چی بلغور کرد رفت تو

طلا فروشی منم پشتش وارد شدم

خاله. اومدین بیاین یکیو انتخاب کنید

رفتیم جلو

بارید. خب انتخاب کن

بهش نگاه کردم

-تو که همه جا تو کارام دخالت کردی پس اینم خودت
انتخاب کن

بارید. خیلی رو اعصابی آتریسا ولی خودم درستت میکنم

-هه از مادر زاده نشده جناب

اینو گفتم ازش فاصله گرفتم

خاله . چیشد مادر؟ چرا تو اومدی اینور

-سپردم به خودش تا انتخاب کنه

خاله. وا چرا مادر این انتخاب باید تا آخر عمرت دستت
باشه

-خاله تو رو خدا ولم کن همه وسایلا که به انتخاب اون بود
پس اینم بذار به انتخاب اون باشه

بارید. آتریسا بیا

-من برم ببینم چی میگه

خاله. برو عزیزم

رفتم پیشش

-چیه ؟

باربد.قشنگن

-هر کدوم که خودت پسندیدی چون برای من مهم نیس

باربد.اووف آقا پس شد این دوتا

فروشنده.پس مبارکه

باربد.ممنون

: خشک گفتم

مرسی

پارت دویستو هفتم

بعد گرفتن حلقه ها البته با کلی چون زدن که قیمتش زیاده
کارمون تموم شد برگشتیم خونه کم کن فلان بمان

خاله.آخ چقدر خسته شدم من برم بخوابم خستم

-شب بخیر

باربد.شب بخیر

خاله.شب شمام بخیر

خاله رفت ماهم وسایلو از پشت ماشین برداشتم بردیم
تو اتاق

باربد.خب فعلا شب بخیر

-بارید

!بارید.بله؟

-میتونم باهات حرف بزنم؟

!!بارید.البته

-خب...خب آخه چطوری بگم میشه بشینی

بارید از جلو در اومد کنار رو صندلی بغل تخت نشست

بارید.خب میشنوم

-خب من...من...من...من...من

بارید.میشه انقدر من من نکنی بری سر اصل مطلب

سرمو انداختم پایین چون نمیتونستم تو چشمات نگاه کنم بگم برام چه اتفاقی افتاده

-بارید اگه من قبلا صیغه کسی شده باشم و الانم باشم
چیکار میکنی؟؟

بارید .چییییی؟؟!!!متوجه منظورت نمیشم

-خب من...من...من

بارید.بیا باز من مناش شروع شد

سرمو از بس آورده بودم پایین چسبیده بود به سینه هام

-خب من صیغه یکیم

چنان هوار کشید که گفتم الان سقف خونه میریزه
باربد. چه گ. و. ه. ی خوردیییییییییی؟
از جام بلند شدم تا جلوی دهنشو بگیرم ولی مگه میشد
باربد. یعنی من قرار بود با یه کثافت لجن ازدواج کنم
حرفای که بهم میزد انقدر درد داشت که اشک میریختم
پارت دویست و هشتم
باربد. اگه تا الان ازت خوشم میومد الان برام چندشی یه
آدم چندش
..... - بارب

با خوردن دستش تو دهنم طعم اشکو خونو باهم حس
کردم

باربد. اسم منو به دهنه نیار لجن کثافت حالمو بهم میزنی
الان میرم بیرون تا فردا وقت داری گورتو گم کنی وگرنه به
حالت همچیو میگم ه. ر. ز. ه

باربد از اتاق خارج شد به هیچ کدوم از حرفام محل نداد از
شدت گریه نای هیچ کاریو نداشتم ولی باید میرفتم از
اینجام رونده شدم چمدونو از زیر تخت در آوردم کل
لباسامو ریختم تو چمدون از اتاق اومدم بیرون به تمام
خونه نگاه کردم به خونه ای که سه روزه سر پناه من بود
کفشامو پوشیدم از خونه زدم بیرون انقدر گریه کردم که

نفهمیدم کی رسیدم خونه قبلیم با کیلد درو باز کردم رفتم
تو چمدونو انداختم وسط حالو خودمم یه ور افتادم انقدر
گریه کردم تا از حال رفتم

ساتیار

شهاب. سلام رئیس

از جام بلند شدم رفتم پشت در

-چه خبر؟

شهاب. خبرای خوبی ندارم رئیس

-چیشده؟

شهاب. برای نازگل خانم حکم اعدام بریدن فردام اعدام
میشه

با حرفش دستمو مشت کردم کوبیدم به دیوار

شهاب. رئیس حالتون خوبه

-آره باید نازگلو نجات بدی فهمیدی نازگل نباید مژ دامون
آسو اعدام شه

شهاب. هر کاری از دستم بر بیاد میکنم

- خوبه زمان دادگاه من کیه؟

شهاب. دوماه دیگه

پارت دویستو نهم

-دوم ااااا دیگه همیشه زودتر کاری کنین

شهاب.خیر همیشه تاریخو قاضی تعیین کرده

-از هرچی پلیسه متنفرم

شهاب.فعلا رئیس یکی داره میاد

صدای پای شهاب نشون دهنده این بود که داره میره

منم برگشتم سر جام

-این دوماه بگذره پیدات میکنم دنیارو برات جهنم میکنم
حالا که دست رد به سینه من میزنی لایق مرگی
مرگگگگگگگ

: سربازیکی کوپید به در گفت

هوویی یواش تر

-خیل خوب بابا

شعله

تو اتاق بودم داشتم گریه میکردم که صدای قفل در اومد
در باز شد چهره منفور رامتین معلوم شد البته تو دستشتم
یه سینی بود

رامتین. بیا کوفت کن نخوری تا سه روز دیگه از هیچی خبر
نیس

-بهتره ببریش من بدون بچم کوفتم نمیخورم

رامتین دستشو مشت کرد اومد سمتم وقتی رسید بهم
موهامو تو دستش پیچید

-آیییییییی کندی موهامو عوضی

رامتین. گفتم بیا غذا تو کوفت کن یعنی باید کوفت کنی حا
لا گمشو بیا بخور

-نمیخورم مگه زورر

یه دفعه موهامو کشید«اون موقعه موهامو یکم شل کرده
»بود

-آخخخ موهاممم

پارت دویستو دهم

-موهامو ول کن

رامتین.اگه میخوای موها ت کنده نشه بیا بتمرگ غذا تو
بخور

-نم.....یت.....ونمبد.....ون....ب....چمچی.....زی

بخ.....ور.....م

رامتین.غذاتو بخور بعدش لباس بریم بیرون یکم حالو
هوات عوض شه

با شنیدن اسم بیرون خوشحال شدم تو سرم فقط یه چیز
«وول میخورد» فرار فرار فرار

سریع نشستم غذامو بخورم

رامتین.خوردی بیا پایین

-اوکی

رامتین از اتاق رفت بیرون غذامو خوردم یه مانتو مشکی
مناسب پوشیدم که موقع فرار تو دستو پام نباشه یه
شلوار جین قرمز موهامم همه رو دادم پشت سفت دم
اسبی بستم یه آرایشم کردم کتونی آل استارمو پوشیدم
رفتم پایین رامتین پشت به من نشسته بود رو مبل

-من آمادم

رامتین برگشت نگام کرد

رامتین.بریم با رامتین رفتیم سوتر ماشین شدیم از خونه
زدیم بیرون

خب حالا چطوری فرار کنم

رامتین.چیزی شده تو فکری؟

-نه فقط دلم برای شایان تنگ شده میشه برش گردونی

رامتین. نههههه

«-باشه بېخشید عصبی نشو «قرار آخه بیشتر عصبی شی

دیگه وقتشه نزدیک یه چهارا یه دفعه درو باز کردم خودمو پرت کردم بیرون پام درد گرفته بود ولی با همون پا درد پاشدم شروع کردم به دویدن صدای رامتینو از پشت میشنیدم که هی میگفت وایسا ولی من دیگه نمیخواستم پیشش باشم در هر صورت بچمو نداشتم

انقدر دویدم دیگه پاهام داشت از هم جدا میشد انگار دیگه رامتین گم کرده بود یه تاکسی گرفتم رفتم خونه آرسین وقتی رسیدم پولو دادم پیاده شدم رفتم جلو

حالا بادیگاردارو رد کنم یه دفعه یه فکری زد به سرم رفتم جلو که بادیگارده جلومو گرفت

بادیگارد.چی میخوای؟

-مث اینکه یادت رفته من خانوم این خونم

.... بادیگارد.بودین الان آقا آرسین

-خفه باش خوده آرسین بهم زنگ زد حالام بکش کنار میخوام برم ببینم چی میخواد

..... بادیگارد.ولی آقا آرسین که

-آقا آرسین چی ها؟ها

بادیگارد.هیچی بفرمایید

بهش یه چشم غره رفتم از در گذشتم رفتم تو عمارت از
پله ها رفتم بالا جلوی در اتاق آرسین یه نفس راحت
کشیدم رفتم تو که آرسینو لخت دیدم که دیوارو م.ی.ب.و
س.ه

-آرسین

آرسین

داشتم از عشقم ل.ب میگرفتم که یکی اسممو صدا کرد

شعله.آرسین

برگشتم که آتریسا رو دیدم

با تعجب برگشتم که با دیوار مواجه شدم

رفتم سمت آتریسا

-آتریسا خیلی دوست دارم

آتریسا داشت هنگ بهم نگاه میکرد ولی یه دفع به خودش
اومد

آتریسا «شعله».منم دوست دارم

-موافقی بریم رو تخت

آتریسا «شعله».آره

یه دستمو انداختم زیر زانو هاش یکم زیر سرش از زمین
بلندش کردم بردم پرتش کردم رو تخت و خودمم روش

نمیتونست مقاوت یا ضربه هامو دفع کنه

شعله.رامتین ..رامتین توروخدا کشتیش ولش کن

برگشتم سمتش با پشت دست کوبیدم تو دهنش که دهنش
پر خون شد

-فکر نمیکردی پیدات کنم ولی خیلی بی عقلی چون اولین
جایی که مد نظرم اومد همینجا بود

....شعله.من فقط دلم برای آرسین تنگ

دوباره کوبیدم تو دهنش

-شعله آدمت میکنم تو هنوز اون روی منو ندیدی یه سگی
.... هستم که دومی نداره مادرتو به عذات میشونم

اشکان.آرسین اینجا چه خبره شما دونفر اینجا چیکار
میکنید

شعله.هیچی داداش اشکان اومده بودیم عیادت آرسین

اشکان.آها پس بفرمایید بیرون چون آرسین باید
استراحت کنه

پارت دویستو دوازده هم

-باشه

با اشکان از اتاق آرسین اومدیم بیرون باهم وارد پذیرایی
شدیم

اشکان. فرح ... فرح

فرح. بله آقا

اشکان. از مهمونا پذیرایی کن بعد برو قرصای آرسینو بده

فرح. چشم آقا فقط یه چیزی

اشکان. چه چیزی؟

فرح. السا از صبح دارن گریه میکنن

اشکان. یعنی چی اونوقت تو الان بهم میگی

فرح. ببخشید آقا

اشکان. گمشو از جلو چشمم

فرح از پذیرایی رفت بیرون

اشکان رو به ما کرد

اشکان. ببخشید مشکلی پیش اومد

پاشد خواس بره که شعله صداش کرد

اشکان. بله؟

شعله. السا کیه؟

اشکان. با اینکه بهت ربطی نداره ولی میگم بچه آرسینو

آتریس

شعله. چییییی؟

اشکان. بیخشید من برم بینم برادر زادم چشه
اشکان رفت منو شعله موندیم دله پر درده شعله

-بهتره ماهم بریم

شعله. کجا؟

-کجا میخواستی بریم خونه یالا پاشو که کلی باهات کار
دارم

با ترس بهم نگاه کرد که منم سرمو بهش نزدیک کردم و دم
گوشش گفتم -خوبه از من بترس چون بخوام سگ شم به
کسی رحم نمیکنم و الانم جزو همون روزاس

شعله پر سرو صدا آب دهنشو قورت داد منم براش یه
لبخند زدم که از صدا تا فحش بدتر بود دستشو گرفتم از
جام بلند شدم از خونه زدیم بیرون سوار ماشین شدیم

پارت دویستو سیزده هم

ماشینو روشن کردم و حرکت کردم تا مقصد من سکوت
کرده بودم و اینم باعث بیشتر ترسیدن شعله میشد هه
نمیدونی چه نقشه هایی برات دارم روح مادرتو میارم جلو
چشمت حالا از دست من در میری کاری میکنم حتی
میخوای آب بخوری اول بگی رامتین برم آب بخورم اجازه
میدی

وقتی رسیدیم جلوی عمارتم بوق زدم که بلافاصله دراز باز

شد ماشینو بردم جلو در اصلی عمارت ماشینو پارک کردم
پیاده شدم دست شعله روهم گرفتم از تو ماشین
کشیدمش بیرون از بغل پله های عمارت گذشتم که رسیدم
درشو باز کردم sh به اتاق مورد نظر به درش نگاه کردم
شعله رو پرت کردم تو اتاق خودمم رفتم تو درو بستم قفل
کردم برگشتم که دیدم شعله تو خودش جمع شده داره با
ترس به رو میز نگاه میکنه بیخیال رفتم جلوش رو زانو
هام نشستم

-خب عزیزم کدومو میپسندی ها چاقو.شلا
ق.سیخ.کابل.اره برقی.شمشیر یا تفنگ

شعله با ترس برگشت سمتم

شعله.چ...ی ت...و س...ر..ته

سرمو بردم بغل گوشش با لحنی که قشنگ ترسو تو تنش
بنشونم گفتم

-با اینکه نفهمیدم چی گفتم ولی میخوایم کارای خوب
خوب کنیم مطمئنم توهم میپسندی حالا بگو کدومو
میپسندی

شعله .تو یه دیوونه تمام عیاری

هیستریکی خندیدم

-تازه فهمیدی باشه حالا که سپردی دست من انتخابو باشه
نظرت با شلاق چیه اونم با بدن خیس اوفف چقدر لذت

داره

پارت دویستو چهاردهم

-نه مگه درست نمیگم

شعله با شنیدن حرفم فقط با اشک و ترس خیره شده بود
به میز

-اوو چه عجلیم داری برای اینکه این شلاق بشینه رو تنت

شعله.را...متین

-جونم الان میام فقط تو لباساتو در بیار برو اونجا بدنتو
خیس کن

شعله.را...متین ..غغ..لل..ط..ک..ر..د..م

-دیگه فایده ای نداره موقعه ای که فکر فرار به کله پوکت
داشت میزد باس فکر اینجاشو هم میکردی

شعله.گ.و.ه خوردم ولم کن

-دیره

بعد با جدیدت تو چشمات خیره شدم

-میرم بیرون اومدم این لباسا تنت نباشه وگرنه با یه روش
دیگه لباساتو در میارم

.....شعله.رام

بدون اینکه اجازه بدم حرف دیگه ای بزنه از در زدم بیرون
در از بیرون قفل کردم از پله ها رفتم بالا

-سوگل...سوگل

سوگل.بله آقا

هست بگیر برو شعله رو آماده کن sh -این در اتاق

سوگل.بله آقا

سوگل رفت بیرون عمارت

-سودا...سودا

سودا.بله آقا

-غذا حاضر کن برام

سودا.بله آقا

خودمم رفتم تو اتاقم لباسمو با لباس مخصوصه شکنجه
ام عوض کردم از اتاق زدم بیرون که با سودا روبه رو شدم

سودا.آقا غذاتون حاضره

-باشه

سودا برگشت آشپز خونه منم رفتم سالن غذا خوری
نشستم پشت میز شروع به خوردن غدام کردم وقتی تموم
شد از عمارت زدم بیرون از پله ها اومدم پایین جلوی در
اتاق شکنجه «وایسادم درو باز کردم که با یه جفت «sh

چشم ترسون روبه رو شدم

سوگلو بغلش دیدم

-کارت خوبه بود سوگل

سوگل .دیگه امری نیس ؟

-نه میتونی بری

سوگل رفت

رمو کردم سمت شعله

-خب چیو پسندیده بودی

پارت دویستو پونزدهم

....شعله.را

-آهان شلاق

به سمت میز رفتم از روش شلاقو برداشتم چند دور دور
دستم پیچوندم برگشتم سمت شعله

-آخ که چقدر قراره بهمون خوش بگذره نه تازه توهم که
بسته ای نمیتونی از خودت محافظت کنی

شعله.رام...تین ال...الت...ماس...ت می.....کنم

-چی؟ چی گفتی؟

شعله.ال...لللتماس...ت مممم...یکن....ممم

-دوباره بگو نشنیدم

..شعله.را...مت...ی...نال..لل..تت...مم...اا...س

ت...می...کن...م

- واضعه تر بگوبلندتر بگو

شعله آب دهنشو قورت داد با تمام توانش جیغ کشید

شعله.رامتینننننن التماس ت ت ت میکنم م م م م

با جیغش شلاقو بردم بالا آوردم پایین

شعله.آخخخخخخ

-درد زهر کثافت لجن کی بهت اجازه داد جیغ بکشی ها

دوباره شلاقو بردم بالا کوبیدم تو صورتش

خواست جیغ بکشه که با دیدن چشمام سکوتو ترجیح داد

انقدر با شلاق زدمش که دیگه نای پا وایسادن نداشت اگه

دستاش با زنجیر به سقف وصل نبود همونجا میفتاد

صداشم از بس التماس کرده بود گرفته بود ولی اینا برای

من کم بود من بیشتر میخواستم شلاقو پرت کردم یه

گوشه دوباره رفتم سراغ میز چشمم به چاقو افتاد چشمم

برق زد ورش داشتم برگشتم که دیدم شعله داره با چشمای

نیم باز داشت نگام میکرد

-خب خب حالا میریم سر وقت بریدن پوستت میخوام

روش یکم خط خطی کنم

شعله. نه خواهش میکنم

رفتم جلو

-اوخی هرکاری کنی بی فایده چاقورو خوب تو دستم
گرفتم به بدنش نزدیک کردم شروع کردم به کشیدن
اشکال مختلف هر سری که یه خط رو بدنش میکشیدم یه
جیغ میکشید

-اوف کرم کردی بابا من که هنوز اصل کاریو شروع نکردم
شعله. د...ی..گه.... م..و..ند...ه.... م..گه

-آره ه.ر.ز.ه خانم

....حالا وقت کار نهایی بود بعدشم که

رفتم پشتش نک چاقو رو تو گوشت شعله فرو کردم
نوشتتم (I'm a slave U) کلمه

-خب اینم از این با اینکه زیاد رو اعصاب بودی ولی خوب
در اومد

شعله. چی نوشتی عوضی ؟

اومد جلو یکی با دستم کوبیدم تو دهنش

-عوضی خودتی ه.ر.ز.ه

(I'm a slave در ضمن چیز خواستی ننوشتم فقط نوشتتم
U)

شعله.ی...ع..نی چ ی؟

-یعنی « من برده ی توهم » از این به بعد بخوای به هرکی
س.ر.و.ی.س بدی یعنی برده شی

:شعله با گریه گفت

خیلی نام. ردی رام. تین خ...یلی

-میدونم

اینو گفتم از اتاق زدم بیرون

-رحمان طاهر سعید

رحمان سعید طاهر.بله آقا

اتاق شکنجه رو نشون دادم رو بهشون گفتم

-این تو یه دختر هس میتونین برین باهاش حال کنید اون
برده شماس

پارت دویستو شونزدهم

با این حرفم چشم هر سه تاشون یه برق خواسی زد

از پله ها رفتم بالا تا خواستم در عمارتو باز کنم برم تو
صدای شعله شنیدم

شعله.شمااااا کی هستینن رامتیننننن کمککک

بی توجه به دادو فریاداش رفتم تو اتاقم زنگ مخصوص
خدمه هارو زدم که در عرض دو دقیقه صدای در اومد

-بیا تو

سودا درو باز کرد اوند تو

سودا.بله آقا امری بود

-به عارف بگو بیاد اتاقم باهاش کار دارم

سودا.چشم آقا

سودا از اتاق زد بیرون منم سری لباس شکنجه رو از تنم در
تو سبد رخت چرکا آخه روش پر از آوردم پرت کردم
خون شعله بود خودمم رفتم یه دوش گرفتم اومدم بیرون
یه لباس تو خونه پوشیدم روی تخت دراز کشیدم که
صدای در اومد

-بیا تو

در باز شد عارف اومد تو

عارف.آقا با من امری داشتید

-آره درو ببند بیا رو این کاناپه بشین «و به کاناپه روبه رو
تخت اشاره کردم» عارف که نشست

-بین عارف تو باید واسه من یه کاری انجام بدی

عارف.چه کاری آقا هرچی شما امر منید من انجام میدم

-خب تو باید بری تو عمارت آرسین راد برام جاسوسی کنی

عارف.ببخشید...منظورتونو نفهمیدم

-کودن میخوام بری اونجا و مستخدم بشی راپرت آرسینو بهم بدی

عارف.ببخشید میتونم پپرسم چرا؟

-نه فقط میری اونجا و آرسین هرکاری میکنه رو برام مو به مو گزارش میدی

عارف.چشم

-خیل خوب فعلا مرخصی تا بعدا بگم کی بری خونه آرسین

باربد

-یعنی چی نیس اون جایو نداره

مامان.منم خبر ندارم وقتی که از خواب بیدار شدم اومد دیدم نیس

اوووف کجایی دختر غلط کردم در این موقعه میگن لعنت به دهانی که بی موقعه باز شد چرا آخه بهش گفتم بره وقتی اون جایو نداره

-میرم دنبالش بگردم فعلا

مامان.برو مادر خدا به همراهت

-مرسی

از خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم تو خیابونا
میچرخیدم شاید بتونم آتریسارو پیدا کنم ولی انگار آب
شده بود رفته بود تو زمین

پارت دویستو هفده هم

ساعت حدود دو نصفه شب برگشتم خونه تا کفشامو در
آوردم صدای مامان اومد

مامان.پسرم چیشد پیداش کردی ؟

نه مامان انگار آب شده رفته تو زمین فردا شبم بعد
شیفتم میرم دنبالش

مامان .آخه کجاس چرا یه دفعه رفت

-نمیدونم مامان نمیدونم

مامان.باشه مادر بیا غذا بخور

-نمیتونم میرم اتاقم شاید بتونم یکم بخوابم

مامان.باشه مادر برو بخواب

تا اومدم از پله ها برم بالا مامان دوباره صدام کرد

-بله مامان

مامان.احتمال داره بخاطر اینکه نخواد با تو ازدواج کنه از
اینجا رفته باشه

-مامان بد به دلت راه نده شاید فردا پس فردا برگشت اگه
جوابش به من نه بود همون موقعه ای که لباس داشتیم
میخریدیم میگفت نه

مامان.نمیدونم والا ولی اونروزم معلوم بود دلش رضا
نیست

-بهش فکر نکن مامان وقتی پیداش کردم میفهمیم قضیه
چییه

مامان.باشه

از پله ها رفتم بالا وارد اتاقم شدم خودمو رو تختم پرت
کردم

چرا نذاشتم بگه چرا صیغه اون یارو شده خدا عاشق
....نشدم نشدم یه بارم که شدم عاشق یکی شدم که طرف

با صدای زنگ گوشیم به خودم اومدم

اوففف آرسام کی حوصلشو داره گوشیمو سایلنت کردم
پرت کردم رو میز عسلی به پهلو راست شدم

خدا یعنی الان کجاس پیش کیه ؟ نکنه گیر آدم ناباب
بیفته خداا

انقدر فکر کردم که اصلا نفهمیدم کی خوابم برد صبح با
صدای مامان از خواب بیدار شدم

مامان.پسرم ...باربدم بلند نمیشی باید بری اداره ها

چشمامو باز کردم

-بیدارم مامان تو برو منم الان میام

مامان.باشه

مامان از اتاق رفت بیرون منم از جام بلند شدم رفتم دساو
صورتمو شستم اومدم یه لباس خوب پوشیدم گوشیمو
برداشتم

تماس بی پاسخ هشتم آرسام ۱۲۷-اولالا

بیخیالش دیشب واقعا رو مدش نبودم که بخوام جواب
مسخره بازیای اونم بدم

پارت دویستو هفده هم

ساعت حدود دو نصفه شب برگشتم خونه تا کفشامو در
آوردم صدای مامان اومد

مامان.پسرم چیشد پیداش کردی؟

-نه مامان انگار آب شده رفته تو زمین فردا شبم بعد
شیفتم میرم دنبالش

مامان .آخه کجاس چرا یه دفعه رفت

-نمیدونم مامان نمیدونم

مامان.باشه مادر بیا غذا بخور

-نمیتونم میرم اتاقم شاید بتونم یکم بخوابم

مامان. باشه مادر برو بخواب

تا اومدم از پله ها برم بالا مامان دوباره صدام کرد

-بله مامان

مامان. احتمال داره بخاطر اینکه نخواد با تو ازدواج کنه از اینجا رفته باشه

-مامان بد به دلت راه نده شاید فردا پس فردا برگشت اگه جوابش به من نه بود همون موقعه ای که لباس داشتیم میخریدیم میگفت نه

مامان. نمیدونم والا ولی اونروزم معلوم بود دلش رضا نیست

-بهش فکر نکن مامان وقتی پیداش کردم میفهمیم قضیه چیه

مامان. باشه

از پله ها رفتم بالا وارد اتاقم شدم خودمو رو تختم پرت کردم

چرا نذاشتم بگه چرا صیغه اون یارو شده خدا عاشق.... نشدم نشدم یه بارم که شدم عاشق یکی شدم که طرف

با صدای زنگ گوشیم به خودم اومدم

اوففف آرسام کی حوصلشو داره گوشیمو سایلنت کردم پرت کردم رو میز عسلی به پهلو راست شدم

خدا یعنی الان کجاس پیش کیه ؟ نکنه گیر آدم ناباب
بیفته خدا

انقدر فکر کردم که اصلا نفهمیدم کی خوابم برد صبح با
صدای مامان از خواب بیدار شدم

مامان.پسرم ...باربدم بلند نمیشی باید بری اداره ها

چشمامو باز کردم

-بیدارم مامان تو برو منم الان میام

مامان.باشه

مامان از اتاق رفت بیرون منم از جام بلند شدم رفتم دساو
صورتمو شستم اومدم یه لباس خوب پوشیدم گوشیمو
برداشتم

تماس بی پاسخ هشتم آرسام ۱۲۷-اولالا

بیخیالش دیشب واقعا رو مدش نبودم که بخوام جواب
مسخره بازیای اونم بدم

پارت دویستو هجده هم

از اتاق اومدم بیرون وارد آشپزخونه شدم بعد خوردن
صبحونه از خونه خارج شدم سوار ماشینم شدم روندم تا
اداره وقتی رسیدم وارد اداره شدم که چشمم خورد به اون
پسره پندار

پندار.سلام سرگرد

-سلام

از کنارش رد شدم وارد اتاقم شدم تا یکم به پرونده ها
برسم شایدم یکم آتریسا از ذهنم خارج شه تا نشستم در
اتاق زده شد

-بیا تو

در باز شد آرسام اومد تو

آرسام.به سلام آق داداش خودم خوبی باربد خان

-آرسام هزار آن بار گفتم تو محل کارم منو باربد خان یا آق
داداش صدا نکن

آرسام.اووو خب بابا منو نخور هاپو جون

-دست خودت نیس خیلی بی ادبی

آرسام.نظر لطفته

-آرسام

آرسام.کوفت همه محل اسممو فهمیدن

-ایشش حالا خیلی اسمت قشنگه

آرسام.ن پ اسم تو قشنگه آراسی حال نامزدت چطوره؟

-اووف گذاشته رفته

آرسام.وا کجا؟

-یه بحثی بینمون شد اونم گذاشته رفته

آرسام.اوه اوه اول کاری دعوا

بار زنگ ۱۲۷-حالا اینارو بخیال تو دیشب چیکار داشتی که زدی؟

با این حرفم چشمای آرسام با این حرفم درشت شد

آرسام.من زنگ زدم؟

-ن عمم زنگ زد نمیخوام به تو بگم

آرسام.ای کلک چه رابطه ای با عمه داری

-آرساممم

آرسام.خب بابا ولی منم زنگ نزد

-از گوشی تو بود بعد تو زنگ نزدی

آرسام.به جان گلنار من نبودم

-خودشه

آرسام یکم به دور ورش نگاه کرد

آرسام.ببخشید چی خودشه

-تو احیانا دیشب گوشیتو ندادی دست وروجکت

آرسام ول مات نگام میکرد بعد انگار تازه دوهزاریش

راست شده شروع کرد به خندیدن

آرسام.وای خدا اگه من این بچه رو نداشتم باید چیکار میکردم

-خب حالا تو اداریما

آرسام خندشو با کلی زور جمع کرد

آرسام.خیلی حال داد نیم ساعت یه وروجک ما رو سرکار گذاشته

پارت دویستو نوزدهم

-خب چیکار داشتی؟

آرسام یکم سرشو خاروند

آرسام.یادم رفت

خیل خوب برو من کار دارم باید زودتر برم

آرسام.این یعنی شرت کم

-آخ زدی وسط خال

بلاخره آرسامو اردنگی پرت کردم از اتاق بیرون تا ساعت چهار سرمو به پرونده ها گرم کردم ساعت چهار از اداره زدم بیرون سوار ماشینم شدم دوباره این خیابون اون خیابون میکردم تا شاید پیداش کنم ولی نخیر آب شده رفته تو زمین

دوباره مث دیشب ساعت دو برگشتم خونه رفتم تو

اتاقمو انقدر فکر کردم که خوابم برد

آرسین

اشکان.دکتر محیط زندگیشو عوض کنیم تاثیری داره
میتونه یکم به خودش بیارتش

دکتر.هر چیزی میتونه تو روحیش تاثیر بذاره خب دیگه
کار من تموم شد

دکتر از اتاق خارج شد اشکانم دنبالش رفت برای بدرقش
همینکه اشکان رفت عشقم برگشت

اومد جلو رو تخت نشست دستشو فرو کرد تو موهام

آتریسا.آقایی من این حالتو دوست ندارم زود خوب شو
قول بده که زود خوب شی قول میدی به خانومیت قول
میدی

اونیکی دستشو که رو تخت بود روش تکیه زده بود گرفتم
کشیدم که افتاد روم

-چشم خانومم قول میدم اصلا مگه میشه خانومیم بگه
من قول ندم

پارت دویستو بیستم

شده تا حالا داشتیم

آتریسا با ناز خندید

.....آتريسا.نبایدم داشته باشیم وگرنه
-وگرنه چی موش کوچولوی من
آتريسا.خیلی بدی آرسین هزار بار بهت گفتم بهم نگو موش
کوچولو
-دوس دارم آخه حرص میخوری خانمم حرص خوردنتو
دوس دارم
آتريسا.خیلی بدی اصلا باهات قهرم قهرم
-ای جان خانومم قهره کرده
آتريسا.پس چی الانم میرم دیگه نمیام
از جاش بلند شد خواست بره که دستشو دوباره کشیدم که
به کمر افتاد روم
آتريسا.آخ آرسین خیلی بدی کهرم داغون شد
-میخواستی نری تا این بلا سرت نیاد
آتريسا.خیلی پرویی آرسین دیگه تورو ندوست
-چی نشنیدم دوباره بگو
.....آتريسا.گفتم تورو ندو
آتريسارو برگردوندم که باهم چشم تو چشم شدیم
-آتريسا چشمات آدمو غرق میکنه تو خودش

آتريسا. توهه همينطور هميشه عاشق رنگ چشات بودم
عاشق چشمای كه نه ميشه فهميد آبيه نه ميشه فهميد
طوسيه

لبای آتريسا خيلي بهم چشمك ميزد سرمو بردم جلو تا
خواستم ل.ب.ا.م.و بذارم رو ل.ب.ا.ش كه

در اتاق باز شد

اشكان. خب آرسين با اين خونه خدا حافظی كن كه داريم از
اين خونه ميريم

پارت دويستو بيستو يكم

ميريم خونه من چگونه دوست داری ؟

-چرا ميخوايم بريم از اينجا من اين خونه رو دوست دارم
چون زنم کنارمه

اشكان اومد جلو دستشو گذاشت رو شونم

اشكان. براي اينكه به خودت بيای نيازه از اين خونه بريم
به فرح گفتم لباسای تو السارو جمع كنن شب ميام كه بريم
خونه من

-اما من دوست ندارم بيايم خونه تو

اشكان. وا چرا نكنه خونم لولو خوره داره من خبر ندارم

-من نمیام میخوام پیش زنم باشم

اشکان. باشه پس خدا حافظ

اشکان از اتاق رفت بیرون منم خسته بودم گرفتم
خواهیدم

آتریسا

سارا. آتریسا بسه آخه با گریه چیزی حل نمیشه که

-سارا تو جای من نیستی نمیدونی وقتی بهت انگ ه.ر.ز.ه
بودن بزنی چه حسی داری قلبم داره آتیش میگیره من
میگفتم بارید درکم میکنه درست مث اون ولی اون
شکستم نداشت حرفمو هم کامل کنم

سارا. بسه اون ارزششو نداره پسره الدنگ بین چطوری
تونست به چشم خواهرم اشک بنشونه

سارا رفت از تو آشپز خونه برام آب آورد

سارا. بیا اینو بخور نفست بیاد بالا

آبو ازش گرفتم یکم ازش خوردم

سارا. من هنوز موندم چرا بهش گفتی خب همینطوری
باهاش ازدواج میکردی

-سارا میگم من صیغه یه نفرم ازش بچه دارم بعد اینارو
نمیگفتم میرفتم باهش سر سفره عقد درضمن وقتی من
صیغه کسیم چطوری با این ازدواج میکردم

سارا.پوووف خیل خوب بابا منو نخور من گوشت تلخم

-سارا|||

سارا.باشهباشه

-ساعت چنده سارا؟

سارا به ساعتش نگاه کرد یه دفع یه جیغ کشید که گوشام
سوت کشید

پارت دویستو بیستو دوم

-چته چرا جیغ میکشی گوشم کر شد

سارا.من باید برم کارگاه الانه صدای طوبی عفریته دراد
ببخشیدا

-این چه حرفیه باشه عزیزم برو

سارا لباساشو پوشید

سارا.پس فعلا

-فعلا

سارا رفت منم از جام بلند شدم از اتاق زدم بیرون به
اووف بهتر برم یه چیزی ۳:۳۳ ساعت اتاقم نگاه کردم
درست کنم بخورم تا ضعف نکردم

رفتم تو آشپز خونه از یخچال دوتا دونه گوجه در آوردم با
تخم مرغ مایتابه هم از کابینت در آوردم یه املت مستی

درست کردم وقتی درست شد با نون خوردم مایتابه رو گذاشتم تو سینک از آشپزخونه زدم بیرون

حوصلم سر رفته بود تلوزیونو روشن کردم همه شبکه ها یا داشت روحانی حرف میزد یا مستند بود

-اوف حوصلم پوکید خوب

آوردم با A3 آره بهترین کار اینه رفتم از تو اتاقم یه برگه قلمو و تموم تجهیزات شروع کردم به کشیدن صورتک

وقتی کارم تموم شد به هنرم نگاه کردم که هنگ کردم

-خدا این نقاشی یعنی چی؟

ولی خیلی جالب شده بود دوتا رقیب کنار هم

-هه دوتا رقیب آخه باربد تورو آشغال کف دستشم حساب میکنه آرسینم که مطمئنم پیدام کنه میبره تو گورم چالم میکنه

خیره شدم تو چشمای آرسین

-آرسین نمیدونم کی جونه عشقت تو دلم کاشته شده ولی من این دوست داشتن ممنوعه رو دوست دارم من پدر بچمو دوست دارم اگه یه درصد احتمال میدادم منو قبول کنی برمینگشتم پیشت تا اینقدر بهم تهمت ه.ر.ز.ه بودن نزنن ولی مطمئنم با شعله میتونی بچمو بزرگ کنی

پارت دویستو بیستو سوم

فقط مراقب بچم باش خب

از جام بلند شدم دوباره به نقاشیم نگاه کردم حالت نقاشیم جوری بود که آرسین دست چپ بود و سیگار دستش بود داشت سیگار میکشید مدلی که همیشه برای مرد رویاهام دوست داشتم و دست راستم باربد بود که داشت میخندید دوتا چالاش معلوم بود اینم خیلی دوست دارم بعد برای باربدم یه شال گردنم کشیده بودم موهاشم سربالا داده بودم دو تار کوچولو افتاده بود بغل پیشونیش نقاشیم سیاه سفید بود دورش حاله سیاه بود خیلی ناناس شده بود نقاشیمو گذاشتم تا خشک شه خودمم از جام بلند شدم رفتم تا یه دوش بگیرم

رفتم تو اتاقم یه لباس برداشتم رفتم تو حموم بعد دوش از حموم زدم بیرون لباس پوشیدم رفت تو پذیرایی به ساعت نگاه کردم که هشت بود

پارت دویستو بیستو چهارم

خسته بودم خوابم میومد رفتم یه پشتی برداشتم یه گوشه خوابیدم *وقتی بیدار شدم صبح شده بود رفتم دستو صورتمو شستم اومدم به ساعت نگاه کردم دقیقه گوشیمو از رو این ور داشتم شماره مورد ۱۰:۰۶ نظرمو گرفتم که بعد چند بوق صدای خستش اومد ترسیدم قطع کردم

-من داشتم چیکار میکردم من نیاز به ترحم کسی ندارم آره

تا اینجا اومدم بازم میتونم ادامه بدم
همین طور که داشتم واسه خودم روضه میخوندم گوشیم
زنگ زد

-وای نه خودشه

سری گوشیه قطع کردم ولی به دو دقیقه نکشید که گوشیم
باز زنگ خورد

خواستم مٹ سری پیش رد بزنم ولی دستم خورد لمس
اتصال رفت صدای الو الو گفتناش رو میشنیدم

باربد. الو کی که جواب نمیدی مگه مرض داری زنگ میزنی
هوی یابو

-ا...لو

باربد. آت... آت ریسا؟ خودتی دختر

-آره خودمم فقط میخواستم با خاله حرف بزنم

باربد. با خاله حرف بزنی اصلا تو کجایی ها این سه روز
کدوم گوری بودی

-مهم نیس من کجا بودم الان فقط میخوام با خاله
حرف بزنم

باربد. گفتم کجایی ???

-باش پس تلفنو نمیدی خدا حافظ

باربد

آتريسا.تق

چيشد اين الان گوشيو رو من قطع کرد

پارت دويستو بيستو پنجم

آتريسا.تق

چيشد اين گوشيو رو من قطع کرد

مامان.باربد کی بود پسر م؟

-.....

مامان.بارب بب د با توها

-جانم مامان بله

مامان.کی بود که زنگ زده بود؟

-آتريسا ..آتريسا بود

مامان.وای راس میگی پس چرا منو صدا نکردی

-خب نشد مامان من برم اداره شماره آتريسارو ردیابی کنن

مامان.من که هنوز به این دختر شک دارم

-مادر من شک نداشته باشین ما یه دعوایی کردیم واسه

اون رفته

مامان.چی دعوا اول زندگیتونو با دعوا شروع کردی

-بخشید خب مادرم یه چیز گفت یهو اعصابم خورد شد

مامان. تو غلط کردی تا پیداش نکردی برنمیگردی

اووف خدا

-چشم مامان

خلاصه بعد کلی نصیحت مامان تونستم از خونه پیام بیرون سوار ماشین شدم سمت اداره رفتم وقتی رسیدم از ماشین پیاده شدم وارد اداره شدم رفتم سمت بچه ها که کارشون ردیابیه

-سلام سامر هست

سامر. سلام من اینجام کاری داشتی؟

-بیا اتاقم باهات حرفم دارم

سامر. اوکی بذار چاییمو بخورم میام

-باشه پس منتظرتم

برگشتم اتاقم بعد دو دقیقه یه تق به در خورد

-بیا تو

در باز شد سامر اومد تو

سامر. جونم کاری داشتی؟

-آره بشین

سامر نشست

-جونم

شماره ی که آتریسا باهاش زنگ زده بودو از گوشیم در
آوردم گرفتم سمت سامر

-این شماره رو میبینی باید برام ردیابی کنی ببینی دقیقا از
کجا زنگ زده

پارت دویستو بیستو ششم

سامر.حله تا یکی دو ساعت دیگه جای دقیقشو بهت میگم

-مرسی داداش

سامر.خواهش من برم

-هری

سامر.باربد آدم باش

-من آدمم تو نیستی

سامر.اووف باز این کرمش ول ول میکنه ما رفتیم عزت
زیاد

-زد زیاد

سامر رفت بیرون به منم یه ماموریت دزدی خورد آماده
شدم که برم اونجا

وقتی بچه هارو برای عملیات آماده کردم سوار ماشین شخصی شدیم که زیاد جلب توجه نکنیم علی با سرعت میروند بعد چهلو پنج دقیقه رسیدیم به محل مورد نظر رسیدیم هر کدوم از بچه ها یه جا مستقر شدن که اگه چیز مشکوکی دیدن بگن

منم داشتم داخل پارک دور میزدم «آخه تو پارک دزدی شده بود» دیدم یه عده آدم یه جا جمع شدن

به سمت جمعیت رفتم از بین مردم گذشتم که دیدم یه زنه نشسته رو زمین هی میزنه رو سر خودش

زنه. آخ دیدی بدبخت شدم آخ الهی جست جیگر بزنی شیرم حالات نباشه

-ببخشید

زنه با صدام سرشو آورد بالا

زنه. بله تو دیگه چی میخوای نکنه توهم از دارو دسته اون ریقوی ببین اگه از دارو دسته اون احمد از خدا بی خبری برو بهش بگو دیگه چیزی ندارم که بهش بدم دست از سرم برداره دیگه چی میخواد از جونم جونمو میخواد بگو بیاد بگیره من کاری ندارم با کمال میل قبول میکنم

وای خدا این چقدر حرف زد من به جاش فکم درد گرفت

-خانم لطفا یه نفس راحت بکشید

بعد از تو کیف پولم کارت شناسایی مو در آوردم نشونش
دادم

-من پلیسم

بعدشم جمعیتو متفرق کردم برگشتم سمت زنه

پارت دویستو بیستو هفتم

-خب چی ازتون زدن؟

زنه. کل دارو ندارم کیفمو که حدود صد و بیستو پنج
هزارتومن توش پول بود

خدایا شکرت چی کشیده که صدو بیستو پنج تومن براش
پوله

-خب چیز دیگه ای تو اون کیف داشتین؟

زنه. یه سری مدارکم داشتم

-میتونم بدونم چه مدارکی؟

زنه. میشه نگم

-چرا؟

زنه. آخه خصوصیه

-برای جزییات بیشتر لازم داریم بدونیم

... زنه. آخه

رو دو زانو هام نشستم

-شما میخواین مجرم دستگیر شه

زنه. آخه کدوم مادریو دیدی بچشو دو دستی تحویل پلیس
بده

عباس . جناب سرگرد شما اینجاید؟

-آره

خواست چیزی بگه که دستمو به معنی چیزی نگو آوردم با
لا

-خانمو همراهی کن تا ماشین

زنه. وای چرا مگه من چیکار کردم؟

-صفایی گفتم خانمو راهنمایی کن تا ماشین

صفایی. اطاعت قربان

تا صفایی رفت سمتش زنه مٹ فشنگ از جاش بلند شد پا
به فرار گذاشت ولی خب سرعت ما کجا سرعت زنه کجا
ما یه قدممون دوتا قدم اون بود بالاخره گرفتیمش دستبند
زدیم به دستش سوار ماشین کردیمش رفتیم اداره

زنه رو بردن اتاق باز جویی منم رفتم تا به سرهنگ خبر
بدم

وقتی رسیدم جلو در تقی به در زدم

سرهنگ. بفرماييد

درو باز كردم رفتم تو احترام نظامي گذاشتم

سرهنگ. آزادي

پارت دويستو بيستو هشتم

چيزي شده

-از يه محل براي ما گزارش دزدی شده بود

سرهنگ. آهان خب ؟

-رفيم صحنه جرم گویا مٲ كيف زنی بوده داخل كيفم
حدود صدو بيستو پنج تومن پول بود با يه سری مدارك

سرهنگ. تونستی بفهمی چه مداركیہ ؟

-خير ولی اگه اجازه بدین الان ميرم ازش بازجویی میکنم

سرهنگ. بذار بازجویو سلوکی انجام بده

... -ولی

سرهنگ. گفتم بذار سلوکی از زنه بازجویی کنه

-اطاعت اگه اجازه بدین مرخص شم

سرهنگ. برو

احترام نظامي گذاشتم كه سرهنگ آزاد باش داد از اتاق
سرهنگ زدم بيرون اعصابم خورد بود آخه چرا ديگه كاريو

به من نمی سپاره رسیدم به دفترم خواستم برم تو که یادم
اومد باید به جناب سلوکی بگم برن اتاق بازجویی

برگشتم که سلطانیو دیدم

-سلطانی

سلطانی با دیدنم احترام گذاشت که آزاد باش دادم

سلطانی. بله جناب سرگرد

-به سلوکی بگو بیاد دفترم

سلطانی دوباره یه احترام دیگه گذاشت بعد رفت دنبال
سلوکی منم وارد دفترم شدم تا نشستم تقی به در خورد

-بیا تو

در باز شد سلوکی اومد تو

سلوکی. با من کاری داشتی؟

اووف خدا صبرم بده خفش نکنم

-آره سرهنگ سپرده بری اتاق بازجویی

پارت دویستو بیستو نهم

سلوکی. برای چی؟

-به نظرت یه پلیس چرا میره اتاق بازجویی

سلوکی. خب برای بازجویی دیگه

خدا این چقدر خنگه آخه

-پس الان چرا باید بری اتاق بازجویی؟

سلوکی اول سکوت کرد ولی یه دفع چشماش برق زد
تقریبا با فریاد گفت

سلوکی. این یعنی قبول شدم

:حالا من بودم که گنگ بودم سلوکی اومد زد به شونم گفت

کم کم جلو پلاستو جمع کن به زودی از اینجا میری

دستشو از رو شونم انداختم

-خودت میفهمی چی میگي؟

سلوکی. آره از این به بعد سرگرد این اداره منم

سلوکی اینو گفتو از اتاق زد بیرون

منم اعصابم خورد شده بود از اتاق زدم بیرون رفتم سمت
اتاق سرهنگ وقتی رسیدم بدون اینکه در بزنم درو باز
کردمو رفتم تو سرهنگ که داشت با تلفن حرف میزد
خشک شده بهم نگاه میکرد گوشیم دم گوشش بعد چند
لحظه به خودش اومد گفت

سرهنگ. باشه بعد زنگ میزنم

--

سرهنگ. خدانگهدار

گوشیو قطع کرد

سرهنگ. جعفری این چه وضع تو اومدنه

-سرهنگ بگین چیزایی که شنیدم دروغه بگین کسیو
جایگزین من نکردین

سرهنگ. آروم باش باربد چی شده

-من کلی زحمت کشیدم تا به اینجا رسیدم حالا یه الف
بچه میشه جایگزین من

.....سرهنگ. باربد منظر

با حرص فریاد زدم

-خوبم میفهمید میفهمید که پندار سلوکیو جایگزینم
کردین

سرهنگ. باربد آروم باش تو درجه هاتو که از دست ندادی
فقط از اینجا انتقال پیدا میکنی تهران

با صدای آرومی گفتم

-شما جای من نیستین سرهنگ دوستای که اینجا دارمو از
دست میدم حالا این به کنار دوری خانوادم عشقم

پارت دویستو سیم

سرهنگ. متاسفم کاری از دست من بر نییاد

-ممنون

اینو گفتم از اتاق زدم بیرون که با سامر رو در رو شدم
سامر.خوب شد پیدات کردم بیا اینم آدرس کسی که
میخواستی

آدرسو ازش گرفتم

-ممنون داداش

مردونه سامرو بغل کردم

سامر.چیزی شده بارید حالت خوبه؟

-نه افتضاحم

سامر.چیشده آخه تو که صبح حالت خوب بود

-بیا بریم اتاقم بهت میگم

سامر.باشه

با سامر رفتیم اتاقم منم شروع کردم به جمع کردن
وسایلم

..... سامر.چرا جمع میکنی بارب

-انتقالی دادن بهم باید برم تهران از این به بعد اونجا کار
میکنم

سامر .یعنی از اینجا میری؟

-باید برم

پارت دویستو سیو یکم

سامر.یعنی همیشه کاری کرد ؟

-نه

به دور ورم نگاه کردم وقتی مطمئن شدم چیزو جا نداشتم

-خب دیگه وقت رفتنه بابت آدرس ممنون

سامر.خواهش داداش

سامرو مردونه بغل کردم

-خداحافظ داداش

سامر.خداحافظ

وسایلمو برداشتم سامرم درو برام باز کرد از اتاق زدم بیرون سامر تا دم ماشین باهام اومد وسایلو گذاشتم تو ماشین خواستم سوار ماشین شم که سرهنگ صدام کرد برگشتم که دیدم جلوی در اداره وایساده سلوکیم بغلش وایساده

سرهنگ.پسرم تو هفته دیگه قراره بری

-باشه این یه هفته رو تو خونه سر میکنم تا اینکه جای کس دیگه ای رو اشغال کنم

سرهنگ با ناراحتی گفت

سرهنگ. بارید

-خدانگهدار سرهنگ شما خیلی برام زحمت کشیدین سامر از بقیه بچه هام از جانب من هم معذرت خواهی کن هم خداحافظی

سامر. باش

نگام به پندار افتاد که داشت با پوزخند نگام میکرد منم بهش یه پوزخند زدم سوار ماشین شد پامو گذاشتم رو گاز گذاشتم حدود دو ساعت داشتم تو خیابونا میگشتم که حوصله هیچ کسو نداشتم ``گوشیم زنگ زد ``مامان گوشیهو سایلنت کردم دوباره ماشینو گذاشتم رو گاز ولی قبل از این که پامو بذارم رو گاز یاد ورق ای افتادم که سامر بهم داده بود آدرس آتریسا بود از تو جیبم درش آوردم یه نگاه بهش انداختم پامو گذاشتم رو گاز روندم به سمت آدرس وقتی رسیدم یه گوشه پارک کردم تو این کوچه فقط دوتا خونه بود که یکی درش یشمی بود اونیکی سفید که رنگو روش رفته بود

پارت دویستو سیو دوم

خواستم پیاده شم برم زنگ دوتا خونه هارو بزنم که چشمم به ساعت خورد دو نصفه شب وای از کی به این در خیره شدم درو که باز کرده بودم پیاده بشمو دوباره بستم برگشتم خونه تا فردا برم سراغش وقتی رسیدم خونه پاورچین پاورچین خواستم برم اتاقم که گوشمو یکی

پیچوند

مامان. کجا بودی تا الان؟ ها؟

-آخ مامان آخ گوشم بیرون داشتم دنبال آتریسا میگشتم

مامان. همچنین میگه آتریسا انگار زنشه

-وا مامان مگه غیر اینه حالا که ما رو به ریش هم بستین
نمیتونم اسمشم صدا کنم

مامان خبه خبه نکه تو ناراضی بودی فقط داشتی مث
دختر ناز میکردی

-مامان

مامان. ها چیه مگه دروغ میگم حالا اینارو بیخیال تونستی
عروسمو پیدا کنی؟

-بله مامانم پیداش کردم فردام میرم گوششو میگیرم
میارم سر زندگیش

مامان. تو غلط میکنی گوششو بگیری اونیکه باید گوششو
گرفت تویی میری مث یه آقای خوب دست زنتو میگیری
برش میگردونی

-چشم حالا اجازه مرخصی به ما میدین

پارت دویستو سیو سوم

مامان. برو

بلاخره رفتم تو اتاقم با کلی مکافات و نقشه واسه فردا خوابیدم صبح ساعت هشت از خواب بیدار شدم رفتم دستو صورتمو شستم برگشتم لباسمو عوض کردم از خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم به اولین طلا فروشی که رسیدیم ماشینو پارک کردم پیاده شدم وارد طلا فروشی شد

فروشنده. سلام بفرمایید من در خدمتم

-یه گردنبد میخواستم

فروشنده. مدلی مد نظر دارید

-خیر

فروشنده رفت بعد چند دقیقه با یه ست برگشت

فروشنده. بفرمایید این بهترین کارمونه

در باکسو باز کردم ست گردنبد دستبند گوشواره بود بعد از دورنگ سفید بنفش بود اینو مطمئنم بودم به پوست آتریسای میاد

-ممنون همینو میبرم قیمتش چقدره؟

فروشنده. قابلتونو نداره

-ممنون قیمت؟

فروشنده. «.....» البته بازم میگم قابلتونو نداره

کارتمو از جیبم در آوردم گرفتم سمتش رمزشم گفتم
فروشندم بعد زدن رمز گرفتن قبض کارتو تحویل داد
فروشنده. امیدوارم رازی باشید

-ممنون از طلا فروشی خارج شدم ولی همینکه خارج شدم
یه چیز تیز فرو رفت تو شکمم بعدم طلا از دستم کشیده
شد اون شخص فرار کرد

به شکمم نگاه کردم که خون همینطور از فواره میزد رو دو
زانوم افتادم رو زمین همین که پام خورد به زمین با سر
رفتم تو زمین دیگه هیچی نفهمیدم

آتریسا

تو دست شویی داشتم دستمو میبستم که یه دفع یاد بازی
که همیشه منو شعله باهم میکردیم افتادم

دستمو قشنگ کفی کردم آوردم نزدیک دهنم آروم توش
فوت کردم که حباب درست شه هر لحظه که فوت میکردم
بزرگو بزرگتر میشد وقتی کامل بزرگ شد با اونیکی دستم
گرفتم جوری که حباب نترکه با این یکی دستم آروم ولش
کردم به حباب نگاه کردم انگشت اشارمو آوردم بالا زدم
ترکوندمش

هه زندگی منم مث این حبابه

پارت دویستو سیو چهارم

با هر حرفی میترکه میره هوا حرفای باربدم مٹ ناخن من
خورد به حباب زندگیم

آرسین

لب پنجره اتاق نشسته بودم به بیرون نگاه میکردم از
روزی که اومدیم خونه اشکان دیگه عشقم دیدنم نمیاد
نکنه باهام قهره من باید برگردم یاید برگردمو از دلش در
بیارم یادم نمیره روزی که داشتم از اون خونه میومدم
چطوری گریه میکرد

با این فکر که باید برگردم به ویلام سریع از جام بلند شدم
از اتاق اومدم بیرون که اشکانو در حالی که دستش به ح
الت انگار میخواد در بزنه خشک شده

اشکان.خوبی آرسین؟

-آره خوبم ولی باید برم

اشکان.بری؟ کجا؟

-ویلام آتریس چندروزه نیومده پیشم باید برم از دلش در
....بیارم تا دوبار

با سیلی که اشکان بهم زد مات نگاش کردم

اشکان.آرسین به خودت بیا آتریسارفته چون دوست
نداشته تو آتریسارتمیتونین باهم ازدواج کنین میدونی چرا
چون زن اولت خواهرش بود

-من نمیفهمم تو چی میگی

اشکان. برو فکر کن میفهمی من چی میگم

اشکان اینو گفت رفت تو اتاقش منم دوباره برگشتم تو
اتاق رو تخت دراز کشیدم اونقدر به سقف خیر موندم تا
خواب برد

.....

++ازت متنفرم متنفرررررررر

-از من متنفری بالاخر که میای بهت نشون میدم از کی
متنفری

.....

++آرسین غلط کردم دیگه بهت بی احترامی نمیکنم نزن
توروخدا

.....

شما به چه اجازه ای دست به سهم الرث من زدین ها

.....

-خب تصمیمت چی شد؟

- منتظرم بگی

++بمیرم هیچ کدوم از کاراتو انجام نمیدم

۱- پس آبروت واست مهم نیس

.....

با شتاب از جام بلند شدم از سرو صورتم عرق میریخت

پارت دویستو سیو پنجم

وای خدا اینا چی بود من دیدم

در با شتاب باز شد اشکان اومد تو

اشکان. چته آرسین چرا داد زدی

-نمیدونم نمیدونم

اشکان اومد بغلم نشست دستشو گذاشت رو شونم

اشکان. آروم باش این روزام میگذره

اشکان رفت بیرون بعد چند دقیقه با قرصم آب اومد

اشکان. اینو بخور حالت اصلا خوب نیس

قرصو ازش گرفتم خوردم بعد روتخت دراز کشیدم اشکان

پتورو روم مرتب کرد برقو خاموش کرد رفت بیرون منم

کم کم پلکام بسته شد خوابم برد

رامتین

شعله تو اتاق خواب بود دو روز در میون یا سه روز

درمیون میبردمش اتاق شکنجه الانم آوردمش تا یکم رو به

راه شه تا دوباره از سر بگیرم با صدای تق در به خودم
اومدم

-کیه؟

عارف. عارفم قربان

-بیا تو

عارف درو باز کرد اومد تو

عارف. سلام

واسش سر تکون دادم

-خب اطلاعات آوردی «همون روزی که با عارف در این
مورد صحبت کرده بودم به عنوان بادیگارد تو خونه آرسین
»شروع به کار کرد بود

عارف. بله قربان

یه نگاه به شعله انداختم که یه تکون کوچیک خورد

-بریم اتاق کارم اینجا همیشه

با عارف از اتاق خارج شدیم رفتیم تو اتاق کار درو بستم

-خب بگو میشنوم

عارف. آقا من روزی که رفته بودم آرسین راد با برادرشون
از اون عمارت رفته بودن

-یعنی چی رفته بودن؟ نمیدونی کجا رفتن؟

عارف. با کلی پرسوجو تونستم بفهمم آرسین راد با رفتن به خانمی به اسم آتریسا آریا از زندگیشون دیوونه شدن.....وتوهم

با صدای شکستن چیزی دستمو گرفتم جلوی عارف که ساکت شه به سمت در رفتم بازش کردم به چپو راست...نگاه کردم که

شعله

رامتین.خب اطلاعات آوردی؟

عارف.بله قربان

: چند لحظه سکوت شد که رامتین گفت

بریم اتاق کارم اینجا همیشه

بعدم صدای بازو بسته شدن در اومد

آروم چشمامو باز کردم اه لعنتی مثلا همینجا میگفتین چی میشد داشتم از فضولی میمردم با اینکه تنم درد میکرد ولی از جام بلند شدم رفتم سمت در بازش کردم رفتم بیرون

اه لعنتی حالا اتاق کار این رامتین کدوم گوریه باید سرمو بذارم دم تک تک اتاقا شاید پیداش کردم رفتم سمت اولین اتاق ولی اولی نبود دومیم نبود سمت سومی رفتم که

صداهای نامفهومی شنیدم آروم رفتم جلو تر سرم گذاشتم
رو در که صدای رامتینو عارفو شنیدم

پارت دویستو سیو ششم

رامتین. یعنی چی رفته بودن؟ نمیدونی کجا رفتن؟

عارف. با کلی پرسوجو تونستم بفهمم آرسین راد

اینا دارن درباره عشق من حرف میزنن گوشامو تیز کردم

عارف . با رفتن خانمی به اسم آتریسا آریا از زندگیشون
.... دیونه شدن

دیگه نتونستم گوش کنم نتونستم گوش کنم عشقم بخاطر
یه زن دیگه تا مرز دیوونگی هم پیش رفته اونقدر عقب
رفتم که با صدای شکستن چیزی به خودم اومدم برگشتم
دیدم گلدون عتیقه رامتین که بغل در بود دیگه بیشتر از
این موندنو جایز ندونستم پا به فرار گذاشتم با اون پاهای
بی جونم تا در اتاق دویدم در باز کردم خودمو پرت کردم
توش درو بستم رفتم رو تخت اشکای سرگردونمو پاک
کردم خودمو به خواب زدم چون میدونستم الان رامتین
میاد سراغم

رامتین

که هیچ کس تو راهرو نیس ولی صدای کوبش در اتاق
اومد مطمئنا بودم صد در صد شعله بود که فال گوش
وایساده بود

-عارف بعدا صدات میکنم که ادامه شو بگو

عارف.اطاعت

عارف رفت منم رفتم سمت اتاق من باید این شعله رو آدم کنم دربا شتاب باز کردم که شعله یه دفعه از جاش بلند شد

شعله.چیشده چرا همچین درو باز کردی نمی بینی خوابم

-که خوابی آره الان چنان خوابی نشونت بدم که حض کنی

کمربندمو در آوردم یه یه دور دور دستم پیچندم تو چشمای شعله میشد ترسو خوند از ترس چسبیده بود به تخت

-که فال گوش وای میستی حالیت میکنم دیگه کارت به جای رسیده که تو کارای من فضولی میکنی کمربندو رو بدنش فرود آوردم که سگک کمربند نشست تو بدنش

شعله.آخ رامتینرامتینمگه من چیکار کردم

-چیکار کردی الان بهت میگم

کمربندو باز بردم بالا فرود آوردم ابن سری سگک کمربندم فرو رفت تو رون پاش

-دیگه کارت به جای رسیده فال گوش وای میستی بینی من به خدمه هام چی میگم

: شعله با حق حق گفت

داری اش....تباه می...کنی رامتی...ن من ن...بود

گ.و.ه مفت نخور من تورو نشناسم به درد لای جرز دیوار
میخورم

شعله دیگه از شدت درد به خودش میپیچید

-خوبه درد بکش درد کشیدن تو دوس دارم

شعله.رامتین ه...یچ ..وقت ..ح...لالت ...نمی...کنم

شعله از هوش رفت به بدنش که غرق خون بود نگاه کردم

اه چندش تمام تختمو به لجن کشیدی از اتاق زدم بیرون
از بالای راه پله ها سودا رو صدا کردم

سودا.بله آقا

-برو جعبه کمک های اولیه رو بیار

سودا.چشم آقا

سودا رفت منم برگشتم تو اتاق نمیدونم چرا احساس
میکردم منم لجن شدم صبر کردم سودا بیاد بهش بگم
چیکار کنه بعدش من برم دوش بگیرم انتظارم زیاد طول
نی نشد که تقی به در خورد

پارت دویستو سیو هفتم

-بیا تو

در باز شد سودا اومد تو

-تو بدن این لجنو ضد عفونی کن بعدشم رو تختیم عوض کن

سودا. اطاعت آقا

-خوبه

خودمم رفتم تو حموم دوش گرفتم وقتی وقتی اومدم بیرون تموم زخمای شعله پانسمان شده بود رو تختیم عوض شده بود یه لباس پوشیدم خواستم از اتاق خارج شم که ناله شعله در اومد بیخیال بیرون رفتن شدم بهش نزدیک شدم

شعله. آخخ آیی پامم آخخ خ آیی شکمم آخخ خ کمرم

دیگه نمیتونستم تحمل کنم صداشو برای همین صداش کردم

-شعله هویی شعله شعله

دیدم اینجوری همیشه با دستم تکونش دادم اول انگشتم فقط لمسش کرد ولی دیدم بیدار همیشه رفتم تو حالت ویبره

شعله آروم چشماشو باز کرد یکم به اینور اونورش نگاه کرد وقتی منو بالای سرش دید از ترس تو خودش جمع شد آروم شروع کرد به لب زدن دیدم نمیفهمم فریاد زدم سرش -بلند تر بترک بگو چی میلاوی

شعله با صدای لرزونی گفت

شعله. نزن رامتین غلط کردم دیگه گوش وانمیستم فقط
نزن درد داره

نمیدونم چرا یه لحظه دلم سوخت برای این موجود منفور
: ولی سریع به خودم اومدم با سنگ دلی تمام گفتم

این سری دیگه بخششی در کار نیست از این به بعد تو این
خونه فقط یه خدمتکاری فهمیدی خدمتکار صبحا ساعت
شیش بیدار میشی شبا ساعت یک میتمرکی آها و سه چیز
دیگه از این به بعد جات تو این اتاق نیست مث ادیگه
هر وقت بخوام ۲ بقیه خدمه ها میری قسمت خدمتکارا
دیگه رنگ شایانو نمیبینی ۳ میبرمت اتاق شکنجه و....
چون دلم نمیخواد پسرم بفهمه مادرش چه ه.ر.ز.ه. ی
هست

شعله به هق هق افتاده بود

شعله. را...متین...انص...افت....جاست

-من انصافی ندارم انصافم مرد میدونی از کی؟

شعله سوالی نگام کرد

-از اون روزی که فهمیدم عشقم داره بهم خیانت میکنه
... درسته پیش من بود با من دلو قلوه میداد ولی

شعله. ولی چی؟

-ولی دلش مال من نبود مال اون آرسین ح.ر.و.م.ز.ا.د.ه
بود

شعله.چی میگی؟ منظور تو نمیفهمم

-میخوای واضعه تر بگم باشه میگم

یه دفع با فریاد

-عشقم ناموسم خانومم نامزدم به بهترین رفیقم چشم چشم
داشت رزای من به رفیقم چشم داشت

شعله.حالا گناه من چیه ها گناه من چیه که داری منو
اینطوری شکنجه میدی؟

-گناهت اینه که زنی زن زنتننننن

شعله.یعنی تو بغیر من کسای دیگیم قربانی کردی؟

-آرهرههههه ولی تو بیشتر شکنجه میشی چون یه زمانی زن
اون ناموس دزد بودی

پارت دویستو سیو هشتم

-حالام دیگه خفه شو یا بهتره یکم استراحت کنی چون از
فردا کارات شروع میشه

اینو گفتم به شعله گریون محل ندادم از اتاق زدم بیرون
جلوی در با سودا مواجه شدم

سودا.س..س...سلام آ..آقا

با شک بهش نگاه کردم

-اینجا چیکار میکردی؟

سودا.هه...ههیچی آقا

چشمامو ریز کردم

-آها چیزم که نشنیدی؟

سودا.ن..ننه آقا

سرمو کج کردم سرمو به سرش نزدیک کردم

-پس چرا لکنت گرفتی

سودا.لل..کنت..واسه...ههیچی آقا

-آها

یه دفع موج دستشو گرفتم دنبال خودم کشیدم اونم سعی داشت خوشو نجات بده ولی نمیتونست خودشو از دست من نجات بده رسیدیم به اتاق مهمان درشو باز کردم سودارو پرت کردم توش خودمم رفتم تو درو قفل کردم

سودا.آقا دارین...چیکار...میکنین

-میخوام یه قفل سیصد کیلوی به اون دهن خوشکلت بزنم

سودا.آقا باور کنین من چیزی نشنیدم بزارین من برم

-کجا بذار من قفلو بزنم مطمئنم بعد

بعد این حرفم رفتم یه دوربین آوردم رو سودا تنظیم کردم
رو بهش گفتم

-لباساتو در بیار

با ترس داشت نگام میکرد

سودا. آقا... تورو خدا.. من چیزی نشنیدم

-گفتم دربیار لباساتو

با گریه شروع کرد به در آوردن لباساش

وقتی لباساشو در آورد دربینو روشن کردم منم لباسامو در
آوردم رفتم جلو روش خیمه زدم «حالتمون جوری بود که
دوربین نمیتونست صورت منو بگیره» شروع کردم به
..... خوردن ل.ب.ا.ش و

جوری که دوربین منو نگیره بلند شدم دوربینو خاموش
کردم

رفتم جلوش روبه روی تخت وایسام

-حالا جرئت داری اون دهن گشادتو باز کن ببین چه جوری
مادرتو به عذات مینشونم با گریه فقط بهم خیره شده بود
حتی سعی نمیکرد خودشو پوشونه منم لباسامو پوشیدم
به سمت در رفتم در باز کردم خواستم برم بیرون که با
حرفش ایستادم یعنی خشک شدم حرفش تو سرم همش

هجی میشد

ازت متنفرم م.ت.ج.ا.و.ز.گ.ر.من

برگشتم سمتش

-لباس بپوش برو سرکارت

سردترین نگاهشو بهم دوخت

-چشم آقا

از اتاق زدم بیرون

پارت دویستو سیونهم

باربد

آروم آروم چشمامو باز کردم ولی نور خورد تو چشمام
چشمامو بستم دوباره باز کردم به دور برم نگاه کردم با
توجه به دیواری سفیدش و پرده سبز فهمیدم بیمارستانم
ولی چرا پیشده خواستم بلند شم بشینم که تو ناحیه
شکمم دردی احساس کردم تشنم بود به زحمت زنگ
پرستاریو فشردم که پرستار اومد تو ولی تا چشمای بازم
دید دوباره رفت در عرض پنج دقیقه یه گله دکتر پرستار
رختن تو اتاق هر کدوم یه کاری میکردن یکی اومد جلو
شروع کرد به پرسیدن سوالای عجب و جق مثلا میدونی
چند سالته یا اسمت چیه یا چمیدونم میدونی اسم بابا
ننت چیه خب خدایی اینا چیه میپرسن فقط یه سوالشون

مفید بود اونم اینکه درد داری که بهشون گفتم شکمم و سرم درد میکنه که گفت عادیه چون شکمم بخیه خورد دردم چون زخم تازس درد میکنه سرمم شکسته وقتی از جواب دادم فارق شدم همه دکترها رفتن پنج دقیقه از رفتن دکترها نگذشت که دوباره دربار شد مامان گیلدا آرسام اومدن تو

مامان.آخ الهی مادر فدات شه کی این بلا رو سرت آورده جیگر گوشم بگو خودم برم دخلشو بیارم

آرسام.مامان من این زورو بازو نتونستم یا این پسر خلو چلت

و به من اشاره کرد

آرسام.نتونست از پس اون غول بیابونی بر بیاد اونوقت شما این وسط میخواین چیکار کنین نکنه میخواین جکیچان بازی دربیارین

نگام افتاد به مامان که قیافه ش خیلی باحال شده بود داشت با دقت به حرکات و حرفای آرسام گوش میداد

دیدم نه این فک آرسام خان قرار نیست بسه شه صداش کردم

-آرسامم

آرسام بهم نگاه کرد

آرسام. جونم باربدی

با خشم بهش نگاه کردم

-درد باربدی اون فک لامصبو ببند

مامان. ول کن این داداشتو کی این بلا رو سرت آورد
باکسی دشمنی داشتی

-نه مادر من چه دشمنی داشتم از جواهر فروشی
برمیگشتم که یکی بهم چاقو زد طلارو از دزدید در رفت

مامان. خاک برسرم الهی به زمین گرم بخوره الهی خیر
نبینه

-ول کن مادر صدق سرمون

آرسام. اوو چه واسه خودش گل میفرسته اصلا طلا واسه
کی بود هاها؟

-اولا به تو ربط نداره دوما میگم از فضولی نمیری زن
داداشم بیوه شه واسه آتریساکادو آشتی کنونمون بود

سرمو انداختم پایین

مامان. فدای یه تار موت بهترشو میخری

پارت دویستو چهلم

آرسام. خدا بده شانس خدایا من یادمه زمانی داشتم زن
میگرفتم مامانم میگفت همچیو باید خوده داماد بگیره

اونوقت اینو

مامان رفت سمت آرسام گوششو گرفت پیچوند

مامان.همچین میگی الان عروس گلم باور میکنه من الان
گفتم میخری مٹ تو

آرسام.وای مامان باربد خرم شد

با این حرفش داشت خندم میگرفت که موضعه خودمو
حفظ کردم

-کوفت کثافت

مامان.وا من کی گفتم باربد خره

-مامان اون دیونه رو ول کن

آرسام.خب دارم راست میگم دیگه مامان شما الان نگفتی
میخری؟

مامان.وا مادر آره ولی چه ربطی داره به خر

آرسام.خب می خری یعنی خر منی به شمالی

مامان.وا خاک بر سرم راست میگه باربد

-من نمیدونم مادر من

گیلدا که از خنده رو پا بند نبود بنده خدا

مامان.وا گیلدا تو چرا میخندی؟

گیلدا.هیچی مامان شما به بحثتون برسید که الان میان
شوتمون میکنن بیرون

مامان.غلط میکنن پسرم بعد بیستو چهار ساعت چشمای
قشنگشو باز کرده من که به همین زودیا نمیرم

آرسام.مامان میخوای بیشتر براش خریزه قاچ کنی منم
پسرتما عقدی شدم خو

: گیلدا با خنده گفت

الهی قربون شوهر عقدیم بشم بیا بغلم شو شو جونم

آرسام با حرف گیلدا با حالت مظلوم رفت بغلشو مظلوم تر
گفت طوری که انگار بغض کرده بود

آرسام.من دیگه هیچ کسو ندارم فقط تو دخترمو دارم
دیگه هیچکی ندارم

گیلدا یکی کوبید تو سر آرسام

گیلدا.خاک تو سرت یعنی انقدر عقده ای که تا گفتم بیا
بغلم پرید بغلم

آرسام سرشو آورد بالا

آرسام.یه شوهر زنشو بغل کنه عقده ای شب تو خونه ح
التو میگیرم گیلدا خانم

گیلدا با این حرف صورتش گل انداخت سرشو انداخت
پایین آروم گفت

گیلدا.خاک بر سر منحرفت آرسام

پارت دویستو چهلو یکم

.... آرسام.چرا منحرف والا زنی و

تا خواست زر دیگه ای بزنه در باز شد پرستار اومد اومد تو

پرستار.بسه مریض به استراحت نیاز داره دورشو خلوت
کنید

مامان.چشم الان میریم

پرستار یه سر تکون داد از اتاق خارج شد

مامان.خب مادر مواظب خودت باش

آرسان .مامان اینجا چیز خطرناک یا جیز نداریم خیالت
تخت باشه

مامان.باربد ببخشید نمیخواستم بگم خری منظور من این
بود که میگیری

تا آرسام اومد باز نمک بریزه یه چشم غره بهش رفتم رو به
مامان گفتم

-مامانم این آرسام یه چیزی گفت تو چرا باور کردی
میخری همون خریدن خودمون

....مامان.یعنی خ

-نه مادر من

خواستم بهش نزدیک شم پیشونیشو ببوسم که زخمم درد گرفت

مامان.چیشد پسر م؟

-چیزی نیس مامان فقط جای بخیه هام درد میکنه

مامان.پسر م به خودت فشار نیار

-باشه

بلاخره مامان اینا رفتن چند دقیقه بعد یه پرستار اومد یه مسکن برام زد رفت منم بعد چند دقیقه خوابم برد

آتریسا

تو اتاق نشسته بودم نگام به نقاشی از آرسین و باربد بود

خدا چند روزه خیلی دلتنگ دخترمم و خوابشو میبینم چرا تو خواب آرسین منو مقصر میدونه سرمو آوردم بالا به تابلو نقاشی نگاه کردم

-چرا من مقصرم ها؟ چون فرار کردم اصلا میدونی دلیل فرارم چیه نمیدونی باشه بهت میگم؟ میدونی چقدر عذاب داره شوهرتو با یکی تقسیم کنی هرچند شوهرتو دوسم نداشته باشی باز من یه زنم حساسم دوست دارم یه چیز فقط مال من باشه میدونی چقدر سخته همه به چشم ه.ر.ز.ه نگات کنن نمیدونی نه چون مردی میدونی هرجا بری یه خواستگار داشته باشی ولی نتونی جواب

شوخی شوخی بهمدیگه زخم می زنند
....ولی قلبها جدی جدی می شکنند

«مراقب قلب آدما باشیم»

خدا دلم شکسته از همه آدمات کمکم کن دستمو بگیر مٹ
همیشه هوامو داشته باش باز نگام به تابلو افتاد اول طرف
باربد

-ازت متنفرم باربد جعفری یا بهتر بگم پسر خاله عزیز

نگام رفت سمت دیگه که آرسین جا خشک کرده بودن

-و تو جناب آرسین راد تا مرز دیوونگی میکشونمت اونم با
انتقام

انتقام چرا انتقام از آرسین نمیدونم ولی دوست دارم از
هرچی مرد تو زندگیمه انتقام بگیرم دوست دارم مزه
انتقامو بچشم

« دِر کُودِکی دِر کُدِآمُ بَآزی رَاهَتِ نِدِآدِنِدِ »

که آمُرُوزَ آيِنِقْدِرِ دِيوَانِهَ وَآر

«تَشِينَهَ يَ “بَآزی کَرِدِنِ” بَآ آدِمُ هَآيِي

اول باید نقشه خوبی میکشیدم بعد انتقام میگرفتم

-اووف الان انقدر خواب میاد که فکر نمیاد

پارت دویستو چهلو سوم

رفتم اتاقم گرفتم خوابیدم تا از این به بعد آیندمو خودم معلوم کنم میخوام از این به بعد سرنوشتمو خودم بنویسم
یه پستی انداختم رو زمین خوابیدم

باربد

خدارو شکر بلاخره بعد یه هفته از شر این بیمارستان راحت میشم یاد یه هفته گذشته افتادم که مامان نمیذاشت نه از جام بلند شم نه میذاشت به رضایت خودم از بیمارستان پیام بیرون حرفش فقط یه کلام بود اونم این بود تا زمانی که خوب نشدی حق اومدن به خونه رو نداری منم مجبوری موندم ولی بلاخره از زندان آزاد شدم خداییم بیمارستان حکم زندانو داره فقط باید تو اتاقت باشی

آرسام. باربد نیم ساعت چرا به بیمارستان خیره شدی نکنه دلت واسه تخت بیمارستان تنگ شده اگه شده بگو هنوزم دیر نشده بریمت تحویل دکترا بدیمت

-برو گمشو

خلاصه سوار ماشین شدیم رفتیم تو خونه وقتی رسیدیم از ماشین پیاده شدم که چشمم به یه قصاب و یه گوسفند

خورد مامان تا چشمش به من افتاد شروع به صلوات
فرستادن کرد قصابم به گوسفنده آب داد سرشو برید

مامان.پسرم بیا از رو خون گوسفند رد شو ولی من
مجبوری از روی خون رد شدم که مامان دوباره صلوات
فرستاده

مامان.آرسام مادر داداشتو ببر اتاقش یکم استراحت کنه
آرسام.چشم مامان

با کمک آرسام رفتم تو اتاقم لباسمو عوض کردم رو تخت
دراز کشیدم آرسام رفت بیرون تو خدم بودمو داشتم به
سقف نگاه میکردم که یادم

اومد بیمارستان علاوه بر وسایلم یه نامه هم داد گفت
یکی بهشون داده که برسونن دستم

پارت دویستو چهلو سوم

رفتم اتاقم گرفتم خوابیدم تا از این به بعد آیندمو خودم
معلوم کنم میخوام از این به بعد سرنوشتمو خودم بنویسم
یه پستی انداختم رو زمین خوابیدم

باربد

خدارو شکر بلاخره بعد یه هفته از شر این بیمارستان
راحت میشم یاد یه هفته گذشته افتادم که مامان
نمیداشت نه ازجام بلند شم نه میداشت به رضایت خودم

از بیمارستان پیام بیرون حرفش فقط یه کلام بود اونم این بود تا زمانی که خوب نشدی حق اومدن به خونه رو نداری منم مجبوری موندم ولی بلاخره از زندان آزاد شدم خداییم بیمارستان حکم زندانو داره فقط باید تو اتاقت باشی

آرسام. بارید نیم ساعت چرا به بیمارستان خیره شدی نکنه دلت واسه تخت بیمارستان تنگ شده اگه شده بگو هنوزم دیر نشده ببریمت تحویل دکترا بدیمت

-برو گمشو

خلاصه سوار ماشین شدیم رفتیم تو خونه وقتی رسیدیم از ماشین پیاده شدم که چشمم به یه قصاب و یه گوسفند خورد مامان تا چشمش به من افتاد شروع به صلوات فرستادن کرد قصابم به گوسفنده آب داد سرشو برید

مامان. پسرم بیا از رو خون گوسفند رد شو ولی من مجبوری از روی خون رد شدم که مامان دوباره صلوات فرستاده

مامان. آرسام مادر داداشتو ببر اتاقتش یکم استراحت کنه

آرسام. چشم مامان

با کمک آرسام رفتم تو اتاقت لباسامو عوض کردم رو تخت دراز کشیدم آرسام رفت بیرون تو خدم بودمو داشتم به سقف نگاه میکردم که یادم

اومد بیمارستان علاوه بر وسایلم یه نامه هم داد گفت
یکی بهشون داده که برسونن دستم

پارت دویستو چهلو چهار

از جام بلند شدم رفتم شلوارمو برداشتم از تو جیبش
کاغذو کشیدم بیرون رفتم رو تخت نشستم لای ورقو باز
کردم

«سلام شازده پسر میدونم سرو مرو گندی و هیچیت نیس
ولی این یه هشدار بود که تو کار احمد لوتی دخالت نکنی
دفعه دیگه تکرار کنی فقط خراش نمیدم میکشمت درضمن
ننم آزاد کن جناب سرگرد عزیز اگه ننتو دوس داری تا پس
» فردا مهلت داری ننمو آزاد کنی

این یعنی چی این تهدیده هشداره چیه ؟

هه وقتی من دیگه اینجا هیچ کارم چطور ال..اکبر

با صدای در نامه رو زیر ملافه قایم کردم

گلنار.عمو جون بابا راست میگه ؟

آخ خدا فقط همینو کم داشتم

-مگه بابات چی میگه ؟

گلنار.میگه تو چاقو خوردی آره عمو جون چاقو خوردی ؟
گفته شیطونی نکنم که بخوابی

ای خدا الان چطوری اینو رد کنم

گلنار فین دماغشو کشید بالا

گلنار.با..با عمو دعوام کرد

آریا م با تعجب نگاهش بین منو گلنار تو گردش بود گیلدا
اومد گلنارو بغل کرد بردش بیرون

مامان .باربد پسرم چرا سر گلنار داد زدی ؟

سرمو آوردم بالا آخه سرم پایین بود

-مادر من دعواش نکردم میخواست پیره بغلم منم جای
بخیه هام هنوز درد میکنه واسه همین گفتم نه فقط همین

آرسام.باشه داداش من آرومش میکنم گلنارو

آرسام رفت بیرون

مامان.خیل خوب پسرم استراحت کن به گلنارم فکر نکن
تو خودتم میدونی گلنار با هرکی قهر باشه باتو نمیتونه
چون عموشی و این بچه از بچگی باتو بزرگ شده

-چشم مامان

مامانم رفت بیرون من دوباره نامه رو در آوردمو از سر
خوندم

انقدر خوندم که نفهمیدم کی خوابم برد

وقتی بیدار شدم ساعت هشت شب بود دیگه از هرچی
خوابیدن خسته شدم آروم از جام بلند شدم از اتاق اومدم

بیرون

آرسام. گلنار ندو عمو خوابه

گلنار. نمیخوام دوست دارم عمو بلند شه خو حوصلم سر
رفت عمو بلند شه باهام بازی کنه

پارت دویستو چهلو ششم

گیلدا. گلنار

گلنار. این گلنار بمیره شما راحت شین اه هی گلنار گلنار

از حرف گلنار خندم گرفته بود

گلنار. ا عمو جون

مامان. ا وا مادر چرا از اتاقت اومدی بیرون

-وای مامان زخم بستر گرفت از بس خوابیدم

مامان. باشه ولی زیاد راه نرو

گلنار. مامانی من گرسنمه

مامان. الهی مامانی فدات شه الان سفره پهن میکنم

مامان و گیلدا رفتن تو آشپزخونه تا وسایل سفره رو بیارن
آرسامم اومد پیشم دستمو گرف رو مبل نشوند

آرسام. کی میخوای بری تهران؟

بهبش نگاه کردم

آرسام.ها چیه خب تو یه اداره بودیم میخواستی به گوشم
نرسه

-اول باید با آتریسا حرف بزنم بعد عازم میشم

آرسام.چطوری میخوای به مامان بگی

-اووف یادم نیار که خوش یه مصیبت

پارت دویستو چهلوهفتم

تا آرسام اومد حرفی بزنه مامان صدای رساشو انداخت رو
سرش

مامان.پسرا بیاین شام حاضره

بلند شدیم به سمت آشپزخونه رفتیم نشستیم پشت میز
شروع به خوردن کردیم بعد تموم شدن غذا از جام بلند
شدم خواستم برم تو سالن بشینم که مامان گفت:

باربد الان میری اتاقت استراحت میکنی زیاد سرپا موندی

.....-آخه

مامان.آخه ماخه نداریم زود اتاقت

اوقف

-چشم

-قیمتش چقدره؟

فروشنده. قابل نداره «.....» ولی بازم میگم قابل نداره

کارتمو از کیف پولم در آوردم

پارت دویستو چهلو هشتم

رمزو گفتم

فروشندم کارتو زد بعد گرفتن قبض کارتو تحویلیم داد

فروشنده. مبارک باشه به سلامتی

-ممنون

باکسو برداشتم از طلا فروشی زدم بیرون سوار ماشینم شدم به آدرسی که پریشب رفته بودم رفتم وقتی رسیدم ماشینو یه گوشه پارک کردم منتظر شدم تا ببینم آتریسا از کدوم در میاد بیرون انتظارم زیاد طولانی نشد که آتریسا از تو خونی که درش سفید رنگ بود اومد بیرون اونم با چه وضعی و چه آرایشی خونم به جوش اومد ولی وایسادم از بغل ماشینم که رد شد و از ماشین پیاده شدم دنبالش رفتم آتریسا داشت با ناز و لوندی راه میرفت جوری که هر مردی از بغلش رد میشد باز برمیگشت نگاهش میکرد منم دیگه نقطه جوشم رسیده بود به دوهزار بهش نزدیک شدم یه دفع دستشو گرفتمو پیچوندم جوری جیغش رفت هوا

آتريسا. آيبيبي عوضى دستم

رفتم جلوش آتريسا چشماشو بسته بود هنوزم داشت
چرتو پرت بلغور ميکرد

-اينا چيه پوشيدي هاهاهاه فكر كردي بي صاحبي آره

آتريسا باشيدن صدام با تعجب چشماشو باز كرد داشت با
تعجب نگاه ميکرد

-سوال من جواب ندارههههههه

آتريسا با صدای دادم يه قدم رفت عقب

آتريسا. چط... چطوري پپ... پيدام ككردي

-الهي چرا لكنت گرفتي درضمن در جوابت بايد بگم من يه
پليسم حتى اگه زير سنگم ميرفتي پيدات ميكردم آراستي
يه تشكرم بهت بدهكارم آخه تو باعث شدي پيدات كنم با
اون زنگي كه زدي

پارت دويستو چهلونهم

.... آتريسا. يعني تو

-آره

يه دفع دوباره داغ كردم پريدم بهش

-اينا چيه پوشيدي مگه صاحب نداري

آتريسا

باربد. اینا چیه پوشیدی مگه تو صاحب نداری

دلم خواست حالشو بگیرم

.....-چرا دارم ولی اینجا نیس میدونی که

هنوز حرفم تموم نشده بود که هولم داد خوردم به دیوار

-آخ وحشی چته کمرمو داغون کردی

باربد. جرئت داری یه بار دیگه بگو اون صاحبته تا دیگه

کمری واست نذارم

-باشه نمیگم اون اسمشو میگم چطوره؟ میپسندی؟

از چشمای باربد خون میبارید تن صداش هر لحظه داشت

اوج میگرفت و این اعصابنیتشو نشون میداد

باربد سرشو برد تو گودی گردنم با صدای آروم ولی لحنی

محکم گفت

باربد. تنها صاحب تو منم منننن اینو تو گوشت فرو کن

سرشو ازم فاصله داد

-آخه همیشه من چه بخوام چه نخوام آرسین تو زندگیمه

میدونی چرا

مخ خودش سرمو بردم دم گوشش گفتم

-آخه ازش بچه دارم

.....سرمو کشیدم عقب و

پارت دویستو پنجاهم

باربد

آتریسا.آخه ازش بچه دارم

مات شدم خدا این الان چی گفت بچه نه امکان نداره خدا
یه مصیبت دیگه یه دفع یاد حرف دیشبم افتادم

حتی بچم داشته باشه آتریسا ماله منه حتی بچم داشته
باشه آتریسا مال منه

قیافه مبهوتمو درست کردم بهش نگاه کردم که با دقت
داشت نگام میکرد ازش فاصله گرفتم رفتم سمت ماشین
درشو باز کردم چیزیه که میخواستمو برداشتم درو دوباره
بستم دوباره برگشتم پیش آتریسا زانو زدم در باکسو باز
کردم آتریسا چشماش بسته بود اصلا حواسش بهم نبود

-آتریسا میشه چشماتو باز کنی

آتریسا آروم چشماشو باز کرد مبهوت نگام میکرد

آتریسا.باربد داری چیکار میکنی؟

-دارم بهت پیشنهاد ازدواج میدم حاضرم با تمام قضایا
باهات ازدواج کنم میشه بخاطر مادرم قبول کنی

آتریسا.یعنی تو حاضری بخاطر خاله به یه دختر
دستخورده ازدواج کنی

سرمو انداختم پایین

-ببخش اونشب من زیادی تند رفتم قرارمون سرجاشه
ولی من باید برم تهران دیگه اینجا نمیتونم بمونم

پارت دویستو پنجاهو یکم

آتریسا

به باربد نگاه کردم که سرش از شرم پایین بود

باربد.قبول میکنی؟

..... -یعنی

باربد.آره ولی باید با من بیای تهران میدونی که

-باشه

باربد.پس برو وسایلتو جمع کن

-الان نمیام چون هنوز ازت دلخورم

باربد دوباره سرشو تو گودی گردنم با لحن محکمی گفت

باربد.آتریسا نذار حرفم دوتا شه خب

-از تحکم حرفتون بدم میاد اه

باربد.آتریسا تو ماشین منتظرتم

با خشم نگاهش کردم به سمت خونه برگشتم وقتی وارد

خونه شدم درو بستم با صدای بلند شروع به خندیدن

کردم وقتی خنده هام تموم شد

-خب آتریسا بازی شروع شد بدون این که بخوای کاری کنی طرفات بازیو شروع کردن پس منم ادامه میدم

رفتم از تو از تو کمد ساکمو برداشتم لباسامو مچاله کردم تو ساک از اتاق اومدم بیرون خواستم به سمت خروجی برم که چشمم به نقاشیم از آرسین و باربد افتاد راهمو به سمت اونور کج کردم نقاشیو از دیوار جدا کردم رفتم ساکم برداشتم از خونه زدم بیرون

باربد تو ماشین نشسته بود سرشم رو فرمون بود در ماشینو باز کردم ساکو گذاشتم نقاشیم گذاشتم پایین جای پا درو بستم خودمم رفتم جلو نشستم تا

-خب بریم

بعد چند دقیقه دیدم حرکت نمیکنه نگاهش کردم که دیدم داره به نقاشیم نگاه میکنه

-چیه پیشو داری نگاه میکنی؟

باربد.به این که اون کیه که بغل نقاشیه من جا خشک کرده؟ها؟

-دوست داری بدونی؟

باربد.اگه دوست نداشتم نمی پرسیدم؟

-خب اون اونه دیگه

بارقد با خشم بهم نگاه کرد

باربد. آتریسا یورتمه سواری خیلی دوس داری نه ؟

وای این کرمه ول کن نبود دوس داشتم همش جوابشو بدم
عقده ای شدم بس که نتونستم جواب آرسینو بدم

یه آبرومو بردم بالا با لحنی که ازش شیطننت
: میبارید گفتم

اووف آره انقدر دوست میدارم یه روز بریم من سوار شم

پارت دویستو پنجاهو دوم

باربد صداش از خشم خش پیدا کرده بود

باربد. نیازی نیس ببرمت خودت الان داری رو اعصاب من
یورتمه میری

....-ا جدی ولی من که چیزی حس نمیکن

با گذاشتن دستاش رو گلوم و فشاری که آورد حرف تو
گلوم موند

-آخخ .. آییی روانییی خفه ام کردی

باربد. بگو کیه آتریسا بیشتر از این رو اعصابم نرو

-بب... باشه ... فق... فقط... فش.. فشار ننده

باربد دستشو از رو گلوم شل کرد با لحن خشنی

بارید. خب کیه ؟

آب دهنمو قورت دادم

-آآآ آرسین

حرفم که تموم شد بارید جوری نگام کرد که شلوار لازم شدم بعدشم از ماشین پیاده شد در عقب ماشینو باز کرد نقاشیمو برداشت که

-داری چیکار میکنی؟ چیکار به نقاشیم داری؟

بارید . میخوام نقاشیو از بین ببرم

-اونوقت به اجازه کی؟ برای چی

بارید. خودم چون دوست ندارم آثارش تو زندگیمون باشه

-اوهو نچای بعدشم من گفتم چه بخوای چه نخوای من ازش بچه دارم پاش تو زندگیمون هس

پارت دویستو پنجاهو سوم

بارید. من کاری به بچتون ندارم ولی پای این مرد باید از زندگی بریده شه فهمیدی آتریسا تو به من جواب مثبت دادی پس حتی فکرشم نکن که ازت دست بکشم

دیگه نه تونستم حرفی بزنم نه گذاشت چون نقاشیمو از ماشین برد بیرون پرت کرد یه ور سوار ماشین شد پاشو گذاشت رو گاز وقتی رسیدیم به خونشون پیاده شد ساکمو برداشت

باربد. بیا بیرون دیگه

از ماشین پیاده شدم باربد درو باز کرد که خاله رو تو
حیاط دیدم که داشت حیاطو متر میکرد وقتی در باز شد
سرشو آورد بالا که چشمش خورد به ما یعنی خالم
میدونست باربد داره میاد دنبالم با صدای بدی نگامو آوردم
بالا که دیدم دست خاله رو صورت باربده

خاله. چرا به آدم یه خبر نمیدی ها رفتی دنبال زنت
آوردیش باشه فهمیدیم مردی ولی مرد تو همین هفته پیش
چاقو نخورده بودی میذاشتی زخمات جوش بخوره بعد
میرفتی دنبالش این دختر که فرار نمیکرد

من هنوز تو بهت بودم آروم لب زدم چاقو باربد چاقو
خورده؟

خاله یه نگاه ترسناک بهم انداخت گفت

خاله. تو ساکت که پسرم بخاطر تو چاقو خورده

سرمو انداختم پایین

متا.....

هنوز حرفم تموم نشده بود که یه ور صورتم سوخت

خاله. تاسف تو به درد من نمیخوره فهمیدی؟

باربد. مامان من که سالمم چرا همچین میکنی مامان

مامان. آره الان خوبی ولی میتونست اتفاقای دیگه بیفته

... مثلا زبونم لال بمیری یا

-حالا که زندم بهتره شمام بس کنین

خاله یه چشم غره رفت رفت تو خونه

باربد. آتریسا برو تو وسایلتو بچین یکم استراحت کن باید

راجب رفتنمون با مامان حرف بزnm

-اوبیرون

شه

رفتم تو اتاقی که تو خونه خاله داشتم لباسمو عوض

کردم رفتم یه دوش گرفتمو اومدم لباس پوشیدم خوابیدم

شعله

به لباسم نگاه کردم

سوگل. چیه به چی داری نگاه میکنی زودباش این لباسارو

تنت کن

بهبش نگاه کردم

-آخه این یه جوریه

سوگل. چجوریه؟ به هر حال باید این لباسو تنت کنی

وگرنه تو میدونی و آقا

سوگل اینو گفت از اتاق رفت بیرون

دوباره یه نگاه به لباس کردم یه نیم تنه سفید با شلوارک
آخه من موندم کدوم خونه ای خدمتکاراش اینجوری لباس
پوشیدن که این اینجوری واسه خدمتکاراش لباس تهیه
کرده

مجبوری پوشیدم خوبیش این بود که آستیناش بلند بود و
بدیشم این بود تا رو نافم بود شورتکشم که دیگه هیچی
اجازه ساق پوشیدنم نداشتیم

پارت دویستو پنجاهو چهارم

معلوم بود « I'm a slave U » یه بدی دیگم داشت کلمه

رامتین. بسه دل از آینه بکن برو ظرفو ظروف منتظرتن

با اشک بهش خیره شدم که

رامتین. الکی این آبغوره هارو واسه من نگیر زودباش
سوگل دست تنهاس

درو باز کرد که بره بیرون که انگار یه چیزی یادش اومده
باشه برگشت سمتم

رامتین. لباسه خیلی بهت میاد

اینو گفت یه نیش خند زد از اتاق خارج شد

-نیش بزن بلاخره میرم من میرم پیش عشقم حاضرم اون
توهم بزنه من آتریسام و به دستش بیارم تا زیر دست تو
زندگیمو از دست بدم

لباسامو صاف کردم از اتاق زدم بیرون رفتم تو آشپزخونه
که دیدم سوگل یه خدمتکار دیگه نشستن دارن باهم میگن
میخندن یکم نگام گردوندم که چشمم به سودا خورد که تو
حالو هوای خودش بود به یه نقطه رو میز خیره بود
صدامو رسا کردم

-سلام

سوگل با صدام سرشو برگردوند

سوگل. ا. بلاخره مادمازل تشریف آوردن

-داشتم خودمو مرتب میکردم

سوگل. خب حالا برو ظرفا رو بشور

.....-من فکر میکرد

سوگل. چی چی فکر میکردی دیگه اون دوران گذشت که
بسات بخور بخوابت براه بود الان فقط باس کار کنی
فهمیدی

سودا. بس کن سوگل تو برو بشین خودم میشورم

سودا بلند شد رفت پشت سینگ آبو باز کرد ریکا ریخت رو
ظرفا تا خواست بشوره سوگل دست سودا رو کشید

پارت دویستو پنجاهو پنجم

سوگل. میخوای آقا مارو تنبیه کنه آره؟

سودا یه نیش خند زد

سودا. آقات بدتری تنبیه برای من کرد من دیگه سودای قبل
نیستم من مردم شکستم سودا مردددد مرد

سودا با دو زانو افتاد رو زمین شروع کرد به گریه

سودا. نابودم کرد من الان فقط نفس میکشم

رامتین. اینجا چه خبره؟ سودا چرا رو زمین نشست

سودا با خشم سرشو آورد بالا

سودا. به تو ربطی نداره آقای رامتین

رامتین رفت جلو بی توجه به تقلاهای سودا بغلش کرد
خواست از آشپزخونه بره بیرون که سوگل خودشیرین
گفت:

آقا شعله از وقتی اومده پایین دست به سیاهو سفید نزده
ظرفا میخواست بندازه گردن سودا که من نداشتم

رامتین که تو چهار چوب در وایساده بود برگشت

رامتین. بعد به حساب تو میرسم فعلا کار مهمتری دارم

اینو گفت از آشپزخونه زد بیرون منم با خشم به سوگل
خیر بودم

:سوگل که نگاه متو دید گفت

وای چشمتو واسم اونطوری نکن زهرم آب شد

بعدم زیر لب گفت
وقتی عشقم به حسابت رسید حساب کار میاد دستت
سودا
منو پرت کرد تو اتاق خودشم اومد تو
رامتین.
پارت دویستو پنجاهو ششم
چته چرا رم کردی ها
نیش خند بهش زدم با لحن مسخره ای گفتم
-هیچی آقا||| چرا باید رم کنم ها بلاخره شما آقای ماید
باید بهتون احترام بذارم
رامتین چشماش از این همه پرویی من گشاد شده بود بی
توجه بهش از اتاق زدم بیرون از پله ها رفتم پایین که
دیدم سوگل و هانیه دارن باهم بگو بخند میکنن شعلم داره
ظرفارو میشوره دلم گرفت از ظلم این مرد اون از شایان
که معلوم نیس کجا بردتش مادرشو خون به جیگرش کرد
رفتم تو آشپزخونه
-سوگل هانیه چرا نشستین پاشین شعله نمیتونه دست
تنها همه کارارو بکنه
سوگل.آقا گفتن همه امروز مرخصا چون شعله باید دست

تنها کارارو انجام بده

-آقا غلط کرده از جاتون بلند شید انگار شمام منتظر همین
بهونه بودید تا برید یه گوشه بشینید تا حرف بزنید

سوگل. وا خب آقا گفتن میخوای رو حرف آقا حرف بزنیم

-منم یه بار گفتم آقا غلط کرده شعله هنوز هیچ کاری بلد
نیس منو تو باید کمکش کنیم

هانیه. ببخشیدا ولی این به ما ربط نداره ما این همه رفتو
رو کردیم این خانم

به شعله اشاره کرد

هانیه. فقط مینشست یه گوشه و الان آقا یه چند روز به ما
مرخصی داده به خاطر این افاده ای از دستش بدیم

پارت دویستو پنجاهو هفتم

سوگل. هانیه راسه میگه من که حاضر نیستم بهش کمک
کنم

-آخه اون کی به شما زور گفت ها

هانیه. اون نگفت ولی آقا گفت

-پس بگین عقده کردین واقعا واستون متاسفم متاسف

بعد با یه تنه از کنارشون رد شدم رفتم سمت شعله دستمو
گذاشتم رو شونش شعله برگشت وقتی نگاهش بهم افتاد

گفت:

چیزی میخوای سودا جون

-اومدم کمکت

شعله یه لبخند بهم زد

شعله. نیازی به کمک ندارم برو خودم تمومش میکنم

به ظرفا نگاه کردم

-اما اینا زیادن تا شب طول میکشه

شعله. نیازی به ترحم ندارم خودم تمومش میکنم حتی اگه

تا شب طول کشید خودم تمومش میکنم

.....-اما من ترح

پرید وسط حرفم

شعله. گفتم خودم تمومش میکنم

سوگل. ولش کن دیگه سودا فکر کرده کیه برای ما چ...کلا

س میذاره وقتی امروز همه کارارو کرد دید نمیتونه فردا

خودش دست به دامنمون میشه بیا بشین بگو آقا باهات

چیکار داشت

به سوگل نگاه کردم

-هیچی تورو ازم خواستگاری کرد که من بهش جواب

منفی دادم

....سوگل.چی راست میگی یعنی

-خاک بر سرت سوگل یه رئیس با خدمش چیکار میتونه داشته باشه جز اینکه به نظافت خونه برسه

سوگل مٹ چی بادش خالی شد

منم محل ندادم رفتم اتاقم گرفتم خوابیدم

آرسین

دوهفته بعد

الان حدود دو هفته تو خونه اشکانم امروز تصمیم گرفتم برم ویلا تا یکم با عشقم تنها باشم لباسم پوشیدم موهامم درست کردم از خونه اشکان زدم بیرون تا برم ویلا یکم دلتنگیم رفع شه

ولی از کجا میدونستم چی پیش میاد ای کاش نرفته بودم ای کاش

پارت دویستو پنجاهو هشتم

آژانس گرفتم آدرس ویلارو دادم بعد چهل دقیقه آژانس جلوی ویلا نکه داشت کرایه رو دادم پیاده شدم وارد ویلا شدم که بادیگاردا با دیدنم تعجب کردم ولی واسم مهم نبود من الان فقط دلتنگ عشقم بودم بی توجه بهشون از پله های عمارت رفتم بالا که فرحو دیدم

فرح.سلام آقا خوش اومدین

-سلام آتریساً تو اتاقشه

فرح.آقا

-فقط بگو هس یا نه

فرح.برید تو اتاقتون تا زنگ بزنم آقا اشکان بیاد برید
اتاقتون

فرح کمکم کرد تا برم اتاقم تا درو باز کرد با اتاق خالی رو
به رو شدم فریاد حنجرمو پاره کرد

-آتریساً کجاسسس

فرح.آقا یکم رو تختون بخواید تبه ا آقا اشکان زنگ بزنم
-نمیخوام نمیخوام به اون زنگ بزنی من عشقمو میخوام
آتریسامو

فرح.باشه آقا زنگ میزنم آتریساً خانم بیان شما بخواید تا
خانم بیان
-باشه

فرح از اتاق زد بیرون منم چشمامو بستم ولی نمیتونستم
بخوابم آخرم انقدر این پهلو اون پهلو کردم تا خواب برد
شعله

الان دقیقا دوهفته اس که تمام کارا به عهده من بود سوگل
هانیه دست به هیچی نمیزدن ولی باز سودا یکم کمکم

میکرد الانم مٹ هر روز داشتم زمينو طى میکشيدم که
سوگل صدام کرد برگشتم نگاهش کردم

-بله

سوگل. عفریته برو آقا باهات کار داره

-با من کار داره

سوگل. آرهبه برو ببین عشقم چی میگه ولی حواستو جمع
کن که دست از پا خطا نکنی چون اولو آخر من خانوم این
خونم

یه پوزخند به تفکراتش زدم که چه دل خوشی داشت از
بغلش رد شدم از پله ها رفتم بالا جلو در اتاق رامتین
وایسادم «اتاقی که دو هفته پامو توش نداشته بودم» با
دستم تقی به در زدم

رامتین. بیا تو

درو باز کردم رفتم تو

-با من کاری داشتی؟

رامتین. آره بشین

نشستم منتظر به رامتین نگاه کردم

رامتین. یه سوال میپرسم فقط جوابمو میدی وای به حالت
بخوای سوال بپرسی

با تعجب بهش نگاه کردم

-پیرس

رامتین. به من خبر رسیده امروز آرسین برگشته خونش وی لای که تو توش خانومی میکردی من میخوام از آرسین انتقام بگیرم و اون نقطه ضعفش آتریساس خواهرت و اما یه چیز دیگه این که آرسین دیوونه شده و امکان داره مژ سری پیش تورو جای آتریسای بیینه حالا من دارم از تو میپرسم توهم دوست داری با به دست آوردن عشقت اون دوتا رو از هم جدا کنی

! -همیشه که

رامتین. همیشه من تو این دوهفته رفت از کلی از وکیلا پرسوجو کردم یه مرد نمیتونه در یک آن که زن داره با خواهر زنشم باشه گرچه در این زمان زن اول بهش حرامه ولی با خواهر زنشم که بوده نمیتونه ازدواج کنه فقط در شرایطی میتونه که با زن اولش ر.ا.ب. ط.ه.ی نداشته باشه که من تو نمیذاریم این وسط

پارت دویستو پنجاهو نهم

-منظورتو نمیفهمم رامتین

رامتین. منظورم واضعه هستش تو میری خونه آرسین خودتو جای آتریسای میزنی تا آرسین بخواد بخودش بیاد بین تو کی کار از کار گذشته

... یعنی اگه من با آرسین

رامتین. آره دیگه اون دوتا نمیتونن باهم ازدواج کنن
اینطوری هم تو انتقام میگیری هم من چطوره؟

-گیرم که من قبول کنم چی گیرم میاد؟

با این حرفم رامتین هیستریکی خندید چونمو بین
انگشتاش گرفت

رامتین. جوجه تو همیشه برده من هستی فهمیدی یا
بفهمونمت؟

:با صدای لرزونی گفتم

فهمیدم حالا میتونم برم

رامتین سرمو آورد بالا

رامتین. خب چیشد چیکار میکنی؟

سرمو انداختم پایین اول خواستم بگم نه خودمو راحت
کنم ولی به گذشته که فکر میکنم دیدم که نه نمیتونم حس
نفرتم به خواهرم «هه خواهر» حس عشقم به آرسین حس
کینه توزانم نسبت به آتریسا که تونست به عشقم یه بچه
.... بده ولی من هیچی

رامتین. اوووی مردی چرا جواب نمیدی

سرمو آوردم بالا به چشمای رامتین نگاه کردم با سرحاح
تمام گفتم

-قبول میکنم

رامتین پشت به من کرد رفت جلوی پنجره به بیرون نگاه کرد

رامتین.میدونستم قبول میکنی بالاخره توهم زخم خوردی اونم از خواهرت برو اتاقت حاضر شو یه باکس رو تخته اونو بپوش و اسش برو آران تا دم خونه آرسین میرسونتت اونجام عارف منتظرته برو معطل نکن

-باش فعلا

از اتاق اومدم بیرون از پله ها رفتم پایین وارد اتاقم شد اولین چیزی که به چشمم خورد باکس لباس بود رفتم درشو باز کردم که دهنم باز موند یه پیراهن سفید تا روی ب.ا.س.ن.م پایینش یه چاک داشت البته چاکم نمشد گفت بالاش با منج های طلای منج دوزی شده بود یه از اونای بود که یه ورش فقط آستین داشت قشنگ بود سریع لباسمو در آوردمو اینارو پوشیدم یه آرایش نیم غلیظ کردم موهامو باز گذاشتم یه مانتو رو لباسم پوشیدم از اتاق زدم بیرون که با سوگل بر خورد کردم

سوگل.اولالا مادمازل کجا تشریف میبرن؟

رامتین.به تو مربوط نیس شعله آران منتظرته زود باش

-اوکی رفتم هانی بابای

یه پشت چشمم واسه سوگل رفتم از عمارت خارج شدم

آرانو دیدم که داشت ماشیتو دستمال میکشید وقتی
نگاش بهم افتاد صاف شد درو برام باز کرد

آران. بفرمایید خانم

خانم هه چقدر دلم واسه این کلمه تنگ شده بود سوار
ماشین شدم آرانم راه افتاد بعد نیم ساعت جلوی عمارت
نگه داشت خواستم پیاده شم که آران صدام کرد برگشتم
سمتش

آران. آقا گفتن اگه گیر افتادید ایشونو نمیشناسید

یکم نگاش کردم بعد یه سر براش تکون دادم از ماشین
اومدم بیرون تا در ماشینو بستم آران با سرعت گاز دادو
رفت

خب حالا من کجا باید عارفو ببینم اووف اینو نگفت

تو همین گیرو دارا بودم که

++خانوم... شعله خانوم

برگشتم سمتش که عارفو دیدم عارف اومد جلو دستم
گرفتم کشید سمت یه کوچه

وا این منو کجا میبره نکنه رامیتین به اینم سپرده بلایی
سرم بیاره

عارف. خانوم... خانوم کجایین برین تو

به دری که جلوم بود نگاه کرد

ا این که در پشتی باغ ویلاس

رفتم تو

عارف.خانم جوری برید که کسی شمارو نبینه

پارت دویستو شصتم

-اوکی باشه

عارف.پس من برم که الان باید سر پستم باشم

عارف رفت منم آروم آروم رفتم تکیمو دادم به دیوار همین طور که تکیم به دیوار بود آروم آروم میرفتم جلو بلاخره رسیدم به جلو آروم سرمو آوردم بیرون یه نگاه انداختم که دیدم دوتا بادیگارد قل چماق نفسم رفت حالا چطوری اینارو رد کنم برگشتم سر جام یکم به دورو ورم نگاه کردم که چشمم به یه چوب گنده خوب خورد تو دلم براشون فاتحه خوندم آخه با این بزمن تو سرشون دیگه زنده نمیموندند

خلاصه چوبو برداشتم رفتم پشت اولین قلچماق با چوب کوبیدم تو سرش با صدای آخش اونیکیم برگشت که معطل نکردم این دفعه کوبیدم تو سر اونیکی اونیکم آخ کرد منم ترسیده بودم چوبو انداختم دستم بهم مالیدم بعد به دستم نگاه کردم دوباره مالیدم به مانتوم دوباره برگشتم پشت دیوار بعد چند دقیقه که دیدم کسی پیداش نشد این دوتا جنازه رو جم کنه آروم از پشت در اومدم

قدم برداشتم که نه یا خدا باز باز این سگ چندی سر راه
من قرار گرفت خوبه هزار بار به اون آرسین گفتن اینو
بفروش حالا اونو ولش اینو چیکار کنم

-کیشته کیشته گمشو هویی اونطوری نگام نکنا کیشته

دیدم نه خیلی بد نگاه میکنه یکم به اینور اونور نگاه کردم
که دیدم یه درخت دم دسته یه لحظه یاد بچگیام افتادم
که با آتریسا چقدر از درختا بالا میرفتیم با صدای پارس
سگه به خودم اومدم سگه تو یه قدمیم وایساده بود سری
از درخته بالا رفتم بالا سگ که دید رفتم بالای درخت هی
پشت سر هم پارس میکرد هر آن احتمال میدادم که یکی
از بادیگاردا سر برسه یه چشمم به سگه سیریش بود یه
چشمم به پیچ ساختمون

-اه سیریش گمشو دیگه

با صدای خنده یه نفر سر بلند کردم

عارف بود که از شدت خنده دلشو گرفته بود

عارف.وای دختر تو چقدر باحالی

-تو الان واسه چی میخندی نکنه...نکنه از اول اینجا بودی

عارف از شدت خنده هم قرمز شده بود هم اشک از
صورتش میومد

عارف.آر...آرههه

-کوفت الان چی خنده داره

عارف خندشو تموم کرد جدی شد

عارف.پسر گرگی بیا اینجا

سگه آروم برگشت رفت پیش عارف عارف یه سوسیس
برای سگه یا همون گرگی انداخت سگم وقتی سوسیسو
خورد بعد چند دقیقه بیهوش شد

-وا چش شد؟

عارف.هیچی رو سوسیس دارو خواب ریختم که خورد
بخوابه

-آها

عارف.حالا میتونی از مخفی گاهت در بیایا

-مخفی گاه

عارف.منظورم از بالای درخت بیا پایین

-آها اوکی الان

آروم از روی درخت اومدم پایین

-خب من برم تا نقشمو پیاده کنم

عارف.باشه

دوقدم برداشتم که عارف صدام کرد

عارف.شعله خانوم

برگشتم نگاهش کردم

عارف.مواظب خودت باش

بهش یه لبخند زدمو دوباره راهمو پیش گرفتم بلاخره با کلی سلام صلوات که بادیگاردی جلوم ظاهر نشه رسیدم به در عمارت وارد عمارت شدم یه نگاه به آشپزخونه که در دید رسم بود کردم که دیدم یه زن داره با تلفن حرف میزنه بیخیال زن شدم آروم به سمت پله ها رفتم ازشون رفتم با لا جلوی درش وایسادم یه نفس عمیق کشیدم درو باز کردم رفتم تو آرسین خواب بود آروم رفتم سمتش رو تخت نشستم دستمو نوازش گونه رو صورتش کشیدم که پلکاش لرزیدن آروم چشماشو باز کرد

آرسین.آتریسا

آتریسا«شعله».جونم آرسین من برگشتم بخاطر تو و بچمون

آرسین از جاش بلند شد اول تک به تک صورتمو از نظر گذروند بعد ل.ب.ا.ش.و گذاشت رو ل.ب.ا.م گذاشت وقتی از لبام سیر شد منو رو تخت خوابوند خودشم لباساشو در آورد دوباره روم خیمه زد ل.ب.ا.م.و بوسید ل.ب.ا.ش.و از رو ل.ب.ا.م ور داشت خواست لباسمو در بیاره که

پارت دویستو شصدو یکم

آتریسا

از صبح همش احساس میکنم یه اتفاق بد قراره بیفته
همش ضربان قلبم تند میزنه همیشه همین طور بودم از
بچگی وقتی استرس میگرفتم ضربان قلبم میرفت بالا الا
نم دقیقا همون لحظه س با صدای در به خودم اومدم

-بیا تو بارید

بارید درو باز کرد اومد تو

بارید.سلام خانوم کوچولو خوبی خوشگلم

-نه بارید دلم شور میزنه نکنه برای دخترم اتفاقی افتاده
باشه

بارید.به دلت بد راه نده

-میتروسم..میتروسم آرسین باهام لج کنه

بارید اخماشو کرد توهم

بارید.اونوقت برای چی؟

-میتروسم وقتی بفهمه دارم ازدواج میکنم لج کنه دیگه
نذاره بچمو ببینم

یه دفع انگار ضربان قلبم رفت رو هزار راه نفسم بسته شد
فقط تونستم دستمو بذارم رو قلبم بگم آخه

..... بارید. آتریسا|| آتریسا حالت خوبه دختر

دیگه چیزی نفهمیدم چشمم بسته شد

آرسین

با صدای در که به شدت خورد به دیوار اشکان اومد تو
بهش نگاه کردم

اشکان. اینجا چه خبره؟ ها؟

اومد سمتم یه مشت خوابوند تو صورتم

اشکان. اینطوری آتریسارو دوست داشتی واسش جون
میدادی آره آره ههههه

..... چی میگی این آتر

وقتی برگشتم دیدم شعله با وضع خیلی بدی تو تخت
خواب منه

نه... نه این امکان نداره من آتریسارو بوسیدم من عشقمو
بوسیدم نه شعله رو بعد با دستم به جون ل.ب.ا.م افتادم
که پاک کنم هرچی اثر از ل.ب.ا.ی شعله مونده

اشکان با افسوس بهم خیره شد بعد رفت سمت شعله از
موهایش گرفتش بلندش کرد دم گوشش گفت

اشکان. اتفاقی افتاد؟

شعله ولی فقط ساکت به من نگاه میکرد که ل.ب.ا.م.و

پاک می‌کردم

اشکان. کری می‌گم اتفاقیم افتاده؟

شعله. آره آره هه افتاد

من با حرفش دستم رو ل.ب.م موند اشکان دستش از رو موهای شعله شل شد بعدم موهاشو ول کرد پرتش کرد یه گوشه رو به من گفت

اشکان. واسه آتریسا متاسفم نمیدونه پدر بچش کیه واقعا برای خودم متاسفم که همچین برادری دارم

اشکان از اتاق رفت بیرون منم به قسمتی رو دیوار خیر بودم که دست یکی روم نشست برگشتم که با شعله روبه رو شدم

-چرا دروغ گفتی؟

شعله. برای اینکه مال من باشی آرسین من هنوز دوست دارم ما دوباره میتونیم باهم از اول شروع کنیم

-شعله برو میخوام تنها باشم

شعله. باشه میرم ولی تا فردا منتظرتم تا جواب بدی

بهبش یه نیش خند زدم شعله هم رفت

منم دوتا قرص خواب لنداختم بالا گرفتم خوابیدم

.....

وکیل. شما نمیتونید با هم ازدواج کنید

.....

شعله. میفهمی میگم داری پدر میشی آقای آرسین راد
پدر پدر بچه من

.....

آتریسا. خیر من عروس نیستم خواهرمه الان چایو براتون
میاره

.....

شعله. امروز روز عقدمونه نمیدونی چقدر خوشحالم انگار
رو پام بند نیستم

.....

آتریسا. خواهرمو خوشبخت کن آقا آرسین اون لیاقتشو
داره اون خیلی سختی کشیده

.....

وکیل. شما در صورتی میتونید با خواهر زنتون ازدواج
کنید که با زن اولتون ر.ا.ب.ط.ه نداشته باشین

.....

پارت دویستو شصتو دوم
با سر صورت عرق از جام بلند شدم

خدایا چرا شبیه فراموشیا هستم با اینکه اینا یادمه ولی
هر سری خوابشو میبینم انگار تازه س برام

از جام بلند شدم رفتم بیرون تا یکم قدم بزنم از پله ها
اومدم پایین وارد حیاط شدم شروع کردم به قدم زدن

خدا خسته شدم یعنی اگه امشب اشکان نیومده بود برای
همیشه نهههههه

به درختی که نزدیکم بود مشت کوبیدم

-نمیخوام حتی فکرشو کنم نمیخوام من آتریساً فقط مال
.... همیم بی هم

بی هم چی آرسین به خودت بیا مرد تو آتریسارو از دست
دادی ولی یادگاری شو دارم اون مجبور بخاطر یادگاریشم
شده برگرده آره

با فکر این که بلاخره آتریسامو به دست میارم

با این فکر برگشتم اتاقم خوابیدم

ولی آیا این سری سرنوشت بازی دلش میخواد؟

آتریساً

آروم لای پلکامو باز کردم که نور خورد به چشمام دوباره
بستمشون بعد چند دقیقه دوباره بازشون کردم با توجه به
دیوارا و پرده ها فهمیدم بیمارستانم یه چیزی رو دستم
سنگینی میکرد نگاه کردم بینم چیه که دیدم بارید رو

دستم خوابش برده آخه تفلّی با صدای در به در نگاه کردم
که یه پرستار اومد تو

پرستار. به به خانوم خوشگله بالاخره چشمتو باز کردی تو
که شوهرتو دق دادی نمیگی این تفلّی دق کنه

تا خواستم یه چیز به پرستاره بگم که خفه خون بگیره
باربد بیدار شد وقتی چشمای بازمو دید

باربد. خوبی؟

بهش یه لبخند زدم

-آره چرا بد باشم

باربد. تو که نصف عمرم کردی

-ببخشید از قصد نبود

پارت دویستو شصتو سوم

باربد. آتریسا بهتره از حق سکوتت استفاده کنی چون داری
واقعا وراجی میکنی

-اوکی باشه

بعد سرمو به حالت قهر برگردوندم

باربد چونمو گرفت برگردوند

باربد. این یعنی الان قهری؟

-اوهوم

باربد.شیطون من خب ترسیدم بهم حق بده

-چشم ولی نمیدونم چرا این طوری شدم بار اولم بود تا الا
ن اینطوری نشده بودم

باربد .از استرس و فشار زیاد بود از بس میشینی فکر
میکنی

-خب ببخشید

باربد یه نفس عمیق کشید

باربد.خیل خوب تا من کارای ترخیصتو میکنم توهم لباس
پوش الان پرستارم صدا میکنم که سرمتو در بیاره

-باشه

باربد رفت بعد چند دقیقه پرستار اومد سرمو از دستم در
آورد منم لباسمو پوشیدم منتظر شدم تا باربد بیاد

بلاخره باربد اومد باهم رفتیم سوار ماشین شدیم

پارت دویستو شصتو چهارم

باربد ماشینو روشن کرد حرکت کرد وقتی یکم از راهو
رفتیم سرمو برگردوندم سمت باربد که دیدم باربد کلافس
هی دهنشو باز میکنه که چیزی بگه ولی باز پشیمون میشه

-چیزی میخوای بگی باربد؟

باربد سرشو طرفم گردوند

باربد. نه چطور؟

-آخه کلافه ای

باربد. راستشو بخوای آره یه چیز هس که زهنمو درگیر
خودش کرده

-خب پپرس چرا خودتو اذیت میکنی

باربد. برام سواله که تو مشکل قلبی نداری پس چرا همچین
شدی؟

-آره مشکل قلبی ندارم ولی وقتی استرس بهم وارد میشه
اینطوری میشم

باربد. یعنی چی چه استرسی داشتی اون موقعه

-نمیدونم باربد نمیدونم فقط میدونم اون لحظه حس
میکردم یکی داره قلبمو از جاش میکنه راه گلومم بسته
شده بود نمیتونستم نفس بکشم

باربد. الان که شکر خدا خوبی دیگه؟

بهبش یه لبخند زدم

-آره باربد

باربدم با اون لبخندم انگار جون گرفت بهم یه لبخند زد
نگاشو از من گرفت منم سرمو به پنجره تکیه دادم به

بیرون خیره شدم ذهنم به یه هفته ی گذشته پر کشید
زمانی که بارید به مادرش گفت انتقالی داره واسه تهران خ
اله اوایل چقدر مخالفت کرد ولی بعد دو روز قبول کرد منو
باربدم ساکامونو بستیم خالم وقتی فهمید ما میخوایم
دوتایی بریم پاشو کرد تو یه کفش که باید صیغه هم باشید
ولی خب من زن آرسین بودم چطوری پس الکی قبول
کردیم با بارید رفتیم بیرون یه دور زدیم برگشتیم خونه
ولی قبل ورودمون به خونه بارید حلقه نشونی که برام
گرفته بودو دستم کرد رفتیم وقتی خاله خیالش راحت
شد دوتا نامحرمو باهم نمیفرسته ولمون کرد فرداش عازم
تهران شدیم یه خونه گرفتیم با وسایل دو خوابه باربدم
دیگه به تهران عادت کرده ولی منو یاد ساتیار میندازه یاد
.... ظلماش

باربدم. خانومم نمیخوای پیاده شی؟ نکنه میخوای کولت
کنم؟ها

بهش نگاه کردم قیافش شبیه پسر بچه های تخس شده
بود

-نخیر خودم پا دارم نیازی به کول تو نی

پارت دویستو شصتو پنجم

از ماشین پیاده شدم که چون زمستون بود یه لرز به تنم
نشست تو خودم جمع شدم تا شاید گرم شم

بارید. چیه فنچ من سردته

لبمو ورچیدم

-چیه خو سردمه حق اینکه سردم باشه رو ندارم

بارید. چرا چرا داری بانو بفرمایید تا قندیل نبستین

منم که پرو تا درو باز کرد خودمو انداختم تو ساختمون
رفتم تو از پله ها رفتم بالا چون طبقه اول بودیم زیاد از
آسانسور استفاده نمیکردیم

تا از پله ها رفتم بالا تازه یادم اومد کلید دست بارید

-اوقف کجا موند پس چاییدم خو دستم داشت یخ میزد
دستمو گرفتم جلو دهنمو ها کردم ولی مگه گرم میشد هر
لحظه بیشتر سرما رو حس میکردم گلاب روتون
دستشوئیم داشتیم هی خودم تکون میدادم تا هم یه
ورزشی کرده باشم هم گرمم شه هم ...ال..اکبر حدود ده
دقیقه داشتیم خودمو پیچو تاب میدادم ولی از پارید خبری
نبود دیگه اعصابم خورد شده بود تک تک سلولام سرما رو
حس میکرد پوستم از شدت سرما قرمز شده بود

خلاصه از پله ها رفتم پایین تا بینم خبرش کجا تشریف
داره وقتی در ساختمونو باز کردم دوست داشتم از ته دلم
جیغ بکشم

پارت دویستو شصتو ششم

آقا تو ماشین گرفته خوابیده رفتم سمت ماشین درو باز کردم که دیدم قفله دیگه واقعا رو اعصابم بود برای همین بدون ضره ی مکث پشت هم میکوبیدم به شیشه بدبخت چنان از جاش پرید که سرش خورد به سقف حالا اون وسط نمیدونستم بخندم یا اعصابانی باشم بارید هنوز گیج داشت به دور ورش نگاه میکرد منم امان نمیدادم تا بدبخت به خودش بیاد هه چرا اون بدبخت اون که تو گرما بود تو بدبختی که تو سرما انتظار آقارو میکشیدی بلا خره بارید به خودش اومد قفلو زد چنان درو باز کردم که بارید کپ کرده بود

.... بارید. چته نمیبینی خوا

نذاشتم حرفش تموم شه از موهاش گرفتم کشیدمش

بارید. آخ روانی موهام آخ ولم کن وحشی موهام موهای نازنیتم میدونی چقدر بابتشون زحمت کشیدم

-به درک که زحمت کشیدی الاغ منو اونجا کاشتی بعد تو ماشین لم دادی کثافت

بارید. ا فحش نده چته خب تو ماشین گرم بود خوابم برد

دیگه واقعا آیر چسبونده بودم

-که تو ماشین گرم بود آره

بارید. آره خو

موهاشو ول کردم دستمو بردم بالا و نان کوبیدم تو صورتش که صورتش به راست مایل شد فقط مبهوت نگام میکرد

-اینو زدم که منو تو سرما نکه داشتی خودت تو گرما لم داده بودی

دوباره دستمو بردم بالا کوبیدم تو صورتش که این سری به چپ مایل شد

-اینم زدم واسه اینکه خیلی بیشعوری که یه خانم متشخصو تو سرما نکه داشتی

باربد هر دو دست رو صورتش بود مبهوت نگام میکرد رومو به حالت قهر برگردوندم برگشتم تو ساختمون به راه پله نگاه کردم حس این که از پله هارو برم بالا رو نداشتم رفتم سمت آسانسور کلید شماره یکو فشردم در بسته شد حرکت کرد وقتی رسیدم در باز شد رفتم بیرون که باربدو دیدم بدون توجه بهش رفتم تو خونه اول رفتم سرویس وقتی اومدم بیرون رفتم تو اتاقم لباسامو در آوردم یه لباس مناسب پوشیدم گرفتم خوابیدم

پارت دویستو شصتو هفتم

صبح با صدای تلق تلق از خواب بیدار شدم از اتاق اومدم بیرون اول رفتم سرویس وقتی کارم تمو شد رفتم تو آشپز خونه که چشمم به باربد خورد بدون توجه ش از

بغلش خواستم رد شم که دستمو گرفت

باربد. آتریسا بابت دیروز ببخش میخواستم یکم اذیت
کنم ولی نمیدونم چیشد که خوابم برد ببخشید

بهش یه پوزخند زد دستمو از دستش کشیدم بیرون

-من بی جنبه ام از این شوخیا با من نکن

باربد. باشه دیگه نمیکنم حالا آشتی باورکن دیشب اصلا
نخوابیدم یه بارم اومدم تا برات توضیح بدم ولی خواب
بودی

بهش نگاه کردم تو چشماش دریای از خواهش التماسو جا
داده بود ده چه معنی نگاه هارو میفهمم آره فقط یه نگاهو
نمیتونم معنی کنم

-باشه بابا اونطوری نگاه نکن شبیه خر شرک میشی

باربد. خیلی بیشعوری آتریسا اینهم خواهش التماس ریختم
تو نگاهم بعد میگی شبیه خر شرکم

نیشمو باز کردم کلمو تکون دادم

باربد. حیف حیف که الان باید برم سرکار وگرنه حالیت
میکردم کی خر شرکه

-باشه بابا فهمیدم تو ترسو نیستی

باربد. اصلا و ابدا

-باشه باشه ولی اون که رو سرش دوتا گوش دراز داره
توی....

باربد نداشت ادامه حرفمو بگم افتاد دنبالم منم دیدم دیگه
امن نیست فرارو بر قرار ترجیح دادم با دو خودمو
رسوندم به اتاقمو تا خواستم درو ببندم قفل کنم باربد
پاشو گذاشت لای در اومد تو پرتم کرد رو تخت شروع کرد
به قلقلک دادنم منم شروع کردم به خندیدن و التماس
کردن ولی از کجا میدونستم این روزا آخرین روزای خندمه
و تقدیر بازی جدیدی برام رقم زده

-وای باربد ولم کن توروخدا ولم کن

باربد.بگو غلط کردم تا ولت کنم

-چی عمرا هرگز اینو از دهنم نمیشنوی

باربد.خیل خوب سرتق خانم

ودوباره شروع به قلقلک دادن کرد

باربد.انقدر قلقلکت میدم که آبروت بره

منم که اوصولا پروم سری در جوابش گفتم

-جز تو من کسی اینجا نیس پس مهم نیس آبروم جلوت
بره

حرفمو زدم تازه فهمیدم چی گفتم یکی کوبیدم رو دهنم

باربد.ا پس پیش من آبروت مهم نیس چه بهتره

دوباره شروع کرد به قلقلک دادن دیگه داشتم شلوار لازم میشدم

باربد.هنوزم سر حرفم هستم

-کدوم حرف ؟

باربد.بگو غلط کردم تا ولت کنم

-عمرا اصلا میدونی چیه

باربد سوالی نگام کرد که یعنی چیه

-غلط ...امغلطغلط کرد....غلط کردی

خخخخ فکر کردی به همین راحتیا عقب نشینی میکنم

باربد.ا پس که اینطور

دوباره شروع کرد به قلقلک دادن دیگه نفسی برام نمونده بود از طرفی دستشویم داشت میریخت دیدم نه باربد ول : نمیکنه یه دفع با داد گفتم

باربد ریختتتتتتتت

پارت دویستو شصتو هشتم

باربد اول با تعجب نگام کرد بعد با خنده از روم بلند شد منم وقت نداشتم برای خندش حالشو بگیرم سری از اتاق زدم بیرون وارد سرویس شدم وقتی کارم تموم شد یه نفس راحت کشیدم از دستشویی اومدم بیرون که چشم

تو چشم بارید شدم ازش خجالت کشیدم سرمو انداختم
پایین خواستم برم اتاقم که بارید دستمو گرفت

بارید. الان خجالت کشیدی موش کوچولو

بیشتر سرمو انداختم پایین که دوتا دستمو گرفت پرتم
کرد تو بغلش

بارید. دیگه نیبیم ازم خجالت بکشی بهم قول بده آتریس
شده از همه دنیا خجالت بکشی از من نباید خجالت بکشی
منو تو قرار تا همیشه مال هم باشیم سهم هم باشیم تو
میخوای بشی خانم خونم مادر بچه هام

-بارید خواهش میکنم بس کن من هنوز متحلم

بارید با شنیدن حرفم منو از بغلش در آورد دستی تو
موهاش کشید

بارید. ببخشید حواسم نبود

خواست بره که صداش کردم

-بارید

برگشت سمتم منتظر نگام کرد

-من شناسنام دست آرسینه برای اینکه اسم السارو ببره
تو شناسنام

بارید. چی یعنی الان شناسنامت دست آرسینه

....-مجبور شدم بدم بهش تا اسم

بارید. خیل خوب حالا ولی مگه نگفتی صیغشی؟

! -آره

بارید. در صورتی اسم السا رو میبرن تو شناسنامه

....-یعنی

بارید. عمرا ثبت احوال اینطوری اسم ببره تو شناسنامه

-با باج چطور؟

بارید. آتریس

پارت دویستو شصتو نهم

-حالا اینو ولش با شناسنامه چیکار کنیم

بارید. المثنی میگیریم میریم ثبت احوال میگیریم شناسنامه

گم کردی برات المثنی میگیریم

-راه دیگه ای نیست

بارید. نه فعلا همین یه راهو داریم ازش استفاده میکنیم

-باشه من خوابم میاد میرم اتاقم فعلا

بارید یکم نگام کرد

بارید. باشه برو

رفتم اتاقم درم بستم پشت در نشستم سرمو گذاشتم رو

زانو هام

انقدر فکرو خیال کردم که نفهمیدم کی خوابم برد

.....

صدای گریه بچه میومد ولی دقیق نمیدونستم از کجاس
هی سرمو برمیگردوندم تا شاید صدارو پیدا کنم ولی اون
صدا هم ازم دور بود هم نزدیک دقیق نمیدونم اون وسط
صدای یه مردو زخم میومد صدای ضعیفو دنبال کردم
.... رسیدم به

نه نه این امکان نداره آرسین آرسینم شوهر من با یکی ل
ب تول. ب بود ولی صورت زنه معلوم نبود هر چقدر سعی
کردم ببینم زنه کیه نشد یه حاله سیاه رو صورت زنه رو
پوشنده بود نگام به اونطرف تر افتاد که اون منم آره من
بودم که یه بچه بغلم بود در حال ساکت کردن بچه بودم با
صدای آرسین نگام به آرسین افتاد

آرسین. اه این بچتو خفش کن تا جفتتونو خفه نکردم
نمیذاره عشقو حالمونو کنیم

-وای ساکت همیشه

با صدای زنه گریم گرفت یعنی فقط بازیچه دستش بودم
شعله. آرسین به کلفت خونت بگو این بچه نکبتی رو خفه
کنه

با این حرف شعله آپر چسبوندم شروع کردم به دویدن تازه
یه قدم ورداشته بودم که زیر پام خالی شد افتادم لحظه
آخر فقط تونستم با تمام توانم اسم عشقمو صدا کنم
.....-آرسیینننننننننننننننن

.....
چشمامو باز کردم در جا نشستم رو کمرم عرق نشسته بود
نگران بودم نمیدونم چرا ولی دلم نگران بود در با شتاب باز
شد بارید اومد تو

بارید. آتریسا حالت خوبه چرا جیغ کشیدی؟

دستم از هم باز کردم رفتم بغل بارید

-بارید میترسم نمیدونم چرا ولی دلم شور میزنه

بارید. تا منو داری دلشوره واسه چی

-بارید من دخترمو میخوام میترسم زیر دست خواهرم
بزرگ شه

!!! بارید. خواهرت؟

پارت دویستو هفتادم

-آره خواهرم زن اول آرسیین

بارید. یعنی تو صیغه شوهر خواهرت شدی «یه چیز آتریسا
فقط به بارید گفت صیغه یه نفر شده بقیه رو تعریف

«نکرده

-مجبور بودم اون آبرومو برده بود

بارید. ازش شکایت میکردی

-هاهاها منو نخندون بارید جز اینکه آبروم بیشتر از این
بره چیزی بود تازه میرفتم شکایت میکردم به نظرت پدرم
قبولم میکرد یا خواهی به اندازه جونش ازم متنفره ها یا
قاضی همه شون یه حرف تحویل میدادن

•• تو با عشوه هات یه مرد زن دارو کشیدی سمت خودت

در صورتی که همیشه آرسین خونمون بود از ترس هیز
بازیش میرفتم بیرون از خونه تا وقتی اونام اونجا بودن
.... برنمیگشتم خونه آخه من

دیگه گریه امونمو بریده بود

بارید منو بغل کرد

بارید. هیشش آروم باش ببخشید نباید درموردش حرف
میزدم

-مهم نیس سبک شدم

بارید یه لبخند زد

-ساعت چنده؟

دقیقه شب ۱۱:۴۳ بارید.

-برو بخواب فردا باید بری سرکار

باربد. باشه میرم تو آروم شو بعد میرم

-آرومم برو

باربد سرشو انداخت پایین

باربد. گرسنه نیستی

-نه اصلا

باربد. اما تو از صبح چیزی نخوردی

-نمیتونم تو برو بخواب

باربد. باشه شب بخیر

-شب بخیر

باربد به سمت در رفت بازش کرد خواست بره بیرون که
انگار چیزی یادش اومده باشه برگشت

باربد. راستی آتریسا

-بله

باربد. حالا که مطمئن شدیم اسم بچه وارد شناسنامه هاتون
نشده راحت میشه با تهدید بچه رو ازش بگیریم

-باربد من مطمئنم آرسین با رشوع هم شده اسم السامو
میبره تو شناسنامه

باربد. مگه الکیه مملکت قانون داره همچین کاریم کرده
باشه میتونم ازش شکایت کنم بندازمش حلفدونی -بعدا
میشه بدونم به چه جرمی

باربد. بله میشه بدونی اونم به جرم رشوع دادن

-بله قانع شدم

باربد. خب دیگه شب بخیر

باربد رفت منم رفتم تو رویا که بچمو بغل کردم انقدر فکر
کردم نفهمیدم کی خوابیدم

آرسین

دوماه بعد

دوماه گذشت افسردگیم یا همون دیونگیم خوب شده

جلوی پنجر بودم داشتم به این دوماه فکر میکردم به این
که روز بعد تصمیم به خوب شدن شعله اومد وقتی دید
دیگه نمیتونه من به دست بیاره اول کلی گریه زاری راه
انداخت ولی بعد تهدید کرد رفت تا الانم ازش خداروشکر
خبری نیس

ولی ازکجا میدونستم طوفان عظیمی تو راهه

از اون روز گشتم دنبال آتریسا فهمیدم رفته بوشهر رفتم
بوشهر ولی دوباره دست خالی برگشتم ولی نا امید نشدم
بیشتر از قبل گشتم اشکانم که از عشق من به آتریسا دیگه

مطمئناً شده بود پا به پای من دنبالش بود ولی عشقم پیدا
نشد تا حدود دو هفته پیش یاد ساتیار افتادم رفتم از
دادگاه راجب پروندش پرسیدم گفتم یکی از شاهدان که
قراره شهادت بدم انقدر چرتو پرت بلغور کردم تا فهمیدم
فردا قرار حکم ساتیارو بدن و این یعنی آتریساکه یکی از
شاهداس صدرصد فردا میاد و من دوباره برش میگردونم
پیش خودم

پارت دویستو هفتادو یکم

با صدای در رومو از پنجره گرفتم

-بیا تو

در باز شد اشکان اومد تو

اشکان. سلام خوبی مرد؟

-تا خوب بودنو تو چی بینی

اشکان.دیگه چته فردا میبینیش دیگه

-اشکان چطور از گنااهش بگذرم ها من دارم به این فکر
میکنم نه ماه ازم فرار کرد شاید فرداهم ببینتم باز فرار کنه

اشکان.او دوسش داری یا نه

!!-اصلا چه ربطی داشت؟

اشکان.آهان نکته اینه اگه عاشق باشی بازم به آتریساکه
اعتماد میکنم

-بحث من چیز دیگس تو اگه کیانا نه ماه بره خوشو گم
گور کنه بهت یه زنگم نزنه بازم ریلکس میشینی

اشکان یهو قرمز کرد دستشو مشت کرد

اشکان.گردنشو میشکونم

اشکان یکم به اون حالت موند وقتی دید حرفی نمیزنم به
وضعیت خودش نگاه کرد بعد شرمنده سرشو انداخت
پایین

اشکان.ببخشید خودمو جات نذاشتم ولی حالا که گذاشتم
حال دیدم الان تورو میتونستم داشته باشم

پارت دویستو هفتادو دوم

-مهم نیس راستی کار تو کیانا به کجا کشید

اشکان با خوشحالی اومد بغلم کرد

اشکان.وای آرسین باورت میشه بلاخره مامان قبول کرد

-خوشحال شدم حدقل تو با عشق به عشقت میرسی

اشکان.اوو همچین میگه انگار خودش آتریسا رو دوست
نداره

-چرا دوست دارم ولی اون دوستم نداره منظورم این بود
کیانا مت آتریسا آهوی گریز یا نیس

اشکان.ببخشید داداش

گوشیه اشکان زنگ زد اشکان به گوشی نگاه کرد نیشش تا
بنا گوش باز شد گوشیه گذاشت دم گوشش

اشکان. الو جونم خانومم

کیانا.....

اشکان. پیش آرسینم الان راه میفتم

کیانا.....

اشکان. باشه عشقم فدات بای

اشکان گوشیه قطع کرد

اشکان. خب داداش مارو زنون احضار کرد فعلا داداش

-برو خوش باش سلام منم به زن داداش برسون

اشکان . به روی تخم چشمام

اشکان رفت منم دوباره رقتم پشت پنجره به غروب آفتاب
نگاه کردم

-فردا همه چیز تغییر میکنه آتریسا دوباره برمیگردی پیشم
ولی.....

پارت دویستو هفتادو سوم

بیخیال اون ولی شدم چون میدونستم نقشه ها برایش
دارم کسی نبوده تا حالا منو دور بزنه خلاصه از پنجره دل
کندم رفتم سمت میزم به پروژها رسیدگی کردم با صدای

در به خودم اومدم

-بیا تو

در باز شد فرح اومد تو

فرح. آقا بفرمایید غذا

-باشه برو منم الان میام

فرح رفت منم پروژه رو جمع کردم پرت کردم ی جا رو میز
از جا بلند شدم از اتاق رفتم بیرون از پله ها رفتم پایین
پشت میز ناهار خوری نشستم غدامو خوردم از جام بلند
شدم

-فرح... فرح

فرح. بله آقا

صدام ۷- من میرم بخوابم فردا یه قرار مهم دارم ساعت
کن

فرح. چشم آقا

برگشتم تو اتاق گرفتم خوابیدم* با صدای فرح چشمامو
باز کردم

فرح . آقا گفتین یه قرار مهم دارین صداتون کنم

-باشه میتونی بری

فرح از اتاق رفت بیرون منم بلند شدم رفتم تو حموم یه

دوش گرفتم یکم ته ریش در آورده بودم فقط تمیزشون کردم از حموم اومدم بیرون از تو کمدم یه کت شلوار مشکی برداشتم پوشیدم موهامم حالت دادم به خودم نگاه کردم دوباره شده بودم همون آرسین راد معروف

اتاق زدم بیرون از پله ها سرازیر شدم از عمارت زدم بیرون حمید ماشینمو آورد سوارش شدم و گاز دادم به سوی سرنوشت

ولی کاش تصادف کرده بودم به مقصد نمیرسیدم

بعد رسیدن به مقصد ماشینو پارک کردم منتظرش شدم بعد چند لحظه از یه ماشین پیاده شد ولی هرچی دقت کردم ببینم رانندش کیه نشد رانندشم از ماشین پیاده نشد منم بیخیالش شدم به رفتن آتریسا خیره شدم چقدر دلم براش تنگ بود عشقم

بعد یکساعت آتریسا از دادگاه اومد بیرون رفت سمت همون ماشینه وقتی رسید بهش

نه نه این امکان ندارههههه میکشمت آتریسا به ولا میکشمت

ساتیار

با شهادت آتریسا و اون صدای ضبط شده قاضی حکم اعدامو داد بعد پایان دادگاه با پلیسا به سمت ماشین زندان میرفتیم که چشمم به آتریسا خورد که تو بغل یه

پسره بود بغدم باهم سوار ماشین شدن رفتن منم سوار
ماشین زندان شدم و تو دلم به سادگیشون خندیدم که
وقتی فرار کنم چطوری حالشو میگیرم نه به اون پدر بچم
پدر بچم کردنت نه به این بغل این پسر اون پسر رفتنت

وسطای راه بودیم که یهو ماشین ترمز بدی گرفت تیر
اندازی شروع شد یکی اومد در عقبو باز کرد تا پلیسه اومد
شلیک کنه یکی با دستای دست بند زدم کوبیدم تو سرش
پلیسه از اون یکی قافل شد برگشت طرف من ولی همین
غفلت کافی بود تا دار فانی رو وداع کنه

از ماشین اومدم بیرون ولی قبلش کلید دستبندو برداشتم
سوار ماشین خودمون شدیم و پیش به سوی مخفی گاه
جدیدمون

پارت دویستو هفتادو چهارم

تو ماشین دستبندو باز کردم یه سری سوالات پرسیدم که
فهمیدم نتونستن نازگلو نجات بدن نه بلکه نازگلو بلکه تمام
گروه اعدام شدن بخاطر اینکه من راحت بتونم فرار کنم
ونقشه م لو نره

شهاب. قربان الان چه دستوری دارین؟

چشمامو بستمو گفتم

فقط دلم انتقام میخواد انتقامم اول از همه هم میخوام
از قاتل گروهم انتقام بگیرم

...شهاب. منظور تون از قاتل آتریسا خ

چشمامو باز کردم تیز نگاهش کردم که ساکت شد

-دفعه آخر بود جلوم اسمشو میاری اونم قاتل هست ولی
من منظورم به اسد بود

منتظر باش اسد رحمانی که به زودی واست سوپرایز دارم
آرسی

از جلوی دادگاه تقیب شون کردم که رسیدم به یه
ساختمون چهار طبقه نگام به آتریسا افتاد که از ماشین
پیاده شد رفت تو ساختمون اون ماشینم حرکت کرد منم
زنگ زدم به حمید آدرس خونه که آتریسا الان توشه رو
بهشون دادم گفتم سری برن اونجا و یه جور داروی
بیهوشیم جور کنن خودمم افتادم دنبال اون پسره بعد چند
دقیقه جلوی اداره پلیس ایستاد تعجب کردم که چرا اومد
اینجا ولی ولی کاری نکردم تا بینم چی میشه پسره از
ماشین پیاده شد وارد حیاط اداره پلیس شد جالب اینجا
بود هرکی از بغلش رد میشد براش احترام نظامی میکرد
وقتی وقتی از حیاطش گذشت وارد اداره شد از ماشین
پیاده شدم وارد حیاط شدم جلوی سربازو گرفتم

-بخشید این آقایی که الان بهش احترام نظامی کردی
میشه بیشتر براشون برام بگید؟

..... سرباز. جناب سرگرد باربد جعفری

یا دهن باز خیر سربازه بود سربازه هنوزم داشت حرف
میزد ولی ذهن من درگیر همون یه جمله بود جناب سرگرد
باربد جعفری

-خیلی ممنون از اطلاعات راستش اومده بود خواستگاری
خواهرم واسه همین اطلاعات خواستم

سربازا. مبارکه

بهش یه لبخند زوری زدم از لداره پلیس خارج شدم سوار
ماشینم شدم که اینطور پس سرگرد مملکتی سرگرد
مملکتیو چشمت دنبال ناموس منه آرسین کور میکنه اون
چشمیو که دنبال ناموسش باشه

ماشینو روشن کردم با سرعت صد هشتا تا میروندم وقتی
رسیدم به مقصد چشمم به حمید خورد

پارت دویستو هفتادو پنجم

رفتم سمتش وسایلو ازش گرفتم رقتم سمت ساختمون که
تازه یادم من نمیدونم کدوم طبقه ان پس مجبوریم تا شب
صبر کنیم تا اون شازده بیاد بینم کدوم طبقه اس

-بشینین تو ماشین باید تا شب صبر کنیم

حمید.چشم

حمید اینا نشستن تو ماشین منم رفتم تو ماشین خودم
نشستم تا اون شازده بیاد اون موقعه حالیش میکنم به

ناموس آرسین چشم داشتن یعنی چی چشمامو بستم
چشمام گرم شد خوابیدم

با کوبیدن چیزی به شیش لای پلکامو باز کردم

حمید. آقا الان یه پسر اومد وارد همین خونه شد

در ماشینو چنان باز کردم که اگه حمید عقب نمیکشید
پرت میشد

-چرا صدام نکرد

حمید. رضارو فرستادم دنبال پسره خودمم اومدم شمارو
صدا کنم

در ماشینو بستم به سمت ساختمون رفتم واردش شدم
حوصله آسانسورو نداشتم دوتا یکی از پله ها رفتم بالا که
چشمم به رضا افتاد که زیر پاش یه نفر افتاده وقتی رفتم
جلو اون پسره رو دیدم

رضا. خودشه آقا؟

بهش نگاه کردم و سرمو تکون دادم

-چیکارش کردی که اینطوری پخش زمینه؟

رضا. هیچی آقا فقط کوبیدم پشت گردنش «منظورش جای
» حساس پشت گردن بود

-خیل خوب این تن لشو ببرید تو ماشین تا بعدا یه درس
درست حسابی بهش بدم

حمید. چشم آقا

حمیدو رضا اون پسره رو از زیر بغلاش گرفتن بردن ولی
قبلش دستمالو آغشته به دارو کردم

نگام به دوتا در افتاد

-خب صددرصد اون شازده جلوی این در بود پس تو این
خونس دستمو گذاشتم رو زنگ بعد پشت دریه ستون بود
که پشتش قایم شدم در باز شد آتریسا اومد بیرون وقتی
دید کسی نیس خواست بره تو که از پشت ستون در
اومدم دستمالی که بهش داروی بیهوشی زده بودمو
گذاشتم جلوی دهنش اول کلی تقلا کردولی بلاخره تسلیم
شد وآروم خوابید

پارت دویستو هفتادو ششم

آروم بغلش کردم اول بردم تو یه لباس مناسب تنش کردم
بعد دوباره بغلش کردم بردم گذاشتمش تو ماشین صندلی
جلو کمک راننده خودمم سوار شدم بهش نگاه کردم
صورتش معصوم شده بود

-خودت خواستی آتریسا قرار بود پیدات کردم دیگه باهات
کاری نداشته باشم باهم یه زندگی بسازیم ولی تو خیلی
دوست داری با روح و روان من بازی کنی باشه پس حرفی
نیس چون منم عاشق بازیم رمو برگردوندم ماشینو روشن
کردم روندم سمت جاده شمال

رامتین

نگام به حرکات سودا بود مثلا داشت زمینو طی میکشید ولی انگار اصلا حواسش اینجا نبود چون یه ذره اینجارو میزد یه ذره اون سر دنیارو

اه اصلا چرا چند مدته اصلا بهش فکر میکنم مگه سودا چی داره اونم مث دخترای دیگه ولی نه سودا مثل او نا کنه یا آویزون نیست اصلا منو نمیبینه تا بخواد آویزونم باشه چرا الان یک ماه چشماش همش جلو چشمامه مگه اون چشمای عسلی چی داره با صدای اوق به خودم اومدم سودا بود که جلوی دهنشو گرفته بود با دو میدوید سمت تو حالت

-وا چش شد نکنه چیزی خورده که مسمومش کرده باشه رفتم سمت تو حالت فقط صدای اوق زدناش میومد سوگل و هانیم پشت در دستشویی داشتن خودشونو میکشتن

-اینجا چه خبره چرا همتون اونجا جمع شدین حلوا چیزی خیرات میکنن؟

سوگل. ببخشید آقا حال سودا یهو بد شد ترسیدیم الان میریم سرکارمون

بعدم دست هانیه رو کشید رفتن تو آشپزخونه

همیشه حالم از دخترای تو سری بهم میخورد سوگلم

جزوشونه ولی سودا پرو و بی پرواس وای خدا من چم
شده بیخیال این مزخرفات شدم خواستم تقی به در
دستشویی بزنم که در باز شد سودا با رنگو رویی پریده
اومد بیرون

-حالت خوبه چت شد یه دفعه ؟

سودا بی اینکه بهم نگاه کن دستشو گرفت جلو بینیش از
کنارم رد شد این حرکت الان چی بود الان مثلا میخواست
بگه چه بوی گندی میدم دختره گستاخ حالیت میکنم یه
من ماست چقدر کره داره

پارت دویستو هفتادو هفتم

شعله.داری به چی فکر میکنی که نیم ساعت به زمین
خیره ای

بهش نگاه کردم که مثل گذشته ها لباس پوشیده بود انگار
اشراف زاده س

-به تو ربطی نداره تو برو به کار خودت برسه چون اون
موقعه از عرش به فرش فرود میای

:شعله با خشم گفت

....خب چیکار کنم خر همیشه نکنه من باید برم

از پله ها داشتم میرفتم بالا که با حرفش رو پاشینه پام
برگشتم

-آرئه ائه لازم باشه بايد انجام بدي وگرئه بايد بري تو
سطل آشغالا غذا پيدا كني

شعله. اووف باشه يه كاري ميكنم اوليا حضرت

دوباره رو پاشنه پا برگشتم به راهم ادامه دادم در همون ح
ال گفتم :

خوب كاري ميكني اميدوارم موفق شي

وقتي رسيدم بالا وارد اتاقم شدم ولي دلم آرومو قرار
نداشت زنگ مخصوص خدمه رو زدم كه در عرض چند
ثانيه در باز شد سوگل خودشو پرت كرد تو جوش آوردم

-مگه اين اتاق در نداره كه بدون در زدن وارد ميشيد

سوگل كه ترسيده بود آروم لب زد ببخشيد

-گمشو باتو كار ندارم به سودا بگو بياد اتاقم

با حرفم يه لحظه تو چشماش شعله خشمو ديدم ولي سري
اوتو زد کنار عادي گفت چشم از اتاق خارج شدشد بعد
چند دقيقه تقى به در خورد

-بيا تو سودا

سودا در آروم باز كرد اومد تو سرشو انداخت پايين دوباره
بينيشو گرفت از اينكارش اعصابني شدم تقريبا فرياد زدم

-چرا دستتو ميذاري بينيت چرا نزديك من ميشي دستتو
ميذاري رو بينيت هاهاهاهاه

ولی از سودا صدایی در نیومد رفتم جلو دوتا دستاشو
گرفتم

-یالا حرف بزن تا زبونتو از حلقومت نکشیدم بیرون

ولی بازم سکوت

-سودا|| حرف بزن

از گوشه چشم سودا اشک روون شد

سودا.چی بگم بگم زندگیم به گند کشیدی بگم با بچی که
بهم دادی آبروم میره جلوی خواهرم ه.ر.زه در میام ازت
متنفرم آقا

سودا اینو گفت از اتاقم خارج شد ولی من فقط یه چیز تو
گوشم میپیچید بچی که بهم دادی این یعنی سودا داره مادر
بچه من میشه

آتریسا

پارت دویستو هفتادو هشتم

با ریختن چیز سردی روم چشمامو باز کردم همه جارو تار
میدیدم چشممو بستم دوباره باز کردم دیدم یکم واضح
شده بود تو یه اتاق تاریک بودم به اطراف نگاه کردم تو یه
جای تاریک بودم حتی چشم چشمو نمیدید

-آهای کسی اینجاستآهای

صدای کفش اومد ولی طرف حرف نزد

-توکی چرا من اینجام

بازم حرف نزد ولی از صدای پاش فهمیدم داره بهم نزدیک
میشه

وقتی رسید بهم شالمو از رو سرم باز کرد سرشو آورد تو
موهام نفس عمیق کشید مورمورم شد خواستم با دست
پسش بزنم که نتونستم انگار دستمو با آهن به یه جا بسته
بودن

اون طرف بعد این که موهامو بو کرد سرشو برد تو گودی
گردنم گاز ریزی گرفت که آه ناخواسته ای گفتم

++جوووووونم

-آر....آرسین

آرسین.چیه فکر نمیکردی دوباره برگردی اینجا ولی
برگشتی و از الان بهت میگم به جهنم خوش اومدی به
جهنمی که با رفتنت برا خودت ساختی

پارت دویستو هفتادو نهم

اومد روبه روم با ترس نگاهش کردم

آرسین.چیه میترسی خب بایدم بترسی این همه فرارت به
نتیجه نرسید

.....-آر...آرسی

با پشت دست کوبید تو دهنم

آرسین.خفه شو چون الان بهترین کاری که میتونی بکنی
همینه

بعد گوشیشو در آورد به یه نفر زنگ زد

آرسین.الو حمید چیزیه که خواسته بودمو آوردی برام

حمید.....

آرسین .خیل خوب بیارش انباری منم الان میام بیرون

آرسین گوشیه قطع کرد به سمت در رفت بازش کرد
هواست بره بیرون که برگشت

آرسین.خوب استراحت کن که دیگه خواب خوراک نداری

آرسین رفت درو بست قفل کرد منم دهنم درگیر حرف
آرسین بود

-یعنی چی خوابو خوراک ندارم

هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم دیدم فکر کردن بی
نتیجس پس بیخیال شدم تا ببینم تا سرنوشت برام چی
میخواد

آرسین

از انبار زدم بیرون در انبارو قفل کردم

والا از آتریسا بعید نیس دوباره فرار کنه با اینکه دستاش
به تیرک آهنی بستس

حمید. آقا بفرمایید

برگشتم و به چوب تو دستش نگاه کردم

-باشه از اون پسره چه خبر؟

حمید. تو اتاق شکنجه اس آقا

-خوبه باید بهش درسی بدم که بفهم نباید دس رو ناموس
آرسین راد بذاره

با حمید رفتیم اتاق شکنجه تا در اتاقو حمید باز کرد نگام
به اون پسره افتاد که دوتا دستش با زنجیر که از سقف
آویزون بود بسته بود تا نگاهش افتاد بهم شروع کرد به داد
قال و اینکه عشقم کجاس بهش یه پوزخند زدم رفتم
جلوش اولین مشتو کوبیدم تو شکمش یه آخی گفتو رو
شکمش دولا شد

-خوبه یا بازم میخوای؟

باربد. تو کی باشی که بخوای منو بزنی

دوباره بهش یه پوزخند زدم

-آرسین راد شوهر آتریسا کسی که تو دست گذاشتی رو
ناموسش

باربد سرش یابین بود با این حرفم چنان سرشو آورد بالا

که گفتم گردنش شکست

....باربد. تو.... تو آرسینی کسی که با خواهر ز

دوباره یه مشت کوبیدم تو شکمش با صدای خشمگینی
گفتم:

اون خواهر زخم نیس فقط زخمهههههههه زخمممم و منم
عاشقمممممم و اونم عاشق خودم می کنمش فهمیدی؟

باربد. تو خودخواهی نه عاشق

دیگه واقعا جوش آوردم افتادم به جوش تا جای که
میخورد با مشت میزدمش ولی یه آخم نمیگفت وقتی
خوب زدمش از اتاق شکنجه اومدم بیرون چوب که بغل در
گذاشته بودمشو برداشتم به سمت انبار رفتم درشو باز
کردم که نگاه ترسون آتریسا روم ثابت موند

پارت دویستو هشتادم

-خب... خب آماده ای خانومی

آتریسا. آرس.... آرسین

یه پوزخند زدم چوبو گرفتم بالا که ترس تو چشماش
دوبرابر شد

آتریسا. اووووو... این... چیه؟

قیافه به حالت فکر کردن در آوردم

-اومم خوب این ...این چوب درخت آلبالوه برای زدن خوب
نه هرچارو بگیره دیگه پوستی برات نمیمونه

.....آتریسا.نه نه آرسی

بهش امان ندادم دستاشو از دور تیرک باز کردم آوردم جلو
بستم البته با تقلا های آتریسا وقتی دستاشو بستم با حالت
: دستوری گفتم

انگشتاتو بیار جلو

آتریسا.چی برا چی؟

اخمامو کردم تو هم با خشم

-گفتم انگشتتو بیار جلو

آتریسا از لحنم ترسیده بود انگشتاشو آروم آروم آورد جلو

چوبو بردم بالا کوبیدم رو انگشتاش که جیغ بلندی کشید

-این اولین ضربه واسه فرارت

دوباره چوبو بردم بالا دوباره کوبیدم که فکر کنم نفسش
رفت

-دومین ضربه بخاطر اینکه بچمو هفت ماه ازم پنهون
کردی

پنجاتا زدم و سر هر کدوم یه دلیل میاوردم صورت آتریسا
: از اشک خیس بود آخریم زدمو گفتم

اینم واسه اینه با همه پسرا لاس میزنی ه.ر.ز.ه
دست از زدنش کشیدم نگام به دستش افتاد که انگشتاش
قرمز شده بود مطمئنم فردا کبود میشه و منم همینو
میخواستم

پارت دویستو هشتادو یکم

آتریسا. چیه داری به شاهکارت نگاه میکنی

بهش نگاه کردم

-نه داشتم نگاه میکردم بینم خوب زدم جوری که تا فردا
سیاه شه که دیدم آره عالی زدم

.....آتریسا. ازت متنفرم میفهم

با دست کوبیدم تو دهنش

-تو غلط میکنی ازم متنفر باشی تو قراره به زودی همسر
من شی پس الکی جفتک ننداز

.....آتریسا. هاهها منو نخندون من قراره با عشقم بارید ازد

با کوبیدن دستش تو دهنم خفه شدم

-عشقت آره ولی باید بدونی این عشقت الان اسیر دست
منه توهم اگه میخوای اون خوشبخت شه و بخاطرت
جونشو از دست نده با من ازدواج میکنی

-چی بارید اینجاس باهاتش چیکار کردی لامصب

-کاری که یاد بگیره دیگه چشمش دنبال ناموس دیگران
نباشه

-من ناموست نیستم

یه پوزخند زدمو با دست ته ریشمو خاروندم

-شاید صیغمون باطل باشه اونم بخاطر این که اون شعله
عوضی زندگیمو از هم پاچید ولی ...ولی یادت نره که با
من زن بودنو تجربه کردی تو بغل من پس کم زر زر کن ما
به زود ازدواج میکنیم وگرنه دیگه السارو نمبینی درضمن
باربد جونتم میکشم و هرکیم بیاد طرفت زندگیشو نابود
میکنم چون وقتی مال من نیستی مال کس دیگیم نمیشی

پارت دویستو هشتادو دوم

آتریسا اول یکم نگام کرد بعد شروع کرد به خندیدن

آتریسا.وای چقدر خندیدم دمت گرم آرسین تو عمرم انقدر
نخندیده بودم وای دلم وای خدا دلم

با خشم بهش توپیدم

-الان به چی میخندی ها؟

آتریسا یه دفع جدی شد

آتریسا.تو پیش خودت چی فکر کردی ها فکر کردی بازم
مث قبل خیریت میکنمو بخاطر آبروم باهات ازدواج میکنم
نه دیگه اشتباه کردی این سری باربد آبرومو میخره بچمم

بذار مال تو باشه

این الان چه زری زد که منونمیخواه آره بهش نشون میدم
عاقبت رد کردن من چیه با خشم رفتم سمتشو بلندش
کردم از انبار خارج شدیم بردمش سمت اتاق شکنجه درو
باز کردم آتریسارو هول دادم تو خودمم رفتم تو درو بستم
قفل کردم

آتریسا. بار... بارید

آتریسا به زور از جاش بلند شد خواست بره سمت بارید که
دستشو گرفتم بردم به ستون بستم

آتریسا. نامرد باهاش چیکار کردی ها -گفتم که کاری که
چشمش کج نشه واسه ناموس دیگران

آتریسا. فعلا که تو چشم داری به ناموس اون من
..... نامزدش

با سیلی که زدم تو صورتش ساکت شد با چشمای اشکیش
بهم خیره شد

-جرئت داری یه بار دیگه بگو نامزد کی هستی

... . بارید. ولش

آتریسا. بارید خوبی؟

تا بارید بیاد جوابشو بده مهلت ندادم دستامو کردم تو
موهای یه مشت از موهاشو تو دستام گرفتم کشیدم سرمو

بردم دم گوشش تا خواستم چیزی بگم صدای خشمگین
اون پسره رو شنیدم

باربد. ولش کن عوضی دست به نامزدم نزن

پارت دویستو هشتادو سوم

-نامزدت آره ولی یادت نره که این نامزد جنابالی الان یه
بچه از من داره

صداش دو برابر خشمگین شد

باربد . برای من مهم نیس عشقم قبلا چیکار کرده برای من
الان عشقم مهمه که منو انتخاب کرده

رفتم سمتش

. . -شازده پسر داری گنده تر از دهنه حرف میزنی و

یه مشت کوبیدم تو کمرش که از درد دولا شد از اونطرف
آتریسا فقط جیغ میکشید

آتریسا. بار ب ب ددد

-درد باربد کوفت باربد

-تنهاتون میذارم بلکه یکم خلوت کنین آخه میدونین چیه
این آخرین دیدارتونه دیگه همو نمی بینید و یه چیز دیگه
حیف که نمیتونین همو ب.و.س خداحافظی کنید ولی از
... راه دور ...

دیگه به حرفم ادامه ندادم با خنده از اتاق شکنجه اومدم

بیرون

آتریسا

با بیرون رفتن آرسین نگامو چرخوندم سمت باربد

-باربد حالت خوبه خیلی اذیتت کرده؟

باربد با درد سرشو بلند کرد یه لبخند پر درد بهم زد

باربد.نه خوشگلم

-باربد به من دروغ نگو اگه بخواد بخاطر من با تو اینکارو

کنه من باهانش ازدواج میکنم

صدای خشمگین باربدو شنیدم

باربد.تو غلط میکنی حتی فکرشم بکنی تنها حلقی که میره

تو دستت از جانب من و اون حلقه از طرف منه فهمیدی

پارت دویستو هشتادو چهارم

نتونستم جوابشو بدم چون در باز شد و آرسین اومد تو

آرسین.خب...خب بسته خلوتتون من رو زخم غیرت دارم

دیدم دستای بسته باربد از خشم مشت شد ولی نتونستم

کاری کنم خدا خودت یه کاری کن درسته آرسینو دوست

دارم ولی با مهربونیای باربد خو گرفتم چیکار کنم خدا منم

یه دخترم احساس دارم نمیگم حس عشقم عوض شد ولی

وابسته بارید شدم با صدای آرسین به خودم اومدم با دیدن کلتی که رو پیشونیه بارید بود

-نههه آرسین

گنگ به آرسین نگاه میکردم

آرسین. حالا انتخاب کن یا با من ازدواج میکنیو جون عشقتو نجات میدی یا عشقتو انتخاب میکنی ولی مرده تحویل میگیریش

فقط اشک میریختم نمیتونستم حرفم بزنم انگار یه وزنه هزار کیلویی گذاشتن رو زبونم یعنی چی یعنی قیمت آزادیم با جون بارید طاق میخوره

-یعن . . یعنی چی؟

آرسین. خیلی سادس تو به من یه بله ناقابل میگی که اسمت میره تو شناسنامم ولی اگه بخوای عشقتو انتخاب کنی مرده تحویل میدم

صدای باریدو شنیدم

بارید. آتریسای این هیچ غلطی نمیتونه کنه من یه پلیسم فکر کردی کشتن یه پلیس راحتته یادت نره بهت چی گفتم تو تنها حلقه ای که میندازی دستت حلقه منه

سرم پایین بود فقط داشتم گوش میدادم به حرفاش با صدای آخش نگران سرمو بلند کردم

سودا.خب...خب راستش اومد از تون یک ساعت
مرخصی بگیرم

-مرخصی چرا چیزی شده؟

سودا یه لحظه هول شد ولی سری به خودش اومد

سودا.خب..خب راستش میخوام برم خرید

چشمامو ریز کردم و نگاهش کردم خواستم چیزی بگم که در
اتاق بی هوا باز شد شعله اومد تو

شعله.ا ا ببخشید فکر میکردم رامتین تنهاس ولی
نمیدونستم توهم اینجایی سودا جون

«به حالت مسخره گفته بود سودام بهش یه لبخند زد

: یه چشم غره به شعله رفتمو گفتم

این اتاق در نداره تو در بزنی

شعله.وای رامی ول کن تورخدا

-شعله

بعد تازه یادم اومد سودا تو اتاقه منتظر جوابه منه رومو
کردم سمتش دیدم ترس تو چشاش لونه کرده ولی بی
تفاوت گفتم میتونی بری البته با نوید

سودا.مم...نون

سودا از اتاق زد بیرون

-خب شعله چیکار داری ؟

شعله.والا میخواستم بدونم تو میدونستی خدمتکارات زیر
آبی میرن

-منظور؟!؟!؟

شعله.هیچی

شعله از جاش بلند شد خواست بره که دستشو بین مشتام
گرفتمو فشار دادم

-گفتم منظور ؟

شعله از شدت درد به خودش میپچید

شعله.آخخخخ رامتین دردم اومد ول کن دستمو

-منظورتو بگو تا دستتو ول کنم

بعد دستشو بیشتر فشردم

شعله.آخخ هیچی فقط میخواستم بگم میدونستی سودا
حاملس

دستشو ول کردم چشمامو ریز کردم -فقط همین

شعله دستشو میمالید دستش قرمز شده بود

شعله.دیگه اینکه دنبال یه جا برای سقط بچش میگشت

با این حرفش جوش آوردمو یقشو گرفتم

-نکنه آدرس دادی ۵.ر.ز.۵

شعله

پارت دویستوهشتادو ششم

آخ چته رامتین آرهه دادم چرا نباید میدادم

-آدرسسس

شعله چشماش گشاد شد

شعله.چی؟ آدرس چی؟

-آدرس اون قبرستونی که بچه سقط میکنن

شعله.اول یقه رو ول کن دوما من نمیدونم سوما نکنه بچه
توهه

-به تو ربطی نداره میگی یا نه

شعله لبخند پلیدی زد

شعله.نچ

چشمام از شدت خشم تیک عصبی میزد شعله رو یه گوشه
پرت کردم به سمت میز مطالعه ام رفتم در کشو رو باز
کردم چاقو ضامن دارمو برداشتم برگشتم پیش شعله
دوباره یقشو گرفتم چاقو رو گذاشتم رو شاهرگش

-بازم نمیخوای بگی؟

فعلا کارت پیش من لنگ یادت نره

چاره ای نبود باید باهاش راه میومدم خریدم

-باشه کجا رفته ???

شعله آدرسو گفت شعله رو پرت کردم سری از اتاق زدم
بیرون از پله ها سرازیر شدم وارد حیاط شدم

نوید. آقا چیزی شده

-تو اینجا چیکار میکنی مگه قرار نبود با سودا بری

نوید سرشو انداخت پایین

نوید . سودا چیزی بهم نگفتن

از این که سودا رو بدون خانوم گفت جوش آوردم ولی فع
لا کار مهم تری داشتم

-برو ماشینو بیار

نوید . چشم

نوید رفت ماشینو آورد سری سوار شدم بی معطلی پامو
گذاشتم رو گاز بعد چهل پنج دقیقه رسیدم به یه محل
مخروبه

از اون محله ها که وضع زندگیشون خیلی خرابه

بیخیال خرابه اینجور چیزا شدم از ماشین پیاده شدم
باشه وقتی ۸دنبال یه در آبی رنگو رو پریده بود پلاکشم

....پیدا کردم خواستم زنگ بزنم که

پارت دویست و هشتاد و هفتم

دیدم زنگی چیزی ندارن یه نگاه به زمین کردم تا یه چیز خوب پیدا کنم که نگام به سنگ افتاد دولا شدم سنگو برداشتم کمرمو صاف کردم محکم بدونه وقفه افتادم به جون در که صدای یه زن اومد

زنه. هوشه مگه سر آوردی وایسا الان میام

بعدم صدای لخ لخ دنپایی اومد بعد چند ثانیه که برای من یه عمر گذشت درو باز کرد

زن. چیه چرا همچین در میزنی؟

زنه رو حول دادم رفتم تو صدای زنه رو پشتم میشنیدم که هی چرتو پرت بلغور میکرد ولی من با چشم دنبال سودا بودم وقتی پیداش نکردم برگشتم سمت زنه که زنه از ترس دو قدم رفت عقب ولی اون دو قدمو محکم رفتم جلو یقه زنه رو گرفتم با صدای بلند گفتم زن من کجاس

زنه دوباره تو روم شیر شد

زنه. زنت زنت دیگه کدوم خریه برو کنار بذار باد بیاد باو همچین زنم زنم میکنه تو اگه زنت برات مهم بود نمیداشتی بیاد اینجا معلوم نیس توی خر باش چیکار کردی که از ترست اومد بچه رو سقط کنه

.... -بهتر فکتو ببندی چون

سودا. آقا

با خشم برگشتم سمت سودا یقه زنه رو ول کردم رفتم سمتش با تمام توان کوبیدم تو صورتش سودا پخش زمین شد از لبش خون میومد با کوبیدن من تو صورت سودا اون زنایی که اونجا بودن جیغ میکشیدن با عربد رو به همشون گفتم:

درد زهرمار

:بعد رو به سودا گفتم

گمشو پاشو

سودا با ترس نگام میکرد

این دفع عربده زدم

-گفتم گمشو خبرت

سودا با ترس بلند شد

بازوشو گرفتم کشیدم خواستم برم که زنه اومد جلوم

زنه. کجا پولم چی پ

دستم از بازوی سودا شل شد

-مگه.. . بعد برگشتم طرف سودا خواستم تا میخوره

بزنمش که خودشو کشید عقب

زنه.

پارت دویستو هشتادو هشتم

نه سازده ولی یه وقتمو الکی بهش دادم

وقتی خیالم راحت شد که برای بچم هیچ اتفاقی نیفتاده
: رو به زنه گفتم

برای کار نکرده چی میخوای گرچه اینکارو میکردی اون
دستاتو تا آرنج قطع میکردم که دیگه از این غلطا نکنی

... سودا. آقا

با دستم یه فشار به دستش دادم که ساکت شدم که سودا
از درد ضعف رفت

....زنه. به هر حا

دو قدم رفتم سمتش که سکت شد منم سرمو بردم دم
: گوشش آروم گفتم

بهتر خفه شی چون خفت میکنم

زنه با ترس آب دهنشو قورت داد

-آفرین بترس سایه منم دیدی راتو کج کن من آدم خطر
ناکیم

رفتم سمت سودا بازوشو گرفتم از اون خونه کزایی
اومدیم بیرون سودارو پرت کردم توماشین خودمم

نشستم قفل مرکزیو زدم راه افتادم وقتی رسیدیم ماشینو
نا مرتب پارک کردم از ماشین پیاده شدم رفتم در سمت
سودارو باز کردم بازو شو گرفتم کشیدمش بیرون وارد
عمارت شدیم سودا کلی تقلا میکرد که ولش کنم ولی خب
نمیتونست از پله ها بردمش بالا تو اتاق بغل خودم
انداختمش درو بستم از بیرون قفل کردم

-تا زمانی که بچمو به دنیا بیاری همون تو میمونی فهمیدی
؟

سوگل.چیبی سودا حاملس

همونجا افتاد رو زمین

شعله .خب اینم از زنو بچت کی بچمو برمیکردونی

تو چشماش خیره شدم

-فردا میفرستم دنبالش

شعله با خوشحالی جمعمونو ترک کرد سوگل رو راه پله
داشت گریه میکردهانیم سعی در آروم کردنش داشت
صدای گریه های سودام از اتاق میومد رو به سوگل و
هانیه کردم

-سودا از این به بعد خانم این خونس حواستون باشه
بهش چیزی بگین که ناراحت شه با من طرفه

: سوگل یه دفع با خشم بلند شد گفت

به آرسین که هنوز داشت میخندید نگاه کردم

-میتونم بدونم برای چی میخندی؟

آرسین. البته به این که چقدر دوشش داری که تا دم مرگ میفرستیش «اینارو با خنده میگفت» بعد جدی شد

آرسین. این سری تیر هوایی بود سری بعد صاف تو مغزشه هنوزم رو تصمیم قبلت هستی

چشمامو با درد بستم خدا دوشش دارم ولی ازش میترسم
.... آرسین. نه مث اینکه جو

-باشه قبول باهات ازدواج میکنم

باربد تقریبا عربد کشید

باربد. آتريسسسا نهههههههه

آرسین اومد سمتم ل.ب.ش.و گذاشت رو ل.ب.م با ولع شروع به بوسیدن کرد نگام افتاد به باربد که چشماشو بسته بود یه قطره اشک از چشماش چکید

آرسین. این بهترین کاره اینم اولین بوسه مون بعد پیشنهادم

حال

در اتاق باز شد آرسین اومد تو

آرسین. سلام خوش.... چیزی شده چرا گریه میکنی؟

اشکامو پاک کردم

پارت نود م

هیچی

آرسین.هیچیم شده جواب چیشده آتریسا؟

-چی میخوای بشنوی آرسین داری به زور وادارم میکنی
زنت شم حالا که تو لاک خودمم هی میپرسی چته چته؟

.... آرسین.نکنه بخاطر این که با اون ازدواج نمیکنی

-برات متاسفم آرسین فقط متاسفم برو بیرون نمیخوام
ببینمت

آرسین ناراحت نگام کرد از اتاق زد بیرون درم قفل کرد

هه انگار دیگه میتونم فرار کنم

سرمو گذاشتم رو پام از پنجره به بیرون خیره بودم

آرسین

با ناراحتی از اتاق اومدم بیرون درو قفل کردم رفتم دفتر
کارم از تو بارم ویسکی در آوردم ریختم تو لیوان
مخصوصش یه نفس رفتم بالا ولی آروم نشدم بازم
ریختمو یه نفس رفتم بالا دوباره و دوباره ریختم یه نفس
خوردم کامل یه شیشه رو تموم کرده بودم معدم
میسوخت حالم بد بود

-اوققققق

سری با اون حال خودمو رسوندم تو سرویس هرچی
خورده بوده بودمو بالا آوردم وقتی حالم بهتر شد از
سرویس زدم بیرون به سمت در اتاق رفتم در اتاقو باز
کردم رفتم بیرون تا برم اتاق آتریساجلو درش وایسادم
کلیدو از جیبم در آوردم خواستم وارد در کنم که نتونستم
چشمام درو چهارتا میدید

-اووف فرح...فرح

در عرض دو دقیقه فرح اومد بالا

فرح .بله آقا

-این درو باز کن

فرح.چشم

فرح کلیدو ازم گرفت درو باز کردو رفت منم وارد اتاق
شدم آتریساجواب بود

-الهی قربونت برم عشقم

رفتم نزدیکش صورتشو ناز کردم که پلکاش لرزیدو
چشماشو باز کرد

آتریسا...تو اینجا چیکار میکنی

-هیییچی اوممممدم به هههمسر آییییندمممم سر
بزززنم

نشونی بود که دست آتریساً انداختم ولی الان رو زمینه
یاده دوساعت پیش افتادم چه دردی کشیدم وقتی اون
آشغال داشت ل.ب.ای عشقمو میبوسید حتی زمانی که
مادرم گروگان دست اون احمد عوضی بود انقدر درد
نداشت قلبم خدا چرا عاشقم کردی که اینطوری با سر
بیفتم زمین حکایت این عشقم چی بود اصلاً چرا آتریساً
قبول کرد با اون حیوون صفت ازدواج کنه اگه میمردم
بهرتر بود گرچه الانم فقط دارم نفس میکشم آخ آتریساً
چیکار کردی باهام نابودم کردی

به دستم نگاه کردم که خون مرده شده بود خدا همیشه
آتریسارو بهم ببخشی من دوسش از روزی که از دستم تو
کوچه پس کوچه ها فرار میکرد آره از اون روز این دختر
شد بت من ولی الان بت من دست کس دیگس

تا صبح با خدا دردو دل کردم شاید دلش به حالم بسوزه
بخواد بهم برگردونه

آرسین

صبح که از خواب بیدار شدم دیدم تو اتاق خودم نیستی
تعجب کردم

آتریساً. چیه چرا تعجب کردی؟ ها؟

وا این چرا عصبیه

-چته چرا پاچه میگیری

آتریسا. یعنی میخوای بگی از دیشب هیچی یادت نیس
-نه خو

بعد به وضعیت خودم نگاه کردم که دوهزاریم صاف شد
-اووو حالا مگه چی شده باید به این چیزا عادت کنی

یه چشمک بهش زدم

-چند روز دیگه میشی زن رسمیم حالام لباس بپوش باید
بریم خرید عروسیمون

و بدون توجه به قیافه سرخ و کبود آتریسا بلند شدم لباس
پوشیدم از اتاق زدم بیرون لحظه آخر شنیدم که گفت: بی
حیا نمیکه یه زن اینجاس نباید جلوش لباس بپوشم

: برگشتم سمتش با پرویی گفتم

زنمه به تو چه

پارت دویستو نودو دوم

و بدون توجه به قیافه ی آتریسا از اتاق زدم بیرون همین
که درو بستم صدای جیغ آتریسا با شکستن چیزی قاطی
شد یه سر از پشت در براش تکون دادم از در فاصله گرفتم
رفتم تو اتاقم اول رفتم حموم یه دوش گرفتم اومدم
بیرون یه پیراهن سفید پوشیدم با یه شلوار کتون مشکی
یکم با واکس مو موهامو حالت دادم از اتاق زدم بیرون
رفتم طبقه پایین آتریسا هنوز پایین نیومده بود رو کاناپه

نشستم تا آتریسا بیاد که گوشیم زنگ زد اشکان بود

-الو سلام اشکان

اشکان. سلام داداش خوبی؟

-آره خوبم مگه میشه عشقم کنارم باشه ناراحت باشم
ولی میدونم تو واسه این زنگ نزدی چی میخوای؟

اشکان. خب آره زنگ زدم بپرسم به حرفم عمل کردی

اووف

-آره با اینکه سخته آره

اشکان. آرسین بس کن تو هرچی قدر کنی اون بازم فرار
میکنه

یه دفعه عربده زدم

-غلط کرده استخونای پاشو قلم میکنم

اشکان. خب حالا فعلا من باید برم کیانا منتظرمه

-باش خداحافظ

گوشیو قطع کردم فکرم به سمت دیروز رفت که وقتی
آتریسا رو با چوب زدم اومدم بیرون با اشکان روبه رو
شدم وقتی اشکان فهمید وقتی بهش گفتم چه مجازاتی
برای آتریسا در نظر گرفتم «مجازاتش این بود که هر روز با
» اون چوب آلبالو بکوبه رو انگشتای آتریسا

که اشکان دستشو گذاشت رو شونم گفت بهتره همچین کاری نکنی چون به جای اینکه تو قلب آتریسا برای خودت خونه بسازی اونو از خودت دور میکنی

اونجا به اشکان قول دادم که با دل آتریسا راه پیام

آتریسا. من آمادم

برگشتم سمتش که دیدن وضعش آپرم رفت رو هزار ولی مجبور بودم خودمو کنترل کنم یه مانتو سفید پوشیده بود جلو باز البته تا رو زانو ولی جلو باز بودنش یه امتیاز ازش کم میکنه بعد زیر مانتو یه زیر سرافونی مشکی که تا رو ب.ا.س

ن.ش بود با ساق مشکی و بوت مشکی تازه آرایششم کامل بود موهاشم افشون کرده بود

-این این چیه پوشیدی؟

: آتریسا با لحن حرص دربیاری گفت

آتریسا. والا تو داهات ما به این میگن مانتو شلوار داهات شمارو نمیدونم

چشمامو از خشم بستم بعد کمی بازش کردم رو به آتریسا

پارت دویستو نودو سوم

-آتریسا خانومم برو این لباسو دربیار عشقم توکه نمیخواهی مردا با این لباس دیدت بززن

آتریسا شونه ای بالا انداخت

آتریسا. به من چه میخوان دید نزنن یا با همین لباسا میام
یا نمیام

اووف خدا صبر بده

-خیل خوب بیا بریم

آتریسا شروع کرد به راه رفتن گرچه بگم با عشوه راه رفتن
خیلی بهتره بگم تا راه رفتن منم با خشم از عمارت زدم
بیرون سوار ماشین شدم تا خانوم با ناز کرشمه تشریف
بیارن بلاخره با ده دقیقه اعصاب خوردی در ماشین باز شد
آتریسا نشسته البته اینطوری بگم نشسته نشسته چنان گاز
دادم که آتریسا یه جیغ خفه کشید سری پاشو آورد تو درو
بست

آتریسا. چته دیوونه میخوای به کشتنمون بدی

هیچی نگفتم چون میدونستم الان که اعصابم خورده یه
چیز بهش میگم پس بدون توجه بهش رانندگی میکردم تا
رسیدم به جایی که میخواستم نگه داشتم ماشینو پارک
کردم

-پیاده شو

!آتریسا. واسه چی؟

-تو پیاده شو میفهمی

آتریسا چیزی نگفتو از ماشین پیاده شد خودمم از ماشین پیاده شدم درارو قفل کردم دست آتریسارو گرفتم به سمت طلا فروشی رفتیم

نادمی.سلام آقای راد خوش اومدین

-ممنون

: آتریسا آروم دم گوشم گفت

برا چی اومدیم اینجا؟؟

منم آروم جوابشو دادم

-برای خرید حلقه

... آتریسا.اما

بدون توجه به آتریسا رفتم سمت پیش خون

-سته‌های که گفتم آمادس

نادمی.بله آقای راد

-پس بیارشون به علاوه اون نشونی که سفارش داده بودم

نادمی .چشم آقای راد

نادمی رفت آتریسا اومد سمتم

آتریسا.در هر صورت عقد ما صوریه به این تشریفات نیازی نبود

با حرفش یه ابروم رفت بالا برگشتم سمتش

-کی گفته عقد ما صوریه تو قراره زن دائیم شی پس این تشریفات نیس این نشون میده تو صاحب داری نباید بهت ..چشم داشته باشن

نادمی.بفرمایید

آتریسا

آرسین.عشقم بین کدومو میپسندی

رفتم سمت پیش خون ته دلم خوشحال بودم ولی نمیدونم چرا شاید بخاطر اینکه دارم با آرسین ازدواج میکنم ولی نباید نشون میدادم آرسین همینطور نزده میرقصه دیگه ... وای به حال اینکه

آرسین.آتریسا کجایی

بهبش نگاه کردم

پارت دویستو نودو چهارم

آرسین.کجایی بیا به حلقه ها یه نگاه بنداز

قیافمو ناراحت نشون دادم که نفهمه تو دلم کارخونه قندو شکر راه افتاده رفتم جلو به همشون نگاه کردم ولی به : آرسین گفتم

خوبن بد نیستن

آرسین با ابرو بالا رفته

آرسین. پس یکیو انتخاب کن

بین حلقه ها یکی خیلی چشممو گرفته بود به صورت اریب روش نگین کاری شده بود بعد حلقه رو جوری درست کرده بودن که انگار یکم ازش اضافه اومده حالت داده بودن خیلی قشنگ بود با انگشتم نشونش دادم

-این خوبه باز قابل تحمل تره

با این حرفم آرسین یه لبخند اجباری زد ولی یه ویشکون ریز جوری که فروشنده مارو نبینه ازم گرفت که آبو اجدادم اومد جلو چشمم

آرسین. پس شد این حلقه با اون حلقه نشون که گفتم میشه برام بیاردشون فقط قبلش رو هردشون اسم آرسینو به انگلیسی هک کنید

نادمی یه نگاه به من انداخت بعد زیر لب گفت چشم حلقه رو برداشت برد

بعد رفتن اون مرده آرسین برگشت سمت من

آرسین. یعنی باید همه جا آبرومو ببری این چه حرفی بود

-به تو مربوط نی

....آرسین. آتری...الا

بلاخره بعد چند دقیقه مرده اومد

پارت دویستو نودو پنجم

آرسینم پول حلقه هارو داد باهم رفتیم سوار ماشین شدیم
همینکه سوار شدیم آرسین در یه باکسو باز کرد یه حلقه
که فکر کنم همون نشون بود رو در آورد کرد دستم

آرسین. از الان تو نامزد منی فقط دوست دارم چشات کج
بره تا کورت کنم اینم از دستت در نیاری

خواستم اداشو دربیارم که خدایی ازش ترسیدم به حلقه
نشونم نگاه کردم اینم خوشکل بود «البته کسی که منو
انتخاب کنه انتخابش از اول معلومه دیگه» به طرحش
نگاه کردم که انگار از پایین دوتا حلقه جداس ولی وقتی
میرسن به یه نقطه میفهمی نه یکین بعد روش یه نگین
بزرگ داشت بیخیال حلقه نشون شدم به راه نگاه کردم ا
فک میکردم بریم خونه یعنی کجا میبره منو پپرسم؟ نپرسم
بذار پپرسم؟

-کجا میریم

آرسین . مزون لباس عروس

-چی مزون دیگه واسه چی

آرسین. نیاز به لباس عروس داریم

-اوقف

جلوی یه مزون نگه داشتو از ماشین پیاده شد منم پیاده

شدم باهم وارد مزون شدیم

آرسین. از هر کدوم از لباس عروسا خوشت اومد بهم بگو

با همون قیافم گفتم باشه باهم شروع کردیم به گشتن رو هرمدوم دست میذاشت پوشیده بود منم خوشم نمیومد که یه دفع چشمم خورد به یه لباس خیلی ناز که دو بنده بود قسمت سینه هاش تا نافش منج دوزی شده بود بقیم حالت پر مانند و تور بود خیلی خوشم اومد دست آرسینو گرفتم کشیدم سمت اون لباس عروسه انقدر خوشگل بود که یادم رفت باید نقش بازی کنم

آرسین. آخخ چیه دستم در اومد

-وای آرسین این لباسو

و دستمو سمت لباس مد نظر گرفتم

آرسین. چیی.... این لباس

-آره قشنگه نه

پارت دویستو نودو ششم

آرسین. اصلا یکی دیگه انتخاب کن اینو نمیگیرم

-پس منم لباس عروس نمیخوام

آرسین دستشو کشیدتو موهاش

آرسین. آتریسا خانومم این لباس خیلی بازه

-به من چه یا این یا هیچی

آرسین چشماشو بست تا بهتونه خشمشو کنترل کنه

آرسین. آتریسا خانومم این لباس در شان تو نیست برات از این بهترشو میگیرم

سعی کردم دست بذارم رو نقطه ضعفش خدا کنه بشه
» «الکی شروع کردم به گریه کردن

.....-اگه الان بارید بود اجازه میداد عشق

با کوبیدن دستش رو دهنم ساکت شدم

آرسین انگشت اشارشو تهدید بار آورد بالا

آرسین. بهتره حدتو بدونی فهمیدی

این دفعه واقعا اشک میریختم

.....-ازت متنف

با گذاشتن ل.ب.ا.ش رو ل.ب.ا.م مهر سکوت خورد به
دهنم وقتی دل کند از ل.ب.ا.م

آرسین. باشه قبول ولی به شرط اینکه شنل پیوشی درم
نیاری

پارت دویستو نودو هفتم

-یعنی چی خوشگلی این لباسو با شنل پیوشونم

آرسین. آتریسیسا

-درد آتریسیسا کوفت آتریسیسا من شنل نمی پوشم خوشکلی
لباسمو قایم نمیکنم

آرسین. آتریسیسا یا شنل میپوشی یا دور این لباسو خط بکش
:با حرص بهش نگاه کردم که گفت

اونطوری نگام نکن یا شنل میپوشی یا کلا دور این لباسو
خط میکشی انتخاب با خودت عشقم

آرسین اینو گفتو منتظر جواب من بود

آرسین. خب ؟

با حرص خشم اعصابانیت «در صورتی که تو دلم کارخونه
» قند سابی بود برای غیرتش

-باشه قبول شنل میپوشم ولی نمیذارم یه آب خوش از
گلوتبره پایین

آرسین سرشو تو گودی گردنم برد

آرسین. تو شنل بپوش اون تنتو تو دید نذار هرچی بگی
چشم آب خوش نذار از گلوی ما بره پایین

وای خدا چرا همچین میشم چرا آرسین انقدر عوض شده
ولی خوب شده بهش نگاه کردم ولی نه من آرسینو همه
جوره میخوام چه خشن چه اعصابانی چه رام خخ بفهمه
بهش گفتم رام پخ پخم میکنه

آرسین. چیه خوشکل ندیدی ؟

یه چشمک حوالم کرد منم پرو پرو جوابشو دادم

-خوشکل زیاد دیدم پرو زشت و اکبری کرکدیل ندیده بودم که الان دیدم

تا آرسین اومد چیزی بگه یکی ازنا که آرایش غلیظی داشت اومد و پر عشوه روشو کرد سمت آرسین

زنه. خب چیشد خواهرتون چیزی پسندیدن

وای اون موقعه نمیدونستم بخندم از این که آدم حساب نشدم یا از این که شدم خواهر آرسین آخه آدم عاقل کدوم دختری با داداشش میاد واسه خرید لباس عروس با صدایه آرسین توجهم بهش جلب شد

آرسین. خانومم هستن نه خواهرم بعدشم بله این لباس

و لباس مورد نظرمو به دختره نشون داد

دختره یه چشم غره بهم رفت

«دختره. خوشبخت شید» البته با حرص گفت

پارت دویستو نودو هشتم

بعدش رفت لباسو آورد منم ازش گرفتم بردم اتاق پرو وقتی پوشیدم محو خودم شدم خیلی بهم میومد خیلی یه دور زدم دوباره خودمو تو آینه دیدم واقعا بینظیر بود بعد اینکه خوب خودمو دید زدم لباسو در آوردم لباسای

خودمو پوشیدم از اتاق پرو اومدم بیرون که با چشمای
مشتاق آرسین روبرو شدم ولی تا منو تو لباس معمولی دید
اخماش رفت تو هم اومد سمت من

آرسین. چرا لباس عروس تنت نیس؟

-چون در آوردم

آرسین. نه بابا چه جالب من نگفتم پوشیدی گفتم چرا در
آوردی میخواستم تو تنت بیینم لباسو

ا- ن بابا شوهرمی چیمی اون صیغم که به گفته خودت
باطله پس تا زنت نشم بهم نامحرمیم

و یه لبخند حرص درار بهش زدم

آرسین . که اینطور اینطوریه

-بلههههههه

-بعد اون کی بود صبح تو بغلم ل.خ.ت بود

.. ...-

آرسین. باشه حالا خوب بود

-اوهوم

آرسین یه سر تکون داد رفت پولشو داد باکسو برداشت از
مغازه خارج شدیم یه چنتا چیز دیگه مث ساعت طلا و
غیر گرفتیم برگشتیم خونه «البته من یه ساعت مردونه

دور از چشم آرسین برایش گرفتم وقتی رسیدیم خونه
گرفتم خوابیدم

شعله

جلوی پنجره اتاق وایساده بودم داشتم نقشه میکشیدم
ولی نمیتونستم تمرکزی نداشتم همش یاد اعتراف عارف
میفتم آخه اون احمق چطور تونست بهم ابراز علاقه کنه
من بشم زن یه بادیگارد ههه حتی فکرشم منو به خنده
میندازه منو عارف بعد یه بچم بغل من که از عارفه

پارت دویستو نودو نهم

با صدای در اتاق برگشتم سمتش

-بیا تو

در باز شد رامتین و عارف اومدن تو

با دیدن عارف عصبی شدم بهش چشم غره رفتم نشستم
رو مبل عارفم سرشو انداخت پایین با رامتین نشستن
روبه روم

رامتین.خب عارف میشنویم

عارف.خب پری روز آرسین رفت تهران دیروز با یه زنو
مرد برگشت قیافه زنه این بود

عارف سرشو کرد تو گوشیش بعد گوشیشو گرفت سمت
من گوشیهو با اکراه ازش گرفتم به عکس نگاه کردم عکس

عکس آتریسا بود

-این....این آتریساس

: عارف بهم نگاه کرد گفت

یه عکس بزنین جلو ببینین اون پسرم میشناسین؟

یه عکس زدم جلو که با یه پسر جذاب و مامانی رو به رو شدم ولی رو صورتش همش زخم بود ولی از زیبایش کم نکرده بود

عارف. آتریسا خانومو با این آقا گرفتن

-عوضی همیشه بهترینا واسش سرو دست میشکنن

عارف دوباره به حرف اومد

عارف. مث اینکه آقا آرسین آتریسا خانومو به این که این پسر و میکشه تهدید کرده

-چه تهدیدی؟

عارف. یا باید با ایشون ازدواج کنن یا این پسره رپ میکشه با این حرفش چنان از جام بلند شدم که صندلی افتاد رامتینو عارفم نگام میکردن

-قبول کرد اون عوضی قبول کرد؟

عارف.....بله قبول کردن

با قدمهای محکم خودمو رسوندم به پنجره

-کی؟ کی قراره اتفاق بیفته؟

: عارف چند لحظه سکوت کرد گفت

یک ماه دیگه چون میخوان یه عروسی خوب بگیرن

نمیذارم آرسین مال منه برگشتم سمت عارف

-همه جوره حواست بهش باشه نمیخوام چیزی از قلم
بندازی روز عروسیشونو به عذا تبدیل میکنم آرسین آرزو
ازدواج با آتریسارو به گور میبره

پارت سیصد

عارف یکم نگام کرد بعد دوندون قرچی کردو گفت:چشم

بعد از اتاق زد بیرون درم کوبید رامتین با تعجب

رامتین.وا عارف چش بود چرا همچین کرد

-نمیدونم والا

رامتین.خیل خوب من باید برم پیش سودا فعلا

-فعلا یه نقشه درست حسابی میکشم بهت میگم

رامتین.مگه نکشیده بودی؟

-چرا ولی اون به درد نمیخوره

رامتین.باشه

رامتین از اتاق رفت بیرونم منم رو تختم دراز کشیدم به
غروب آفتاب خیره بودم

ساتیار

به عکس بزرگی از آتریسا که تو اتاقم نصب کرده بودم
نگاه کردم بعد رومو برگردوندم که نگام به نازگل افتاد

-انتقامتو میگیرم شاید دوست نداشته باشم ولی تو
شریکم بودی نه تنها انتقام تو بلکه انتقام تمام گروهو

بعد دوباره سرمو برگردوندم

-آتریسا منتظر باش ازت انتقام میگیرم ما میتونستیم زوج
خوبی باشیم ولی تو نداشتی پس باید تاوان بدی

در اتاق زده شد مطابقش شهاب اومد تو

شهاب. رئیس امشب کارو تموم کنیم

به شهاب نگاه کرد

-راس ساعتی که داره میره خونه خفتش کنید بیاریدش
شمال دیگه اینجا کاری نداریم من امشب حرکت میکنم
واسه شمال

شهاب. بله رئیس

شهاب از اتاق رفت بیرون منم رفتم رو تخت گرفتم
خوابیدم شب ساعت هشت از خواب بیدار شدم رفتم یه
آبی به دستو صورتم زدم اومدم یه کت شلوار پوشیدم

ساکم ورداشتم آخرین نگامو به عکس نازگل نگاه کردم
از اتاق زدم بیرون سوار ماشین شدم راننده ام سوار شد
حرکت کردیم تو کل راه داشتم به نقشم فکر میکردم وقتی
رسیدیم راننده داشت به سمت عمارت جدید که اینترنتی
خریده بودم میرفت که گفتم بره خونه خودمون «خونه
مادریش

راننده.بله آقا بعد با آدرس من به سمت خونمون روند
وقتی رسیدیم گفتم وایسه خودم از ماشین پیاده شدم
رفتم پشت درخت نزدیک در خونمون گوشیمو در آوردم به
ساتیا زنگ زدم فقط خدا خدا میکردم جواب بده چون خط
غریبه جواب نمیداد منم خطمو عوض کرده بودم بعد چند
«دقیقه صداس تو گوشی پیچید» چقدر صداس گرفته بود
!!ساتیا.الو بفرمایید

.....-الو ساتی

ساتیا.ساتیار تو...تو چرا به من زنگ زدی ها کم بدبختمون
کردی قاتل عوضی ازت حالم بهم میخوره شرمم میشه
بهت بگم داداش

پارت سیصد یکم

.....-ساتی

ساتیا.اسم منو به دهنه نیار عوضی لجن

-.....

ساتیا.هیچی مامان یه مزاحمه که جوابشو گرفت

مامان.....

ساتیا.نه مامان

.....

ساتیا.بهتره دورو وور ما پیدات نشه چون نه من نه مامان
نمیخوایم ببینیمت تو برای ما مردی ازت متنفرم ساتیار
میدونی چرا چون بخاطرت نمیتونم با عشقم ازدواج کنم
بخاطرت تمام دوستانم از کنارم رفتن

تقققققققققق بعدم صدای بوق ممتد

یه چیز خیسو رو لبم حس کردم دست رو صورتم کشیدم
دیدم برای اولین بار دارم گریه میکنم با پای لرزون رفتم
نشستم تو ماشین

-برو عمارت

راننده .چشم قربان

خیلی برام گرون تموم شد خواهرم که بیست سال باهاش
بزرگ شدم ازم متنفر شد وقتی رسیدیم از ماشین پیاده
شدم رفتم سمت عمارت وارد شدم بدون توجه به
خدمتکارا رفتم تو اتاق لباسمو عوض کردم رو تخت لباس
دراز کشیدم چشمامو بستم تازه چشمام گرم شده بود که
گوشیم زنگ زد نگاه کردم جواب دادم

-الو بگو

بادیگارد. قربان تا دو ساعت دیگه میرسیم شمال

-خوبه ...خوبه

گوشیو قطع کردم انقدر خسته بودم که خوابیدم

پارت سیصد و دوم

وقتی از خواب بیدار شدم روز شده بود از جام بلند شدم
رفتم روشویی دستو صورتمو شستم اومدم بیرون لباسامو
عوض کردم از اتاق زدم بیرون که نگام به شهاب تلاقی کرد

شهاب. آقا آوردیمش الان تو انباریه

-خوبه

با شهاب به سمت انباری رفتیم همینکه درو باز کردیم
صدای دادو بیدادش اومد

-اوو چرا هوار هوار میکنی

++توو

-آره من چیه تعجب کردی حق داری منم جات بودم تعجب
میکردم

++جرمتو از این سنگین تر نکن

یه نیش خند بهش زدم

۱- جرم از این سنگین تر آقای اسد رحمانی من زنده موندم
تا انتقام گروهمو بگیرم گروه بیگناهمو

اسد. بیگناه کار قاچاق انسان بیگناهی به یا حمل مواد مخدر
بیگناهی

-قاچاق انسان شرف داره به کار تو که آدمارو گول میزنی
اسد با این حرفم اعصابانی شد خواست پیاد سمتم که
بادیگارداد گرفتنش

-حسابشو برسین

خودم برگشتم بیرون ولی قبل از این که از در خارج شم
: اسد گفت

نمیتونی از دست قانون فرار کنی مطمئنا باش ولی من فقط
بهش یه پوزخند زدم او مدم بیرون

-خب حالا نوبت آتریساس ... شهاب..شهاب

شهاب.بله رئیس

-از امروز سایه به سایه آتریسارو دنبال میکنی

شهاب.چشم رئیس

خودم دوباره برگشتم اتاقم

-روز انتقام نزدیکه نزدیک نابود میکنمتون

آتریسا

سه هفته بعد

امروز روز عروسیمه تو این سه هفته یا پیش دخترم بودم که بهم عادت کنه یا با آرسین دنبال کارای عروسی بودیمولی سر هر خرید قیافمو جوری میکردم که انگار ناراحتم و آرسین چقدر نازمو میکشید و شکلات آبنبات تو دلم آب میکرد با صدای در به خودم اومدم

-بیا تو

در باز شد یه زن سانتال پانتال با دو دستگاہ اومد تو

زنه. سلام من نیلو هستم آرایشگر مخصوصتون

-اوو سلام منم آتریسام

نیلو.خب بفرمایید اینجا تا درستتون کنم

به گفته آرایشگره رفتم نشستم رو صندلی میز توالت زنه هم شروع کرد بعد چند دقیقه دست از سر صورتم برداشت شروع کرد به درست کردن موهام دیگه گردن دردگرفته بودم که دست از سر موهام برداشت دوباره اومد سراغ صورتم فک کنم دیگه گردنم قلنج کرده بود که

زنه.تموم شد چقدر خوشکل شدین خانوم

چشمامو باز کردم به خودم تو آینه نگاه کردم رو صورتم آرایش سفید طلایی کار شده بود موهام خیلی قشنگ بود

-ممنون

زنه.خواهش

زنه از اتاق رفت بیرون منم لباس عروسمو پوشیدم دوباره
به خودم تو آینه خیره شدم

آرسین.بی نظیر شدی

«اخم کردم بهش» اصلا من کرم دارم

-بودم بعد چرا بدون درمیای تو

آرسین.نمیدونستم برای اینکه وارد اتاق همسرم شم باید
در بزتم بعدشم من در زدم ولی شما غرق خودتون بودین
ندیدین

-پرو

آرسین.خب حالا افتخار میدین خانومم مهمونا اومدن

یه چشم غره بهش رفتم دستمو گذاشتم تو دستاش ولی
قبل خروج آرسین شنلمو ورداشت انداخت رو شونه هام
بندشو بست بعد با هم از اتاق خارج شدیم از پله ها که گل
کاری شده بود اومدیم پایین دخترم تو بغل فرح بود دست
میزد برا خودش «انگار بچمم میدونه امروز روز پیوند مادر
پدرشه» خواستم برم از بغل فرح بگیرم جیگرمو که آرسین
نداشت

پارت سیصد و سوم

آرسین. امروز روز منو توئه پس بچتو بیخیال شو

-آرسین

آرسین . آرسین نداریم

بعد دستمو گرفت سمت جایگاه عروسو داماد برد تا آرسین اول کمکم کرد من بشینم بعد خودشم بغلم جا گرفت نگام به پیست رقص بود که همه خوشحال بودنو میرقصیدن همینطور داشتم نگاه میکردم که یکی از بادیگاردا اومد : سمتم گفت

خانومی یه خانومی به اسم یلدا اومده دم در گفتن پیام بگم با شما کار دارن

با حرفش میخواستم بال دربیارم یلدا دوست صمیمیم اینجا بود از جام بلند شدم که آرسین صدام کرد برگشتم سمتش و سرمو به معنی چیه چپو راست کردم

آرسین. کجا الان عاقد میاد؟

-الان میام یلدا اومده دم در باهام کار داره

آرسین. یلدا یلدا اینجا چیکار میکنه اصلا اون با تو چیکار داره حق رفتن نداری بشین ببینم

-آرسین دو مین میرم ببینم چیکار داره میام دیگه آرسین

آرسین . اووف زود بیا الان عاقد میاد

-باشه کجاس یلدا؟

بادیگارد. بیرون

آرسین. بات پیام

-نه

سری رفتم راه افتادم تا چیز دیگه ای نگه وقتی از عمارت
زدم بیرون. هیچکس نبود تعجب کردم

-یلدا..یلدا اینجایی

وقتی دیدم نیست خواستم برگردم که یه چیز جلو دهنمو
گرفت هر چقدر مقاومت کردم نشد و آخر بیجون تسلیم
شدم چشمام سیاهی رفت

شعله

امروز عروسی عشقم با خواهرمه ولی من نمیذارم من
نمیذارم داشتم رامتین تو اتاقم بود داشتم نقشمو واسش
میگفتم که در با صدای بدی باز شد سودا اومد تو

سودا.دیگه چی چه نقشه شرم آوری واقعا خجالت نمی
کشی

بعد روشو کرد سمت رامتین

سودا.پشیمونم میدونی چرا چرا بچتو نکشتم

رامتین.بسه سودا

سودا.چیو بس کنم ها رامتین تا الان خرت شدم بسه یه

راه جلو پات میذارم خواستی که هیچ نخواستی منو بچم
میریم

رامتین. بسه گفتم

سودا. اگه منو بچتو میخوای از این نقشه بکش کنار وگرنه
دیگه رنگم نمیبینی

پارت سیصد و چهارم

رامتین. گفتم بس کن

سودا ولی بدون هیچ حرفی از اتاق رفت بیرون رامتینم
شروع کرد به بهم ریختن اتاق و میز آخرشم گفت

رامتین. نمی تونم نمیتونم بخاطر یه کینه قدیمی عشق
تازه جونه زدمو از دست بدم نمیتونم شعله خودت اگه
خواستی تا آخرش برو من نمیخوام سودام مث رزا از
دست بدم

رامتین از اتاق رفت بیرون حالا تکو تنها چیکار کنم آها
عارف رفتم پیشش کل نقشمو براش تعریف کردم دیدم از
....خشم میلرزه ولی سرد گفت باشه کمکت میکنم و

آرسین

وای خدا آتریسای چیشدی عاقد اومده بود ولی از آتریسای
خبری نبود با صدای باد یگارد به خودم اومدم

باد یگارد. آقا کفششوتو وسط کوچه پیدا کردم

یعنی چی یعنی بازم فرار کرد
-به همه بگو عروسی کنسل شد

بادیگارد. چشم

خودمم به. سمت خونه رفتم یعنی بازم ازش رو دست
خوردم بازم ازم فرار کرد واقعا غرورم جریحه دار شده بود
با صدای شعله برگشتم سمتش یه تیپ جلف زده بود «هه
طلاق گرفت راحت شد» ولی اصلا حوصلشو نداشتم
خواستم دوباره به راهم ادامه بدم که با حرفش خونم به
جوش اومد

شعله. آخه بازم آتریسا جونت فرار کرد بابا نمیخوادت ولش
کن

-خفه شووووو گمشوووو بیروووون

شعله .باشه من میرم ولی این یه واقعیه که باید قبولش
کنی بعد یه خنده شیطانی کرد به سمت در عمارت رفت

با صدای زنگ گوشیم بهش نگاه کردم ناشناس

دوباره خواستم برم که صدای اون پسره اومد

پسره. آرسین اجازه باهات حرف بزنم من شک دارم مطمئنم
آتریسا فرار نکرده اه ول کن دستمو

-ولش کنید

بادیگاردا ولش کردن

پسره. چون اگه میخواست فرار کنه به این ازدواج راضی
نمیشد من فقط برای آتریسا پسر خالم نه چیز دیگه ای

-چی پسر خاله

پسره . آره راستش

پسره کل اتفاقاتو تعریف کرد دستمو مشت کرده بودم
یعنی چی ناموس برای ناموس من رفته بود لباس عروس
خریده بود

پسره. ببخشید میدونم زیاد رویی کردم ولی الان باید
دنبال آتریسا بگردیم

-ولی ما نه آدرسی نه نشونی ازش نداریم

همون موقعه گوشی پسره زنگ زد

پارت سیصد و پنجم

پسره گوشیشو جواب داد خواستم گوش بدم به حرفاش
که گوشیم زنگ زد شماره ناشناس بود جواب دادم

-الو بفرمایید

++سلام جناب آرسین راد خانومتو گم کردی اگه میخوای
«.....» برای آخرین بار بینیش بیا به این آدرس

برای این که مطمئن بشی عشقت پیشمه بیا صداشو بشنو
بعد صدای هوا اومدم که انگار گوشیه از خودش فاصله
داد با صدای اومم اومم به خودم اومدم

-آتریسا

با این حرفم پسره که اومد سمتم گفت صداری بذارم رو بلند گو صداری گذاشتم

آتریسا. اوومممممم .. اووممممم

++خب بسه زیادی حرف زدی امشب به آدرسی که گفتم
۹ساعت

تقققق

پسره. کدوم آدرس

آدرسو گفتم که پسره چشماش گرد شد

پسره. ساتیار

!!-چی؟

پسره. ببین اون پسره ساتیار زند آتریسارو دزدیده

-پس چرا نشستیم چون عشقم در خطر

پسره . نه نباید ریسک کنیم ما نیاز به نقشه داریم

... -چی من باید امشب اونجا باشم وگرنه

پسره . میدونم دلنگران عشقتی وایسا سرگرد اسد

رحمانیم اسیرشه پس نباید ریسک کنیم ما شنود داریم و

نیازی به ترس نداریم الانم فقط نیاز به نقشه داریم

-اووف

پسره .آروم باش همچی تموم میشه

حالا برو اتاقت یه استراحتی کن

...-استراحت چیه عشقم تو دستای

پسره.آروم

مجبورم کرد برم اتاقم یه قرص بخورم بخوابم وقتی بیدار
نقشه دارم : شدم پسره گفت

-چه زود

پسره.زود نیس بیا

باهاش رفتم تا نقشه رو بگه

آتریسا

از ترس به دورورم نگاه کردم تازه داشتم به خوش بختی
میرسیدم آخه چرا همچین شد این پسره چرا اینقدر
کینه ایه خاک تو سر من که عاشق این بودم با صدای در
چشمام برگشت اونور

ساتیار.سلام خانومی برات یه هم سلولی آوردم اگه مورد
پسند باشه

بعد یه جسمو انداخت زیر پام بیچاره از شدت درد یه آخ
خفه گفت

ساتیار. ولی بهش دل نبند میدونی چرا یه دفع کتلتشو در
آورد نشونه گرفت سمت اون شخص

ساتیار. چون قرار به درک واصل شه البته خودتم به زودی
میری پیشش

بعد این حرفش شلیک کرد که تیر قشنگ خورد تو گیجگاه
پسره با دیدن این صحنه فقط جیغ میکشیدم

ساتیار. درد ببند گالتو بعد رو به بادیگارداش گفت بیان
دهنمو ببندن اونام اومدن یه آمپولم زدن که در عرض
دومین خوابیدم

وقتی بیدار شدم صدای صحبت میومد اول گنگ بودم ولی
بعد صدای عشقمو تشخیص دادم

پارت سیصد و ششم

آرسین. عشقم کجاس؟ آتریسا آتریسا

جونم عشقم من اینجام همه رو تو دلم میگفتم ولی لبامو
نمیتونستم باز کنم

ساتیار. بیا اینم عشقت وداع آخرو باهاتش بکن

در باز شد دو نفر اومدن تو بعد یکی رفت بیرون اون یکی
بهم نزدیک شد

آرسین. عشقم آتریسا باهام حرف بزن عشقم

-کشتش اون قاتل کشتش

آرسین . عشقم کی کیو کشت ها ؟

-کشتش اون کشتش زد تو گیجگاهش

آرسین.آروم باش خانومم

در باز شد یکی اومد تو

ساتیار.خب وداع بسه دیگه از عشقتم خداحافظی کردی
بیا برو بیرون

آرسین از جاش بلند شد رفت سمت ساتیار تو هیچ غلطی
نمیکنی بعد خواست کلتو از ساتیار بگیره که با مقاومت
ساتیار روبه رو شد و باهم درگیر شدن تو همین درگیری
صدای شلیک اومد از ترس حتی نمی تونستم نفس بکشم

باربد

آرسین رفت تو منم به اداره خبر دادم که نیرو بفرستند
بعد سرمو گذاشتم رو فرمون آره کار درست همین بود به
دوساعت پیش فکر کردم که مامانم وقتی شنید آتریسا قب
لا شوهر داشته و الانم برگشته پیشش چقدر آتریسارو آهو
نفرین کرد ولی آخرش گفت یه دختر دیگه برام دیده
پسندیده ولی یه مشکلی هس اونم این که دوست
آتریساس «مادر منم چه زود میپسنده»گفت اسمش
ساراس چند روز پیش اومده بود دم خونه دنبال آتریسا
گفت به سختی آدرس مونو پیدا کرده از آتریسا خبر
میخواست که گفتم رفتین تهران حالا اونو واست

گاز گاز میدادم ساتیار وارد اتوبان شد منم پشتش انقدر
رفت منم ساتیار رفت که خودمو تو جنگل دیدم ساتیار
ماشینو نگه داشت پیاده شد رفت سمت جنگل منم
ماشینو نگه داشتم پیاده شدم رفتم سمت جنگل

اووف حالا کجا برم

همین طور که با خودم درگیر بودم سردی یه چیزو رو
گردنم حس کردم

ساتیار.بهرتره کار خطای نکنی که زنده بودنتو تضمین
نمیکنم

-باشه

ساتیار. حالا راه بیفت

راه افتادم ولی تو ذهنم دنبال راه حل بودم یکم اینور یکم
اونورو نگاه کردم نگاه کردم که

ساتیار.بهرتره نقشه ای به کله پوکت نزنه همون لحظه
صدایی اومد که ساتیار توجهش به اون جلب شد منم با
آرنجم کوبیدم تو شکمش و این عمل باعث شد ساتیار پخش
زمین شه و اسلحه با فاصله زیادی ازش افتاد اسلحه رو
برداشتم گرفتم سمت ساتیار

-بهرتره بلند شی

ساتیار بلند شد ولی تو یه حرکت هولم داد پخش زمین

شدم چون ناگهانی بود اسلحه رو برداشت سمتم شلیک کرد که تا اومدم برگردم بهم نخوره خورد به بازوم

-آخ

ساتیار اومد دوباره شلیک کنه که بلند شدم با هم گلاویز شدیم که صدای شلیک اومد از تعجب چشمم گم شد ساتیارم مٹ من بود هردو با زانو افتادیم پایین سریع ازش دور شدم که دیدم ساتیار غرق خونه بعد چندتا سرفه کرد که از دهنش خون بالا اومد بعد چشماشو بست پخش زمین شد

این یعنی یعنی من کشتمش من قاتل شدم «وجدان.تو پلیسی مگه میخوای قربون صدقه خلافاکارا بری درسته «هیچ پلیسی حق کشتن نداره ولی خب

به زور بلند شدم به سمت ماشین رفتم نشستم پشت فرمون ماشینو روشن کردم از جنگل خارج شدم با بی سیم که اداره اینجا بهم دادن بهشون خبر دادم که با ارژوانس حمل جسد بیان و آدرسو گفتم دوباره برگشتم بعد یک ساعت اومدن ساتیار که غرق خون بودو سوار ارژوانس کردن که ببرنش سرد خونه به منم گفتن که برم باید هرچی دیدمو بهشون بگم

آتریسا

به دستای خونی نگاه کردم خون عشقم رو دستم بود دلم

در اتاق باز شد اشکان اومد تو بی توجه بهش باز گریه
میکردم

اشکان.خوبی زنداداش

-چطور خوب باشم ها چطور وقتی عشقم رفت آرسینم
رفت

اشکان انگشت اشارشو گذاشت رو لبم

اشکان.هیسس زنداداش داداشم بدون تو هیچ کجا نمیره

این یعنی یعنی

با ذوق

-بهوش اومده

اشکان.فعلا نه تا چهلو هشت ساعت اگه بهوش نیاد میره
کما

-نه نه این امکان نداره میخوام ببینمش

اجازه نمیدن CCU اشکان.تو

-به من ربطی نداره میخوام ببینم عشقمو

اشکان.باشه باشه آروم باش الان میرم با دکترش حرف
میزنم که بری پیشش

اشکان از اتاق رفت بیرون منم به زور از جام بلند شدم
سرمو از دستم کشید از اتاق خارج شدم به دوربرم نگاه

کردم تو همون طبقه ای بودم که اتاق عمل بود رفتم انتهای راهرو تا رسیدم چشمم به پدر مادر آرسین خورد

-سلام خبری نشد دیگه بهوش نیومد

: مادر آرسین با اعصابانیت گفت

بخاطر شما پسر دست گلم روی اون تخته بیهوشه

پارت سیصد و هشتم

اشکان.مامان بسه آتریساز دکترش اجازه گرفتم فقط پنج دقیقه

-ممنون

رفتم داخل لباس مخصوص پوشیدم وارد اتاق آرسین شدم وقتی آرسینو بین اون همه دمو دستگا دیدم نابود شدم اشکام رو گونم سرسره بازی میکردن رفتم سمت تخت دستشو گرفتم

-عشقم نمیخوای بلند شی نمیخوای روم غیرتی شی آرسین تورو جون دخترمون چشما تو باز کن نرو منو تنها نذار من بدون او هیچم لعنتی حالا که این دلو عاشق خودت کردی نرو لعنتی نرو....نرو

صدام هر لحظه صدام ولومش میرفت بالاتر نرووووووو.....نرووووووووووووووووووووووووووووو
وووووو

در یه دفعه باز شد یه پرستار اخمو اومد تو
پرستار خانم چتونه اینجا مریض داریم ولوم صداتونو
بیارید پایین درضمن بفرمایید پنج دقیقه شد
-بخشید چشم به سمت در رفتم که یه چیز یادم اومد
برگشتم سمت آرسین
-آرسین به نفعته از این خواب بیدار شی وگرنه خودمو
میکشم میام پشت اصلا این دنیارو بدون تو نمیخوام این
تهدیدمو جدی بگیر
پرستار با ترحم نگام میکرد اه چقدر بدم میاد از ترحم
اومدم بیرون نشستم رو صندلی پلاستیکی CCU از
بیمارستان نشستم فقط اشک میریختم
دوروز به همین منوال گذشت دکترا میگفتن اگه امروزم
چشماشو باز نکنه میره تو کما تو این دوروز لب به چیزی
نزده بود فقط تنها کاری که میکردم گریه بود با صدا شیون
مادر آرسین به خودم اومدم رفتم پیششون چون ازم
خوششون نمیومد زیاد بهشون نزدیک نمیشدم
مادر آرسین. آرسینمم آرسییننننن برگرد مادر مادر
فدات شه برگرد پسرررم مادر آرسین افتاد زمین
که دیدم کلی دکترا پرستار ریختن داخل CCU برگشتم سمت
رد شدم دیدم همه ریختن سر CCU منم رفتم جلو از در
آرسین و دارن بهش میزنن و یه دستگاه که نشان دهنده

شعله. مطمئناً باش که بهوش میاد عشقت آجی گلم
با تعجب سرمو برگردوندم که شعله و عارفو بغل هم دیدم
شعله. ببخش آتریسای خیلی بهت ظلم کردم میبخشیم آجی
بهش لبخند زدم
- در اصل تو باید منو ببخشی که رو زندگی چنبره زدم
شعله. آه این زندگی از اولم مال من نبود آرسین حتی
انگشتشم بهم نخورده
رامتین. نه تنها اونو بلکه باید منم ببخشی
نگام رفت سمت دوتا شخص
رامتین. من رامتینم ایشونم خانومم سودا
- خوش وقتم
دکتر اومد CCU با صدای در نگامو برگردوندم سمت در اتاق
بیرون قشنگ به تفلک حمله کردم
- دکتر حال عشقم چطوره؟
دکتر. خوبه خانوم لیلی خوبه بهوش اومده تا چند دقیقه
دیگه به بخش منتقلش میکنیم
از خوشحالی برگشتم پریدم بغل کسی که پشتم بود
- وایی خداا مررسی عشقم برگشتم

شعله بخاطر عشقش برگشت

پارت سیصد و نهم

اون چند دقیقه با کلی معطلی گذشت آرسینو انتقال دادن
به بخش الانم دارم میرم اتاقش وقتی رسیدم درو آروم باز
کردم همه روشونو برگردوندن سمت من

آرسین. آتریسا خوبی عشقم

بهش یه لبخند آرسین کش رفتم

-معلومه که خوبم عشقم

آرسین. تو... تو الان چی گفتی؟

رفتم جلو کوبیدم تو بازوش

-گفتم دوست دارم گفتم برات میمیرم گفتم که عاشقشم
گفتم اگه میخواستی بری منم دنبالت میومدم

آرسین انگشت اشارشو گذاشت رو لباش

-هیسس عشقم من هیجا نمیرم بی تو همه جا فقط با تو
میرم حتی بهشت و جهنم بعدم منو پرت کرد تو بغلش
سفت بغلم کرد

آرسین. حالا شیطون از کی عاشقم شدی ها

-اووم از وقتی بار اول فرار کردم فهمیدم دوست دارم ولی
میترسیدم برگردم پیشت

آرسین یه لبخند بهم زد دولا شد لبامو شکار کرد

خودمو کشیدم عقب

.....-آرسین زشته بقیه

با تعجب به دو ورم نگاه کردم

-وا اینا کوشن؟

آرسین.رفتن که ما راحت باشیم بعد دوباره لبامو شکار کرد

یک ماه بعد

امروز روز عروسیه شعله عارفه

از روز بعد بیمارستان فردایش منو آرسین عقد کردیم و خواهرم گفت همیشه پشتم میمونه و چقدر برام لذت بخش بود که خواهرم دوباره مث قدیم شد تو همون عقد ما عارف از شعله خواستگاری کرد که شعله قبول کرد باربدم برگشت بوشهر دوهفته بعد فهمیدم با سارا نامزد کردن و چقدر خوشحال شدم رامتینم با سودا واسه همیشه از ایران رفتن وحیدم وقتی فهمید یلدا نامزدی نداره نامزدی خودشو بهم زد دوباره رفت خواستگاری یلدا الان نامزدن یاشارم هر وقت میره خواستگاری ساتیا جواب نه میگیره میگه لیاقتت بیشتر از منه که خواهر یه قاتلم آرسینم یه خونه آپارتمانی گرفت ما الان توش

زندگی میکنیم آها یادم رفت بگم بعد عقدمون مادر آرسین
اوایل بعد قلقی میکرد ولی بعد باهام خوب شد دخترم
دخترم از دهنش نمی افتاد با صدای آرسین برگشتم
سمتش

آرسین. آتریساً بدو دیر شدا

-اومدم ... اومدم

دخترم و بغل کردم از اتاق زدم بیرون از پله ها رفتم پایین
بعد دادن یه سری اخطار به خدمه ها رفتم سوار ماشین
شدیم آرسینم روند سمت عروسی شعله تا دیر نکنیم

من عاشق شکنجه های توهستم/مرانیازی ب مهر گرگ
مشکی نیست/چقدر به اغوشت نیاز دارم من/درروزهای
من بی تورنگی نیست/دل باختم به سیب ممنوعه جرم من
در فراقمان مخفی نیست/ در برابر عشقت مهر خواهری
چند است؟/در عشق بی کرانم به تو شکی نیست

پایان

تاریخ شروع

۱۳۹۵/۰۸/۰۴

تاریخ پایان

۱۳۹۵/۱۲/۱۴